



فهرست مطالب



- مؤسس مکتب فلسفی قم و مکتب نو صدراایی / سخن نخست | ۲۲
- زندگینامه خودنوشت علامه طباطبایی | ۴
- اساتید علمی و عملی علامه | ۶
- علامه ماندگار / علامه طباطبایی در کلام امام خمینی | ۸
- چشمه جوشان و فیاض دانش و عرفان / علامه طباطبایی در کلام مقام معظم رهبری | ۹
- عاشق و دلباخته اهل بیت علیهم السلام / آیه الله شهید مرتضی مطهری | ۱۰
- پرورش یافتگان و شاگردان در مکتب علامه طباطبایی | ۱۱
- علامه طباطبایی سوره والعصر و حی متحرک در میان مردم / آیه الله حسن زاده آملی | ۱۱۲
- علامه طباطبایی جزء احیای علوم الهی بود / آیه الله العظمی جواد آملی | ۱۱۴
- روش علامه طباطبایی در تفسیر قرآن به قرآن / آیه الله مصباح یزدی | ۱۲۲
- نگاهی دوباره به تفسیر البیان؛ اثر فراموش شده علامه طباطبایی / حجة الاسلام والمسلمین رجبی | ۲۸
- دیدگاه‌های تقریبی علامه طباطبایی / حجة الاسلام والمسلمین خسروشاهی | ۳۸
- مجموعه اشعار نوبافته از علامه طباطبایی / استاد محمدرضا رمزی اوحدی | ۴۴
- فیلسوف آزاداندیش / دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی | ۴۶
- سال شمار زندگی علامه طباطبایی | ۴۹
- اخلاق توحیدی؛ سیره اخلاقی و تربیتی علامه طباطبایی / حجة الاسلام والمسلمین تحریری | ۵۰
- علامه طباطبایی و بهترین شیوه‌های تربیتی کودکان | ۵۷
- شگفتی‌های معنوی و علمی علامه طباطبایی / حجة الاسلام والمسلمین ممدوحی | ۵۸
- گزارشی از ۱۴ سال همنشینی با علامه طباطبایی / گفت و گو با خانم روزبه همسر علامه | ۶۰
- رویکرد روایی علامه طباطبایی در تفسیر المیزان / سرکار خانم مریم قوجایی خامنه | ۶۴
- در تمام عمرم خانمی را ندیدم که اینقدر دغدغه همسرش را داشته باشد / همسر آیه الله مطهری | ۷۷
- شرحی بر مخمس عاشورایی علامه طباطبایی / اثر حجة الاسلام والمسلمین علی نریمانی | ۷۸
- تنگی معیشت و دوره ۱۰ ساله خسارت! | ۸۵
- جایگاه آثار علامه طباطبایی در نظام آموزشی حوزه‌های علمیه / حجة الاسلام والمسلمین رستم نژاد | ۸۶
- گزارشی کوتاه از کتاب «ثمرات حیات» / اثر آیه الله حاج شیخ علی سعادت پرور تهرانی | ۸۸
- حلقه اصحاب تأویل و ملاقات‌های هانری کربن با علامه طباطبایی | ۹۰
- شعر در مدح و رثای علامه طباطبایی / جواد محدثی | ۹۱
- تمرین تمرکز در کلام علامه طباطبایی / حجة الاسلام والمسلمین مهندس | ۹۲
- اندیشه سیاسی علامه طباطبایی / حجة الاسلام والمسلمین سخاوتی | ۹۴
- نقش نظام فقهت، حکمت و عرفان الهی در فهم کامل و جامع دین خدا / حجة الاسلام والمسلمین کبیر | ۹۶
- حسرت چهل ساله نماز جماعت | ۹۹
- شعر در مدح و رثای علامه طباطبایی / محمدحسین بهجتی (شفق) | ۹۹
- ای کاش مرثیه خوان سیدالشهداء علیه السلام بودم | ۱۰۰
- شعر در مدح و رثای علامه طباطبایی / آیه الله حسن زاده آملی | ۱۰۱
- وقتی المیزان را می خوانم احساس می کنم پدرم صحبت می کند | ۱۰۲
- عرفان و ولایت مبتنی بر معرفت نفس در اندیشه علامه طباطبایی / حجة الاسلام والمسلمین رودگر | ۱۰۴
- نسب نامه و شجره نامه علامه طباطبایی | ۱۱۴
- تفسیر المیزان مهریه عروس اندونزیایی | ۱۱۷
- ده نکته از سبک تدریس علامه طباطبایی | ۱۱۸



هفته نامه افق حوزه
ویژه نامه بزرگداشت
مقام شامخ
حکیم متأله و مفسر
بزرگ قرآن کریم
علامه سید محمد حسین طباطبایی رحمته الله علیه
شماره اول | بهمن ماه ۱۳۹۶
جمادی الأول ۱۴۳۹ | ژانویه ۲۰۱۸

صاحب امتیاز: مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه
مدیر مسئول: سید مفید حسینی کوهساری
سر دبیر: رمضانعلی عزیزی
دبیر تحریریه ویژه نامه‌ها: حمید کریمی
با تشکر از: حجة الاسلام والمسلمین محمد حسین قدوسی
دکتر عبدالحسین طالعی، عماد شالیکاریان
و مسئولین محترم سایت وارثون

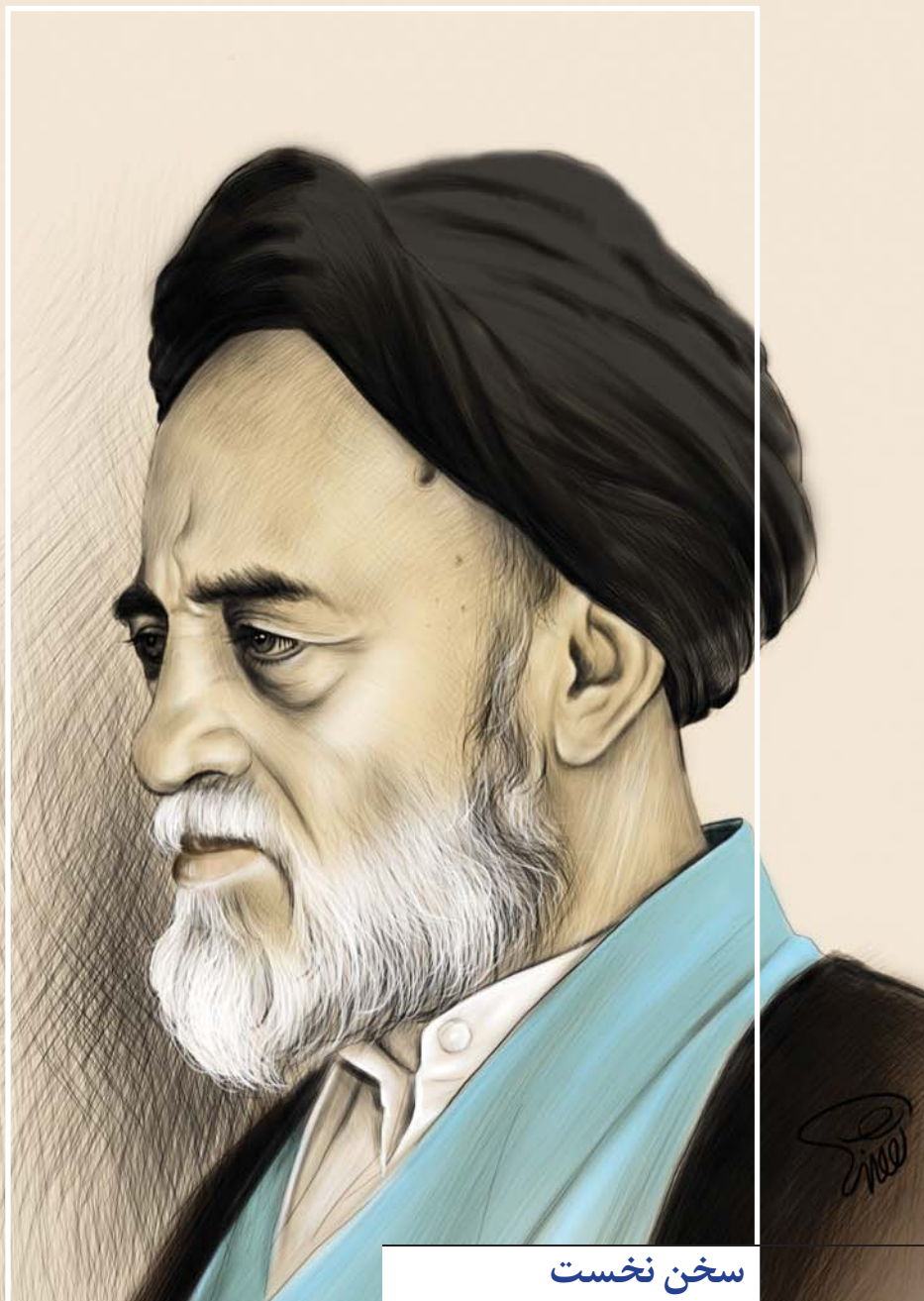
امور هنری: سید امیر سجادی
تلفن: ۰۲۵-۳۲۹۰۵۵۳۸
نمابر: ۰۲۵-۳۲۹۰۱۵۲۳
نشانی: قم، بلوار جمهوری، کوچه ۲، پلاک ۱۵
سندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۴۳۸۱

بایگ اینترنتی: www.ofoghawzah.ir
پست الکترونیک: info@ofoghawzah.ir
کانال تلگرامی: [telegram.me /ofogh_howzah](https://t.me/ofogh_howzah)



مرحوم علامه سیدمحمدحسین طباطبایی فرزند میرزا سیدمحمد طباطبایی فرزند سیدمحمدحسین معروف به شیخ آقا، از خاندان علم و فقاہت و حکمت به شمار می‌رود. وی شاگرد بزرگانی هم‌چون محقق غروی اصفهانی و محقق نایینی و سیدمحمد حجت کوه‌کمره‌ای و سیدحسین بادکوبه‌ای و سیدابوالقاسم خوانساری و سیدابوالحسن اصفهانی و سیدعلی آقا قاضی طباطبایی و میرزا علی ایروانی در کسب فقه و اصول و رجال و هیأت و ریاضیات و هندسه و فلسفه و عرفان بوده که تلمذ در کرسی درسی این بزرگان علم و اخلاق و حکمت، او را عالمی ذو فنون ساخته است.

علامه طباطبایی علاوه بر تربیت شاگردان فرهیخته، در تألیفات فلسفی، تفسیری و اصولی خود از جمله حواشی بر اسفار و المیزان و حواشی بر کفایة الاصول به ابتکاراتی از جمله؛ مسئله امکان اقامه برهان «لیم» در مسایل فلسفی، سلب حد از خدای متعال، نظریه استخدام، قاعده بسیط‌الحقیقه، عدم فرق بین فاعل بالجبر و فاعل بالقصد، حرکت جوهری و وقوع حرکت در حرکت، تفسیر خاص مثل افلاطونی، تأسیس نظام معرفت‌شناسی اسلامی، تبیینی درخو در برهان صدیقین دست یافت. علامه طباطبایی فیلسوف و فقیهی جامع‌نگر و آگاه به زمان بود و در مقابل ترویج مارکسیسم و کمونیسم و ماتریالیسم، به تدریس و تألیف کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم پرداخت. وی برای تحقق فرایند آموزش حکمت



سخن نخست

* مؤسس مکتب فلسفی قم و مکتب نو صدرایی

حجة الاسلام والمسلمین عبدالحسین خسروپناه



رئیس انجمن حکمت و فلسفه ایران

اسلامی، دو کتاب *بداية الحكمة* و *نهاية الحكمة* را نگاشت. تفسیر المیزان یکی دیگر از تألیفات علامه طباطبای است که باید آن را دایرة المعارف اسلامی معرفی کرد.

کمال علامه را تنها نباید در علوم و فنون و تحصیل و تدریس و تربیت شاگردانش دید. وی شخصیتی بسیار متواضع و و دارای سجایای اخلاقی بود که اوج فروتنی خود را در برابر اهل بیت علیهم السلام با شرکت در مجالس روضه نشان می داد.

دین شناسی علامه طباطبایی با تبیین گری نسبت به خاتمیت و جامعیت و جهانی شدن اسلام توانست بر نقد سکولاریسم و ضرورت حکومت اسلامی دست یابد و به گفته او دین عبارت است از روش خاصی در زندگی دنیا که هم صلاح زندگی دنیا را تأمین می کند و هم در عین حال با کمال اخروی و زندگی دایمی و حقیقی در جوار خدای تعالی موافق است. ناگزیر چنین روشی باید رد شریعتش قوانینی باشد که متعرض حال معاش به قدر احتیاج نیز چون دین اسلام که خاتم ادیان است برای آخرین مرحله کمال انسان تشریح شده است و استکمال فردی و اجتماعی بشر به حدی می رسد که معارف شرایع قرآن او را کافی است. نتیجه چنین نگرشی به دین اسلام، تعامل و سازگاری و پیوند علم و دین است.

علامه طباطبایی، جدا نگاری علم و دین را نادرست می دانند و معتقدند که رابطه تنگاتنگی بین علم و دین وجود دارد. مبانی هستی شناختی و معرفت شناختی و انسان شناختی و ارزش شناختی و دین شناختی مکتب علامه طباطبایی به گونه ای تبیین شده است که به خوبی می توانند در نظریه های علمی و روش شناختی و الگوی اسلامی سازی علوم تأثیرگذار باشند و علوم انسانی اسلامی تحقق یابد. باید اعتراف کرد که گرچه رفتار سیاسی علامه طباطبایی به لحاظ شخصیتی حداقلی بوده است و در حد امضای برخی بیانیه ها بسنده می کرد ولیکن مکتب علامه طباطبایی تأمین کننده نیازهای معرفتی انقلاب اسلامی به شمار می آید و توانایی بخش محققان در پاسخ گویی به شبهات و مسایل خواهد بود.

معرفت شناسی مکتب فلسفی علامه طباطبایی مشتمل بر رئالیسم معرفتی در برابر شکاکیت و نسبی گرایی است و با مبادی معرفت به تبیین ملاک معیار شناخت پرداخته است و هستی شناسی وی مشتمل بر احکام کلی وجود و تقسیمات آن و ثابت کننده عوالم ملک و ملکوت و جبروت است.

نظام ارزش اسلام در این مکتب، فراگیر و منسجم و قابلیت تبیین عقلانی و بیانگر حسن و قبح فعلی و فاعلی است.

علامه طباطبایی با نظریه علم حضوری و نظریه اعتباریات

توانست به نظام معرفت شناسی نوینی ناظر به شبهات معرفت شناختی ایدئولوژی های ماتریالیستی و مارکسیستی دست یابد و هم چنین با نظریه وحی موفق شد نظام دین شناسی نوینی ناظر به شبهات فلسفه دین مدرن را تدوین نماید.

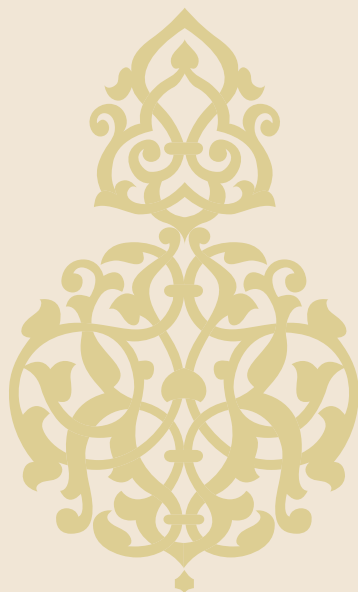
علامه با نظریه فطرت، به تبیین ساحت های مختلف و مراتب وجودی اش پرداخت و سه مرتبه طبیعی و مجرد مثالی و مجرد مثال و عالم عقل را در نظام انسان شناسی بیان کرد.

علامه طباطبایی فطرت را مهم ترین راهبر انسان به سوی کمال و رفع نقایص وجودی می داند. انسان به حکم هستی و هویت خود در طلب کمال و جست و جوی مسیر نیل به سعادت ابدی است. فطرت نقطه تلاقی دو اراده تکوینی و تشریحی حق تعالی است.

نظریه فطرت در دو ساحت ادراکی و احساسی پیوند وثیقی با نظریه اجتماع علامه طباطبایی دارند. چون قانونمندی و اصول و قواعد اجتماعی مانند حسن و قبح افعال و مالکیت به عنوان مقتضیات فطرت آدمی در حیات اجتماعی بشر است.

این مطلب نشان می دهد که علامه طباطبایی علاوه بر این که مؤسس مکتب فلسفی قم و مکتب نو صدرایی است بلکه دارای منظومه فکری جامعی است که اجزاء بینشی و منشی و کنشی آن هم پیوستگی وثیقی دارد. و هم چنین این مکتب مرتب در حال بازسازی و ناظر به مسایل نوین، تکمیل کننده خود خواهد بود.

توصیه نگارنده به طلاب این است که آثار علامه طباطبایی به ویژه تفسیر المیزان را با دقت بخوانند و مباحثه کنند تا به نظام روشمند و معرفتی اسلامی دست یابند.





* زندگی‌نامه خودنوشت *

* علامه طباطبایی *

دوره‌های طلابی زندگی

- کودکی و نوجوانی در تبریز
- تحصیل در حوزه علمیه نجف
- بازگشت به تبریز و اشتغال به کشاورزی
- هجرت به قم و تدریس و تألیف و نشر معارف دینی

تاریخ معجم و منشآت امیر نظام و ارشاد الحساب را خواندم. سال ۱۲۹۷ هـ. وارد رشته‌های علوم دینی و عربیه شدم و تا سال ۱۳۰۴ به قرائت متون سرگرم بودم.

در ظرف همین هفت سال، در علم صرف کتاب امثله و صرف میر و تصریف و در نحو کتاب عوامل و نمودج و صمدیه و سیوطی و جامی و مغنی و در بیان کتاب مطول و در فقه کتاب شرح لمعه و مکاسب و در اصول کتاب معالم و قوانین و رسائل و کفایه و در منطق کبری و حاشیه و شرح شمسیه و در فلسفه کتاب شرح اشارات و در کلام کتاب کشف المراد را خواندم و به همین ترتیب دروس متن (در غیر فلسفه و عرفان) خاتمه یافت.

■ هجرت به نجف اشرف

سال ۱۳۰۴ برای تکمیل تحصیلات خود عازم حوزه نجف گردیدم و به مجلس درس مرحوم آیه‌الله آقای شیخ محمد حسین اصفهانی رحمته‌الله حاضر شده، یک دوره خارج اصول که تقریباً شش سال طول کشید و چهار سال نیز خارج فقه معظم‌له درک نمودم و هم‌چنین هشت سال در خارج فقه مرحوم آیه‌الله نایینی رحمته‌الله و یک دوره خارج اصول معظم‌له حضور یافتم و کمی نیز به خارج فقه مرحوم آیه‌الله آقای سید ابوالحسن اصفهانی رحمته‌الله رفتم. کلیات علم رجال را نیز پیش مرحوم آیه‌الله حجت کوه‌کمری رفتم.

در فلسفه نیز به - حضور در- درس حکیم و فیلسوف معروف وقت، مرحوم آقا سید حسین بادکوبی رحمته‌الله موفق شدم. در ظرف شش

مفسر گران قدر حضرت علامه رحمته‌الله زندگی‌نامه خود را در چندین لوح نگاشته است، هم با قلم ترجمه به‌عنوان «زندگی من» و هم با قلم علم به نام نشر آثار علمی و تألیف کتب ارزشمند و هم با قلم عمل صالح که سیره عملی آن بزرگوار بود، شاگردان مکتبش هم با الواح گوناگون این نوشتارهای سه‌گانه را به‌خاطر سپرده‌اند. این‌جا فقط به زندگی‌نامه خود نوشت، اشاره می‌کنیم.

■ از کودکی تا هجرت به نجف اشرف

به سال ۱۲۸۱ شمسی، در تبریز در میان یک خانواده عالم، به‌وجود آمده‌ام. در سن پنج سالگی مادر و در سن نه سالگی پدر را از دست دادم و به مناسبت این‌که کم و بیش مایه معاش داشتیم، سرپرست ما (وصی پدر) وضع زندگی ما (من و برادر کوچک‌تر از خودم را که داشتیم) با هم نزد و تحت مراقبت و پرستاری یک نفر خادم و یک نفر خادمه قرار گرفتیم. کمی پس از درگذشت پدر، به مکتب و پس از چندی به مدرسه فرستاده شدیم و بالأخره به‌دست معلم خصوصی که به خانه می‌آمد، سپرده گشتیم و به این ترتیب تقریباً مدت شش سال مشغول فرا گرفتن فارسی و تعلیمات ابتدایی بودیم.

آن روزها تحصیلات ابتدایی برنامه معینی نداشت. همین قدر به یاد دارم که در فاصله میان ۱۲۹۰ تا ۱۲۹۶ هـ. ق که مشغول بودم، قرآن کریم را که معمولاً پیش از هر چیز دیگر خوانده می‌شد و کتاب گلستان و بوستان سعدی و نصاب و اخلاق مصور و انوار سهیلی و



به طوری که از همان روز تا پایان ایام تحصیل که تقریباً هفده سال کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر درک خستگی و دلسردی نکردم و زشت و زیبایی جهان را فراموش نموده و تلخ و شیرین حوادث را برابر می‌پنداشتم، بساط معاشرت غیراهل علم را به کلی برچیدم. در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد (و به ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع آفتاب با مطالعه می‌گذرانیدم و همیشه درس فردا را شب پیش مطالعه می‌کردم و اگر اشکالی پیش می‌آمد با هر خودکشی بود، حل می‌نمودم و وقتی به درس حضور می‌یافتم، از آن چه استاد می‌گفت قبلاً روشن بودم و هرگز اشکال و اشتباه درس پیش استاد نبردم.

■ تألیفات در نجف اشرف

از آثار مختصری که هنگام تحصیل در نجف تهیه کرده‌ام: ۱. رساله در برهان ۲. رساله در مغالطه ۳. رساله در تحلیل ۴. رساله در ترکیب ۵. رساله در اعتباریات (افکاری که ساخته خود انسان است) ۶. رساله در نبوات و منامات ۷. سنن النبی صلی الله علیه و آله.

■ تألیفات در تبریز

از آثاری که در اوقات اقامت تبریز تألیف شده: ۱. رساله در اثبات ذات ۲. رساله در اسماء و صفات ۳. رساله در افعال ۴. رساله در وسایط میان خدا و انسان ۵. رساله انسان قبل الدنیا ۶. رساله انسان فی الدنیا ۷. رساله انسان بعد الدنیا ۸. رساله در ولایت ۹. رساله در نبوت (در این رساله‌ها میان عقل و نقل تطبیق شده است) ۱۰. کتاب سلسله انساب طباطباییان آذربایجان.

■ تألیفات در قم

آثاری که در قم به رشته تحریر در آمده است: ۱. تفسیرالمیزان که در ۲۰ مجلد منتشر شده است. در این کتاب با روش بی‌سابقه‌ای آیه با آیه تفسیر شده است. ۲. اصول فلسفه (روش رئالیسم) در این کتاب فلسفه شرق و غرب بررسی می‌شود. ۳. حاشیه کفایة‌الاصول. ۴. حاشیه بر کتاب اسفار ملاصدرا (در ۹ جلد منتشر شده است) ۵. وحی یا شعور مرموز ۶. دو رساله در ولایت و حکومت اسلامی (فارسی و عربی) ۷. مصاحبه‌های سال ۱۳۳۸ با پروفیسور کرین، مستشرق فرانسوی در یک جلد (تحت عنوان شیعه منتشر گردید). ۸. مصاحبه‌های سال ۳۹ و سال ۴۰ با معظم‌له در یک جلد. (تحت عنوان رسالت تشیع در دنیای امروز منتشر گردید). ۹. رساله در اعجاز ۱۰. علی و الفلسفة الالهیه ۱۱. شیعه در اسلام ۱۲. قرآن در اسلام ۱۳. مجموعه مقالات، پرسش‌ها و پاسخ‌ها و بحث‌های متفرقه علمی، فلسفی و... (در سه جلد)

سید محمد حسین طباطبایی - قم

منبع: مرزبان وحی و خرد، ص ۴۰، ۴۳.

سال که پیش معظم‌له تلمذ می‌کردم، منظومه سبزواری و اسفار و مشاعر ملاصدرا و دوره شفای بوعلی و کتاب اثولوجیا و تمهید ابن‌ترکه و اخلاق ابن‌مسکویه را خواندم.

مرحوم بادکوبی از فرط عنایتی که به تعلیم و تربیت نویسنده داشت، برای این‌که مرا به طرز تفکر برهانی آشنا ساخته، به ذوق فلسفی تقویت بخشید، امر فرمود که به تعلیم ریاضیات پردازم. در امتثال امر معظم‌له به درس مرحوم آقا سید ابوالقاسم خوانساری که ریاضی‌دان زبردستی بود، حاضر شدم و یک دوره حساب استدلالی و یک دوره هندسه مسطحه و فضایی و جبر استدلالی از معظم‌له فراگرفتم.

■ از نجف تا بازگشت به تبریز

سال ۱۳۱۴ بر اثر اختلال وضع معاش، ناگزیر به مراجعت شده، به زادگاه اصلی خود (تبریز) برگشتم و ده سال و خُرده‌ای در آن سامان به سر بردم که حقاً باید این دوره را در زندگی خود دوره خسارت روحی بشمارم، زیرا بر اثر گرفتاری ضروری، به معاشرت عمومی وسیله تأمین معاش - که از مجرای فلاح بود - از تدریس و تفکر علمی - جز مقداری بسیار ناچیز - بازمانده بودم و پیوسته با یک شکنجه درونی به سر می‌بردم.

■ اقامت و سکنی در قم

در سال ۱۳۲۵ از سر و سامان خود چشم پوشیده، زادگاه اصلی را ترک گفتم و متوجه حوزه قم گردیده، بساط زندگی را در این شهر گستردم و دوباره اشتغالات علمی را از سر گرفتم و تاکنون که اوایل سال ۱۳۴۱ می‌باشد، روزگار خود را در این سامان می‌گذرانم.

البته هر کسی حسب حال خود در زندگیش، خوشی و تلخی و زشت و زیبایایی دیده و خاطره‌هایی دارد، من نیز به نوبه خود و خاصه از این نظر که بیشتر دوره زندگانی خود را با یتیمی یا غربت یا مفارقت دوستان یا انقطاع وسایل و تهیدستی و گرفتاری‌های دیگر گذرانیده‌ام، در مسیر زندگی با فرازونشیب‌های گوناگون روبه‌رو شده، در محیط‌های رنگارنگ قرار گرفته‌ام. ولی پیوسته حس می‌کردم که دست ناپیدایی مرا از هر پرتگاه خطرناک نجات می‌دهد و جاذبه مرموزی از میان هزارها مانع بیرون کشیده، به سوی مقصد هدایت می‌کند.

من اگر خارم و گر گل، چمن آرایی هست

که از آن دست که می‌پروردم می‌رویم. در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم، علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هرچه می‌خواندم نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم. پس از آن، یک‌باره عنایت خدایی دامن‌گیرم شده، عوض کرد. و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم.



علامه معلومات خویش را در علوم نقلی و عقلی و در پرتو فروغ فروزان دانشورانی چون آیات سیدعلی قاضی طباطبایی، مرحوم سیدحسین بادکوبه‌ای، سیدابوالحسن اصفهانی، کمپانی و نایینی، سیدابوالقاسم خوانساری و... غنا ببخشد.

■ شرح مختصری از اساتید علامه

۱. آیه‌الله‌العظمی میرزا حسین نایینی رحمته‌الله‌علیه

(۱۲۷۶-۱۳۵۵ق/۱۲۴۰-۱۳۱۵ش)، وی از فقیهان و اصولیان شیعه قرن چهاردهم و از علمای طرفدار نهضت مشروطه. نایینی دانش‌آموخته حوزه‌های اصفهان، سامرا و نجف بود و نزد جهانگیرخان قشقایی، میرزای شیرازی، آخوند خراسانی تلمذ کرد. وی پس از شیخ محمدتقی شیرازی، به همراه سیدابوالحسن اصفهانی عهده‌دار مرجعیت شیعه شد. شهرت علمی نایینی بیشتر به خاطر اصول فقه است. او از شارحان مکتب شیخ انصاری است و سیدابوالقاسم خوبی مهم‌ترین شاگردش بود. همراهی با میرزای شیرازی در نهضت تنباکو، همکاری با آخوند خراسانی در نهضت مشروطه، و اعلام جهاد علیه انگلیس در عراق از جمله فعالیت‌های سیاسی میرزای نایینی است. او کتاب معروف تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملّة را در دفاع از مشروطه و نفی استبداد نوشت.



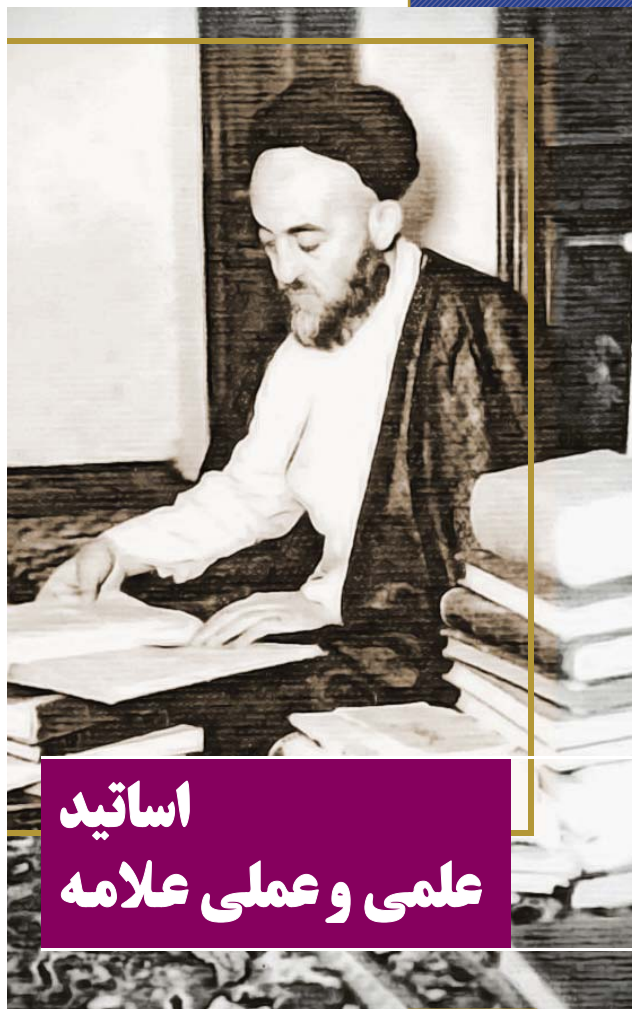
۲. آیه‌الله‌العظمی محمدحسین غروی اصفهانی رحمته‌الله‌علیه

مشهور به کمپانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ق) از فقها، اصولیین و فلاسفه قرن چهاردهم امامیه. او در کنار آقا ضیاء عراقی و میرزای نایینی، یکی از سه مکتب اصولی در شرح و بسط مکتب اصولی آخوند خراسانی را ایجاد کرده است. کتاب نهایة‌الدرایة از مهم‌ترین آثار او در اصول فقه و در شرح کفایة‌الاصول آخوند خراسانی است. تلاش او برای تغییر در باب‌های علم اصول با مرگ او ناتمام ماند. کمپانی، دیوان شعری در مدح و رثای اهل بیت دارد. تخلص او در شعر «مفتقر» است. مرحوم علامه ده سال از معلومات مرحوم کمپانی بهره‌گیری نمود.^(۱)



۳. آیه‌الله‌العظمی سیدابوالقاسم خوانساری رحمته‌الله‌علیه

ریاضیات را نزد آقا سیدابوالقاسم خوانساری، سیدابوالقاسم بن محمود خوانساری ریاضی (۱۳۰۹ق، خوانسار-۱۳۸۰ق، گلگت پاکستان) از علمای شیعه در قرن چهاردهم قمری بود. او علاوه بر تبحر در علوم دینی، بر حساب، هندسه و جبر نیز تسلط داشت و آثاری در این موضوعات نگاشت. خوانساری نزد ابوتراب خوانساری و آقا ضیاء عراقی شاگردی کرد. وی از ابوتراب خوانساری، سیدحسن صدر و سیدابوالحسن اصفهانی اجازه اجتهاد و روایت دریافت کرد. علامه طباطبایی از شاگردان او بود. او به درخواست سیدابوالحسن اصفهانی برای تبلیغ به پاکستان رفت و در گلگت درگذشت و در همان جا مدفون شد. سیدحسین بادکوبه‌ای، با توجه به نقش مهم ریاضیات در تقویت روش برهانی و بعد فلسفی، علامه را به آموختن آن



اساتید علمی و عملی علامه

حکایت ۱

اگر دنیا و آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه:

«چون به نجف اشرف برای تحصیل مشرف شدم از نقطه نظر قرابت و خویشاوندی گاهگاهی به محضر مرحوم قاضی شرفیاب می‌شدم یک روز در نجف (در کنار) در مدرسه‌ای ایستاده بودم که مرحوم آیه‌الله قاضی از آن جا عبور می‌کردند چون به من رسیدند دست خود را به روی شانهم گذاردند و گفتند: «ای فرزند، دنیا می‌خواهی نماز شب بخوان آخرت می‌خواهی نماز شب بخوان!»

اسوه عارفان / ۷۲



۷. آیه الله سید حسین بادکوبه‌ای رحمته

(۱۲۹۳ق - ۱۳۵۸ق) استاد ایشان در فلسفه حکیم متأله، مرحوم آقا سید حسین بادکوبه‌ای بود که سالیان دراز در نجف اشرف در معیت برادرش مرحوم آیه الله حاج سید محمد حسن طباطبایی الهی نزد او به درس و بحث مشغول بودند. سید حسین بادکوبه‌ای خود از شاگردان جلوه و آقاعلی مدرس بود. سید حسین بادکوبه‌ای از علمای شیعه در قرن چهاردهم قمری است که علوم عقلی را در حوزه علمیه نجف تدریس می‌کرد. علمایی مانند سید ابوالقاسم خویی، سید عبدالاعلی سبزواری، سید محمد حسین طباطبایی از معروف ترین شاگردان وی هستند.

پی نوشت ها

۱. elmvadin1395.ir
۲. مهر تابان، ص ۱۳.
۳. مهر تابان، ص ۱۸.
۴. گلبرگ، شماره ۸.

منبع: مهر تابان، ص ۱۳

حکایت ۲

صبر بر فراق

علامه طباطبایی رحمته: مرحوم آقای قاضی می فرمودند:

«من از باباطاهر تعجب می کنم

که در شعرش چنین سروده:

یکی درد و یکی درمان پسندد

یکی وصل و یکی هجران پسندد

من از درمان و درد وصل و هجران

پسندم آن چه را جانان پسندد

چه طور باباطاهر گفته است:

اگر جانان، هجران را پسندد، من هم آن را می پسندم؟! چگونه انسان می تواند این را بپذیرد؟! عاشق بر هر چیز صبر می کند اما بر فراق صبر نمی تواند کرد.

مولا علی علیه السلام در دعای کمیل می فرماید:

مولا و آقای من! گیرم بر عذاب تو صبر کنم؛

بر دوری تو چگونه شکیبیا باشم؟!»

ز مهر افروخته / ۲۲

تشویق کرد^(۱) و علامه، در کلاس های درس سید ابوالقاسم خوانساری که از متخصصین این فن بودند، شرکت کرد. حساب استدلالی، هندسه مسطحه و جبر استدلالی، دروسی بودند که علامه از ایشان فراگرفت. تبحر استاد در علوم ریاضی، در روش طرح مباحث فلسفی توسط وی، کاملاً مشهود بود.

۴. آیه الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی رحمته

(۱۲۸۴. ۱۳۶۵ق) فقیه، مرجع تقلید و نویسنده آثاری هم چون وسیله النجاة (به عربی) و ذخیره الصالحین (به فارسی) او از شاگردان خاص آخوند خراسانی بود. پس از وفات نایینی و حائری یزدی در ۱۳۵۵ق و آقاضیاء عراقی در ۱۳۶۱ق، مرجعیت تقلید شیعیان در بخش عمده جهان تشیع در شخص اصفهانی منحصر شد.



اصفهانی در امور سیاسی و به خصوص در حمایت از مشروطه موضع گیری می کرد. حضور وسیع مردم در مراسم سوگواری درگذشت وی، در آبان ۱۳۲۵ (ذیحجه ۱۳۶۵ق) در شکست فرقه دمکرات در آذربایجان مؤثر بود.

۵. آیه الله العظمی سید محمد حجت کوه کمره‌ای رحمته

(۱۳۱۰. ۱۳۷۲ق)، فقیه، اصولی، محدث، رجالی، مجتهد و مرجع تقلید شیعی است. وی نزد اساتید فقه و اصول همانند سید ابوالحسن اصفهانی، عبدالکریم حائری، میرزا محمد حسین نایینی و ضیاء الدین عراقی، سید محمد کاظم طباطبایی یزدی شاگردی کرد. پس از درگذشت آیه الله حائری از مراجع ثلاث شد و به اداره حوزه علمیه قم پرداخت. در شهر قم از آثار به جای مانده از دوران مرجعیت او می باشد که در آن زمان بی نظیر بوده است.

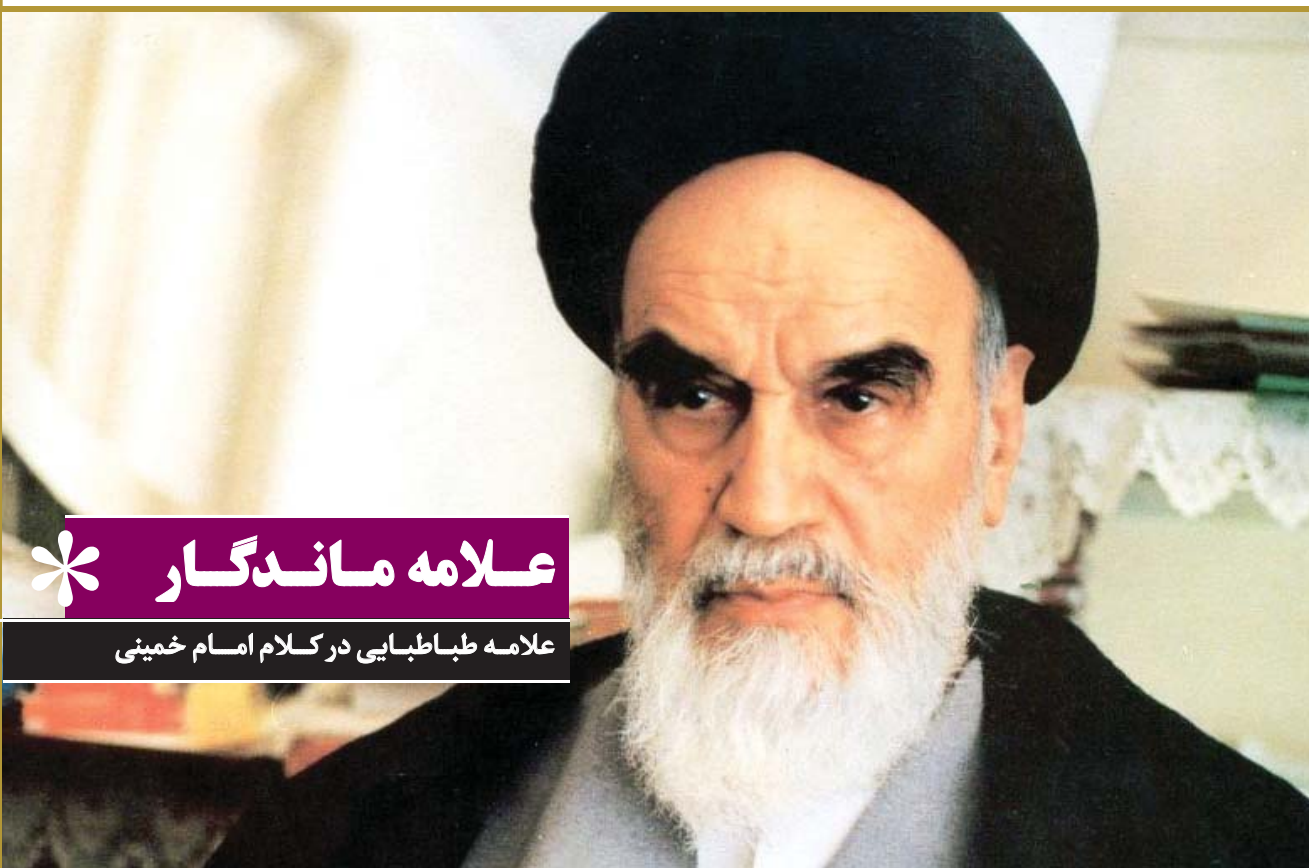


۶. آیه الله سید علی قاضی طباطبایی رحمته

اخلاق و عرفان را از سید علی قاضی طباطبایی آموخت. معارف الهیه و اخلاق و فقه الحدیث را نزد عارف عالی قدر و کم نظیر مرحوم آیه الله سید علی آقا قاضی طباطبایی رحمته آموختند و در سیر و سلوک و مجاهدات نفسانیه و ریاضات شرعیه تحت نظر و تعلیم و تربیت آن استاد کامل بودند.^(۳) سر سلسله اساتید ایشان مرحوم قاضی است. شخصیتی



که سید محمد حسین را «علامه» کرد. مرحوم علامه پیرامون استاد خود مرحوم قاضی چنین می فرماید: «ما هرچه داریم... از مرحوم قاضی داریم. چه آن چه را که در حال حیاتش از او تعلیم گرفتیم و از محضرش استفاده کردیم و چه طریقی که خودمان داریم و از مرحوم قاضی گرفته ایم. آیه الله شیخ محمد تقی آملی رحمته می فرماید: اگر بناست تحت تصرف انسان کاملی باشید، من بهتر از آقای طباطبایی کسی را نمی شناسم او از بهترین شاگردان مرحوم قاضی است و همان وقت هم کشفیاتی داشتند. علامه بزرگوار می فرمود: ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم، چه در زمینه علوم و چه در زمینه اخلاق و معارف الهی. آن عارف وارسته و یگانه عصر ما در عرفان عملی و سیر و سلوک الی الله، گوهر کمال را در وجود علامه طباطبایی یافت و در همان اوایل ورود ایشان به نجف، او را تحت تربیت خود قرار داد و این شاگرد نیز چه خوش درخشید و کوشش های استاد را به بار نشانید.^(۴)



علامه ماندگار *

علامه طباطبایی در کلام امام خمینی

یکی از اهل علم مشهد می‌گوید: «یک بار که مرحوم علامه به مشهد آمده بود، درباره حضرت امام از ایشان پرسیدم، فرمودند: «این مرد بر ملکوت مسلط است.» وقتی امام به قم رفته و در کوچه استاد علامه طباطبایی ساکن شده بودند، همسایه‌های اطراف برای سهولت رفت و آمدها، خانه‌ها را خالی کرده بودند. علامه نیز به امام عزیز گفت: «اگر لازم است ما هم خانه‌مان را تخلیه کنیم؟» امام به ایشان فرمودند: «همجواری شما (آیه‌الله طباطبایی) برای ما مغتنم است.»^(۱) «استاد سید محمدباقر موسوی همدانی رحمته‌الله گفته است: علامه طباطبایی به قدری از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی شادمان بود که نمی‌توانست از اظهار آن خودداری کند روزی به من فرمود دلم می‌خواهد رژه ارتشی‌ها را در برابر امام ببینم عرض کردم هم اکنون آنان در کوچه هستند و چند لحظه دیگر برنامه آنان آغاز می‌شود. بلند شوید تا دم در از نزدیک مشاهده کنید. عبا را بردوش گرفتند که ناگهان صدای موزیک ارتشیان برخاست آمدیم پشت درب منزل و چون من درب را گشودم ایشان محو تماشای رژه نیروهای نظامی از برابر امام گردیدند و مکرر با هیجان می‌فرمودند: چقدر جالب است.»

منابع: صحیفه امام خمینی، ج ۱۵، ص ۳۶۳، سرگذشت‌های ویژه از زندگی امام خمینی؛ زمهره افروخته؛ خاطرات فقیه اخلاقی، احمدی میانجی.

حضرت امام خمینی فرمود: آقای طباطبایی مرد بزرگی است. حفظ ایشان با این مقام علمی لازم است. در جایی دیگر حضرت امام خمینی رحمته‌الله می‌فرمایند: خداوند ایشان را با خدمتگزاران به اسلام و اولیای اسلام محشور فرماید و به بازماندگان ایشان و به متعلقین و شاگردان ایشان صبر عنایت فرماید...»

ارتباط امام خمینی رحمته‌الله با حضرت علامه

حضرت علامه با امام راحل رحمته‌الله از قدیم روابط دوستانه داشتند و برای ایشان احترام قائل بودند پس از انقلاب نیز- آن چنان که شاگردشان حضرت آیه‌الله جواد آملی، بیان می‌کنند که امام امت را به‌عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران و رهبر کبیر انقلاب شکوهمند اسلامی ایران پذیرفتند و همواره این اصل را مایه سعادت، سیادت و عظمت اسلام و مسلمانان می‌دانستند. هنگامی که یکی از مشاهیر فلسفه به قم آمده بود، در مجلسی، چون امام را نمی‌شناخت از امام پرسید: «شما آقا طباطبایی هستید؟» علامه فرمودند: «طباطبایی منم؛ ایشان آیه‌الله خمینی، استاد من هستند.» همه می‌دانند که علامه طباطبایی سخن به مجامله نمی‌گفت. مرحوم علامه درباره امام راحل فرمود: «ایشان منزه است.»^(۵) علامه طباطبایی، پس از قیام امام راحل، درباره سخنان و اعلامیه‌های امام گفت: «امام خیلی قاطع کلام خود را می‌گوید.»



علامه طباطبایی در کلام مقام معظم رهبری



چشمه جوشان و فیاض دانش و عرفان

قم، در شمار درخشنده‌ترین گوهرها بود و به آن مدرسه اسلامی پربرکت، ارزش می‌بخشید، تنها به آن حوزه محدود نشده بود و به تدریج در همه حوزه‌های علمی و در همه محافل اسلامی و در سطح وسیع جامعه حضور خود را مجسم‌تر و برجسته‌تر می‌ساخت، معارفی که از زبان و قلم او بر صفحه دل‌ها و کاغذها نقش بسته بود از صدها و هزارها زبان و باصدها و هزارها بیان در همه جا منتشر می‌گشت و به همه کس علم و معرفت می‌آموخت.

■ در زمره عاشقان و عارفان بالله

اکنون این چراغ برافروخته و روشنی‌بخش به خاموشی گراییده است اما، خورشید طلوع کرده و عالم افروز اسلام می‌رود که همه زوایا را در این کشور فراگیرد، جامعه امروز به سمت همان سرمنزلی پیش می‌رود که او در اندیشه بلند خود آن را می‌دید و به سوی آن برمی‌انگیخت. در پیشاپیش این کاروان، مردی از سلاله انبیاء و رهبری از زمره عاشقان و عارفان بالله، فقیهی بزرگ و اسلام‌شناس راه را می‌پیماید و هدف را می‌نمایاند.

عطر دل‌آویز دنیای انبیاء و اولیا به مشام می‌رسد. آخرت با دنیا درآمیخته و بهشت الهی دریچه‌ای به سوی زمین گشوده است، هنگامه، هنگامه اولیاء و فقها و عرفا است و جای آن فقیه و عارف و سالکی که اکنون به یاد یکمین سالگرد رحلتش گردآمده‌ایم خالی است.

■ سرانگشت اشارت و هدایت

«علامه طباطبایی عمری را در راه خدمت به اسلام و معارف اسلامی و تحقیق و تتبع در این راه صرف کردند. این چشمه جوشان و فیاض دانش و عرفان و تقوای اسلامی در تعلیم و تربیت شاگردانی که هر یک در

این حکیم الهی، مجموعه‌ای از معارف و فرهنگ اسلام بود، فقیه بود، حکیم بود، آگاه از اندوخته‌های فلسفی شرق و غرب بود، مفسر قرآن بود، از علوم اسلامی، یعنی علمی که از اسلام نشأت گرفته یا از آن تغذیه کرده است، مطلع بود؛ از اصول، از کلام، از ادبیات، از نجوم و هیئت و ریاضیات، و از برخی علوم بی‌نام و نشان دیگر. شخصیت او در لایه‌لای این دانستنی‌های بسیار به کمک ریاضتی مداوم و درازمدت، پرورده، صیقل یافته و پرداخته شده بود.

از کسانی بود که تنها مکتب جامعی چون اسلام می‌تواند امثال او را در دامان پربرکت خویش پرورش دهد. چهره معنوی او، سیمای پربصابت مردی بود که ایمانی استوار و عرفانی راستین را با دانشی گسترده و عمیق توأم ساخته و با آمیزه شگفت وجود خویش ثابت کرده بود که اسلام می‌تواند سوز درون دلسوختگان شیفته را با عقل راسخ فرزنانگان فرهیخته یک جا گرد آورد.

او، تلاش و جهاد بی‌انتهای خاموش نشدنی خود را هم به این معجون الهی در آمیخته بود، در یکی از حساس‌ترین دوران‌های حیات اسلام و تشیع، جانانه به دفاع از حریم معنویت اسلامی و حکمت و معرفت الهی برخاسته و مفاهیم زیبای اجتماعی اسلام را از آیات کلام الهی استخراج کرده و به عرضه کامل و جامع اسلام پرداخته بود.

او مدافعی استوار از ارزش‌های فرهنگ اسلام در برابر بساط نیرنگ مکاتبی بود که با بهره‌گیری از انواع شیوه‌ها و ترفندها بر این فرهنگ الهی تاختن آورده و به تدریج رابطه دل‌ها و مغزها را در بخش‌هایی از جامعه از چشمه سار زلال آن گسسته بودند.

او که در سفره متاع ارزنده حوزه علمیه

عالم اسلام دانشمندی برجسته‌اند توفیقی کم‌مانند داشته است، فقدان این عارف جلیل‌القدر و فیلسوف و متفکر بزرگ جهان اسلام ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر است و بی‌شک جهان اندیشه باید از این فقدان و مصیبت سوگوار و داغدار باشد.»^(۱)

استاد علامه بزرگوار ما باید با گسترش میراث فرهنگی گران‌بهایی که گردآورده و اندوخته بود در جامعه، حاضر و شاهد بماند و سرانگشت اشارت او راه درست را به همه راهروان بیاموزد. این مهم به عهده دانش‌پژوهان و معرفت‌پروران است و امید که این مجمع بزرگ و محترم از عهده سهم خود در این تکلیف به‌خوبی برآید.»^(۲)

■ پی‌نوشت‌ها

۱. مرزبان وحی و خرد، ص ۱۲- این پیام‌ها در زمان ریاست جمهوری مقام معظم رهبری صادر شده است.
۲. یادنامه علامه طباطبایی، ص ۱۷.



شهید آیه‌الله مطهری رحمته‌الله: در سال ۱۳۲۹ هجری شمسی در محضر حضرت استاد علامه کبیر آقای طباطبایی - روحی فداه- که چند سالی [بود] به قم آمده بودند و چندان شناخته شده نبودند، شرکت کردم و فلسفه بوعلی سینا را از معظم له آموختم و در یک حوزه درس خصوصی - که ایشان برای بررسی فلسفه مادی تشکیل داده بودند- نیز حضور یافتیم. کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم که در بیست سال اخیر نقش تعیین کننده‌ای در ارائه بی‌پایگی فلسفه مادی برای ایرانیان داشته است، در آن مجمع شرکت پایه‌گذاری شد.^(۱)

■ مجسمه تقوا و معنویت

حضرت استادنا الاکرم علامه طباطبایی - روحی فداه- این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیار بسیار بزرگ اسلام است. او به راستی مجسمه تقوا و معنویت است. در تهذیب نفس و تقوا، مقامات بسیار عالی طی کرده است. من سالیان دراز از فیض محضر پربرکت این مرد بزرگ بهره‌مند بوده‌ام و الآن هم هستم.^(۲) شهید مطهری می‌گوید: حضرت آقای طباطبایی از نظر کمالات روحی به حد تجرد برزخی رسیده‌اند و می‌توانند صور غیبی را که دید افراد عادی از مشاهده آنها ناتوان است مشاهده کنند.^(۳)

■ عظمت علمی و دانش گسترده

حضرت استاد و علامه- دام بقائه- که سال‌ها از عمر خویش را صرف تحصیل و مطالعه و تدریس فلسفه کرده‌اند و از روی بصیرت به آرا و نظریات فلاسفه بزرگ اسلامی- از قبیل فارابی و بوعلی و شیخ اشراق و صدرالمتهلهین و غیرهم- احاطه دارند و به علاوه روی عشق فطری و ذوق طبیعی، افکار محققین فلاسفه اروپا را نیز به‌خوبی از نظر گذرانیده‌اند، در سنوات اخیر، علاوه بر تدریسات فقهی و اصولی و تفسیری، یگانه مدرس

عاشق و دل‌باخته اهل بیت علیهم‌السلام

آیه‌الله شهید مرتضی مطهری

نشد، من معتقدم که بسیاری از این مطالب از الهامات غیبی است، کمتر مشکلی در مسایل اسلامی و دینی برایم پیش آمده که کلید حل آن را در تفسیر میزان پیدا نکرده باشم. من فیلسوف و عارف بسیار دیده‌ام و

حکمت الهی در حوزه علمیه قم می‌باشند. این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیار بزرگ اسلام است، او به راستی مجموعه تقوا و معنویت است، در تهذیب نفس مقامات بسیار عالی طی کرده... تفسیرالمیزان همه‌اش با فکر نوشته



احترام مخصوص من به ایشان (علامه طباطبایی) نه به خاطر این است که ایشان یک فیلسوف است، بلکه احترامم به این جهت است که او عاشق و دلباخته اهل بیت است.

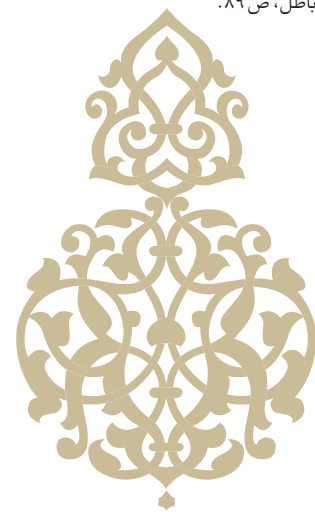
علامه در ماه رمضان، روزه خود را با بوسه بر ضریح مقدس حضرت معصومه علیها السلام افطار می‌کرد. ابتدا پیاده به حرم مطهر مشرف می‌شد، ضریح مقدس را می‌بوسید، سپس به خانه می‌رفت و غذا می‌خورد. این ویژگی اوست که مرا به شدت شیفته ایشان نموده است. ^(۵)

■ علامه متفکری نستوه و عظیم‌القدر

علامه طباطبایی، چند تا نظریه در فلسفه دارند؛ نظریاتی در سطح جهانی که شاید پنجاه یا شصت سال دیگر ارزش این‌ها روشن بشود. البته ایشان تنها در ایران شناخته شده نیستند، بلکه در دنیای اسلام شناخته هستند. نه تنها در دنیای اسلام، در دنیای غیر اسلام، در اروپا، در آمریکا هم مستشرقینی که با معارف اسلامی آشنا هستند، ایشان را به‌عنوان یک متفکر بزرگ می‌شناسند. ^(۶)

■ پی‌نوشت‌ها

۱. علل گرایش به مادی‌گرایی، ص ۱۱.
۲. حق و باطل، ص ۸۶.
۳. یادنامه مفسر کبیر، ص ۵۹-۶۲، از بیانات آیه‌الله جعفر سبحانی.
۴. اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۱، مقدمه.
۵. یادنامه مفسر کبیر استاد علامه طباطبایی، ص ۱۳۶، به نقل از احیاء تفکر اسلامی.
۶. حق و باطل، ص ۸۹.



پرورش یافتگان و شاگردان

در مکتب علامه طباطبایی



وجود مبارک و نورانی و کثیرالأنباء حضرت علامه طباطبایی شاگردان گوناگون و بسیاری نیز داشت. هر شاگردی به فراخور استعداد و همت خود، از آن باغ پرگل، دسته دسته گل چید. شهید مطهری رحمته الله علیه ایشان را در فلسفه یافت و دیگری در عرفان عملی و...

وجود مبارک و نورانی و کثیرالأنباء علامه طباطبایی شاگردان گوناگون بسیاری داشتند هر شاگردی به فراخور استعداد و همت خود از آن باغ پرگل دسته دسته گل چید و در این گفتار نام گروهی از شاگردان و مریدان مرحوم علامه که به حقیقت از باقیات صالح ایشان بوده و هستند بدین شرح است:

آیه‌الله العظمی خامنه‌ای «آدامه الله عز و ظلا»

و آیات و حجج اسلام:

شهید مرتضی مطهری؛ شهید محمد جواد باهنر؛ علامه سید محمد حسین طهرانی، علامه سید جلال الدین آشتیانی، علامه حسن زاده آملی؛ علامه عبدالله جوادی آملی؛ ناصر مکارم شیرازی، جعفر سبحانی، مصباح یزدی؛

محمد علی گرامی، یحیی انصاری شیرازی، سید هادی خسروشاهی، سید ابراهیم خسروشاهی، سید محمد باقر موسوی همدانی، غلامحسین ابراهیمی دینانی، محمد اسماعیل صائنی زنجانی؛

شیخ هادی فقهی، احمد احمدی؛ ابراهیم امینی، علی احمدی میانجی؛ محمد محمدی گیلانی؛ سید موسی صدر، سید محمد علی قاضی طباطبایی، علی سعادت پرور، شیخ مجتبی کرمانشاهی؛

سید کمال شیرازی، محمد حسن رفیعا، سید مهدی روحانی؛ ابوظالب تجلیل تبریزی، کاظم ضرابی تهرانی؛ عبدالحمید شریبانی تبریزی، محمد شجاعی زنجانی و... ^(۷)

پی‌نوشت:

۱. زمهر آفرخته / ۳۱



علامه طباطبایی سوره والعصر و حی متحرک در میان مردم

آیه‌الله حسن‌زاده آملی



شیخ اسدالله یزدی یا آقای طباطبایی یا آقای قمشه‌ای رضوان‌الله‌تعالی‌علیهم‌اجمعین بی‌وضو بوده باشیم. خیلی این جهت را مواظب بودیم. حالا اگر این مراقبت و مواظبت را بالا ببریم، در نظام هستی، در پیشگاه حقیقت علم که یکپارچه طهارت است، حُسن مطلق است، باید ظاهر بوده باشیم، اگر این طهارت را دنبال کنیم.

یک صبح به اخلاص بیاد در برما
گر کام تو بر نیامد آن‌گه گله کن
تا طهارت پیش نیامده، ممکن است اصطلاحاتی را بیاموزد و جمع کند، اما آن علمی که «العلم نور یقذفه» برای او حاصل نمی‌شود. علامه طباطبایی در مراقبتش اهتمام داشت.^(۳)

■ در فراق یار

در اواخر زندگی‌اش در این نشئه که هنگام ارتحالش فرا رسیده بود، در کنار ایشان ایستاده بودم و آیاتی از قرآن می‌خواندم، این حدیث شریف را که جناب ثقة‌الاسلام کلینی در کافی از حضرت صادق آل‌محمد علیه‌السلام روایت فرموده است، به علامه طباطبایی القا می‌کردم، امام صادق علیه‌السلام فرمود که در مقام ارتحال ولی خدا، فرشته رحمت به او می‌گوید: «یا ولی الله لا تفرع». و من پی در پی به جنابش خطاب کردم: یا ولی الله لا تفرع!^(۴) چقدر زیباست توصیه حکیمانه این دانشمند والا مرتبه که از تربیت‌یافتگان و دست‌پروردگان آن حکیم الهی است: طلاب عزیز، سر مشق بگیرند که حضرت علامه طباطبایی شب قدر را به بحث و تحقیق آیات قرآنی احیا می‌کرد و تفسیرش در این شب فرخنده به پایان رسید. لذا در انتهای المیزان نوشتند: تم

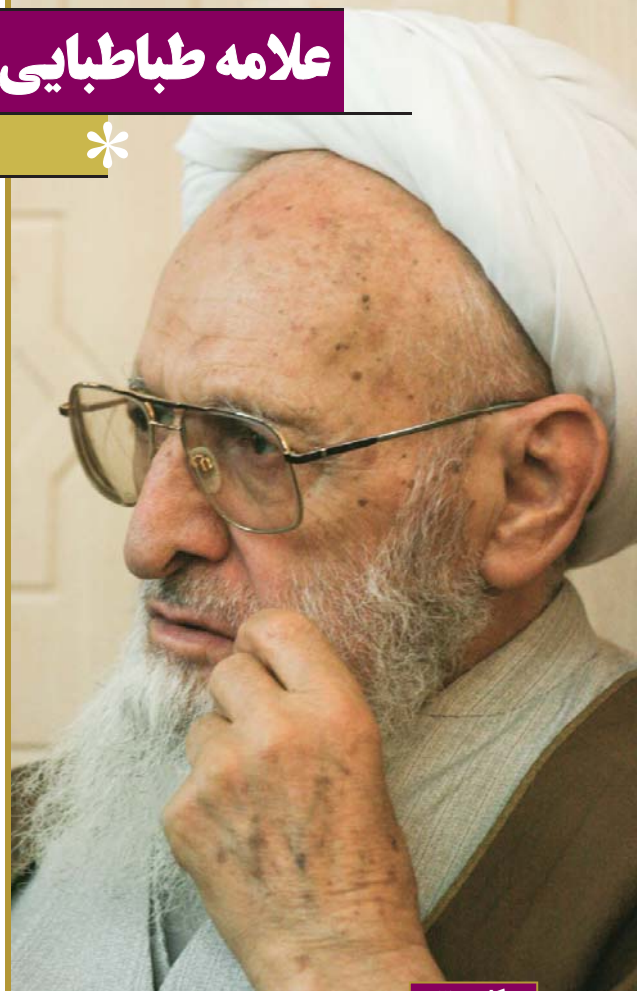
ایشان از اولیاءالله بودند. همواره در حضور، در مراقبت، در توجه بود. چه بسا برایم پیش آمده [است] که در محضر شریف ایشان، دیده‌ام به سیمای ایشان می‌افتاد. طلعت ایشان را، لقاء ایشان را، چهره ایشان را زیارت می‌کردم. حال ایشان را، فکرایشان را مشاهده می‌کردم که ظاهر، عنوان باطن بود. از ظاهر احوالش احساس می‌کردم، به یاد این حدیث از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که درباره عارف بالله فرموده است، می‌افتادم و آن حدیث، خلاصه مضمونش این است که آقا فرمودند: عارف را در زمین و آسمان، در بهشت، در هیچ جای دیگر عالم نمی‌توانی پیدا کنی. از خادم بهشت سؤال کنی، در بهشت بروی عارف بالله را جست‌وجو کنی، او را نمی‌یابی و هم چنین نمی‌توانی در هیچ نقطه عالم، از عارف آگاهی پیدا بنمایی و دست بیابی. یکی از حضار عرض کرد: آقا! پس عارف را باید در کجا جست؟^(۵)

■ سوره والعصر، و متحرک در میان مردم

آن جناب سوره والعصر قرآن، سوره متحرک بود. این حقایق در او نشسته بود و خود آن جناب هم به این سوره مبارکه قرآن، یعنی سوره والعصر، عنایت خاصی داشت. به تفسیر المیزان رجوع کنید؛ می‌بینید که حضرتش در ابتدای تفسیر این سوره، بیانی دارد که خداوند متعال جمیع معارف قرآنی و حقایق الهیه و انسانی را در این سوره کوچک بیان فرموده است. خلاصه ایشان سوره والعصر، حی متحرک در میان مردم بود.^(۶)

■ حضور در درس با وضو و مراقبت

ما برنامه‌مان این بود که در محضر مقدس اساتیدمان، بی‌وضو حاضر نمی‌شدیم. یک بار پیش نیامد که در محضر جناب آقای

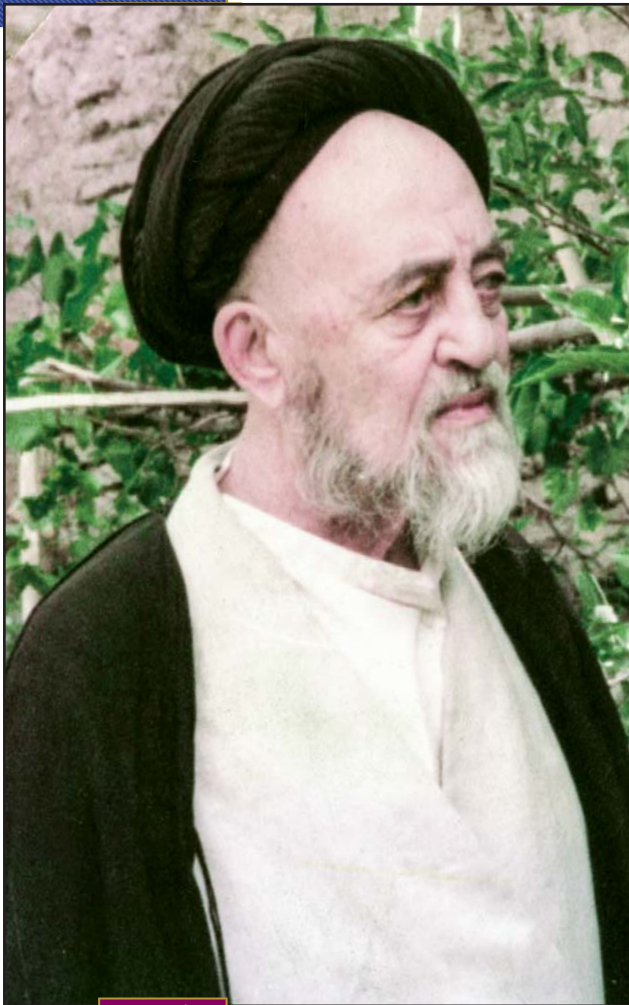


حکایت ۳ ■

گنجینه و مخزن الهی

علامه طباطبایی علیه‌السلام؛ در نوجوانی خیلی به منزل آیه‌الله سیداحمد قاضی (برادر آیه‌الله سیدعلی قاضی) رفت و آمد می‌کردم. روزی همسرشان پشت در اتاقی که ما بودیم، آمد و از مرحوم سیداحمد برای خرید نان، پول خواست. ایشان فرمود: پولی ندارم. همسرشان از شنیدن این سخن ناراحت شد و با لحن قهرآمیزی گفت: این هم شد زندگی؟! و رفت. من دیدم که حال استادم دگرگون شد، ناگهان بادی چون گردباد وزیدن گرفت و برگ‌های ریخته شده درختان در باغچه را جایی جمع کرد و سپس باد خوابید. ایشان به من فرمود: به حیاط برو؛ زیر برگ‌های جمع شده یک دو تومانی است. آن را بردار و بیا به خانواده من بده. من رفتم و از زیر آن برگ‌های جمع شده، یک دو تومانی برداشتم و همان‌گونه که فرموده بود آن را به همسرش دادم و از این اتفاق در کمال تعجب و تحیر بودم. «وإن من شیء إلا عندنا خزائنه و ما ننزله إلا بقدر معلوم».

(حجر/۲۱)



حکایت ۴

نماز شب و گریه بر امام حسین علیه السلام

استاد شیخ حسین انصاریان:
روزی شخصی در کنار پیاده رو به طرف حرم حضرت معصومه علیه السلام از معظم له پرسید از چه راهی به این مقام و مرتبه رسیده اید تا ما هم اگر بتوانیم و توفیق داشته باشیم از شما درس گرفته و آن مسیرها را طی کنیم.
علامه طباطبایی بدون در نظر گرفتن موقعیت، شخصیت و جا و محل، بسیار آرام و بی آرایش در همان کنار پیاده رو به ایشان رو کردند و فرمودند: راه‌های زیادی بوده و هست ولی از میان این راه‌ها آنچه برایم بسیار قابل اهمیت است و بیشتر به آن‌ها اهتمام می‌ورزم و افتخار می‌کنم و مطمئنم از همه بهتر و برایم مشهود و مفهوم است دوراه است: یکی نماز شب با اخلاص و مداوم و دیگری گریه بر حضرت امام حسین علیه السلام

طباطبایی وقتی به من فرمود: «آقا، من هر روز مراقبتم قوی تر است. شب، مشاهدات من، مکاشفات من زلال تر است». هر چه روز مراقبت شدیدتر باشد، شب مکاشفات زلال تر و صافی تر است.

موقعیت جناب علامه طباطبایی رحمته الله علیه در عرفان عملی این بود که دریافته بود و به این باور رسیده بود که: «ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم» (اسراء/۹) راه این است و جز این نیست. و دقیقاً بدین جهت، رفتار او، گفتار او، سکوت او، قلم او و مطلقاً آثار وجودی او، حکایت‌کننده وارستگی و عظمت ذخایر علمی و عملی او بود.

انسان وقتی حضرت علامه طباطبایی را زیارت می کرد، به یاد این حدیث شریف می افتاد که جناب کلینی در کتاب فضل العلم کافی به اسنادش از حضرت امام صادق علیه السلام نقل می‌کند و فرموده است: «من تعلم العلم و عمل به و علم لله، دعی فی ملکوت السموات عظیماً: فقیل تعلم لله و عمل لله و علم لله.» (کافی/۱/۲۷)

آن کسی که دانش تحصیل کند و بدان عمل کند و به دیگران برای خدا تعلیم بنماید، در ملکوت سموات و عالم الهه که خودش عالم عظیم است. او را به عظیم صدا می‌کنند: ای بزرگ، ای آقا، ای کسی که برای خدا تحصیل علم کرده‌ای، برای خدا بدان عمل کرده‌ای، برای خدا به دیگران تعلیم داده‌ای، تو آقا و بزرگ و عظیمی.

بنده هفده سال در محضر شریف او با ایشان انس داشتم و از ایشان کار لغوی ندیدم. حرف لغوی نشنیدم. بسیار مواظب کلام خود بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. هزار و یک نکته، ص ۵۲۰
۲. یادها و یادگارها، ص ۷۱ و ۹۷
۳. یادواره علامه طباطبایی در کارزون، ص ۴۷
۴. یادها و یادگارها، ص ۸۲ و ۱۰۱
۵. مرزبان وحی و خرد، ص ۸۴

الکتاب و الحمد لله وائق الفراغ من تألیفه فی لیلۃ القدر المبارکة الثالثة و العشرین من لیالی شهر رمضان. (۵)

■ علامه طباطبایی و مراقبت از نفس

به حقیقت، دل این مرد بزرگوار معدن تقوا بود؛ زیرا بسیار مواظب خود بود. همواره اهتمامش بر این بود و می‌گفت در شب و روز زمانی را برای حسابرسی خود قرار بدهید و ببینید که این ۲۴ ساعت چگونه بر شما گذشته. اهل محاسبه باشید. همان طور که یک بازرگان و یک کاسب دخل و خرج خود و صادرات و وارداتش را حساب می‌کند، شما ببینید در این شب و روز که بر شما گذشت، چه چیزی اندوخته‌اید. چه گفته‌اید. یک یک رفتار و گفتارتان را حسابرسی کنید. از نادرستی‌ها استغفار کنید و سعی کنید تکرار نشود، و برای آن چه شایسته و صالح و به فرمان حاکم عقل بود، خدا را شاکر باشید، تا به تدریج برای شما تخلق به اخلاق ربوبی ملکه بشود. «و لتکونوا کالذین نسوا الله فانساهم انفسهم». (حشر/۱۹)

حضرت علامه همواره مراقب نفس خویش بود و از خدا غافل نمی‌شد و این امر در صورت رفتار و حرفشان پیدا بود که ایشان در پیشگاه دیگری قرار گرفته. هر چند به صورت ظاهر، جسمش با دیگران بود، پیدا بود که در محضر دیگری نشسته است.

در این باره، مصباح الشریعة می‌فرماید که: «العارف شخصی مع الخلق و قلبه مع الله»؛ عارف بدنش با خلق و دلش با خداست؛ «و لامونس له سوی الله، و هو فی ریاض قدسه متردد و من لطائف فضله متزود»؛ توشه‌اش آن سوئی است. قلبی که او دارد در پیشگاه ملکوت عالم آمد و شد دارد. مونسش ملکوت عالم است.

چنین کسی مراقبت دارد و انسان بر اثر این مراقبت، یواش یواش به صفات ملکوتی متصف می‌شود و بدان خو می‌گیرد. از خاطر نمی‌رود که مرحوم علامه

درباره جامعیت علامه طباطبایی رحمته الله علیه نکاتی مطرح است که همه شما بزرگواران مستحضر می‌باشید. ذات اقدس الهی عالمان دین را جزء «بقیة الله» نامید؛ این واژه پربرکت «بقیة الله» از اسمای توفیقی وجود مبارک حضرت نیست، نظیر «اسماء الله» نیست، آن چه صبغه الهی دارد و می‌ماند «ما عندکم یُنْفَدُ و ما عند الله باقی»، این «بقیة الله» است. همه انبیا و اولیای الهی در ساختار خلقت «بقیة الله» هستند و عالمان دین که وارثان انبیای الهی می‌باشند این‌ها هم «بقیة الله» هستند؛ منتها در قله این وصف ممتاز وجود مبارک حضرت قرار دارد، وگرنه قرآن کریم از عالمان دین به عنوان «أُولُوا بَقِیَّةٍ» یاد می‌کند و می‌فرماید چرا «اولوا بقیة» جلوی فساد و ضعف فرهنگی جامعه را نگرفتند و نمی‌گیرند «فَلَوْ لَا کَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِکُمْ أُولُوا بَقِیَّةٍ»، مستحضرید که «اولوا بقیة» از «بقیة الله» سنگین‌تر است؛ والی بقاست، ولی بقاست، متولی بقاست. آن کسی می‌ماند که کار الهی کرده باشد، آن کسی می‌ماند که حرف الهی زده باشد. این واژه پربرکت «اولوا بقیة» از «أُولَى الْأَبْصَارِ» از «أُولَى الْأَلْبَابِ» از «أُولَى النَّهْیِ» قوی‌تر و غنی‌تر است؛ هر عاقلی باقی نیست، هر «لبیب»ی باقی نیست و هر «اولوا النهیة» ای باقی نیست، آن کسی باقی است که خدا او را به عنوان عمل صالح بپذیرد و وجود مبارک امیرمؤمنان علیه السلام که فرمود: «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ» را از همین کلمه گرفته است؛ منتها شرط بقای عالم این است که آن تعهدات الهی را خوب درک کند اولاً، باور کند ثانیاً، عمل کند ثالثاً، منتشر کند رابعاً، انتشار آن به صبغه فرهنگی و سخنرانی و تألیف و تصنیف بستگی دارد، خامساً و سادساً. فرمود که خدای سبحان «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ لَا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَلَمٍ وَلَا سَعْبٍ مُظْلُومٍ»، من «حبل» و طناب حکومت را به گردن این شتر می‌آویختم، اگر عالمی بر آن جنگ فقر و غنا صحه بگذارد و بگوید فقر و غنا با هم در جنگ هستند نه فقیر و غنی و باید فقر برداشته شود و

علامه طباطبایی جزء احیاگران علوم الهی بود



آیة الله العظمی جوادى آملى

در جامعه با شغل و اشتغال زندگی کنند، چنین عالمی به عهدش عمل کرده است، اگر به عهد خود عمل کرد برابر خطبه شقشقیه «وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ أَنْ يُقَارُوا عَلَى كَيْفَةِ ظَالِمٍ وَلَا سَعْبٍ مَظْلُومٍ» مشمول آن بیان نورانی دوم حضرت است که فرمود: «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدُّهُرُ». وجود مبارک حضرت امیر به فقیر کمک نمی‌کرد، کمک کردن به فقیر یک کمک عاطفی است؛ اما فقرزدایی، جنگ با فقر و ریشه‌کن کردن فقر کار عقلانی است، علی علیه السلام عاقلانه کار می‌کرد. از واشنگتن تا ناشکنند و از تا شکنند تا واشنگتن کشورهای الحاد و کفر و شرک کم نیستند، همه این‌ها به فکر فقرا هستند، حمایت از فقیر یک کار عاطفی میانی است، آن کار عقلانی همان است که وجود مبارک حضرت فرمود: «لَوْ تَمَثَّلَ لِي الْفَقْرُ جَلًّا لَقَتَلْتُهُ»؛ من اگر فقرا ببینم گردنش را می‌زنم.

با فقر جنگیدن، با بیکاری جنگیدن، اشتغال را مقدس دانستن، شغل را تکثیر کردن و جامعه را به فعالیت و آدار کردن قداست دارد، این جنگ فقر و غناست؛ فرمود: «لَوْ تَمَثَّلَ لِي الْفَقْرُ جَلًّا لَقَتَلْتُهُ»، عالمانی این چنین مصداق خطبه «شقشقیه» هستند اولاً و ثانیاً مصداق آن بیان نورانی حضرت می‌باشند که «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدُّهُرُ» و علامه طباطبایی به نوبه خود آن چه مقدور و میسر او بود این چنین بود اولاً و ثانیاً جامعیتی را که ذات اقدس الهی به انبیا و اولیا و اهل بیت علیهم‌السلام و علیهم‌السلام داد به وارثان آن‌ها هم مرحمت کرد. بارها به عرضتان رسید این جمله نورانی «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» را اگر به یک ادیب دهید می‌گوید «الْعُلَمَاءُ» مبتدا و «وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» خبر و اگر به یک فقیه و حکیم بدهید می‌گوید این جمله خبریه نیست که مبتدا و خبر داشته باشد، این جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده و جمله انشائییه که مبتدا و خبر ندارد، گزارش ندارد؛ یعنی «أَيُّهَا الْعُلَمَاءُ!» بکوشید ارث ببرید، این قصه و خبر نیست؛ اگر عالم هستی بکوش که ارث ببری، آن «علم‌الدراسة» مشکلی را حل نمی‌کند این «علم‌الدراسة» «سابقه» عدم دارد، «لاحقه» عدم دارد و مسبوق به دو عدم است، مشکل‌گشا نیست، مشکل خودش را حل نمی‌کند. اگر در سوره «نحل» فرمود: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا»، این نکره در سیاق نفی است؛ یعنی همین علم حوزوی و دانشگاهی و اگر در بخشی از آیات دیگر دارد که برخی در دوران کهنسالی و فرتوتی به جایی می‌رسند که «لَا يَعْلَمُ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا» این هم نکره در سیاق نفی است، «آن‌ها که خوانده‌ام همه از یاد من برفت»؛ این خطر همه ما را تهدید می‌کند، پس ما مسبوق به «لَا يَعْلَمُ» بودیم و ملحق به «لَا يَعْلَمُ» هستیم؛ این علم مشکل ما را حل نمی‌کند، چون «مَا عِنْدَكُمْ» است.

یک «علم‌الوراثه» است که بالاتر از «علم‌الدراسة» است که آن هم مسبوق به وجود است «فَاللَّهُمَّهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» و هم ملحق به بقاست که می‌ماند. این عالمان دین که در اثر وراثت و پیوند با خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام و علیهم‌السلام عالم شدند این علم

می‌ماند که علامه طباطبایی علیه السلام یکی از نمونه‌های بارز این جامعیت است. در مسایل دیگر باید از شما بزرگواران کمال تشکر را کرد که شما نام این همایش را می‌توانید همایش «احیاء‌العلوم» بگذارید، غزالی آمد به نام «احیاء‌العلوم» بسیاری از علوم دقیق و عمیق را «إماتة» کرد و نگذاشت عقلانیت رشد کند، او به نام زنده کردن علم، بسیاری از علوم را «إماتة» کرد. این همایش شما باید این صبغه را داشته باشد که احیای علوم باشد، وقتی هفتصد مقاله آمد پانصد مقاله در یک حد و دو بیست مقاله در حد دیگر، بزرگانی سخنرانی می‌کنند، بزرگانی مقاله می‌نویسند و بزرگانی نقد و بررسی دارند، آن‌ها را در جامعیت به عنوان احیای علوم اسلامی ارزیابی کنید و ایران را به برکت انقلاب امام و شهدا زنده کنید، در عصری که بوی شهادت کشور را عطر آگین کرده است بگذارید این عطر، شامه همه علاقه‌مندان به علوم و معارف را معطر کند و احیای علوم باشد به تمام معنای کلمه، نه کاری که غزالی کرده است به نام «احیاء‌العلوم» که عقلانیت، فلسفه و تفکر عقلانی را متأسفانه «إماتة» کرده است؛ این مرگی به صورت زندگی بود.

سخن جناب حکیم سنایی این است که برخی از مُردن می‌ترسند، این کار و ترس از مرگ حق است اما «ازین زندگی ترس کاکنون درآنی» مگر تو زنده‌ای؟! تو مُرده‌ای از این وضع خودت بترس و خودت را نجات بده! اگر گفتند «الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ» این‌ها احیاگران و حیات‌بخشان هستند «ازین زندگی ترس کاکنون درآنی»، چون این مُردنی است. غرض آن است که مبادا یک وقت قلم به دستی به نام احیای علم، علم را «إماتة» کند! با شمشیر نمی‌شود دین را زنده کرد، با قلم باید دین را زنده کرد که ذات اقدس الهی به قلم و مکتوب قلم سوگند یاد کرد و فرمود سوگند یاد می‌کنم به نون، سوگند یاد می‌کنم به قلم، سوگند یاد می‌کنم به مکتوبات قلم «وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ».

از احیاء‌گران علوم الهی مرحوم علامه طباطبایی علیه السلام جزء احیاگران علوم الهی بود، علم را با برهان می‌شود احیا کرد، علم را با استدلال می‌شود احیا کرد، علم را با عمل صالح می‌شود احیا کرد. جامعیت مرحوم علامه طباطبایی که از نوشته‌های ایشان مشخص است؛ این بزرگوار در بخش‌های گوناگون روش‌های معرفتی جامع بودند، هم روش تجربی را برای آن‌جا که لازم بود و نیمه تجربی را که ریاضی است در بحث ریاضیات بسیار غنی و قوی بودند و این تحریر اقلیدس را کاملاً خوانده بود، تاودوسوس را که من نسخه خطی را از او گرفته بودم کاملاً خوانده بود، مالانوس را خوانده بود و این‌ها را نزد اساتید ریاضی دان نجف خوانده بود، به همان تعبیر و لهجه ظریف آذری زبانش می‌گفت مقاله ده اقلیدس گویا انسان، عزرائیل را از نزدیک می‌بیند، چون مقاله ده اقلیدس واقعاً بسیار دشوار است. آن روز درک هندسه فضایی بسیار مشکل بود، زیرا معلم و استاد نقشه‌ای که می‌کشید مسطح بود و شاگرد ناچار بود مجسم تحویل بگیرد که آن بُعد سوم از ذهنش می‌رفت.



کسی که استاد نداشته باشد

و حرف‌ها را خودش طرح

طراحی و مهندسی کند

مخصوصاً حرف‌هایی

که فاصله‌اش با حرف‌های قبلی

خیلی باشد، معلوم می‌شود

از جای دیگر جوشیده است.

بعضی از مراجع نجف رضوان الله عليهم

که به ایران آمده بودند و هم دوره

و هم سن مرحوم علامه طباطبایی

بودند چندین بار به من گفتند

که این حرف‌های آقای طباطبایی برای

خودش است، برای اساتیدش نیست

زیرا من اساتید ایشان را

در نجف می‌شناسم هرگز آن‌ها

به این عمق و ژرفا فکرفی کردند

و تعبیر انسان کامل را ما از آن مرجع

درباره علامه طباطبایی مکرر شنیدیم

فرمود ایشان انسان کامل است.

انقطاع از دنیا

آیه الله ابراهیم امینی:

علامه رحمته الله در ماه‌های آخر حیات دنیوی

این فیلسوف و حکیم متشرع

دیگر به امور دنیا توجهی نداشت

و کاملاً از مادیات غافل بود و در عالم معنویت

سیر می‌کرد، ذکر خدا بر لب داشت

و گویی پیوسته در جهان دیگر بود.

در روزهای آخر حتی به آب و غذا هم توجه نداشت.

چند روز قبل از وفاتش به یکی از دوستان فرموده بود:

«من دیگر میل به چای ندارم و گفته‌ام

سماور را در جهان آخرت روشن کنند

میل به غذا ندارم.»

و بعد از آن هم دیگر غذا میل نکرد

با کسی سخن نمی‌گفت و حیرت زده

به گوشه اطاق می‌نگریست.

یادنامه علامه طباطبایی رحمته الله

استاد از گره سخن می‌گفت؛ ولی شاگرد دایره

تحویل می‌گرفت، استاد از مکعب سخن

می‌گفت، او مربع تحویل می‌گرفت؛ این بود که

مشکلات مسئله فضایی بسیار پیچیده بود،

مرحوم علامه در آن بخش هم غنی و قوی بود.

تجربی، نیمه تجربی، تجریدی کلامی، بالاتر از

آن تجریدی فلسفی و بالاتر در تجریدی عرفان

نظری غنی و قوی بود، این‌ها امور حصولی،

استدلالی و مفهومی بود. عرفان عملی راه

دیگری است که بخش‌های دیگری دارد؛

این جامعیت علامه در روش‌های معرفتی

بود، به دلیل این‌که در منطق خیلی قوی بود

و اصراری داشت که برهان منطق خواندنی

است، هم مرحوم شیخ؛ یعنی این سینا نظرش

این است، هم مرحوم شیخ اشراق نظرش

این است؛ فتوای این دو حکیم مشا و اشراق

«بالصراحة» این است، هم مرحوم بوعلی فتوا

داد و هم جناب شیخ اشراق فتوا داد که در

منطق، قسمت برهان فریضه و بخش‌های

دیگر منطق نافله است.

برهانی را که جناب بوعلی تبیین کرد از

کتاب‌های غنی و قوی و استدلالی و متقن

است که علامه تدریس کرد و در محضرش

ما تلمذ کردیم، این تفکر عقلانی و منطقی

ایشان بود. پس از این رشته‌های تجربی و

نیمه تجربی و تجریدی کلامی و تجریدی

فلسفی و تجریدی عرفان نظری که در

تمهید القواعد و مانند آن بود، ایشان کارآمد

بود؛ این هم یکی از نمونه‌های جامعیت

علمی ایشان در بخش‌های علم حصولی.

در بخش‌های علم شهودی هم که به لطف

الهی اسراری را که ذات اقدس الهی با ایشان

در میان گذاشت که کسی نمی‌دانست؛ ولی

روابط خاصی که داشتند چه با قرآن و چه با

عترت علیهم‌السلام و علیهم‌السلام در مکتوبات

ایشان کاملاً مشخص بود. مستحضرید

که بالأخره کسی که استاد نداشته باشد و

حرف‌ها را خودش طرح، طراحی و مهندسی

کند مخصوصاً حرف‌هایی که فاصله‌اش با

حرف‌های قبلی خیلی باشد، معلوم می‌شود

از جای دیگر جوشیده است. بعضی از مراجع

نجف رضوان الله علیهم که به ایران آمده

بودند و هم دوره و هم سن مرحوم علامه

طباطبایی بودند چندین بار به من گفتند که

این حرف‌های آقای طباطبایی برای خودش

است، برای اساتیدش نیست، زیرا من اساتید

ایشان را در نجف می‌شناسم هرگز آن‌ها به این

عمق و ژرفا فکرفی کردند و تعبیر انسان کامل

را ما از آن مرجع درباره علامه طباطبایی مکرر

شنیدیم، فرمود ایشان انسان کامل است.

این دو مطلب را از آن مرجع مکرر شنیدیم

که حرف‌های آقای طباطبایی برای خودش

است، در نجف این حرف‌ها نبود، اساتید

ایشان را می‌شناسیم که به این عمق نبودند

و کمال انسانیت ایشان هم که مشهود همه ما

بود. اما راز و رمز این‌که چگونه انسان به این جا

می‌رسد، البته رخدادهای خارج بی‌اثر نبود.

جنگ جهانی اول تا حدودی، جنگ جهانی

دوم خیلی سریع و سهیم و قوی‌تر و جریان

مرحوم آقا شیخ فضل الله نوری در مشروطیت

جهت سوم، این‌ها سهم تعیین‌کننده‌ای

داشت که در مصر المنار نوشته شود، در ایران

المیزان نوشته شود و در شرق و غرب یک

رجل نامی به نام امام پیدا شود و حکومت

اسلامی تشکیل دهد. این جنگ جهانی اول

«شر بالعرض» بود، جنگ جهانی دوم «شر

بالعرض» بود، کودتای ننگین ۲۸ مرداد «شر

بالعرض» بود تا امام راحل آن خیر اصیل و

«بالاصالة» را سامان ببخشد و مهندسی کند

و نظام اسلامی تشکیل دهد؛ این جنگ‌ها

بی‌اثر نبود، خطرها و گشتن‌ها و ستم‌ها،

عده‌ای را بیدار می‌کند. غرض آن است که

این تفکر مصری در المنار کاملاً مشهود است

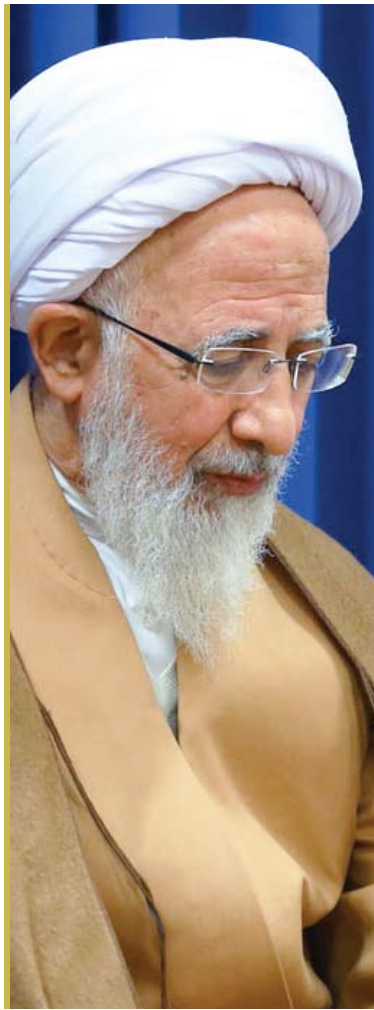
که نوشته‌های قبل از جنگ جهانی و بعد از

جنگ جهانی در مصر کاملاً مشخص بود،

تفسیرهای ما هم مشخص بود، حکومت‌های

ما هم مشخص بود، تفکرهایی که دین عین

سیاست است و از سیاست جدا نیست هم



حکایت ۶

قبرها مار و عقرب ندارند!

آیه الله العظمی جواد آملی:

علامه طباطبایی فرمودند: در نجف، شخصی [عامی] مشهور به این شده بود که از اهل معرفت است و چشمش به باطن این عالم باز است. این شخص روز پنج شنبه‌ای به قبرستان وادی السلام رفته بود و در حال بازگشت بود که جمعی از علما، در راه بازگشت از او پرسیدند: شما در وادی السلام چه دیدید؟ ابتدا گفت: فاتحه‌ای خواندم و بازگشتم. آن عده چون از حال و مقام وی آگاه بودند، اصرار کردند که مشاهده خود را بگوید. او پاسخ داد: من رفته بودم کنار آن قبرهایی که آماده ساخته بودند تا اگر کسی مُرد معطل کنند قبر برای وی نشوند و به سرعت مرده را در آن دفن کنند. از قبرها پرسیدم: این علما می‌گویند: قبرها مار و عقرب دارند و مرده گنه‌کار را اذیت می‌کنند. آیا این کلام درست است؟ قبرها جواب دادند: ما مار و عقرب نداریم؛ هر کس با خود هر چه بیاورد، با آن همنشین خواهد شد.

ناگفته‌های عارفان

نیامده است. به هر تقدیر این «ذَلیک فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ» این برای سرزمین خراسان است؛ آن سرزمین، سرزمین محرر پرور بود و این را خواجه یاد داد. علامه قبل از این که محضر خواجه بیاید منتهی می‌نوشت، تذکره می‌نوشت، وقتی با استادی مثل خواجه آشنا شد التحریر نوشت، تحریر فقه یعنی دست و بال مطلب را باز کردن، راه ورود و خروج را، راه مهندسی را، ترتیب نتیجه بر مقدمات را یاد دادن که این امور را می‌گویند تحریر، بین تحریر علامه که کتاب فقه است با منتهی علامه خیلی فرق است. شرح یک چیز است و تحریر چیز دیگری است. مرحوم علامه هم تحریر نوشته و هم کتاب‌های دیگر. به هر تقدیر سرزمین خواجه طوسی، سرزمین محرر پرور است.

مرحوم علامه رحمته این‌ها را تدریس کرد و این بزرگوار تحریر کرد؛ لذا این کتاب الآن تقریباً شصت سال است که بر وزن علمی آن هم چنان مانده است و همیشه هم متن و هم شرح آن قابل استفاده است. مرحوم علامه برای پیوند باید و بود، نباید و نبود، هم آن مقاله اعتبارات را نوشت، هم کثرت اعتبارات اصول فلسفه را نوشت، هم در رساله الولایه فصلی را اختصاص داد که ما با باید و نباید زندگی می‌کنیم یک، کمال ما در باید و نباید نیست کمال ما در بود و نبود است دو، ما تا بین باید و نباید و بود و نبود پیوند عالمانه برقرار نکنیم هرگز راه کمال را عالمانه طی نمی‌کنیم این سه. جامعیت مرحوم علامه این بود که بین سرشت عقلی و سرنوشت تعبد، جمع کردن بسیار سخت است؛ کسی که سرشت او عقلانی است با برهان زندگی می‌کند، این شخص متعبد باشد خیلی سخت است. کمتر کسی است که سرشت او عقلانی باشد و اما عبد محض باشد، سرش آن است که تعقل او کامل بود و در مقام تعقل فهمید هیچ راهی نیست جز اهل بیت، این را عقل محض ثابت کرد؛ عصمت آن راه است و فهمید که عقل در جهان هیچ کاره است، عقل چراغ و سراج

مشخص شد که این‌ها در اثر آن «شر بالعرض» بود. وقتی آثار این جنگ جهانی کار خودش را کرده، مرحوم علامه در اثر همین جنگ جهانی آن جریان اصول فلسفه را نوشت؛ این حرف‌ها که رابطه بین باید و بود و نباید و نبود، این حرف‌ها در حوزه قم و امثال قم بی‌سابقه بود، رابطه بین ایدئولوژی و جهان بینی این حرف‌ها مطرح نبود، رابطه بین ادراکات اعتباری مطرح نبود، بخش ضعیفی را مرحوم آقا شیخ محمد حسین در مورد ادراکات اعتباری ذکر کردند، آن چه را شهید مطهری رحمته مرقوم فرمودند تقریباً تقریرات درس ایشان است.

مرحوم علامه فرمودند: ما دویست کتاب از این کتاب‌های عصر جدید تهیه کردیم و این آثار را متنی مرقوم فرمودند، تدریس کردند و عصاره تدریس و تقریرات درسشان با قلم شیوای مرحوم شهید مطهری که حشر او با انبیا و اولیا و شهدای صدر اسلام باشد هست. مرحوم شهید مطهری شارح نبود، مرحوم شهید مطهری محرر بود. جواهر را می‌گویند شرح شرایع، تحریر آن است که دست و بال مطرح را باز کند، نه مطلب را توضیح بدهد، شهید مطهری رحمته این صفت خصیصه او بود؛ از دیار طوس بود و آن سرزمین طوس، سرزمین تحریر پرور و محرر پرور است. خواجه نصیر غالب نوشته‌هایشان تحریر است؛ مجسطی تحریر خواجه است، اقلیدس تحریر خواجه است، بسیاری از حرف‌های ریاضیات ارشمیدسی را وقتی به اسلام آمده شرح نشده، شرح، کافی نیست که شاگرد را روشن کند، تحریر یعنی دست و بال مطلب را باز کردن، مبادی را ذکر کردن، ورود و خروج را مشخص کردن، نتایج را دسته‌بندی کردن و ارجاع نتایج به مبادی دادن که این کار تحریر است، این کار در جواهر نیست، جواهر را می‌گویند شرح، تحریر اقلیدس را می‌گویند تحریر.

مرحوم شهید مطهری که حشر او با شهدای صدر اسلام باشد کارش تحریر بود، می‌بینید در طی این چند سال هنوز کسی مثل مطهری



است. به نحو سالبه کلیه باید گفت از چراغ هیچ کاری ساخته نیست چراغ، چراغ است و صراط، سراج است؛ شما چراغ دستتان است وقتی راه نباشد کجا می خواهید بروید؟! تنها مشکل را آن صراط حل می کند سراج برای تشخیص صراط است، عقل برای این است که بفهمیم دین چه می گوید، عقل برای این نیست که راه درست کند، عقل برای

آن است که راه را کشف کند، نقل و عقل هم این چنین هستند مهندسی برای خدای سبحان است و دیگر هیچ «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا». راه راه آفرین و جهان آفرین تنظیم می کند، صراط تنها در اختیار مهندس است «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا» و ذات اقدس الهی از راه وحی، صراط را به انبیا و اهل بیت نشان داد، ما به وسیله عقل و نقل که عقل و نقل در قبال هم هستند و عقل در مقابل نقل است نه در قبال وحی، حکیم در مقابل فقیه است نه معادالله. در مقابل نبی و ولی، عقل کارش تشخیص صراط است نه تأسیس صراط، اگر کسی سرشت او عقلانی کامل بود این متعبد محض است. این که می بینید وقتی وارد حرم مطهر فاطمه معصومه علیها السلام می شد در و دیوار را می بوسید سرش همین است، چون عقل می گوید تنها راه، راه عصمت است.

خدا مرحوم بوعلی را غریق رحمت کند! او از اولیای خاص اهل بیت بود، وقتی که امیرالمؤمنین را معرفی می کند می گوید علی در بین همه اصحاب پیغمبر مثل عقل بود در بین جس، علی عقل جامعه بود، علی عقل کشور بود دیگران دست و پا بودند و چشم و گوش «هو بین أصحابه كالمعقول بين المحسوس».

این بزرگوار در همان فصل اول مقاله دهم شفا می فرماید مبادا حرف روشنفکران فیلسوف نماها را نگاه کنید «انما يدفعه هؤلاء متشبهه بالفلاسفة»؛ آن که می گوید چه رابطه بین نماز استسقا و آمدن باران است او فیلسوف نیست، این متشبهه به فلسفه است.

من کتابی نوشتم. این سخن مرحوم بوعلی است. در اعمال برو مانند بر که عمل خیر چه تأثیری دارد در نزول باران و چه تأثیری در ریزش برکات دارد، این بیان نورانی ذات اقدس الهی است: «وَأَنَّ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» مردم اگر به راه باشند، اقتصاد مقاومتی در ایمان آن هاست؛ با فرهنگ ربوی که «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبَا» تازینه الهی است و کمرشکن است. ملتی که با فرهنگ «يَمْحَقُ

اللَّهُ الرِّبَا» آشنا نیست اقتصاد مقاومتی نخواهد داشت؛ اقتصاد مقاومتی در کسب حلال، کار، تولید، تلاش و کوشش است که این سفارش رهبری است، این سفارش قرآن و عترت است، این سفارش همه مراجع است، این سفارش همه علاقه مندان به این نظام است. حرف مرحوم بوعلی این است که خدای سبحان فرمود: «وَأَنَّ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»؛ مردم اگر نه بیراهه بروند و نه راه کسی را ببندند ما اقتصاد آن ها را تأمین می کنیم.

این سخن بوعلی است، کسی که در عقلانیت صد درصد کامل باشد. در بین احاد امت نه نسبت به اولیای الهی. در تعبد هم کامل است. این حرف بوعلی است، خودش می گوید هر وقت من مشکلی داشتم و مطلبی برای من حل نمی شد وضو می گرفتم به جامع شهر می رفتم دو رکعت نماز در مسجد جامع می خواندم آن مشکل برای من حل می شد. علامه طباطبایی جمع کرد بین سرشت عقل و سرنوشت تعبد؛ عقل او در بین جوامع بشری و عادی یک عقل کامل، تعبدش صد درصد و محض بود.

عقل می فهمد که عقل صراط نیست، فیلسوف می فهمد که عقل چراغ است و با چراغ باید راه را تشخیص داد، این هم نمونه ای از جامعیت مرحوم علامه طباطبایی که عقلانیت سرشت عقلانی را با سرنوشت تعبد کاملاً گره می زد و وقتی وارد حرم می شد در و دیوار را می بوسید. مطلب دیگر این که ایشان فقه را تدریس کردند، اصول را مرقوم فرمودند و رساله الولاية نوشتند چند رساله عمیق و قوی و غنی نوشتند آن ده رساله ای که در شادآباد اطراف تبریز نوشتند، در شرح حال خودشان مرقوم فرمودند که این ده سالی که من آن جا بودم دوران خسارت عمر من بود، با این که همه آن ها رساله های غنی و قوی بودند؛ رساله الولاية و سایر رسائل ده گانه اش بسیار قوی و غنی است اما وقتی

نهنگ آن به که در دریا ستیزد کز آب خرد ماهی خرد خیزد ایشان دو جلد تفسیر نوشتند که با این دو جلد وارد قم شدند، وقتی وارد حوزه علمیه قم شدند با اشکالات روبه رو شدند، با سوالات روبه رو شدند، با نقدها روبه رو شدند آن دو جلد شده بیست جلد، نهنگ باید در اقیانوس باشد.

جامعیت مرحوم علامه این بود

که بین سرشت عقلی و سرنوشت تعبد

جمع کردن بسیار سخت است؛

کسی که سرشت او عقلانی است

با برهان زندگی می کند، این شخص

متعبد باشد خیل سخت است.

کمتر کسی است که سرشت او

عقلانی باشد و اما عبد محض باشد

سرش آن است که تعقل او کامل بود

و در مقام تعقل فهمید هیچ راهی نیست

جز اهل بیت، این را عقل محض

ثابت کرد؛ عصمت آن راه است و فهمید

که عقل در جهان هیچ کاره است

عقل چراغ و سراج است.

به نحو سالبه کلیه باید گفت

از چراغ هیچ کاری ساخته نیست چراغ

چراغ است و صراط، سراج است؛

شما چراغ دستتان است وقتی راه نباشد

کجا می خواهید بروید!؟



نهنگ آن به که در دریا ستیزد

کز آب خُرد ماهی خُرد خیزد
 ایشان هم فهمید که آذربایجان با این که
 جای بزرگی است، جای ایشان نیست؛ اصرار
 داشت که خود را به قم و به حرم اهل بیت
 برساند، آن دو جلدش را به بیست جلد
 تبدیل کرد.

این که می بینید بعضی ها گفتند بعد از صد
 سال یا دویست سال باید سخنان ایشان
 فهمیده شود سخن گزافی نگفتند، این هم
 یکی از کارهای بزرگ و بزرگوارانه این جامع
 بین معقول و مشهود بود. نمونه دیگر از
 جامعیت مرحوم علامه طباطبایی این است
 که برخی ها کوشیدند بین عقل و نقل جمع
 کنند و جامع معقول و منقول شوند، برخی ها
 کوشیدند بین معقول و منقول و مشهود جمع
 کنند؛ یعنی هم حکیم باشند، هم فقیه و
 اصولی باشند، هم عارف باشند و برخی ها
 کوشیدند گذشته از جمع بین معقول و منقول
 و مشهود، بین تنزیل و تأویل جمع کنند که
 باز علامه در آن جا حضور دارد، برخی ها
 کوشیدند بین تشبیه و تنزیه جمع کنند که
 جزء اوحدی از عرفا هستند و علامه در آن جا
 حضور دارد، جامع معقول و منقول بودن
 کم نیست، جامع معقول و منقول و مشهود
 بودن کمتر است، جامع تنزیل و تأویل بودن
 اندک است، اما جامع بین تنزیه و تشبیه
 بودن این نوبر است. آن کسی که جامع بین
 تشبیه و تنزیه است جای خود را در جایگاه
 تفسیر می داند که کجاست، این سه فصل را
 کاملاً از هم جدا می کند؛ فصل اول که مربوط
 به هویت ذات اقدس الهی است، آن جا را که
 محال است و محال می داند؛ احدی به آن جا
 دسترسی ندارد.

اگر سخنان نورانی امام رحمته هست،
 «بالصراحة» تصریح کرد که مقام ذات واجب
 نه معبود و نه معقول هیچ پیغمبری است، نه
 مقصود و نه مشهود هیچ پیغمبری است، زیرا
 بسیط جزء ندارد اولاً و نامتناهی است ثانیاً،

این که گفته می شود:

آب دریا را اگر نتوان کشید

هم به قدر تشنگی باید چشید
 آن برای دریاست که مرکب از اجزاست
 و سطحی دارد، عمقی دارد، ساحلی دارد،
 میانه ای دارد؛ ولی اگر حقیقتی مثل ذات
 اقدس الهی بسیط محض بود جزء ندارد،
 صدر و ذیل ندارد، طبق بیان نورانی حضرت
 امیر ظاهرش عین باطن است و نامتناهی
 است. بسیط را اگر محدود باشد می شود
 درک کرد، اگر نامتناهی باشد ادراکش محال
 است و محال. اگر سخن قییم امام رحمته در
 بحث های عرفانی شان این است که ذات
 ابدی خدا معبود، معقول و مقصود هیچ
 پیغمبری نیست به همین جهت است، چون
 محال را که نمی شود درک کرد. ما مؤظفیم
 با برهان زندگی کنیم و با دلیل زندگی کنیم،
 ما به وسیله براهین، یقین داریم. طبق بیان
 نورانی امام صادق سلام الله علیه که مرحوم
 ابن بابویه در کتاب توحید نقل کرد فرمود ما
 بیش از این تکلیف نداریم «لَكَانَ التَّوْحِيدُ عَنَا
 مُرْتَفِعًا»؛ ما با دلیل و با برهان یقین داریم که
 خدایی هست، بیش از این مقدور ما نیست؛
 نه از ما خواستند و نه مقدور ماست، دلیل «الی
 ماشاء الله» ادله هم فراوان هست، غنی ترین و
 قوی ترین بحث ها را حکمت متعالیه دارد و
 راهش هم باز است، اما علم شهودی به ذات
 اقدس الهی مستحیل است، این فصل اول.
 فصل دوم که «اکتناه» صفات ذات است،
 چون آن هم عین ذات است، آن هم مقدور
 احدی نیست؛ به نحو سالبه کلیه هیچ عارفی،
 هیچ عرفانی در این دو منطقه بحث نمی کند،
 تمام بحث ها مربوط به فصل سوم است؛
 فصل سوم ظهور حق است، تجلی حق است،
 وجه الهی است که این ها فعل حق است
 «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» است، این نور و
 این فیض البته عالم امکانی است و ما هم در
 فیض حق قرار داریم، گاهی هم از باب تشبیه
 معقول به محسوس می شود این حرف را زد؛

مثلاً ما میگوییم «آفتاب آمد دلیل آفتاب»،
 مگر ما آفتاب را می بینیم؟! آفتاب آن وقتی که
 در حال انکساف است کارشناسان می گویند
 اگر یک گوشه آفتاب پیدا شود و کسی با چشم
 غیر مسلح بخواهد آن را ببیند کور می شود.
 آفتاب دیدنی نیست، آن چه ما می بینیم نور
 آفتاب است و غیر از نور چیز دیگری نیست،
 این تازه مربوط به چشم و گوش است، چه
 رسد به آن بسیط محض.

ما با «الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» کار داریم،
 با فیض او کار داریم، با تجلی او کار داریم، با
 خلقت او کار داریم که همه این ها افعال الهی
 است؛ ولی برهان بر این است که این افعال به
 آن ذات متکی است. در مقام برهان، دست
 عقل ما باز است؛ یعنی راه مفهوم، اما «الله»
 که . معاذ الله . مفهوم نیست، این «الله» که
 مفهوم است به حمل اولی «الله» است و به
 حمل شایع صورت ذهنی است. این روایت
 مرسل که از امام باقر سلام الله علیه نقل شده
 است که «كُلُّ مَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ فِي أَذَقِ
 مَعَانِيهِ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مِثْلَكُمْ مَرْدُودٌ إِلَيْكُمْ»
 ناظر به همین بخش است. در بخش سوم
 که مربوط به «منطقة الفراغ» است دست
 علامه طباطبایی باز است و این جا جای
 میدان داری است. چرا حالا علامه طباطبایی
 و امثال ایشان این توفیق را یافتند که بالاخره
 کلام خدا را که خیلی ها حریم می گرفتند و
 نمی توانستند وارد شوند وارد شدند و خوب
 هم از عهده آن برآمدند؟ برای این که خود
 قرآن کریم راه را نشان داد. قرآن کریم، طبق
 بیان نورانی قرآن ناطق مثل حضرت امیر
 سلام الله علیه تجلی خاص الهی است؛ یک
 بیان کلی وجود مبارک حضرت دارد که صحنه
 خلقت، صحنه تجلی الهی است: «الْحَمْدُ لِلَّهِ
 الْمُتَجَلِّي لِخَلْقِهِ بِخَلْقِهِ» این در آغاز یکی از
 خطبه های نورانی حضرت امیر است، درباره
 خصوص قرآن فرمود: «فَتَجَلَّى لَهُمْ سُبْحَانَهُ
 فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ» که این را در
 خطبه دیگر فرمود، فرمود ذات اقدس الهی

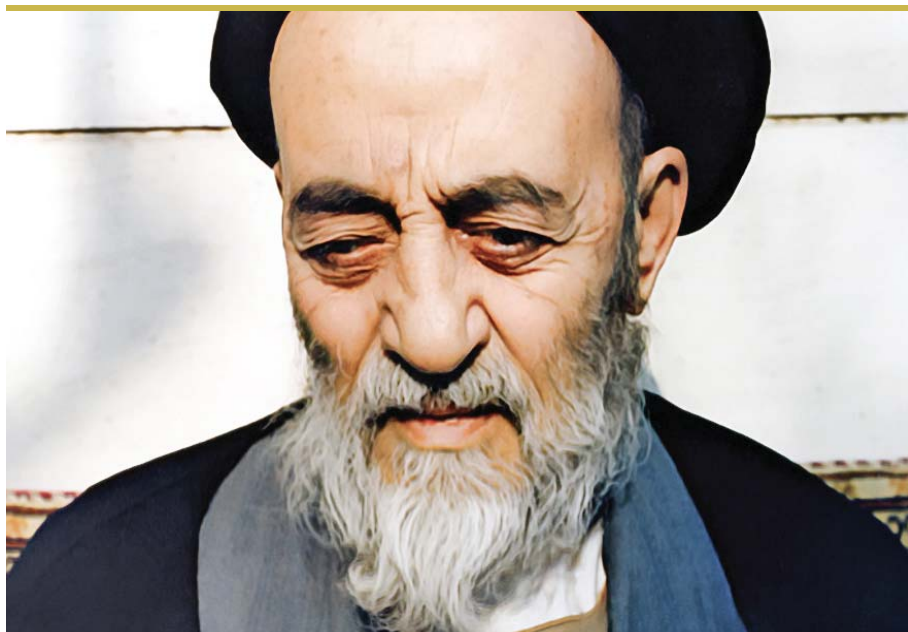


برای بندگانش در کتابش تجلی کرده است؛ ولی متأسفانه بندگان، آن کاتب را در کتاب و آن متکلم را در کلام نمی‌یابند، چون راهی را که باید بروند نرفتند، کلام خدا فعل خداست و فعل خدا شناختنی است قرآن، فعل خداست و فعل خدا فهمیدنی است. دو راه را ذات اقدس الهی نشان داد.

فرمود اولاً حواستان جمع باشد، من قرآن را نازل کردم و باران را هم نازل کردم، اما باران را انداختم و قرآن را آویختم، مبادا کسی خیال کند که من قرآن را مانند باران نازل کردم، این یک «حبل متین» است که یک طرف آن به دست من است. در آغاز سوره مبارکه «زخرف» فرمود: **إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ** * **وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ**، این که در سوره «آل عمران» فرمود: **وَاعْتَصِمُوا** طناب را اگر کسی یک گوشه‌ای بیندازد، این طناب مشکل خودش را حل نمی‌کند، چه رسد به اعتصام معتصمان، طناب اگر به یک سقف بلند مستحکم بسته باشد مشکل «معتصم» را حل می‌کند. فرمود که ما قرآن را نینداختیم، اگر می‌انداختیم که «حبل متین» نبود. در آن احادیث نورانی **«إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي»** فرمود: **«حَبْلٌ مُمَدُّودٌ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ اللَّهِ طَرْفٌ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرْفٌ بِأَيْدِيكُمْ مَا إِن تَمَسَّكُمْ بِهِ لَأَنْ تَضَلُّوا»**، پس قرآن را آویخت نه انداخت، چون قرآن را آویخت و نه انداخت، از «عربی مبین» تا «علی حکیم» از «علی حکیم» تا «عربی مبین» قرآن است و این‌ها فعل حق است. برخی‌ها چند قدمی می‌روند **«أَقْرَأُ وَأُزِقُّ»** خسته می‌شوند، برخی می‌گویند راه باز است و به ما راه را نشان دادند. به چه کسی راه را نشان داد؟ به همه، اما رفتن راه سخت است. یکی از اصول اساسی در تحریر متن یا شرح و تفسیر متن این است که آدم، ماتن را بشناسد اگر کسی متکلم را شناخت، مبانی او را شناخت، خصوصیات او را شناخت کلامش را می‌تواند تفسیر کند، وقتی متکلم را نشناسد چگونه می‌تواند کلام را تفسیر کند؟ یک عربی می‌بیند؛ اگر کاتب را بشناسد، می‌تواند کتابش را تفسیر کند. در سوره مبارکه «ص» فرمود مرا بندگان خاص می‌توانند وصف کنند و راه آن را هم من به شما نشان می‌دهم که چیست. این طباطبایی چطور با قرآن رفتار کرده است؟! او با قرآن مانوس بود، فرمود برابر تفسیر، ما دو اصل داریم که این دو اصل راهنمای ماست که این آیه چه می‌خواهد بگوید، یکی «سیاق» که در اصول از آن به تبادل یاد می‌شود و دیگری «سیاق»؛ یعنی «سیاق» که معنای آن روشن است؛ با «سیاق» و «سیاق» ما می‌فهمیم که این آیه چه می‌خواهد بگوید، این راه عمومی است؛ اما این تازه عربی مبین است و این اوایل راه است، اگر کسی خواسته باشد به آن «علی حکیم» نزدیک شود راه دارد و آن راهش این است که مرحوم علامه می‌فرماید قرآن کتابی نیست که اگر شما مثلاً این جمله را بردارید این چون به گذشته و آینده مرتبط است بی معنا باشد، این طور نیست، تک تک کلمات آن معنا دارد، این راه هم

درباره **«قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمُ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»** دارد و هم درباره این دو آیه **«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»** دارد. در آن جا می‌فرمایند این جمله نورانی **«قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمُ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»** خود این جمله را بخواهید معنا دارد، **«قُلِ»** را بردارید بگویید: **«ذَرْهُمُ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»** معنا دارد، «ذر» را بردارید **«حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»** معنا دارد، «هم» را بردارید **«فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»** معنا دارد، «فی حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ» را بردارید **«اللَّهُ»** بگذارید معنا دارد **«قُلِ اللَّهُ تَمَّ ذَرْهُمُ فِي حَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ»**، این طور استفاده از قرآن، کار کسی مثل اوست. مشابه این را در این دو آیه دارند؛ در آن دو آیه فرمود وضع مشرکان این طور بود که حق ندارند خدا را وصف کنند **«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»** همه مفسرین فرمودند، ایشان هم فرمودند که این درباره مشرکان است، چون مشرکان نمی‌توانند خدا را وصف کنند، خدا منزله‌تر از آن است که در وصف مشرکان بیاید؛ منتها بندگان مخلص می‌توانند وصف کنند.

ظاهرش این است که استثنای منقطع است، برای این که «مستثمانه» مشرک است، «مستثنا» عباد مخلص هستند؛ این استثنا، استثنای منقطع است؛ سخنی است که غالب مفسران فرمودند و ایشان هم فرمود. فرمود یک راه دیگری هم هست، شما اگر این دو آیه را از مجموعه آیات بردارید و در دست بگذارید، این معنای خاص خودش را دارد و آن این است که هیچ کسی نمی‌تواند خدا را وصف کند، مگر بندگان مخلص: **«سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ»**؛ بندگان مخلص می‌توانند خدا را وصف کنند. از این جا چند مطلب به دست می‌آید: یکی این که بندگان مخلص اگر توانستند خدا را وصف کنند یقیناً می‌توانند کلام او را تفسیر کنند، فعل او را تفسیر کنند، قول او را تفسیر کنند، وقتی فاعل را شناختند فعل را می‌شناسند، قائل را شناختند قول را می‌شناسند، کاتب را شناختند مکتوب را می‌شناسند، متکلم را شناختند کلام را می‌شناسند، یک؛ دوم این است که این عباد مخلص چه کسانی هستند؟ مخلص بالاخره مخلصی می‌خواهد، چه کسی این‌ها را خالص کرده است؟ قبل از آن فرمود: **«وَإِنَّكَ لَتَجِدُوا أُمَّةً يُدْعَوْنَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَرَأَوْا الْآيَاتِ وَالْآيَاتِ»** بعد **«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ»**؛ ما مخلص این‌ها هستیم و این‌ها مخلص ما هستند، ما این‌ها را صاف کردیم. با چه چیزی صاف کردید؟ **«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ»**، به چه چیزی؟ **«بِخَالِصَةٍ»** این دو تفسیر دارد: یکی این که ما این‌ها را یک جایزه ویژه دادیم آن جایزه ویژه **«ذِكْرِي الدَّارِ»** است که این تفسیر دوم است. تفسیر اول این است که ما این‌ها را مخلص کردیم، چرا مخلص کردیم؟ این‌ها را بنده خالص خودمان قرار دادیم که **«أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي»**، چرا؟ برای این که این‌ها یک کار ویژه داشتند، کار ویژه این‌ها چه بود؟ **«ذِكْرِي الدَّارِ»** بود. **«إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ»** سؤال: چرا اخلاص کردید؟ **«بِخَالِصَةٍ»** سؤال: **«ما تلك الخالصة»**، جواب: **«ذِكْرِي**



است، اما این‌ها برهان است و حق هم است؛ اما این آدم که بهشت و جهنم را نمی‌بیند، حکیم گپ می‌زند، متکلم گپ می‌زند و گپ این‌ها هم درست است «خود هنردان دیدن آتش عیان». این‌که وجود مبارک حضرت امیر فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا». بهشتی هست، بله همه می‌گویند بهشتی هست؛ این‌ها مؤمن می‌باشند و اهل بهشت هم هستند.

جهنمی هست، همه می‌گویند جهنمی هست و از جهنم هم نجات پیدا می‌کنند.

خود هنردان دین آتش عیان
نی گپ دل علی النار الدخان

آن‌که می‌گوید جهنمی هست از دود
می‌خواهد پی به جهنم ببرد، بله هست و

بهشت هم. ان شاء الله. شما را می‌برند و از
جهنم هم نجات پیدا می‌کنید؛ ولی این حرف

علوی نیست آن خطبه نورانی حضرت که
متقیان را وصف کرد فرمود: «فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ

قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ

قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ»، آن «حَارِثَةُ بَنِ

مَالِك» گفت: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي». پس
ذات اقدس الهی فرمود من مخلص هستم

یک، افرادی مثل ابراهیم و اسحاق که «أُولَى

الْأَيْدِي وَ الْأَبْصَارِ» هستند مخلص میباشند
دو، من این‌ها را خالص کردم سه، سببی دارد

چهار و آن سبب «ذِكْرِي الدار» است و علامه
طباطبایی از همین قبیل است، به یاد معاد

بود. کسی که در عمرش بیراهه نرود و راه کسی
را نبندد این «ذِكْرِي الدار» دارد، وقتی «ذِكْرِي

الدار» داشت و خدا را اجازه داشت که به اذن
خدا وصف کند، کلام او را تفسیر می‌کند، اگر

کسی متکلم را شناخت کلامش را می‌شناسد،
کاتب را شناخت کتابش را می‌شناسد، فاعل و

قائل را شناخت فعل و قولش را تفسیر می‌کند،
این است که بی‌استاد شده مؤلف المیزان،
این نمونه بارز جامعیت اوست.

منبع: پیام به همایش بین‌المللی
اندیشه‌های علامه طباطبایی در تفسیر المیزان

قیامت است. ما دو ذکر داریم یکی مانند ذکر
تسبیحات اربعه داریم و دیگری هم صلوات به
اهل بیت علیهم‌الصلوة وعلیهم‌السلام این‌ها
ثواب دارد، تهلیل، تسبیح، تکبیر و صلوات
ثواب دارند، اما معاد و «ذکری الدار» که ثواب
ندارد. شما حالا یک تسبیح دست بگیر بگو
«صراط»، «صراط»، «صراط»، «صراط» ثواب ندارد؛
«میزان»، «میزان»، «میزان»، این ذکر یعنی
یاد نه نام، به یاد معاد بودن، به یاد بهشت
بودن، این‌که نظیر اذکار تسبیحات اربعه و
مانند آن‌که نیست، این‌ها کار خوبی هستند
اما این‌ها آدم را مخلص نمی‌کند، این‌ها ثواب
می‌دهند و انسان اهل بهشت می‌شود، اما
از بندگان ویژه خدا بشوند چنین نیست.
بنده ویژه خدا هر روز بهشت و جهنم را دارد
می‌بیند، اگر مولوی می‌گوید:

خود هنردان دیدن آتش عیان

نی گپ دل علی النار الدخان

همین است، می‌گوید فیلسوف دارد گپ
می‌زند، متکلم دارد گپ می‌زند که می‌گوید

خدا عادل است، بله عادل است؛ می‌گوید
خدا حکیم است، بله حکیم است؛ می‌گوید در

عالم ظلم هست، بله ظلم هست؛ روزی باید
باشد به نام حساب و جهنم و بهشت که حق

الدار» معنایش این است که این‌ها بندگان
مخلص ما هستند و ما این‌ها را خالص کردیم
برای یک نکته و آن نکته این است که این‌ها
همیشه به فکر وطن بودند، وطن اصلی ما
این‌که مرحوم شیخ بهایی و این‌ها می‌گویند:
«این وطن، مصر و عراق و شام نیست» این
حرف برای خود شیخ بهایی نیست، اصل
حرف برای شیخ اشراق است که فرمود ما از
آن جایی که آمدیم وطن ما آن جاست، دنیا که
وطن ما نیست ما «من عند الله» آمدیم وطن
ما همان «عند الله» است. این بیان نورانی
سیدالشهداء سلام‌الله‌علیه در روز ترویبه «مَنْ
كَانَ فِيْنَا بَادِلًا مُهْجَتَهُ مُوطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ»
کسی که وطن شناس باشد و بداند وطنش
کجاست، جایش کجاست، مسافر خانه وطن
هیچ کس نیست، «دارالممر» وطن هیچ کس
نیست، آن «دارالمقر» است که خانه ما در
آن جاست.

این آیه سوره مبارکه «ص» فرمود می‌دانید
که ما چرا مخلص این‌ها شدیم؟ می‌دانید

که چرا این‌ها مخلص ما شدند؟ می‌دانید ما
چرا این‌ها را برای خودمان ویژه قرار دادیم؟

برای این‌که این‌ها به یاد خانه‌شان بودند
«ذِكْرِي الدار» و به یاد وطن بودند؛ وطن اصلی



سخن گفتن درباره تفسیر المیزان و مؤلف گران قدر آن، مرحوم علامه بزرگوار آیه‌الله سید محمد حسین طباطبایی تبریزی رحمته کار آسانی نیست، اما به اجمال اشاره می‌کنم که در اطراف این دو موضوع که به هم مربوط هستند، جای مطالعات و تحقیقات بیشتری است که ان شاء الله دوستان جوان، پرنرزی، خوش ذوق و با نشاط این کارها را دنبال می‌کنند و به نتایج ارزنده‌تری خواهیم رسید.

■ مقابله با تفسیر به رأی؛ انگیزه تألیف تفسیر المیزان

اما انگیزه مرحوم آیه‌الله طباطبایی برای نوشتن این تفسیر چه بود و اصلاً این اندیشه از کجا شروع شد و چه عاملی باعث شد که ایشان این کار را عهده‌دار شوند؟ با این‌که زمینه پیشرفت در بسیاری از علوم دیگر در ایشان بود، ولی چرا عمده وقت خویش - دست‌کم نیمی از وقت شریف علمی‌شان - را صرف این تفسیر کردند؟ مگر ویژگی‌های این تفسیر چه بود؟ و سؤال بعد این‌که آیا اهداف مدنظر ایشان به‌طور کامل تحقق پیدا کرد یا هنوز برای دست‌یابی به آن اهداف نیاز به کار و تلاش هست؟

مروری بر مقدمه تفسیر المیزان که به قلم خود مرحوم علامه طباطبایی رحمته است، کم یا بیش نشان می‌دهد که انگیزه ایشان برای نوشتن این کتاب چه بوده است. ایشان به تاریخچه تفسیر از صدر اسلام تا عصر حاضر اشاره‌ای می‌کنند تا نشان دهند که چه گرایش‌هایی در دانش تفسیر پیدا شده، تحقیقات تفسیری چه تحولاتی پیدا کرده، چه مذاهب تفسیری شکل گرفته، و ویژگی‌ها و نقاط قوت و ضعف هر کدام از آن‌ها چیست. ایشان به این نکته اشاره می‌کنند که عوامل مختلفی - که عمده آن اختلاط فرهنگ‌ها بود - باعث شد مسائلی جدیدی برای مسلمانان مطرح شود، و چون قرآن کریم مهم‌ترین منبع و اصلی‌ترین خزانه پاسخ‌گویی به مشکلات مسلمانان به‌شمار می‌رفت، هر گروهی تلاش کرد نیازهای خود را از این کتاب مقدس تأمین کند، اما هر کدام از ایشان در استفاده از این کتاب مقدس بیشتر بر مسائلی تمرکز پیدا کردند که برای خودشان اهمیت داشت و در آن رشته تخصص داشتند. برای مثال متکلمان تلاش داشتند آیاتی را مورد بحث قرار دهند که سؤالات کلامی آن‌ها را پاسخ می‌داد و طرفداران هر مکتبی به‌طور طبیعی آیات را به‌گونه‌ای



✽ روش علامه طباطبایی در تفسیر قرآن به قرآن

آیه‌الله مصباح یزدی



مراودات فرهنگی مصری‌ها با اروپا زیاد گردد. آن‌ها بیشتر دانشجویان خود را برای تحصیل به پاریس می‌فرستادند و اساتید فرانسوی به آن‌جا سفر می‌کردند. این امر زمینه گرایش به علوم طبیعی روز و علوم انسانی با دیدگاه‌های غربی را در آن‌جا رواج داد، حتی در بین علمای الأزهر اساتیدی که باید مدافع اسلام و قرآن باشند، تمایلاتی به همین تفسیر به رأی و تطبیق آیات قرآن بر دستاوردهای علوم غربی پیدا کردند؛ مثلاً در تفسیر المنار که مثلاً از طرف استادی بزرگ در الأزهر القا می‌شد، گرایش‌هایی کم یا بیش در این جهت پیدا شد. قدر مشترک این گرایش‌ها، تمایل به تفسیر آیات قرآن بر اساس دستاوردهای علوم تجربی بود. برای مثال، آن‌ها حقایقی قرآنی مانند لوح، قلم، عرش، کرسی، ملائکه و حتی وحی، کرامات، مکاشفات و چیزهایی از این قبیل را هم به نوعی تفسیر مادی می‌کردند. این موج که در کشورهای اسلامی و کشورهای شیعی به خصوص در ایران، در حال رشد و رواج بود، باعث شد که مرحوم علامه طباطبایی احساس خطر می‌کردند که مبادا این روش طوری ادامه پیدا کند که ما ابتدا دستاوردهای علوم غربی را بپذیریم و بعد تلاش کنیم آیات قرآن را بر آن‌ها تطبیق کنیم یا نظریات علوم انسانی از قبیل مسایل حقوقی، سیاسی و... را از آن‌جا اخذ کنیم و بعد تلاش کنیم که آیه‌ای مطابق آن پیدا کنیم و بگوییم، قرآن هم همین را می‌گوید، تطبیق‌هایی که بسیار اتفاق افتاده است.

■ روش تفسیر قرآن به قرآن

ایشان می‌فرمود: اهتمام ما باید این باشد که قرآن را با روشی متقن مورد استفاده قرار دهیم تا از این‌گونه لغزش‌ها برکنار بمانیم. همان‌گونه که خودشان در مقدمه تفسیر المیزان و جای جای این تفسیر شریف می‌فرمایند، ایشان این حقیقت را از روش اهل بیت علیهم‌السلام الهام گرفته‌اند، روشی که اهل بیت علیهم‌السلام هم به دوستان خود آموختند و هم در برابر کسانی که در مقام مناظره با اهل بیت سلام‌الله‌علیهم‌اجمعین برمی‌آمدند سعی می‌کردند از این روش استفاده کنند، لذا این بود که شبهات مطرح شده درباره بعضی آیات را با آیات دیگری پاسخ می‌دادند که معنای روشن‌تری دارند، و به تعبیر معروف، قرآن را با قرآن تفسیر می‌کردند.

علامه ویژگی اصلی تفسیر خودشان را اتخاذ این روش قرار دادند، یعنی تلاش کردند ابهامات آیات قرآن کریم را با خود قرآن و با استفاده

تفسیر می‌کردند که خود درک می‌کردند و می‌پسندیدند. برای مثال، معتزله بیشتر بر آیتی تأکید می‌کردند که با مذهب خودشان سازگاری داشت، و اشاعره بر بخش دیگری از آیات اصرار می‌ورزیدند که عقایدشان را تأیید می‌کرد.

هم‌چنین فرهنگ‌های دیگری که احیاناً از مشرق زمین و به خصوص از فرهنگ هندی به جامعه مسلمانان انتقال یافته بود، مسائلی را مطرح کرده بودند و متفکران حل آن‌ها را از آیات قرآن می‌خواستند در همه این موارد اما غالباً گرایش‌های خاص آن‌ها، بر

استفاده بی‌طرفانه از قرآن کریم غالب می‌شد. در دو قرن اخیر، پیشرفت علوم مادی، تکنولوژی و علوم انسانی که در مغرب زمین مطرح شده و مذاهب مختلفی را به وجود آورده، طبعاً برای مسلمان‌ها سؤال‌هایی کلیدی را مطرح نموده است که گروه‌های متأثر از این تحولات هم با توجه به گرایش خاصی که داشتند سعی می‌کردند از قرآن، برای تأیید همان گرایش‌های خودشان استفاده کنند.

علامه طباطبایی در تفسیر، یک نقطه ضعف تقریباً مشترکی را بین همه این‌ها مورد اشاره قرار می‌دهد و آن این است که نوعی تفسیر به رأی در همه این مذاهب وجود دارد؛ به این معنا که کسانی پیش از این‌که نظر قطعی قرآن را از حاق قرآن استفاده کنند، ابتدا جوابی را می‌پسندیدند و به آن گرایش پیدا می‌کردند و بعد سعی می‌کردند آیات را با آن وفق دهند و بر طبق آن تفسیر نظریه‌ای، را تأیید کنند. علامه این را یک نقطه ضعف

می‌دانند و به حق هم این امر نقطه ضعف است که انسان پیش از آن‌که به یک متن مراجعه کند، ابتدا خود نظریه‌ای را بپذیرد و بعد سعی کند که آن متن را، بر نظریه خود تطبیق دهد. این در واقع تفسیر نیست، بلکه تطبیق نادرست است، و به نظر ایشان هم همین واژه را به کار می‌برند.

بنده به‌طور شفاهی از ایشان شنیدم که همین انحرافات که در یک قرن اخیر در بین مسلمانان در زمینه تفسیر پیدا شده، مهم‌ترین عاملی بود که ایشان برای پرداختن بحث‌های تفسیری احساس وظیفه کردند. شاید بهترین نمونه‌اش در مصر بود، چون مصر ارتباط نزدیک‌تری با کشورهای اروپایی داشت، فرانسه و بعد سایر کشورهای اروپایی در آن‌جا مسلط شدند و همین امر موجب شد

■ علامه رحمته الله علیه، ویژگی اصلی

تفسیر خودشان را

اتخاذ این روش قرار دادند

یعنی تلاش کردند ابهامات

آیات قرآن کریم را با خود قرآن

و با استفاده از آیات دیگر برطرف نمایند

که در حقیقت «تفسیر»

همان برطرف کردن ابهام از مفهوم

مبهم است. این روش

اولین ابزاری است که ما باید از آن

برای تفسیر و رفع ابهام از بعضی

مفاهیم آیات استفاده کنیم.

شاید از فرمایشات خود علامه

توان استفاده کرد

که بزرگ‌ترین ویژگی تفسیر ایشان

اتخاذ این روش باشد.



از آیات دیگر برطرف نمایند که در حقیقت «تفسیر»، همان برطرف کردن ابهام از مفهوم مبهم است. این روش اولین ابزاری است که ما باید از آن برای تفسیر و رفع ابهام از بعضی مفاهیم آیات استفاده کنیم. شاید از فرمایشات خود علامه بتوان استفاده کرد که بزرگ‌ترین ویژگی تفسیر ایشان اتخاذ این روش باشد.

علی‌رغم این‌که بیش از نیم قرن از شروع کار ایشان در درس تفسیر و نوشتن تفسیر میزان با این روش می‌گذرد، هنوز هم برای بسیاری از کسانی که زیاد از حضور ایشان استفاده نکرده، و صرفاً آثار کتبی ایشان را مطالعه کرده‌اند، یا از واسطه‌ها مطالب را شنیده‌اند، ابهام‌هایی در معنا و مفهوم و چگونگی این روش وجود دارد، به طوری که با تعجب سؤال می‌کنند که تفسیر قرآن به قرآن به چه معناست؟ بعضی تصور می‌کنند که هر جا از قرآن هر ابهامی داشته باشد، حتماً آیه دیگری هست که آن ابهام را رفع می‌کند و باید جست‌وجو کنیم و آن را پیدا کنیم و از آیه مبهم رفع ابهام کنیم، و اگر آیه‌ای با آیه دیگری روشن نشد،

حکایت ۷

ما همه بندگان خداییم!

آیه‌الله ابراهیم امینی: هر موقع که خدمتشان می‌رسیدم، بدون استئنا برای بوسه زدن بردستان علامه طباطبایی رحمته‌الله خم می‌شدم ولی آن بزرگوار دست خود را لای عبای خویش پنهان می‌نمود و حالتی از حیا و شرم در ایشان هویدا می‌گردید که مرا متفعل می‌نمود.

یک روز عرض کردم ما برای برکت و فیض دست شما را می‌بوسیم، چرا مضایقه می‌فرمایید؟ سپس افزودم آقا آیا شما این روایت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که در منابع شیعه آمده است: «من علمنی حرفاً فقد صیرنی عبداً؛ هر کس مرا نکته‌ای آموزد، مرا بنده خویش ساخته است.» را به خاطر دارید؟ علامه طباطبایی فرمودند: «بلی روایت مشهوری است.» عرض کردم: شما این همه معارف و مکام به ما آموخته‌اید و کراراً مرا بنده خود ساخته‌اید، آیا از ادب بنده این نمی‌باشد که دست مولای خود را ببوسد و بدان تبرک جوید؟! با تبسم فرمودند: «ما همه بندگان خداییم.»

نظری به زندگی و برخی آراء علامه طباطبایی رحمته‌الله

هیچ اعتباری ندارد و تنها راه فهم قرآن همین است که از آیه‌ای دیگر برای تفسیر استفاده کنیم. با چنین تصویری، این روش را مورد مناقشه قرار می‌دهند و به خصوص با استفاده از آرای علمای بزرگ و مفسران قدیم و جدید، می‌گویند: تجربه هم نشان می‌دهد که این کار شدنی نیست و در بسیاری از موارد به مشکل برخورد می‌کنیم و لذا این روش کارآیی چندانی ندارد. بعضی دیگر اندکی مسئله را توسعه می‌دهند و با مقداری مسامحه سعی می‌کنند برداشتی که از آیه‌ای دارند را با برداشت دیگری که از آیه دیگری دارند تکمیل کنند و توضیح دهند؛ به این معنا که وقتی می‌خواهد ابهامی را از آیه‌ای حل کند، سراغ آیه دیگر می‌رود و اگر آن آیه ابهام داشته باشد و معنای آن روشن نباشد، مسئله دوم را با برداشت شخصی خودشان حل می‌کنند و می‌گویند: ما از این آیه برای حل آیه دیگری کمک می‌گیریم؛ اما آن آیه‌ای که مفسر است به چه معناست؟ معنای آن را خود برداشت می‌کنند. این هم مشکل را حل نمی‌کند، برای این‌که حجتی بر آن برداشت دوم ندارند. اگر قرار است خود ما برداشت کنیم، از ابتدا آیه اول را بر اساس برداشت خودمان تفسیر می‌کنیم و چه نیازی به آیات دیگر داریم؟! بنابراین منظور علامه از این‌که گفتند روش ما در تفسیر این است که قرآن را با قرآن تفسیر می‌کنیم چیست؟

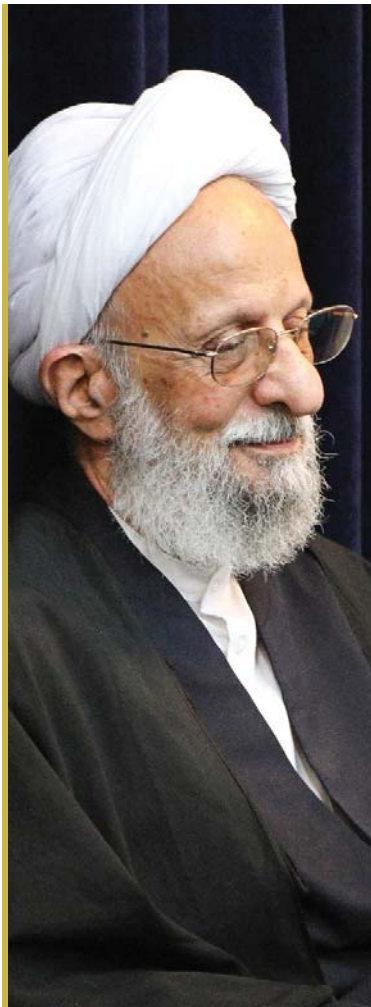
■ مثالی روشن از روش تفسیر قرآن به قرآن

بد نیست اشاره‌ای به یک مثال واضح داشته باشیم. در سوره حمد می‌خوانیم: «اهدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم». منظور از «الذین انعمت علیهم» چه کسانی هستند؟ برخی از شخصیت‌ها، در ضمن فرمایشاتشان به مناسبتی گفتند: مقصود همین نعمت‌های دنیاست، و مقصود از صراط مستقیم در آیه راهی است که این رهروان رفتند و به

این علوم و صنایع رسیدند و می‌خواهند به ستارگان هم دست پیدا کنند.

اما وقتی به خود قرآن مراجعه می‌کنیم (به خصوص در بعضی روایات هم اشاره شده است)، در آیه‌ای می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^(۱)؛ قرآن چهار طایفه را اسم می‌برد که این‌ها «انعم الله علیهم» هستند: انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین. بعد برای ترغیب دیگران می‌گوید: «حسن اولئک رفیقاً»؛ یعنی آن‌ها کسانی هستند که خدا نعمت به آن‌ها داده، شما می‌توانید رفیق آن‌ها شوید، اما اگر می‌خواهید رفیق آن‌ها و با آن‌ها باشید راهش این است: «مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ»؛ یعنی راهش اطاعت از خدا و پیغمبر است. وقتی شما این دو آیه را کنار هم بگذارید، خیلی واضح نشان می‌دهد که وقتی ما می‌گوییم: «اهدنا الصراط المستقیم، صراط الذین انعمت علیهم»، این‌ها کسانی هستند که مستقیماً مورد انعام الهی قرار گرفته‌اند و آنان انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین هستند. این نعمت‌ها، نعمت‌های مادی نیست، چراکه خدا به پیامبرش می‌فرماید: تو چشم به این نعمت‌ها ندوز! این زخارف بی‌ارزش دنیا تو را غافل نکند! «وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ»^(۲)، و امثال این آیات. این نعمت‌های مادی چیزی نیست که هر روز در سوره حمد، پنج مرتبه از خدا بخواهیم این‌ها را به ما بدهد و راهی را به ما نشان بدهد که دنیاپرستان به آن رسیدند. قرآن راهی را می‌گوید که ما را به انبیاء، صدیقین، شهداء و صالحین ملحق می‌کند، تا رفیق آن‌ها شویم.

این مصداق روشنی از تفسیر قرآن به قرآن است. مرحوم آقای طباطبایی می‌خواهند چنین روشی را در تفسیر قرآن بکار گیرند.



■ حکایت ۸

استماع قرآن توأم با گریه

استاد محمد باقر موسوی همدانی مترجم تفسیر المیزان: علامه طباطبایی قرآن را در خود پیاده کرده بود، وقتی در تفسیر قرآن به آیات رحمت و غضب و یا توبه برمی‌خوردیم ایشان منقلب می‌شد و اشکش از دیدگانش جاری می‌گردید و در این حالت که به شدت منقلب به نظر می‌رسید می‌کوشید من متوجه حالتش نشوم. در یکی از روزهای زمستانی که زیر کرسی نشسته بودیم من تفسیر فارسی را می‌خواندم و ایشان عربی را نگاه می‌کردند و در باب توبه و رحمت پروردگار و آمرزش گناهان بودیم ایشان نتوانست به گریه بی‌صدا اکتفا کند و رسماً زده گریه و سرش را پشت کرسی پایین انداخت و شروع کرد به گریه کردن.

به نقل از ویژه‌نامه علامه طباطبایی رحمته‌الله

شده است که مورد بحث بوده است. در چنین مواردی اصول فهم محاورات عرفی اقتضاء می‌کند که ما قرائن حافّ به کلام را ملاحظه کنیم که این قرائن می‌توانند برای فهم روشن‌گر باشد.

بنابراین روش تفسیر قرآن به قرآن بدان معنا نیست که ما اگر بخواهیم آیهای را بفهمیم، باید آیهای دیگر آن را تفسیر کند، بلکه گاه معنای یک آیه کاملاً واضح، محکم و صریح است و احتیاج به آیه مفسر ندارد. در مقابل، گاه معنای آن ابهام دارد که در این صورت به آیات محکم رجوع می‌کنیم. باید در میان آیات دیگر چنان جست‌وجو کنیم تا اگر آیه‌ای هست که بتواند کاملاً به‌طور عرف‌پسند و مطابق اصول محاوره که عقلا آن را می‌پسندند معنای آن را مشخص کند، از آن استفاده کنیم و اگر چنین آیه‌ای نیافتیم ممکن است قرائنی حاف به کلام باشد که باید آن قرائن را کشف کنیم. قرائنی هست که برای همه مردم در همه زمان‌ها قابل درک است که به آن قرائن عقلی یا قرائن لبتی می‌گویند. در اصول فقه برای متدلوزی فهم متون دینی از این اصول استفاده می‌شود. ما باید سعی کنیم قرائنی که همراه آن کلام هست. ولو قرائن عقلی باشد- را کشف کنیم. البته باید آن قدر واضح باشد که بتوان به آن اتکاء کرد، نه این‌که خودش احتیاج به چند برهان داشته باشد. یک چنین قرائنی عقلی هست که می‌توانند به فهم آیه کمک کنند. اگر غیر از این‌ها باشد، معلوم می‌شود آیه به خودی خود، در مقام بیان جزئیات بیشتر نیست.

■ سوء استفاده از تفسیر قرآن به قرآن

در قرآن کریم در مواردی متعدد، به نماز خواندن دستور داده شده، یا از نمازخوان‌ها ستایش شده است، اما در هیچ آیه‌ای به تعداد رکعات نماز و به جزئیات نماز اشاره نشده است. هیچ آیه‌ای را نمی‌توانید پیدا کنید که چگونگی یک نماز دو رکعتی را به

آیا این بدان معنا است که تمام آیات قرآن چنین تفسیری از یک آیه دیگر دارد؟ ایشان چنین ادعایی نکرده‌اند.

■ استفاده از قواعد زبان و اصول عقلایی؛ اولین گام تفسیر

سؤال دیگر این است که آیا هیچ راه دیگری برای تفسیر قرآن غیر از آیات دیگر وجود ندارد؟ ایشان هرگز چنین چیزی نمی‌گوید. پس منظور از این روش این است که تا جایی که ممکن است و تا آن‌جا که معانی آیات و ارتباط آن‌ها را به‌طور روشن و عقل‌پسند درک می‌کنیم، از خود قرآن برای رفع ابهام از آیات مبهم استفاده کنیم، نه این‌که چیزی را با زحمت و تکلف بر قرآن تحمیل کنیم. آیاتی وجود دارند که وقتی عقلای آشنای به زبان و اصول عقلایی محاوره، آن‌ها را کنار هم می‌گذارند، می‌فهمند که یکی ناظر به دیگری است و آن را تفسیر می‌کند. روش علامه بر این است که تا این‌گونه آیات را داریم سراغ روش دیگر نرویم. از این‌جا معلوم می‌شود که خدای متعال از این آیه خواسته است چه اندازه از معارف را به عموم مردم بفهماند. این نکته‌ای است که چون فرصت کم است با اشاره آن را توضیح می‌دهم.

در محاورات عقلایی ما هم، برای مثال وقتی از درس یک استادی، سخنرانی یک خطیب ماهر استفاده می‌کنیم، گاهی با تعبیرات مطلق برخورد می‌کنیم که معنای واقعی آن باید با قرائن دیگر کلام ایشان روشن گردد. به‌عنوان مثال شاید چند مرتبه از حضرت امام رحمته‌الله شنیده‌ایم که درباره چند چیز فرمودند: در رأس امور است. آیا این بدان معنا است که این امر مانند نقطه واحدی است و همه چیز تحت الشعاع او قرار دارد؟ مانند یک مخروط یا یک منشور که یک رأس بیشتر ندارد؟! اگر این‌طور است پس چرا چند چیز را در رأس امور دانستند؟ پاسخ این است که این رأسیت نسبی و اضافی است، و نسبت به آن مطالبی گفته



ما یاد بدهد. آیا این بدان معناست که اصلاً در نماز هیچ شرطی نیست و همین که اسم نماز بر عملی صدق کند کافی است؟ آیا چون قرآن مطلق گفته است: «اقم الصلاة»، نتیجه می‌گیریم که نماز هیچ شرطی ندارد و همین که نیایش با خدا باشد کافی است؟ اتخاذ این نظرات شاذ، در بعضی‌ها انحرافی را به وجود آورده است. آن‌ها می‌گویند: قرآن می‌گوید: نماز بخوان و با خدا نیایش کن!

دیگر رکوع، سجود، شرایط و قرائت آن چگونه باشد در این باره چیزی نمی‌گوید. احکامی که فقهای عظام در رساله‌های عملیه بیان کرده‌اند، مانند این‌که مثلاً حتی یک لحظه بعد از طلوع خورشید هم نماز قضا محسوب می‌شود و امثال این‌ها، در قرآن نیامده است و اعتباری ندارد. تعبیر عوامانه‌اش این است که این‌ها را آخوندها درست کرده‌اند و مهم نیست نماز به چه زبانی خوانده شود! نیایش به هر زبانی باشد اشکالی ندارد، چراکه قرآن اصلاً نگفته حتماً به زبان عربی نماز بخوانید! آیا واقعاً این‌گونه است که چون قرآن در جایی این قیدها را ذکر نکرده، باید بگوییم این‌ها منظور خدا و قرآن نبوده است؟

جواب این است که این آیات در مقام بیان تفصیل احکام نماز نیست. قرآن تفصیل احکام نماز را به جایی دیگر حواله داده، فرموده است: «وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...»^(۳)؛ وظیفه پیغمبر است که تفصیل احکام را برای مردم تبیین کند. از این رو پیامبر اکرم (طبق نقل شیعه و سنی) فرموده‌اند: «صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي»^(۴)؛ آن‌گونه که من نماز می‌خوانم، نماز بخوانید. این حدیث مورد قبول همه است و بر اساس آن باید چگونگی نماز را از پیامبر یاد گرفت، اما هیچ آیه‌ای تفصیلاً احکام نماز را نیاورده است.

■ نمونه این انحرافات در زمان ما

این انحراف با انگیزه‌هایی مختلف در زمان ما وجود دارد که گاهی به آن تصریح می‌شود، و گاهی هم احتیاط می‌کنند و نیت واقعی خود را بیان نمی‌کنند! کسانی هستند که می‌گویند: ما باید همه چیز را از قرآن استفاده کنیم و روایات اعتبار ندارند که برای درست جلوه

دادن ادعا خودشان شواهدی هم می‌آورند که نشان می‌دهد بعضی روایات جعلی و از اسرائیلات هستند. اما حقیقت این است که با یک موجه جزئی نمی‌شود، موجه جزئی دیگری را اثبات کرد، یا این‌که یک قضیه کلی را بیش از حد تخصیص زد. بله، اگر معلوم شود یک روایت سند معتبری ندارد، یا از جعلیات است، اعتبار ندارد، اما این بدان معنا نیست که ما به‌طور کلی روایات را کنار بگذاریم! اگر همه روایات را کنار بگذاریم چه چیزی از اسلام باقی می‌ماند؟!

من خودم تجربه‌ای دارم که برای شما عرض می‌کنم. من حدود چهار سال پیش سفری به یکی از شهرهای مهم ایران داشتم که این گرایش در آن جا پیدا شده بود، کسانی می‌گفتند ما همه چیز را باید از قرآن استفاده کنیم و روایات اعتباری ندارد! شخصی که در این زمینه مقداری کار کرده بود، آمد تا با ما بحث و مجادله کند. مقدمات جلسه‌ای تشکیل شد و ما با هم صحبت کردیم. گفت: آقامن سؤالاتی دارم و شما از قرآن به من جواب دهید. گفتم اجازه دهید من یک سؤال از شما دارم، شما آن را با قرآن جواب دهید، بعد هرچه می‌خواهید من جواب می‌دهم. گفت بسیار خوب! گفتم: سگ در اسلام پاک است یا نجس، و خوردن گوشت آن حلال است یا حرام؟ گفت معلوم است سگ نجس‌العین است و خوردن گوشت آن حرام است. گفتم: از قرآن این را اثبات کن! گفت: این از توضحات است. گفتم بنا شد ما توضحات و همه چیز را با قرآن اثبات کنیم. گفت: نه مقصودم این نیست. گفتم: من با قرآن برای شما اثبات می‌کنم که اصلاً گوشت سگ حلال است! گفت: این چه حرفی است؟! گفتم: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، «قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رَجَسٌ أَوْ فِسْقًا أُهْلًا لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ»^(۵)؛ ما چهار چیز حرام داریم: گوشت خوک، میت، خون و چیزهایی که برای بت‌ها قربانی می‌شود یا به نام آن‌ها ذبح می‌شود. در بین گوشت‌ها همین چهارتا حرام است. در این آیه اشاره‌ای به گوشت سگ نشده است. حتی آیه می‌گوید: اصلاً من چیزی را به جز این چهار چیز حرام نمی‌یابم و در حالی که گوشت سگ از این‌ها

روش تفسیر قرآن به قرآن

بدان معنا نیست که ما اگر نخواهیم

آیه‌ای را بفهمیم، باید آیه‌ای دیگر

آن را تفسیر کند، بلکه گاه

معنای یک آیه کاملاً واضح

محکم و صریح است و احتیاج

به آیه مفسر ندارد. در مقابل

گاه معنای آن ابهام دارد که

در این صورت به آیات محکم

رجوع می‌کنیم. باید در میان آیات دیگر

چنان جست‌وجو کنیم تا اگر

آیه‌ای هست که بتواند کاملاً

به‌طور عرف‌پسند و مطابق اصول محاوره

که عقلاً آن را می‌پسندند

معنای آن را مشخص کند

از آن استفاده کنیم و اگر چنین

آیه‌ای نیافتیم ممکن است قرائتی

حاف به کلام باشد که باید آن قرائن را

کشف کنیم. قرائتی هست که

برای همه مردم در همه زمان‌ها

قابل درک است که به آن قرائن عقلی

یا قرائن لَبّی می‌گویند.



درباره این مسایل از ائمه اطهار علیهم السلام سؤال می‌کردند و حضرات معصومین علیهم السلام می‌فرمودند: همان طوری که قرآن اصل نماز و زکات را بیان کرده و تفصیل آن را به عهده پیغمبر گذاشته است، بعضی مسایل دیگر هم هست که اصل آن را بیان کرده و در مقام بیان تفصیل آن نبوده است. در چنین مواردی نمی‌توان گفت: باید برای فهم این آیه، از جای دیگر قرآن استفاده کرد. فهم یک آیه، فهم چیزی است که آن آیه در مقام بیان آن است. پس اگر برای تفسیر قرآن، از روایات استفاده کنیم بدین معنا است که برای تبیین و تفصیل تعالیم و احکامش از آن‌ها استفاده کرده‌ایم.

■ لزوم استفاده از قرائن در فهم قرآن

درباره قرائن زمانی هم امر به همین‌گونه است؛ مثلاً قرآن کریم می‌فرماید: «وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ»؛^(۷) یعنی هر گاه صبح از خانه برای سامان دادن وضع جنگ بیرون آمدی... در این که آیه مربوط به چه روزی است؟ هیچ جای قرآن آن را مشخص نکرده است. آیا اگر بخواهیم بفهمیم «وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ» چه روزی بوده، باید حتماً آیه‌ای را پیدا کنیم که آن روز را مشخص کند؟ نه، این آیه در مقام بیان تعیین آن روز نیست. برای آن‌هایی که در آن زمان بودند مشخص بود که مقصود زمان جنگ احد است، اما این آیه نمی‌خواهد به ما بفهماند که در چه روزی جنگ احد واقع شد. آن چه را که این آیه در مقام بیان آن است یا خودش بیان می‌کند، یا اگر ابهامی داشته باشد آیه دیگری بیان می‌کند. اما نکته‌های دیگری که در اطراف آن آیه وجود دارد و ما می‌خواهیم آن‌ها را استفاده کنیم، لازم نیست حتماً از آیات دیگر استفاده کرد، بلکه آن‌ها را می‌توان از بیانات خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یا از بیانات اهل بیت علیهم السلام او که عترت پیغمبر صلوات الله علیهم اجمعین هستند، و گاهی از شواهد تاریخی قطعی، استفاده کرد. همه آن‌ها هم حجت و هم معتبر و در جای خود ارزشمند هستند، باید آن‌ها را یاد گرفت و استفاده کرد، اما نه به‌عنوان تفسیر این آیه. تفسیر این آیه در همان حدی است که آن آیه می‌خواهد با همان جمله به ما اللقاء کند.

■ پی‌نوشت‌ها

۱. نساء/ ۶۹
۲. رعد/ ۲۶
۳. نحل/ ۴۴
۴. بحار الانوار/ ۲۷۹/ ۸۲
۵. انعام/ ۱۴۵
۶. نحل/ ۴۴
۷. آل عمران/ ۱۳۱

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه

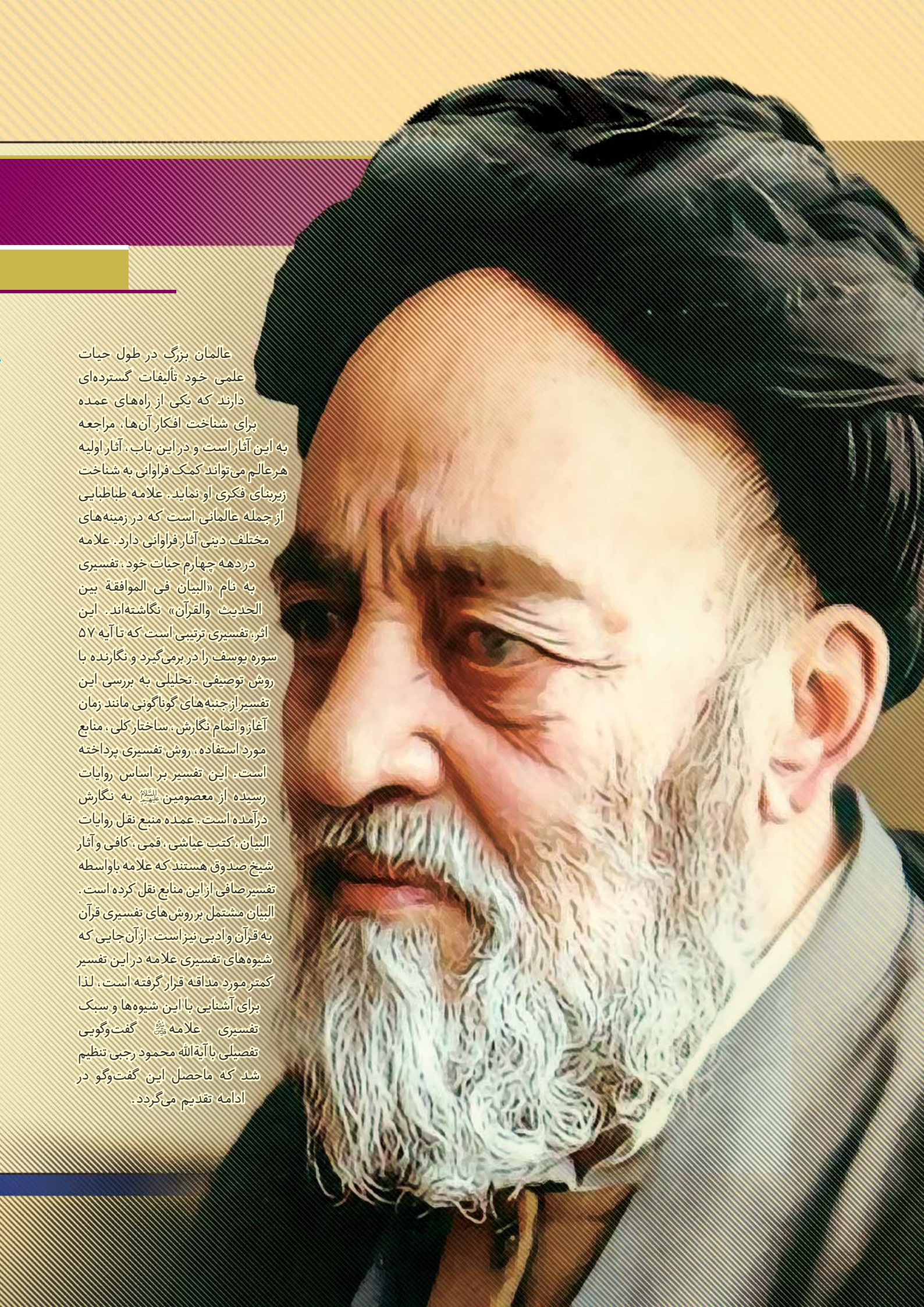
نیست. پس طبق منطق شما، معلوم می‌شود گوشت سگ حلال است! دیگر نتوانست حرفی بزند. گفتیم: هر جا با هر آیه‌ای شما اثبات کردید که گوشت سگ حرام است، من هم هر سؤالی کردی؛ با آیه آن مطلب شما را ثابت می‌کنم!

چند روز پیش در حرم امام رضا علیه السلام آقای آید آمد سؤال کرد که ما در قرآن دستور داریم که بر پیامبر صلوات بفرستیم: «یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه»؛ اما چه دلیل داریم که باید بر آل پیامبر هم صلوات بفرستیم؟ گفتیم: چه آیه داریم که می‌گوید نماز صبح دو رکعت است؟ همان آیه‌ای که گفته است، نماز صبح دو رکعت است کنارش هم نوشته که باید بر اهل بیت هم صلوات بفرستید!

■ نقش معصومین در تفسیر قرآن

خود قرآن می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»؛^(۸) تلاوت کردن آیه یک حرف است، تبیین و تفسیر آیات مطلب دیگری است. یک وظیفه پیامبر این است که آن چه به او نازل می‌شود را تلاوت کند و بگوید این آیه بر من نازل شد: «یتلوا علیهم آیاته»، اما «یعلمهم» یعنی چه؟ پیامبر غیر از تلاوت و ابلاغ متن آیات، وظیفه تبیین آن‌ها را هم بر عهده دارد، باید جزئیات آن و تفاسیر آن را بیان کند که این کار پیامبر است. اگر قرار بود قرآن همه این‌ها را بیان کند، دایرة المعارفی صد جلدی می‌شد، و این برخلاف حکمت الهی بود. خود قرآن می‌گوید باید به پیامبر مراجعه کنید، و خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله، به نقل متواتر شیعه و سنی، می‌فرماید: «انی تارکم فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی»، که در کنار قرآن، عترت را هم ذکر می‌فرماید، به دلیل همان آیه‌ای که می‌فرماید: «ما آتیکم الرسول فخذوه»، وقتی می‌گوید من برای شما عترتم را معرفی می‌کنم که از آن‌ها اطاعت کنید، پس هم باید از خود این فرمایش پیامبر اطاعت کنیم و هم از عترت او اطاعت کنیم. این‌ها سند برای ما است، اما اگر بگوییم «حسبنا کتاب الله» و هر چه در قرآن هست قبول داریم و دیگر هیچ چیز را قبول نداریم، باید گوشت سگ را هم بخوریم و خیلی چیزهای دیگر که ذکر آن‌ها مضمئرکننده است.

آیا وقتی مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید ما باید به خود قرآن استناد کنیم، یعنی این روایات و قرائن را کنار بگذاریم؟ آیا احتمال داده می‌شود که ایشان چنین منظوری داشته باشند؟! آیا وقتی قرآن می‌فرماید: «و مما رزقناهم ینفقون» یا «أتوا الزکوة»؛ زکات به چه معنا و چه مقدار است؟ کسی که فرضاً روزی یک میلیارد دلار درآمد دارد، اگر در سال یک دلار انفاق کرد، می‌تواند بگوید: آیه «أتوا الزکاة» بیش از این نگفته است که زکات بدهید، و مقداری برای آن مشخص نکرده است؟! آیا این‌گونه می‌توان قرآن را تفسیر کرد؟ حقیقت این است که تفسیر چنین آیاتی را باید از جای دیگر فهمید. در روایات ما به این نکته‌ها اشاره شده است. گاهی



عالمان بزرگ در طول حیات علمی خود تألیفات گسترده‌ای دارند که یکی از راه‌های عمده برای شناخت افکار آن‌ها، مراجعه به این آثار است و در این باب، آثار اولیه هر عالم می‌تواند کمک فراوانی به شناخت زیربنای فکری او نماید. علامه طباطبایی از جمله عالمانی است که در زمینه‌های مختلف دینی آثار فراوانی دارد. علامه در دهه چهارم حیات خود، تفسیری به نام «البيان في الموافقة بين الحديث والقرآن» نگاشته‌اند. این اثر، تفسیری ترتیبی است که تا آیه ۵۷ سوره یوسف را در برمی‌گیرد و نگارنده با روش توصیفی-تحلیلی به بررسی این تفسیر از جنبه‌های گوناگونی مانند زمان آغاز و اتمام نگارش، ساختار کلی، منابع مورد استفاده، روش تفسیری پرداخته است. این تفسیر بر اساس روایات رسیده از معصومین علیهم‌السلام به نگارش درآمده است. عمده منبع نقل روایات البیان، کتب عیاشی، قمی، کافی و آثار شیخ صدوق هستند که علامه با واسطه تفسیر صافی از این منابع نقل کرده است. البیان مشتمل بر روش‌های تفسیری قرآن به قرآن و ادبی نیز است. از آن جایی که شیوه‌های تفسیری علامه در این تفسیر کمتر مورد مذاقه قرار گرفته است، لذا برای آشنایی با این شیوه‌ها و سبک تفسیری علامه رحمته‌الله گفت‌وگویی تفصیلی با آیه‌الله محمود رجبی تنظیم شد که ماحصل این گفت‌وگو در ادامه تقدیم می‌گردد.



نگاهی دوباره به تفسیر البیان

اثر فراموش شده علامه طباطبایی

گفت‌وگو با حجة الاسلام والمسلمین محمود رجبی

عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و قائم مقام مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی رحمته الله علیه

الحديث و القرآن» است. شاید ارائه تفسیر المیزان تا حدی این سوءفهم را پیش آورده باشد که المیزان در بردارنده تمام مطالب البیان هست و همین سوءفهم از توجه به این تفسیر کاسته است، البته در دسترس نبودن این تفسیر هم عامل دیگری می‌تواند به‌شمار آید.

اهتمام علامه به روایات

هر چند مرحوم علامه فعالیت‌های متعدد و متنوعی در حوزه روایات انجام داده‌اند، ولی مباحث روایی علامه در تفسیر المیزان و البیان، اهتمام بی‌نظیر علامه به روایات را آشکار می‌سازد. از آن‌جا که سخن ما در مورد تفسیر البیان است به سه نکته اشاره می‌کنم.

نخست آن‌که در این تفسیر ناتمام و مختصر مرحوم علامه ۹۳۶ روایت نقل کرده است، یعنی به‌طور میانگین در هر صفحه نزدیک به ۲ روایت که این تعداد نسبت به روایاتی که مورد مراجعه ایشان بوده بسیار کمتر است.

دوم آن‌که اهتمام علامه به روایات در حدی است که در موارد قابل توجهی تفسیر آیه را با نقل روایت شروع می‌کند و در مواردی هم در تفسیر آیات، جز نقل و توضیح روایت مطلب دیگری بیان نمی‌فرماید؛ به‌عنوان نمونه در ذیل آیه شریفه یسألونک عن الانفال پس از ذکر آیه شریفه می‌فرماید: *وفي الكافي عن الصادق عليه السلام: الانفال مالهم يوجف عليه بخيل و لاركاب... و پس از نقل این روایت می‌فرماید: مشابه این روایت در تفسیر انفال، بسیار زیاد است و پس از آن یک روایت مفصل را همراه با توضیح و تبیین ذکر می‌نمایند و بحث تفسیری آیه را به پایان می‌برد.*

سوم با این‌که هدف حضرت علامه در این تفسیر، ایجاد هماهنگی میان روایات به ظاهر ناسازگار با آیات است، با وجود این تبیین روایات در این تفسیر با صرف نظر از ایجاد وفاق، به‌گونه واحدی است که می‌توان این تفسیر را یک کتاب درایت الحدیث و شرح روایات و فهم مشکل الاحادیث دانست و انصافاً یکی از منابع ارزشمندی است که طالبان فهم حدیث می‌توانند به آن مراجعه نمایند.

خدمات عظیم علامه رحمته الله علیه در حوزه علوم عقلی

مرحوم علامه، خدمات شایان توجهی را در قلمروهای مختلف به جامعه ارائه دادند و می‌توانیم بگوییم همان‌گونه که امام رحمته الله علیه در بعد سیاسی، یک انقلاب سیاسی را در جامعه ما به‌وجود آوردند، به‌گونه‌ای که جهان را متحول کردند، و در شرایطی که ادعای به حاشیه رانده شدن و ناکارآمدی دین مطرح بود، امام به‌خوبی به جهان اثبات کردند که دین، بهترین دکتترین کارآمد برای اداره جامعه در ابعاد مختلف است؛ مرحوم علامه هم در بعد معرفتی و به لحاظ مباحث علمی، یک انقلاب علمی در قلمرو مباحث عقلی و مباحث تفسیری پدید آوردند. این تحول هم شبیه تحول سیاسی حضرت امام، جامعه را به‌ویژه جامعه علمی را متحول کرد، یعنی در شرایطی که فضای مباحث عقلی به‌گونه‌ای بود که فلسفه‌های شرقی و غربی در کشور ما و به یک معنا در کل جهان جولان می‌دادند، مرحوم علامه با آثار گران‌سنگ خودش به مصاف این جریان‌ات آمد و توانست، تفوق جریان اندیشه عقلی اسلامی و شیعی را بر همه جریان‌ها و مکاتب‌های غربی و شرقی نشان بدهد. البته مرحوم شهید صدر هم با نوشتن فلسفتنا، تا اندازه‌ای بساط مکاتب غربی و شرقی به‌ویژه فلسفه مارکسیستی را که در عراق و برخی کشورهای عربی جولان می‌داد، برچید، ولی مرحوم علامه پیش‌تر از ایشان و در سطح عمیق‌تر و گسترده‌تر و نیز با تربیت شاگردانشان، نقشی برتر، بزرگ‌تر، عمیق‌تر و با دوام‌تری را ایفا کردند.

خدمات بی‌نظیر علامه در حوزه تفسیر و قرآن پژوهی

در حوزه تفسیر و قرآن پژوهی هم، چنین است و دو تفسیری که مرحوم علامه طباطبایی نگاشتند، هر کدام گوهری گران‌بها هستند که توانسته‌اند، تحول جدی در حوزه مباحث قرآنی ایجاد کنند. تفسیر المیزان تفسیری است که تا حدی قدر آن شناخته شد گرچه چنان‌که قرآن پژوهان بزرگ ما فرموده‌اند، باید ده‌ها سال‌ها بگذرد تا قدر تفسیر المیزان شناخته شود.

اما تفسیر دیگری که مرحوم علامه قبل از تفسیر المیزان نوشته‌اند و هنوز قدر آن شناخته نشده، تفسیر «البیان فی الموافقة بین



■ معرفی اجمالی تفسیر البیان

تفسیر البیان به‌عنوان یک تفسیری که میان تفسیر قرآن به قرآن و ایجاد وفاق میان روایات و آیات جمع کرده است، الگوی نوینی در تفسیر ترتیبی قرآن کریم به‌شمار می‌آید. تبیین‌های تفسیری علامه در البیان، روش‌ها و شیوه‌های ایجاد سازگاری میان آیات و روایات و شروحاتی که برای شفاف‌سازی مقصود روایات در آن ارائه کرده است، نقش مهمی در نوآوری‌ها، تعمیق، توسعه و ترویج مباحث قرآنی و تفسیری دارد و امروز هم قرآن پژوهان بی‌نیاز از آن نیستند. اگر بخواهیم یک معرفی اجمالی و کلی از تفسیر البیان داشته باشیم، باید بگوییم که این تفسیر در طی یک دوره ده‌ساله در شهر تبریز به نگارش درآمد، البته مطابق تواریخی که مرحوم علامه ذیل اکثر سوره‌های تفسیر شده ذکر کرده‌اند، حدود دو سال (سال‌های ۹۷ و ۹۸ هجری قمری) در نگارش آن وقفه ایجاد شده و نیز بخشی از آن به تصریح مرحوم علامه، در جوار آستان مقدس حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌الاف‌التحیه‌والثناء نگارش یافته است

■ حکایت ۹

سوار کاری لایق

فرزند بزرگ علامه نقل می‌کند: موقعی که تبریز ناامن بود پدر اسلحه داشت و هر وقت که سوار اسب می‌شد و به بیابان می‌رفت مرا هم با خود می‌برد و سواری و تیراندازی یاد می‌داد. ایشان در جای دیگر خاطر نشان نموده است: «علامه و مرحوم مادرم هر دو سوارکاران لایقی بودند و بهترین نمونه‌های آن در سفرهای بین روستایی که گاهی برای دید و بازدید می‌همانی بین خویشان که ساکن املاک مجاور بودند ترتیب داده می‌شد، می‌توانستیم مشاهده کنیم خود علامه به روش‌های ورزشی و دفاعی علاقه وافر داشت و لذا برای خودش اسلحه کمری و تفنگ برنوت تهیه کرده بود. در جای دیگر نقل می‌کند: پدر من از نظر فردی هم تیرانداز بسیار ماهری بود و هم اسب سواری تیزتک و به راستی در شهر خودمان - تبریز - بی‌رقیب. سیری در سیره علمی و عملی علامه طباطبایی رحمته‌الله از نگاه فرزانشان

که احتمالاً در تشرفات تابستانی علامه به آستان مقدس رضوی بوده است. به هر حال این تفسیر که تا آیه ۵۶ سوره یوسف ادامه یافته است، در سال ۱۳۸۳ هجری شمسی و با تحقیق آقای اصغر اردتی در شش جلد به چاپ رسیده که در بردارنده سه‌بخش تفسیر نگاشته شده به قلم مرحوم علامه و مستندسازی و نمایه‌های متنوعی از آقای اردتی و در ۲۱۴۰ صفحه است. حدود چهارصد صفحه از نسخه چاپی، مقدمات و نمایه‌هاست، بنابراین متن مرحوم علامه در ۱۷۱۸ صفحه چاپی تنظیم شده است.

■ نسبت تفسیر البیان با میزان

چنان‌که اشاره شد مرحوم علامه، تفسیر میزان را بعد از تفسیر البیان نوشته‌اند، و این امر شاید موجب این تصور شود که تفاوت این دو تفسیر تنها در مختصر و مفصل بودن مباحث است و با وجود این نیازی به استفاده از تفسیر البیان نیست، ولی این درست نیست و بررسی این دو اثر ارزشمند نشان می‌دهد که بین این دو تفسیر نسبت عموم و خصوص من وجه برقرار است، یعنی برخی از مباحث مشترک است که هم در میزان و هم در البیان ذکر شده است، هر چند نوعاً مباحث در میزان با تفصیل بیشتری بیان شده است. از سوی دیگر برخی مباحث در تفسیر البیان وجود دارد که در تفسیر میزان به آن‌ها پرداخته نشده است. اگر این مقایسه را از آغاز سوره حمد شروع کنیم، می‌بینیم مرحوم علامه در البیان، به برخی واژه‌ها پرداخته‌اند که در میزان به آن‌ها نپرداخته‌اند یا برخی تحلیل‌های البیان، متفاوت با تحلیل‌های میزان است، گرچه نتیجه یکی است، ولی تحلیل متفاوت است یا در بحث روایات، در حالی که در البیان بیشتر، روایات شیعه نقل شده است در تفسیر میزان به فراوانی از روایات

اهل سنت نقل می‌فرمایند. در این جا به سه تفاوت اشاره می‌شود.

■ تفاوت قطعه‌بندی آیات برای تفسیر در

دو تفسیر میزان و البیان

مطلب دیگر راجع به قطعه‌بندی‌های این دو تفسیر است. مفسرین در تفسیر سوره‌ها، هر چند آیه را یک قطعه تلقی می‌کنند و بعد ذکر آیات به تفسیر آن‌ها می‌پردازند، از این جهت هم میان البیان و میزان تفاوت وجود دارد، برخی موارد هست که مرحوم علامه چند آیه را در میزان یک قطعه در نظر گرفته‌اند، ولی در البیان همان مقدار آیه را دو قطعه لحاظ کرده‌اند و به‌عکس. بنابراین از نظر قطعه‌بندی آیاتی که به‌صورت مجموعه به آن‌ها پرداخته شده است، تفاوتی بین میزان و البیان وجود دارد و این تفاوت نشان ارتباط آن مجموعه آیات از نظر علامه است.

■ تفاوت در نقل روایات در میزان و

البیان

نکته دیگری که در این مقایسه شایان توجه می‌باشد، این است که در نحوه نقل روایات نیز مانند تفسیر آیات بین این دو تفسیر عموم و خصوص من وجه است؛ در مواردی روایتی در البیان آمده و در میزان ذکر نشده است، مانند روایتی که در البیان از کتاب توحید صدوق ذیل آیه شریفه «وهوالله فی السموات و فی الارض» (انعام/۳) ذکر شده است (البیان/۲۶/۴) و در میزان نیامده است. و در مواردی روایتی در میزان آمده که در البیان نقل نشده است، مانند روایتی که از تفسیر عیاشی در تفسیر آیه شریفه «الحمد لله الذی خلق السموات و الارض...» (انعام/۱) در میزان آمده است (المیزان/۱۱/۷)، ولی در البیان ذکر نشده است و موارد فراوانی روایات بعینه یا با تفاوتی در تعبیر در هر دو تفسیر آمده است.



تفاوت در نحوه پرداختن به روایات در البیان و المیزان

در نحوه نقل روایات هم میان المیزان و البیان تفاوت وجود دارد. مباحث تفسیری که در المیزان مطرح می‌شود با عنوان «بحث روایی»، روایات را مطرح و از آن‌ها بهره‌برداری می‌کند، ولی در البیان این چنین نیست. در البیان نوعاً پس از مباحث تفسیری به روایات و بررسی و تحلیل و تبیین موافقت آن با آیات می‌پردازد، ولی عنوان نمی‌دهد. کانه ادامه تفسیر آیه است، یعنی روایت را نقل می‌کند و توضیحاتی پیرامون آن نقل می‌شود. این هم یک تفاوت است که بحث‌های روایی البیان عنوان ندارند و ادامه بحث تفسیری مرحوم علامه ذکر می‌شوند. البته تفاوت‌های دیگری هم وجود دارد که به همین مقدار بسنده می‌کنیم.

روش‌شناسی ایجاد وفاق در تفسیر البیان

بحث دیگری که مطرح می‌شود این است که روش نقل و بهره‌برداری از روایات در تفسیر البیان چگونه است یا به تعبیری، روش‌شناسی بحث روایی تفسیر البیان چیست؟ مرحوم علامه در تفسیر البیان و المیزان به بررسی اسناد روایات نمی‌پردازد و تنها در برخی موارد به تواتر و مستفاضه بودن روایت اشاره می‌کند. روایات را از منابع دانشمندان برجسته شیعه و یا احیاناً از منابع اهل سنت نقل می‌کند، ولی به بررسی سندی آن نمی‌پردازد که آیا مسند است یا اصلاً سند ندارد؟ آیا سندش معتبر است یا خیر؟ راز این نوع پرداختن به سند روایات هم معلوم است. در مباحث فقهی بحث اسناد روایات بسیار مهم است، چراکه ما می‌خواهیم عمل کنیم و برای عمل کردن نیاز داریم که حجتی داشته باشیم و باید به طریقی برایمان اطمینان حاصل شود که این روایت از امام صادر شده است و مهم‌ترین

راهش این است توجه کنیم که ناقلین روایت چگونه افرادی بوده‌اند. اگر ببینیم که به حسب بررسی، ناقلان افراد مورد اعتمادی بوده‌اند می‌گوییم: روایت معتبر است و به آن عمل می‌کنیم روش عقلاً هم همین است، اما اگر روایان روایتی ضعیف باشند و یا علایم جعل را در مورد آن تشخیص دهیم، نمی‌توانیم به آن روایت اعتماد و عمل کنیم لذا در علم رجال، درایه، اصول و فقه بحث‌های ناظر به این موضوع مطرح شده است که ما از چه طریقی به اعتبار یا عدم اعتبار روایات برسیم، اما در بحث تفسیر قرآن ما به دنبال این هستیم که بدانیم خداوند از این آیه چه مقصودی دارد، پس در تفسیر، بحث کشف مراد خداوند و به تبع آن واقعیت عینی از طریق وحی مطرح است، نه بحث نیاز عملی. ما می‌خواهیم بدانیم مثلاً وقتی قرآن می‌فرماید: «یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین»، (توبه/۱۹) این صادقین چه کسانی هستند؟ برای به دست آوردن پاسخ لازم نیست که صرفاً سندها را در نظر بگیریم. در این موضوعات، خبر واحد دارای سند معتبر هم به نظر علامه برای تفسیر آیات و کشف واقع، به ویژه در اصول معارف دینی کفایت نمی‌کند. زیرا مرحوم علامه روایات آحاد را در فقه معتبر و در غیر فقه معتبر نمی‌داند. از سوی دیگر، به صرف این‌که یک روایت سند ندارند نمی‌توانیم روایات را کنار بگذاریم، چه بسا واقعاً صادر شده باشد و از طرق دیگر اطمینان به صدور حاصل شود. البته شاخص‌های دیگری نیز وجود دارد که باید در نظر گرفت؛ به عنوان مثال اگر مفاد روایت با آیات قرآن سازگار نباشد و آیات آن را تأیید نکند و یا با لوازم آیات مخالف باشد، معتبر نخواهد بود، به هر حال مرحوم علامه در این تفسیر و در تفسیر المیزان، از همه روایات اعم از روایات متواتر، قطعی‌السند و روایات فاقد سند یا دارای سند مجهول استفاده می‌کند، به این دلیل



حکایت ۱۰

رشته‌ای برگردنم افکنده دوست

قمرالسادات، همسر علامه، از خانواده متدین و پاک طینت طباطبایی، زنی بود که در سیر تکاملی و سلوک علامه نقش مؤثر داشت. خانمی که همه عمر را در طبق اخلاص گذاشت و در راه این عارف والامقام تقدیم کرد. دشوارترین مشقت‌ها را در غربت شهرهای نجف و قم تحمل کرد و حتی یک بار هم گلایه نکرد. مهندس سید عبدالباقی طباطبایی، فرزند این خانواده می‌گوید: هنگامی که خواستیم به قم عزیمت کنیم به مادر گفتیم: شب عید که وقت مسافرت نیست؛ در این هوای سرد کجا می‌خواهیم برویم؟ مادرم نگاهی به من کرد و در حالی که اشک چشمانش را پاک می‌کرد این شعر را خواند:
رشته‌ای برگردنم افکنده دوست
می‌کشد هرجا که خاطر خواه اوست
رشته برگردن نه از بی مهری است
رشته عشق است و برگردن نکوست
خاطرات سید عبدالباقی طباطبایی



چنین مطلبی است! خیر، ما هستیم و آیه قرآن. این مشی مرحوم علامه، هم در تفسیر البیان و هم در تفسیر المیزان قابل مشاهده است، لذا گرایشی که می‌گفت وقتی ما وارد آیات قرآن می‌شویم، حق تفسیر آن را نداریم با احادیث را کنار می‌زنند.

ب- نهادینه سازی اهتمام به روایات تفسیری

ایشان معتقدند که اهل بیت علیهم السلام به ما یاد داده‌اند که ما چگونه معنای آیات را بفهمیم، لذا ایشان به مفسرین توصیه می‌کنند که در روایات غور کنند تا روش اهل بیت علیهم السلام در تفسیر قرآن را کشف کنند و مطابق با آن عمل کنند. خود نیز همین مسیر را پیموده‌اند و می‌فرمایند: روش تفسیر قرآن به قرآن، روشی است که اهل بیت علیهم السلام آن را در تفسیر بکار گرفته و توصیه کرده‌اند، چنانچه در هر دو تفسیر از روش فهم آیات از آیات استفاده می‌کنند و بعد از آن از روایات استفاده می‌کنند و به ایجاد وفاق میان آن دو می‌پردازند. این نکته نیز شایان ذکر است که ایشان بیش از سایر منابع تفسیر روایی ما به روایات اهتمام ورزیده‌اند، یعنی در المیزان و البیان روایاتی پیدا می‌شود که در دیگر تفاسیر روایی که مبنایشان گردآوری روایات بوده وجود ندارد، این نشان از اهتمام بالای مرحوم علامه به روایات است.

ج- ایجاد هماهنگی بین روایات و آیات:

ایشان علاوه بر اهتمام به روایات، اقدام به ایجاد هماهنگی بین روایات و آیات کرده‌اند. این هم مطلب بدیعی است که در البیان دنبال شده است تا کسی نگوید آیات قرآن با روایات ناسازگار است و به این دلیل روایات را طرد کنند. این‌ها معلول عدم دقت و عدم بکارگیری روش‌های فهم درست و ایجاد وفاق میان روایات و قرآن است که کسی می‌گوید روایات با آیات هماهنگی ندارد. این مطلب مهمی است وقتی ما معتقدیم که هم قرآن و هم روایات، وحیانی هستند باید بین آن‌ها هماهنگی وجود داشته باشد و تعارض و تناقض بین آیات و روایات مانند این است که بگوییم بین آیات قرآن تناقض وجود دارد مگر روایاتی که یقین به جعل آن‌ها داریم که البته اعتبار ندارند.

د- مقابله با تفکر قرآن بسندگی افراطی در تفسیر قرآن

در نقطه مقابله تفکر اخباری‌گری، تفکری است که قرآن بسندگی

که ممکن است این روایات صادر شده باشند. هم چنین در البیان و تفسیر المیزان از روش تفسیر قرآن به قرآن و با روش اجتهادی تفسیر می‌کنند.

اهداف علامه در تفسیر البیان

علامه علیه السلام در تفسیر البیان و نیز المیزان اهداف مختلفی را تعقیب می‌کنند که یکی از آن‌ها، نشان دادن موارد وفاق میان اکثر قریب به اتفاق روایات تفسیری است؛ در این فرصت به سه هدف اشاره می‌شود:

الف- نقد نگرش اخبارگری در تفسیر آیات

یک هدف، نفی نگرش اخباری‌گری است که مدعی است ما اصلاً نمی‌توانیم آیات را بدون روایات تفسیر کنیم یا بدون آن، تفسیر ما معتبر نیست. مرحوم علامه قصد دارند بگویند این چنین نیست، لذا در البیان ابتدا آیات را تفسیر می‌کنند و می‌خواهند بگویند که ما معنای قرآن را می‌فهمیم، این کتابی است به زبان عربی فصیح، پس چطور ما سخن تمام کسانی را که به عربی سخن می‌گویند را می‌فهمیم، ولی سخن خدایی که از همه گویاتر و رساتر و شفاف‌تر با ما سخن گفته است را نمی‌فهمیم؟! مرحوم علامه نظرشان این است که از روایات حداکثر استفاده را باید بکنیم و روش درست تفسیر را با مراجعه به روایات به دست بیاوریم و نیز به عنوان معلمان راستین قرآن که نقش تسهیل در فهم را ایفا می‌کنند از روایات بهره‌مند شویم، ولی این نکته به معنای عدم امکان فهم آیات بدون مراجعه به روایات نیست. ما آیات را با روش اجتهادی و با استفاده از مسلمات عقلی و یا سایر آیات و

یا از قرائن درون آیات یا از مسلمات ادبیات عرب استفاده می‌کنیم و به تناسب اگر مسلمات تاریخی یا دیگر مسلمات را داشته باشیم، از آن‌ها استفاده می‌کنیم، معیار مرحوم علامه در تفسیر این است که تکیه‌گاه ما به دلایل مسلم باشد، و به دلایل ظنی و حدسی اعتماد نکنیم. این طور نباشد که چون ما در یک حوزه علمی، تخصصی داریم و در آن تخصص به نتیجه‌ای رسیده‌ایم، این تخصص را بر آیه تحمیل بکنیم و بگوییم این مطلب مسلم است، پس آیه هم بیانگر

از جمله روش‌هایی

که مرحوم علامه برای ایجاد

هماهنگی بین تفسیر آیات قرآن

و روایات در نظر دارند این است

که روایاتی را که در ذیل آیات آمده

لوازم مفاد آیه را بیان می‌کنند

و کسی که موشکافی‌های

علامه را ندارد و دقت نمی‌کند

با خود می‌گوید آیه یک چیز را می‌گوید

و روایت چیزی دیگری می‌گوید!

در صورتی که اگر

به لوازم آیه دقت می‌کرد

متوجه می‌شد که روایت

لوازم فهم آیه را بیان می‌کند

که با آیه کاملاً هماهنگ است

در واقع روایت مفاد آیه را تأیید کرده

و علاوه بر آن لازمه فهم آیه را

به ما عرضه می‌کند

با این دید خیلی از روایات را

سازگار با آیات می‌یابیم.



علاوه بر آن نتایج مترتب بر مفاد آیه را به ما عرضه می‌کند، با این دید خیلی از روایات را سازگار با آیات می‌یابیم. به‌عنوان نمونه ایشان در ذیل آیه «والوزن یومئذ الحق» از تفسیر قمی روایتی نقل می‌کنند که می‌فرماید: المجازات بالاعمال ان خیراً فخییر و ان شرأ فشر و می‌فرمایند: «وهو تفسیر بحسب النتيجة».

ب- ایجاد هماهنگی بین روایات به ظاهر متعارض:

شیوه دیگر کار علامه این است که گاهی روایاتی داریم که به ظاهر با هم متعارض هستند؛ یعنی بخشی از آن‌ها هماهنگ با آیه سخن می‌گویند و بخشی دیگر این چنین نیست. این‌جا مرحوم علامه علاوه بر ایجاد هماهنگی بین آیات و روایات، بین خود روایات هم ایجاد هماهنگی می‌کند، در این موارد توضیح می‌دهند که نکته‌ای که این روایت بیان کرده با نکته روایت دیگر، هر دو یک حقیقت را بیان می‌کنند، مثلاً روایاتی داریم که عابدان سه نوع‌اند: برخی از روی ترس، برخی از روی رغبت و برخی از روی حب و محبت عبادت می‌کنند و در مقابل، روایت دیگری داریم که دو دسته اول را به همان کیفیت می‌گوید، ولی درباره دسته سوم می‌گوید: عده‌ای از روی شکر خداوند را عبادت می‌کنند. در این‌جا ابتدا این نکته به نظر می‌رسد که چرا یک روایت محبت و روایت دیگر شکر را دلیل عبادت می‌خواند؟ این‌جا مرحوم علامه توضیح می‌دهند که روایتی هم که شکر را می‌گوید به محبت برمی‌گردد. زمانی که بین این دو روایت ایجاد هماهنگی شد، ارتباط آن‌ها با آیه هم به این صورت است که یک محتوا را می‌گویند، و هر دو روایت با آیه هماهنگ می‌باشند.

(البیان ۱/۴۷ و ۴۸)

ج- تعمق در معانی آیات

روش دیگر علامه، ایجاد هماهنگی بین روایاتی است که مطالب بسیار بلند و عمیقی را بیان می‌کنند و از سطح فهم متعارف بالاتر است. وقتی افرادی که اهل تأمل نیستند این روایات را می‌بینند، می‌گویند این روایت با ظاهر آیه ناسازگار است، مثلاً ذیل آیه «أهدنا الصراط المستقیم» روایتی آمده است که می‌فرماید: صراط مستقیم، یعنی امیرالمؤمنین، در حالی که صراط، یعنی

افراطی در تفسیر قرآن دارند که می‌گویند: ما در تفسیر قرآن اصلاً کاری با روایات نداریم و نباید به سراغ روایات برویم. علامه با این تفکر هم مبارزه می‌کند و می‌گوید ما در تفسیر روایی آیات نه تنها نیاز ضروری به کمک‌گیری از روایات داریم، لذا روش مرحوم علامه در تفسیر البیان و حتی میزان این است که یک چشم به آیات دارد و یک چشم به روایات، از یک منظر روایات را نگاه می‌کند که چه

می‌گویند و از منظر دیگر آیات را نگاه می‌کند که چه می‌گویند تا بین آن‌ها هماهنگی ایجاد کند، این وجه امتیاز تفسیر البیان علامه طباطبایی است که می‌توانیم بگوییم از نظر دقت و روش‌مندی علامه، بدیلی برای آن نداریم.

■ روش‌شناسی علامه رحمته در بهره‌گیری،

نقل و تحلیل روایات در تفسیر البیان

هدف تفسیر البیان ایجاد هماهنگی میان آیات و روایات است. مهم‌ترین نکته در این موضوع این است که ما چگونه بین آیات و روایات هماهنگی ایجاد کنیم که همان روش‌شناسی مرحوم علامه در بهره‌گیری از روایات و نقل و تحلیل روایات در تفسیر البیان است. ایشان روش‌های مختلفی را بکار گرفته‌اند تا نشان بدهند که روایات ما با آیات قرآن هماهنگی دارند، نمونه‌های فراوانی وجود دارد که چند نمونه را عرض می‌کنم و جای تحقیق گسترده وجود دارد که کسانی این روش‌ها را استخراج کنند تا مورد استفاده مفسرین و محققین و کسانی که در حوزه روایات کار می‌کنند باشد.

الف. توجه به لوازم مفاد آیه و روایات:

ازجمله روش‌هایی که مرحوم علامه برای ایجاد هماهنگی بین تفسیر آیات قرآن و روایات، بکار می‌گیرند این است که روایاتی را

که در ذیل آیات و یا ناظر به آیات آمده است، نتیجه مفاد آیه را بیان می‌کنند، ما معنایی از آیه می‌فهمیم که این معنا نتایجی دارد که برخی از روایات آن نتایج را بیان می‌کنند، کسی که موشکافی‌های علامه را ندارد و دقت نمی‌کند، با خود می‌گوید آیه یک چیز را می‌گوید و روایت چیزی دیگری می‌گوید، در صورتی که اگر به نتایج آیه دقت می‌کرد، متوجه می‌شد که روایت نتایج مفاد آیه را بیان می‌کند که با آیه کاملاً هماهنگ است، در واقع روایت مفاد آیه را تأیید کرده و



راهی که می‌رویم و امیرالمؤمنین یک شخص است. مرحوم علامه در این موارد می‌فرماید: (البیان ۶۵ و ۶۴/۱) این‌ها معارف بسیار گران‌قیمتی است، و ما باید در معانی آیات تعمق کنیم که در این صورت روایت را مطابق همان معنای آیات می‌یابیم. بنابراین این ما هستیم که دقت لازم را در مورد تحلیل مفاد آیه نداشته‌ایم، لذا چون مفهوم آیه را در حد ظاهر آن گرفته‌ایم و سطحی نگاه کرده‌ایم، تعارض می‌بینیم. در روایت داریم که می‌فرماید: «حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرَوِيهِ»، (معانی الأخبار/۲) فهم خوب یک حدیث، بهتر است از نقل هزار حدیث که فقط آن را نقل کرده باشیم. در آیات هم همین‌طور است و اگر ما یک آیه را خوب بفهمیم بهتر است از این‌که صد آیه را بدون دقت ببینیم. مرحوم علامه با این تحلیل‌ها و دقت‌ها بخشی از روایات را که حاوی معارف بسیار بلند دینی هستند را با آیات هماهنگ می‌کند.

د- استفاده از شیوه جری و تطبیق

روش دیگری که مورد استفاده مرحوم علامه و دیگر قرآن‌پژوهان است، شیوه به

حکایت ۱۱

این زن بود که مرا به این جا رسانید

حضرت علامه طباطبایی درباره همسر خود چنین می‌فرماید: این زن بود که مرا به این جا رسانید؛ او شریک من در کارهای علمی است. و هر چه نوشته‌ام نصفش مال این خانم است. او به حدی به من کمک می‌کرد که گاه از چگونگی تهیه قبای خود اطلاع نداشتم (به این معنا که می‌رفت پارچه‌ای انتخاب می‌کرد می‌خرد و پس از دوخت و آماده‌سازی در اختیار ایشان قرار می‌داد) وقتی مشغول تحقیق و پژوهش بودم با من سخن نمی‌گفت و سعی می‌کرد شرایط آرامی برایم ایجاد کند رشته افکارم گسسته نشود و هر ساعت در اطاق مرا باز می‌کرد و آرام جای را می‌گذاشت و می‌رفت.

مجله گلبرگ ۸/

اصطلاح جری و تطبیق است، به این معنا که بسیاری از آیات را بر قوم خاصی که بعداً آمده‌اند تطبیق کرده‌اند یا بر افراد خاصی که در زمان نزول آیه نبوده‌اند. در این موارد برخی می‌گویند: این معنای بطنی آیه است، اما مرحوم علامه می‌گویند: خیر، معنای بطنی آیه نیست، بلکه از باب جری و تطبیق است، مثلاً اگر می‌گوییم در روایات آمده است که امام صادق ع فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ حَى لَمْ يُمْتْ وَإِنَّهُ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ وَ كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ يَجْرِي عَلَى آخِرِنَا كَمَا يَجْرِي عَلَى أَوْلَانَا؛ قرآن زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد و جاری است، همان‌گونه که شب و روز در جریان است و همان‌طور که خورشید و ماه در جریان است و بر آخر ما جاری است همان‌گونه که بر اول ما جاری است». (مجلسی، ۱۳۷۴، ج ۳۵: ۴۰۴، بحرانی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۲۳۱، عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۴۸۴). پس گویا این آیه همین الآن هم در حال نزول است و اگر در زمان ما مصداقی وجود دارد، آیه تطبیق می‌شود، در روایات بسیاری از آیات به برخی از افراد تطبیق شده است؛ مثلاً در برخی روایات گفته‌اند: این آیه مربوط به حکومت بنی‌امیه است، برخی می‌گویند در زمان نزول آیه حکومت بنی‌امیه تشکیل نشده بود. یا روایاتی در مورد حضرت موسی و حکومت ایشان داریم و بعد همان روایات، بر قیام حضرت مهدی ع تطبیق شده است، این معنایش این است که این آیات فقط برای یک مقطع خاص نیست. اگر بناست این آیات برای تاریخ بشر درس‌آموزی داشته باشد، بیان عامی است که بر سایر موارد هم تطبیق می‌شود. همان‌گونه که مستضعفین در زمان حضرت موسی ع به حکومت رسیدند، در زمان دیگری هم به حکومت خواهند رسید و زمان قیام حضرت مهدی مصداق بارز چنین حکومتی است. بنابراین جری و تطبیق، یعنی جریان آیات و منطبق شدن بر مصادیقی که بعدها می‌آید

و این شیوه به برکت بیانات مرحوم علامه امروزه در فرهنگ قرآن‌پژوهی کاملاً جا افتاده است. (البیان ۶۶/۱)

ه- رفع تعارض با استفاده از شیوه گفت‌وگوی عرفی

مرحوم علامه می‌فرمودند: چون مخاطب برخی روایات توده مردم بوده‌اند، لذا معصومین ع سخنی را که برای عموم مردم می‌گفته‌اند، طبق گفت‌وگوی عرفی و به صورت تقریبی مطلب را بیان می‌کنند، مثلاً اگر در عرف می‌گویند: چند سال قبل شما را دیده‌ام، در مقام بیان این مطلب است که حدوداً شش هفت سال قبل شما را دیده‌ام و این، موضوع متعارفی است و دقیقاً نمی‌گوید شش سال و پنج ماه و سه روز قبل شما را دیده‌ام، در روایات هم می‌گویند: شش روز، خوب این تعارض ندارد با روایتی که گفته هفت یا هشت روز؛ زیرا از یک مقطعی که حساب می‌کنیم، شش روز شده و از مقطع دیگر هفت روز شده، و اساساً بنا بر این نبوده که مطلب را با آن دقت عقلی برای افراد بیان کنند، بلکه غرض این بوده که بگویند: مدتی گذشت. علامه در این موارد می‌فرماید: این‌ها بیان تقریبی است و لذا این روایات، متعارض نیستند که ما را برای تفسیر آیه، دچار مشکل کند و یکی از دو روایت را ناهماهنگ با آیه بدانیم. (البیان ۱۲۹/۱)

و- توجه به جنبه ملکی و ملکوتی آیات و روایات

به‌حسب ظاهر وقتی روایات به دست ما می‌رسد، تصور این است که همه روایات راجع به این عالم سخن می‌گویند و مسایل این جهان را بیان عالم برزخ هم می‌شود. مرحوم علامه به این جنبه از روایت که بحث عالم برزخی آیه را مطرح می‌کند هم توجه دارند و می‌فرمایند: اگر دقت کنیم یک روایت بخش این جهانی آیه را می‌گوید و روایت دیگر بخش برزخی آیه را می‌گوید و



ما از این دست روایات و آیات زیاد داریم که یک آیه راجع به چهره ملکی است و آیه دیگر راجع به چهره ملکوتی و نمی‌توانیم همه را به صورت یکنواخت در نظر گرفت و تفسیر کرد. (البیان/۱۲۳/۱)

ز- ایجاد وفاق بین آیات و روایات با حمل روایت بر افزودنی‌های رایج

روش دیگر مرحوم علامه آن است که روایت وارد شده در ذیل آیه یا بخشی از آن را با ارائه شواهدی، از افزودنی‌های رایج دانسته‌اند؛ مثلاً ذیل آیه شریفه «و اذ یمکر بک الذین کفروا» (انفال/۳۰)، پس از ذکر روایاتی می‌فرمایند: «و فی بعض الروایات ان الآیات نزلت حینئذ و قد مران ظاهر الآیه غیر ذلک لکن ظاهرها ان القول قول الراوی كما عن ابن عباس و هندی بن ابی هاله و مافی تفسیر اقمی». (البیان/۵/۵۸۵۸)

ح- توجه به مراحل مختلف یک جریان

علامه در روش تفسیری معتقدند که گاهی یک موضوع مرحله‌ای دارد که آیه به یک مرحله آن اشاره می‌کند و روایت به مرحله دیگر آن؛ مثلاً قرآن جریان حضرت موسی و فرعون را می‌گوید و روایت هم همان را می‌گوید، بعد می‌بینیم که در آیه یک چیز آمده و روایت چیز دیگری را می‌گوید. خوب هر کدام یک مرحله از جریان داستان را می‌گویند و مکمل هم هستند، نه این‌که ناسازگاری داشته باشند. بنابراین توجه به این‌که گاهی روایت مرحله دیگری را می‌گوید یا دو روایت دو مرحله را می‌گویند، باعث می‌شود که هم بین روایت و هم بین آیات و روایات جمع کنیم و این کار باعث می‌شود که بسیاری از روایات را به خوبی فهم کنیم و بین روایات و آیات هماهنگی ایجاد کنیم.

شیوه‌های فراوان دیگری در این تفسیر ذکر شده است که از آن صرف نظر می‌شود، مانند ناظر بودن روایت به جمع مفاد دو آیه، حمل بر دو بار رخ دادن یک واقعه، حمل بر بیان مصداق خاص نه مصداق انحصاری،

حمل بر استفاده از انواع اطلاق آیه، حمل بر دو امر طولی، حمل بر مراتب مطلوبیت، حمل بر نوع و فرد، حمل بر بیان لوازم آیه. شایسته است که کار تحقیقی عمیقی در مورد این شیوه‌ها انجام بشود تا هم از آن برای استفاده از روایات در تفسیر بهره گرفته شود و هم پاسخ کسانی باشد که ایجاد شبهه می‌کنند که روایات با آیات سازگار نیست.

■ تفاوت تفسیر البیان با دیگر تفاسیر روایی

بحث دیگر این است که تفسیر البیان در مقایسه با تفاسیر دیگر چگونه است؟ تفسیر البیان از یک جنبه، یک تفسیر اجتهادی است و از منظر دیگر، تفسیر قرآن به قرآن است و از منظر سوم، یک تفسیر روایی است، چراکه از روایات فراوان استفاده می‌کند. با توجه به حجم کم تفسیر البیان، شاید در نگاه اول به نظر برسد که در تفسیر البیان زیاد از روایات استفاده نشده است، ولی در بررسی که بنده انجام دادم، برای بنده اعجاب‌آمیز بود که نه‌صدوسی‌وشش روایت در همین تفسیر محدود و با حجم کم استفاده شده است، حتی گاهی از یک روایت در چند آیه استفاده شده است و شاید اگر این تفسیر تا آخر ادامه پیدا می‌کرد نزدیک به دو هزار روایت در آن استفاده می‌شد. به همین دلیل عرض کردم که البیان می‌تواند به عنوان یک تفسیر روایی به حساب بیاید. از منظر دیگر تفسیر قرآن به قرآن است، به این دلیل که برای توضیح یک آیه، آیات دیگری از قرآن را آورده است که در ۱۸۶۳ مورد، برای تفسیر یک آیه، از آیات دیگر استفاده کرده است، و دقیقاً مصداق تفسیر قرآن به قرآن است. البیان از منظر دیگر چنان‌که عرض کردم تفسیر اجتهادی است به این دلیل است که مرحوم علامه دقیقاً از روش اجتهادی استفاده می‌کند، یعنی همان‌گونه که در اجتهاد یک آیه ابتدا آیه را از لحاظ ادبی بررسی می‌کنیم و جنبه‌های معانی

بیان و لغوی آن را در نظر می‌گیریم و سیاق آن و خانواده معنایی آن را در نظر می‌گیریم، یا دلالت هیئت و دلالت ماده کلمات را در نظر می‌گیریم یا می‌گوییم مجازی یا حقیقی است، مرحوم علامه در تفسیر آیات از این دقت‌ها استفاده می‌کند و یکی از درس‌هایی که علامه به ما آموخته است این است که ما در تفسیر باید نهایت دقت و وفاداری به متن را در نظر داشته باشیم که این روش را مرحوم علامه در حوزه احیا کرده‌اند. بزرگانی مثل آیه‌الله جوادی آملی می‌فرمایند: ما گمان می‌کردیم که تفسیر، درس‌گرفتنی نیست، ولی وقتی به درس مرحوم علامه رفتیم، فهمیدیم که تفسیر هم درس‌گرفتنی است و مرحوم علامه اهتمام به قرآن و تفسیر را در حوزه احیا کرد. بنابراین تفسیر البیان در عین این‌که تفسیر روایی یا قرآن به قرآن است، یک تفسیر اجتهادی جامع است.

حال اگر بخواهیم جایگاه تفسیر البیان را نسبت به سایر تفاسیر ببینیم، باید این تفسیر را با سه نوع تفسیر دیگر مقایسه کنیم: الف- تفسیر روایی محض؛ در تفاسیر روایی یک دسته از این تفاسیر، روایی محض



همسری شفیق و دوستی مهربان

فرزند علامه درباره رابطه صمیمی و دوستانه و عاشقانه پدر شان با مادرشان چنین می‌گوید: «...رفتارشان (پدرم) با مادرم بسیار احترام‌آمیز و دوستانه بود، همیشه طوری رفتار می‌کردند گویی مشتاق دیدار مادرم هستند. ما هرگز بگو مگو و اختلافی بین آن دو ندیدیم. به قدری نسبت به هم مهربان و فداکار و باگذشت بودند که ما گمان می‌کردیم این‌ها هرگز با هم اختلافی ندارند. آن‌ها واقعاً مانند دو دوست با هم بودند. خلاصه آن‌که صلح و صفا و دوستی‌ای که بر روابط آن‌ها حاکم بود بر ما آثار مثبت فراوانی به جای گذاشت و الگوی شایسته‌ای جهت چگونگی رفتار درست با همسر برای ما شد.»
همسر علامه طباطبایی رحمته الله علیه
دوست و رفیق صمیمی ایشان بود دوستی که رسم رفاقت را به طور کامل به جا آورد.



کرده است، البته خودش هم در ابتدا گفته و امانت‌داری کرده است و در انتها اظهار نظر هم می‌کند، ولی مرحوم علامه، در بیان زیاد به نقل قول دیگران نمی‌پردازد، البته در میزان نقل اقوال بیشتر است. ایشان در بیان، مستقیم به سراغ مفاد آیه و روش اجتهادی‌شان می‌روند، ایشان هم مطلب را دقیق و روش‌مند استفاده می‌کنند و هم تحلیلی بر مطلبی که استفاده کرده‌اند می‌گذارند. ایشان تحلیل را هم بر اساس تفسیر قرآن به قرآن می‌آورند، و آن هم نه این‌که تحلیل عقلی خودشان را بر آیه تحمیل کنند، مگر این‌که امور مسلم عقلی باشد، و لذا این یک شکل بدیعی است که ما ابتدا مفاد آیه را با ظرایف و حدود و خصوصیات آن بفهمیم، بعد که به آیه دیگری رجوع می‌کنیم معنا برای ما شفاف می‌شود، این روش بدیعی است که مرحوم علامه دارند و تفاسیر این چنینی نداریم.

تفاسیر دیگری هم داریم که خودشان مستقلاً به بحث آیه پرداخته‌اند، ولی نوعاً جهت‌گیری خاصی دارند که مرحوم علامه در ابتدای تفسیر میزان، به آن جهت‌گیری‌ها هشدار می‌دهند و می‌فرمایند: کسانی که مذاق فلسفی داشتند، قرآن را طبق مذاق فلسفی خودشان تفسیر کرده‌اند و کسانی که مذاق عرفانی داشتند، طبق مذاق عرفانی خودشان، تفسیر کرده‌اند و کسی که متکلم بوده هم همین‌طور، بعد می‌فرماید: این‌ها در بسیاری از جاها تطبیق کرده‌اند، نه تفسیر! یعنی آیات را با حرف‌های خودشان تطبیق کرده‌اند، در حالی که معیار علامه خود مفهوم آیه است.

■ تفاوت تفسیر البیان با تفاسیر عرفانی و فلسفی و ذوقی

تفاوت تفسیر مرحوم علامه با تفاسیر عرفانی و فلسفی و ذوقی این است که ایشان هم به مسایل عرفانی می‌پردازند، ولی اگر آیه مطلب عرفانی دارد آن را تبیین می‌کند و اگر آیه مطلب عرفانی ندارد، بحث عرفانی‌شان را مستقل بحث می‌کنند. در بیان ایشان نکات عرفانی را مطرح می‌کنند، اما مقید هستند به این‌که آیه دلالت داشته باشد و روش‌مند باشد و از روش قرآن به قرآن استفاده بشود و از همه مهم‌تر نکات بدیعی است که مرحوم علامه آورده‌اند که در تفاسیر پیشین یافت نمی‌شوند. مباحث البیان و میزان بسیار شبیه هم هستند، بزرگان ما گفته‌اند که میزان با فکر نوشته نشده است، امداد الهی بوده و صفای باطن مرحوم علامه بسیاری از حقایق را دریافت کرده است. گاهی مرحوم علامه نکات بدیعی را بیان می‌کنند که هیچ مفسری قبل از ایشان بیان نکرده است، در عین حال این‌طور هم نیست که بگویند این مطلب به من الهام شده است. ما تفاسیر عرفانی داریم که در ابتدا می‌گویند این‌ها به ما الهام شده و مسایل عجیبی که با شرع و عقل نمی‌سازد را آورده‌اند، ولی مرحوم علامه سخن خود را مستند می‌کنند و می‌فرمایند: این آیه را کنار فلان آیه که بگذاریم این‌طور نتیجه می‌گیریم، اگر با ظرافت در

هستند که فقط آیه را ذکر می‌کنند و روایت را ذیل آن می‌نویسد که هیچ اظهار نظری نمی‌شود. هم در شیعه از این نوع تفاسیر داریم، مانند تفسیر برهان و عیاشی یا نور الثقلین و هم در تفاسیر اهل سنت این سبک تفسیر دیده می‌شود، مانند در المنثور سیوطی؛ اما تفاوت تفسیر روایی مرحوم علامه با آن‌ها بسیار روشن است، ایشان وقتی روایات را ذیل آیه می‌آورند هم خود روایت را توضیح می‌دهند و بین‌شان هماهنگی ایجاد می‌کنند و هم بین روایات و آیه تناسب ایجاد می‌کنند و لذا سبک کار کاملاً متمایز است.

ب- یک دسته تفسیر روایی دیگر داریم که روایت را می‌آورند و احیاناً اظهار نظر هم می‌کنند، اما اظهار نظرها محدود است، مانند تفسیر صافی که روایت را می‌آورد و گاهی می‌گوید: معنای این روایت این است یا این روایت با روایت دیگر به این ترتیب قابل جمع است، اما مرحوم علامه هر جا که روایت را می‌آورد، بنایش این است که نسبت روایت با آیه را مشخص کند و درجایی که نسبت روایت با آیه روشن است، می‌فرماید: معنا ظاهر و روشن است و نیازی به توضیح من نیست، ولی جایی که نیاز به توضیح و تبیین دارد، وارد می‌شوند و توضیح می‌دهند.

ج- تفسیر آیه بر اساس روایت: نوع دیگری از تفاسیر روایی داریم که روایت را قبلاً دیده‌اند و بر اساس روایت آیه را تفسیر می‌کنند و بعد هم روایت را می‌آورند، یعنی ابتدا جمع‌بندی روایت را می‌آورند و بعد تفسیر می‌کنند، مانند تفسیر جامع البیان. تفسیر البیان با این‌گونه از تفاسیر هم متفاوت است. ایشان روایت را با یک جهت‌گیری و هدف معین می‌آورند و آن هدف والا این است که می‌خواهند هم روایات و هم آیه فهم شود که بر اساس این فهم، هماهنگی بین آیه و روایات و بین خود روایات نیز ایجاد می‌شود و بر اساس این فهم نسبت آیه با روایت مشخص می‌گردد که روایت مؤید آن آیه است یا نافی آن است یا آن را تخصیص می‌زند یا لازمه آن را می‌گوید یا به مفاد آیه اشاره می‌کند. علاوه بر این‌ها گاهی مرحوم علامه از این روایات، قواعدی را برای تفسیر آیه کشف می‌کنند که در منابع دیگر ما نیست و خودشان می‌فرمایند: این قاعده‌ای است که بابتی را در تفسیر باز می‌کند.

■ نسبت تفسیر البیان با سایر تفاسیر اجتهادی

اگر بخواهیم نسبت تفسیر البیان با سایر تفاسیر اجتهادی را بسنجیم، باید گفت که ما انواع مختلف تفاسیر اجتهادی داریم، برخی تفاسیر اجتهادی، مجموعه تفاسیر قبلی را دیده‌اند و جمع‌بندی آن را آورده‌اند و خودشان هم اظهار نظر مختصری می‌کنند که هم در اهل سنت و هم در شیعه چنین تفاسیری وجود دارد، مثل تفسیر آلوسی که مطالب زیادی دارد، اما وقتی دقت می‌کنیم می‌بینیم اکثر مطالب را از جاهای دیگر گرفته و جمع‌بندی



قرآنی قانع می‌شود، از مباحث قرآنی استفاده کند و کسی که با مباحث روایی قانع می‌شود، از مباحث روایی استفاده کند؛ یعنی می‌توانستیم سه نحله فکری را اشباع کنیم.

■ سخن آخر

نکته پایانی بنده این است که ضرورت دارد تا راجع به روش شناسی تفسیر روایی البیان و راهکارهایی که مرحوم علامه برای ایجاد هماهنگی بین آیات و روایات بکار گرفته‌اند، یک تحقیق جامع و مستوفی صورت بگیرد، و به‌عنوان یک حوزه جدید بحث‌های قرآنی و حدیثی مطرح کرد. این امر موجب احیای خود روایات خواهد شد، یعنی از حمل بی‌جهت روایان منقوله بر جعلی بودن و اسراییلی بودن پیشگیری شود. آیه‌الله استادی هم می‌فرمودند: که شاید در بحث اسراییلیات کسانی دامن زده باشند که یک سری از روایات ما را بی‌ارزش کنند و با این حربه به صورت کلی نمی‌شود هر چیزی را رد کرد باید ابتدا بررسی جامع صورت بگیرد و هماهنگی بین روایات یا آیات صورت بگیرد و اگر به جایی رسیدیم که یک روایات مخالف آیات است و هیچ‌وجه جمعی ندارد و یا اگر بخواهیم برایش وجه جمع پیدا کنیم وجه جمع نامعقول است، و از طرف دیگر ببینیم که در تعالیم یهود و بنی‌اسرائیل آمده است یا قراین دیگری یافتیم قائل به جعلی بودن آن بشویم. به نظر بنده مرحوم علامه به‌رغم تفکر برخی از بداندیشان که به ایشان نسبت می‌دادند که ایشان روی خوشی به روایات نداشت و می‌گفت قرآن کافی است و خودش قابل فهم است... این‌ها حقیقت بیانات مرحوم علامه را خوب درک نکرده‌اند، کسی که در اولین کتاب تفسیری خودش می‌گوید ببینیم روایات چگونه با آیات سازگار است و چگونه آن‌ها را هماهنگ کنیم، بگوییم این شخص توجهی به روایات ندارد، یا کسی که بیش آن‌چه در منابع تفسیری روایی مرسوم است، از روایات در تفسیر خودش استفاده می‌کند، بگوییم او به روایت بی‌اعتناست، و چنین نسبتی را به کسی بدهیم که از روایات روش و قواعد تفسیری را استخراج می‌کند، این‌ها جفاهایی است که در حق مرحوم علامه شده است و چون نیت مرحوم علامه خالص بوده و به دلیل عظمت روحی ایشان، هرچه به ایشان حمله می‌شود، جایگاه ایشان بیشتر شناخته می‌شود چراکه باطل جولان دارد ولی نابود می‌شود و این حق است که پایدار می‌شود.

آیه دقت کنیم این نتیجه از آن استفاده می‌شود. بنابراین مباحث را روشمند و دقیق مطرح می‌کنند و در مقایسه با تفاسیر قرآن به قرآن هم، و فوراً استفاده از آیات دیگر، هم در البیان و هم در المیزان به تناسب حجم خاص خود دیده می‌شود که اعجاب‌آمیز است.

■ جمع بین تفسیر روایی و تفسیر قرآن به قرآن در تفسیر البیان

نکته دیگر این‌که مرحوم علامه در البیان بین تفسیر روایی و تفسیر قرآن به قرآن جمع کرده‌اند. در کتب تفسیر قرآن به قرآن دیگران، می‌بینیم که روایت را مغفول عنه قرار داده‌اند، یعنی با این نگاه که ما می‌خواهیم قرآن را فقط با قرآن تفسیر کنیم کار کرده‌اند، اما مرحوم علامه در کنار تفسیر قرآن به قرآن، به روایات هم توجه اکید دارند که مثلاً مفاد فلان روایت، با مفاد این آیه ارتباط داده شده است که نکته بسیار مهمی است که می‌توانیم بگوییم این تفسیر در مجموعه تفاسیر قبل خودش، یک تفسیری بی‌بدیل است، البته تفسیر المیزان آن قدر عظمت دارد که تفسیر البیان در کنار آن رنگ‌باخته است، و الا اگر تفسیر المیزان نبود و امروز ما بودیم و تفسیر البیان، باز با دیده اعجاب به آن نگاه می‌شد و می‌توانیم بگوییم البیان یک المیزان مختصر با همان امتیازات و ویژگی‌هاست.

آخرین عرض بنده در مورد این تفسیر این است که مرحوم علامه همواره بر اساس وظیفه عمل کرده است. در دوران مرحوم علامه کسانی در تبریز بودند که این‌گونه القا می‌کردند که قرآن با روایات سازگار نیست و ما باید فقط قرآن را در نظر بگیریم و روایات را کنار بگذاریم. مرحوم علامه بر اساس احساس وظیفه و رسالت وارد این بحث شدند و اثرگذار بودند و بساط آن‌ها برچیده شد. نگارش تفسیر المیزان هم بر اساس احساس وظیفه بوده و همان‌طور که شنیده‌ایم، فرمودند: وقتی به قم آمدم سه خلاً در حوزه قم احساس کردم یکی بحث تفسیر، یکی بحث مباحث عقلی و یکی مباحث اخلاقی که در این زمینه ایشان کتب ارزشمندی نوشته‌اند و برای مدتی درس اخلاق را شروع کردند که بنا به دلایلی تعطیل کردند. بنابراین جایگاه تفسیر البیان با در نظر گرفتن این موضوع که برخی مباحث آن در المیزان وجود ندارد و به دلیل رویکردی که در این تفسیر وجود دارد یک کار جدید است. مرحوم علامه در این زمینه طرح‌هایی هم داشته‌اند که نرسیده‌اند؛ از جمله علامه مصباح فرمودند: اگر کسانی می‌آمدند و نکات مشترک بین روایات و آیات و مباحث عقلی را می‌دیدند و یک سلسله مطالبی که از نظر روایی و قرآنی و عقلی مسلم است را جمع می‌کردند و به‌عنوان یک دایرةالمعارف تنظیم می‌کردند، کار بسیار ارزشمندی می‌بود، ما از منبع قرآن و اهل بیت و منبع عقل استفاده می‌کردیم و مشترکات این‌ها را به جهان عرضه می‌کردیم. کسی که با مباحث عقلی قانع می‌شود، از مباحث عقلی استفاده می‌کند و کسی که با مباحث



تعریف علامه از تقریب چگونه است؟

■ تعریف علامه از تقریب، آن‌طور که من از فرمایشات ایشان برداشت کرده و یادداشت نموده‌ام و در یکی از مقدمات کتاب‌های ایشان هم با اضافات آورده‌ام، چنین بود: تقریب از نظر ما، به معنای شناخت و شناسایی صحیح اصول تشیع و عقاید واقعی اهل سنت است نه به معنای گرایش مذهبی به مذهب دیگر!... به عبارت روشن‌تر: تقریب و حفظ وحدت و اخوت اسلامی، به آن معنا نیست که ما از اصول عقاید خود دست برداریم نه، بلکه تقریب به این معناست که ما اصل عقاید خود را حفظ کنیم و در راه تبلیغ منطقی و صحیح آن بکوشیم، تا برادران اهل تسنن و دیگران، شناخت دقیقی از تشیع داشته باشند. واکنش ناسزاگویی و سب و لعن در کتاب یا منبر، طبیعی است که فحاشی در کتاب و منبر خواهد بود و ما اگر اصولی و منطقی فکر کنیم، هرگز بهانه به دست دیگران نمی‌دهیم، ولی حق را هم آن‌طور که هست بیان می‌کنیم.

اگر گوینده یا نویسنده‌ای ضعف و ناتوانی علمی نداشته باشد، به دنبال «شناخت منطقی» می‌رود و در یک شناخت صحیح و منطقی، انسان هرگز دنبال «شدوژات» و «اسرائیلیات» موجود در کتاب‌های مذهبی فریقین نمی‌رود. که از این‌گونه اسرائیلیات همه جا هست. بلکه راه شناخت صحیح آن است که پس از مراجعه به کتب معتبر گروه دیگر، با بینش کاملاً علمی و تحقیقی درباره مسایل مورد نظر، به بحث و داوری بنشینیم! چنین است مفهوم واقعی تقریب. در همین رابطه، علامه طباطبایی در بیانی دیگر افزودند: متأسفانه هوچی‌گرانی «عوام زده» در زمان مرحوم آیه‌الله بروجردی، خواستند که حتی مکاتبات آن مرحوم را با شیخ شلتوت شیخ الازهر، نوعی «عقب‌گرد»



دیدگاه‌های تقریبی

علامه طباطبایی

حجة الاسلام والمسلمین سیدهادی خسروشاهی

از شاگردان امام خمینی، علامه طباطبایی و آیه‌الله بروجردی هستند که تألیفات وی به زبان فارسی و عربی و بیش از صد جلد کتاب دیگر نیز با تحقیق توضیح و یا مقدمه و اشراف ایشان در ایران، ایتالیا و مصر چاپ و منتشر شده است. یکی از آثار فاخر ایشان گردآوری و تدوین مجموعه آثار استاد علامه طباطبایی رحمته است که حاصل ۲۵ سال از دوران شاگردی و مصاحبت ایشان می‌باشد.

توجه به این که رجال و شخصیت‌های شیعی مانند: آیه‌الله بروجردی، آیه‌الله شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، علامه شیخ محمدرضا مظفر، علامه سیدشرف‌الدین، علامه سیدمحسن امین عاملی و امثال آن‌ها، هوادار و مدافع فکر تقریب بودند،

قلمداد کنند، غافل از آن‌که همین نوع مکاتبات بود که سرانجام باعث گردید فتوای تاریخی شیخ الازهر، درباره جواز تعبد به شیعه صادر گردد. بعضی‌ها کوشیدند که هواداری منطقی از مسئله تقریب را نوعی گرایش به «تسنن!» قلمداد کنند، ولی با



«هوچی‌گری» و حرف‌های «عوام‌پسند» نتوانست کاری از پیش ببرد...

البته این‌ها بعضی از نکاتی بود که ایشان بیان کردند و شاید هم متن ارائه شده عین کلمات ایشان نباشد، ولی ارائه دهنده همان دیدگاه مرحوم علامه است.

اصولاً به نظر این جانب می‌توان گفت که پس از نهضت اصلاحی و وحدت طلبانه مشترک سید جمال الدین اسدآبادی - شیعه نستوه و خستگی ناپذیر - و شیخ محمد عبده - عالم سنی روشن بین الازهر - در مصر، نهضت «تقریب بین مذاهب اسلامی» از درخشان‌ترین و ارزنده‌ترین نهضت‌های اصلاحی وحدت طلبانه تاریخ اسلامی معاصر است که با تأیید مراجع عالی قدر شیعه و شخصیت‌های دوراندیش سنی، و تدبیر مؤسسان عالی قدر آن، توانست در مرکز مذهبی برادران اهل سنت به وجود آید و موفقیت‌هایی کسب کند و نقطه عطفی در تاریخ روابط مسلمانان و جوامع اسلامی به شمار رود.

مهم‌ترین دغدغه‌های علامه طباطبایی در مسئله تقریب، پیرامون چه مباحثی بود؟

■ علامه طباطبایی در پاسخ به یک ناقدی که بر نشر کتاب «شیعه» - نشریه مکتب تشیع - اعتراض داشت و آن را مخالف طرح تقریب می‌دانست، چنین توضیح داده است:

«هدف اصلی این نشریه - شیعه - تجزیه و تحلیل اجمالی است از پیدایش و تاریخ حیات اجتماعی و فرهنگی شیعه و بس، و پرورش است چنین بحثی کاملاً جنبه تاریخی دارد و وظیفه نویسنده یک بحث تاریخی، این است که انظار شخصی و عواطف درونی خود را کنار گذاشته، و آن‌ها را در متن جریانات مورد بحث، به هیچ وجه مداخله ندهد.

کسی که به تاریخ پیدایش، یا حیات شیعه می‌پردازد، باید همه طوایف و فرق و طبقات شیعه را با یک چشم نگاه کند و احترام متساوی به کار ببرد. کسی که به مشخصات قومی شیعه در مقابل سنی نگاه می‌کند، در نظری زیدی، اسماعیلی و امامی یکی است، متکلم، فقیه، فیلسوف و عارف، یا اخباری و مجتهد و متشرع فرقی ندارد. او هرگز نمی‌تواند از دریچه چشم یک فرقه معین نظر کرده، با هر مخالفی که مواجه می‌شود، به اعتقاد خودش سزایش را در کنارش گذاشته آن چه می‌تواند از تکفیر و لعن و هر ناروای دیگر، نثارش کرده، نامش را وارونه نویسد!...

ما کاری که در این نشریه - شیعه - انجام دادیم، این است که علل جدا شدن یک گروه از مسلمین زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را از اکثریتی که در برابر خود داشتند بیان کرده، اجمالاً رشد و نمود اجتماعی و فرهنگی‌شان را در اسلام روشن ساختیم.

ما در این نشریه، روش‌هایی را که برای درک اصول معارف اسلامی - غیر از مسایل فقهی - در میان شیعه می‌توان یافت، - ظواهر دینی و فلسفه و عرفان - معرفی کرده، مدارک خود را نیز به طور روشن نشان دادیم، و تلاش‌هایی که در هر یک از این راه‌ها به عمل آمده را ذکر نمودیم، بی‌این که مخصوصاً نسبت به فلسفه و عرفان، ضمانت حقانیت و بطلانی به میان آورده باشیم.

اما مسئله اتحاد اسلام که مطرح شده است، آن نوع اتحاد و همکاری منظور است که ائمه اهل بیت علیهم السلام در صدر اسلام برای مصالح عامه اسلام با مخالفین خودشان به کار برده، به واسطه آن منافع مشترکه مسلمین را حفظ می‌نمودند، و در این باب هیچ‌گونه کارشکنی که به نفع دشمنان اسلام تمام می‌شد نمی‌کردند، و هرگز در خیرخواهی جامعه اسلامی فروگذاری نداشتند، البته لزوم چنین اتحاد و اتفاقی را یک فرد شیعی نمی‌تواند انکار کند و اگر از کسی که در این راه قدمی برداشته، تقدیری کرده باشیم، یکی از وظایف انسانیت را انجام داده‌ایم، نه این‌که فطرت دینی خود را گم کرده‌ایم.»
این دیدگاه شفاف و صریح و مکتوب علامه طباطبایی در رابطه با تقریب و وحدت اسلامی است.

آثار علامه در نگاه اندیشمندان عرب و مستشرقین غربی چه جایگاهی دارد و مباحث تقریبی ایشان چه تأثیری در بینش این اندیشمندان ایجاد نموده است؟

■ ارزیابی این نکته نیاز به یک بررسی آکادمیک و دامنه دار دارد تا انسان بتواند تأثیر آثار علامه را در محافل علمی و بین دانشمندان خارجی به دست آورد، ولی از آناری که توسط هانری کربن در مورد نظرات علامه به زبان فرانسه انتشار یافته، طبق اطلاعات نخستین، بسیار مؤثر بوده و دانشمندان غربی را به تفکر و تعمق در آثار فلسفی شیعی تشویق نموده است.

ترجمه بعضی از آثار علامه به زبان انگلیسی توسط استاد دکتر حسین نصر و ویلیام چتینگ، و تدریس بعضی از آن‌ها مانند قرآن در اسلام و شیعه در اسلام در دانشگاه‌های غربی هم بازده مثبت و خوبی در محافل دانشگاهی و علمی غرب داشته است.

هم چنین ترجمه بعضی از آثار ایشان به زبان عربی که از مصر و لبنان منتشر شده و در دنیای عرب توزیع شده‌اند، در محافل دانشگاهی و علمایی بلاد عربی با استقبال خوبی روبه رو گردیده و تأثیر خاص خود را داشته است که ارزیابی تحلیلی آن نیز نیاز به فرصت دیگری دارد.

مهم‌ترین دغدغه‌های تقریبی علامه در کدام یک از آثار ایشان نمود بیشتری دارد و این مباحث در چه محورهایی قابل تفکیک است؟

■ اصولاً علامه طباطبایی در آثار خود به جز چند مورد کوتاه، به طور مستقیم وارد مباحث خاص تقریبی نشده‌اند، بلکه آن چه





که از سوی ایشان مطرح شده، توجه دادن به مسایل کلی عقیدتی بوده که هر متفکر را از توجه به مذهبی خاص از مذاهب اربعه باز می‌دارد، در واقع علامه طباطبایی قصد نداشته که در مسایل خاص روز، ورود مستقیم داشته باشد، بلکه بحث در کلیات و عموماًست که خواننده آن‌ها می‌تواند دیدگاه‌های خاص ایشان را به دست آورد.

ورود مستقیم درباره مسئله تقریب، شاید در همان دو سه موردی بوده که در سؤالات بالا به آن‌ها پرداخته شد.

اصولاً علامه طباطبایی در کتاب «شیعه در اسلام» مبنای فکری خود تبیین کرده، چنین می‌نویسد: «این کتاب که به نام «شیعه در اسلام» نامیده می‌شود، هویت واقعی مذهب تشیع را که یکی از دو مذهب بزرگ اسلامی (تشیع و تسنن) است، بیان می‌کند، کیفیت پیدایش و نشو و نما تشیع، طرز تفکر مذهبی شیعه، معارف اسلامی از نظر شیعه». بدین ترتیب ایشان در واقع به طور شفاف و روشن، هدف نهایی خودش را در تألیف کتاب شیعه تشریح و تبیین «هویت واقعی مذهب تشیع» می‌دانند و معتقدند که با

حکایت ۱۳

آقای بهشتی در حال پرواز است!

پس از واقعه هفتم تیر که نزدیکان و اطرافیان علامه طباطبایی (ره) نمی‌خواستند خبر شهادت دکتر بهشتی را به علت کسالت علامه به ایشان بدهند در همین احوال یکی از اطرافیان علامه طباطبایی (ره) به اتاق ایشان می‌روند و علامه به او عبارتی بدین مضمون می‌فرماید: «چه به من بگوئید و چه نگوئید من آقای بهشتی را می‌بینم که در حال صعود و پرواز است.»

در محضر افلاکیان / ۱۶۲

روشن شدن هویت واقعی تشیع، به دور از اضافات و خرافات، دو مذهب بزرگ اسلامی به هم نزدیک می‌شوند.

علامه طباطبایی با توجه به این نوع اندیشه و هدف، علاوه بر تفسیر عظیم «المیزان» و کتاب‌های متعدد و آثار پربها، به طور اخص کتاب‌های ارزشمند «شیعه در اسلام»، «شیعه». مذاکرات با پرفسور هانری کربن - «رسالت تشیع در دنیای امروز» را از خود به یادگار می‌گذرد تا اهل خرد و منطق با مطالعه آنها، به خوبی درک کنند که تشیع بیانگر هویت واقعی مفاهیم و ارزش‌های اسلامی است و حتی علمای اهل تسنن هم با درک و اجتهاد خود به این هدف برسند.

اگر خاطره‌ای در مباحث تقریبی از مرحوم علامه طباطبایی به خاطر دارید بازگو کنید.

این جانب به عنوان کوچک‌ترین شاگرد استاد علامه، گاهی به مناسبتی، سؤال یا سؤالاتی را به طور مکتوب خدمت استاد عرضه می‌داشتم که ایشان نیز با عنایتی خاص، پاسخ‌های لازم را ارائه می‌دادند. من نیز اغلب یا همه این پرسش‌ها و پاسخ‌ها را در مجلدات مختلف آثار علامه، به تناسب موضوع کتاب‌ها، نقل کرده‌ام. آن‌چه که درباره تقریب مطرح کرده‌ام در واقع، سوال هشتم از یک مجموعه سؤالاتی بود که استاد به طور مکتوب پاسخ آن‌ها را داده‌اند.

سؤال هشتم من در آن نامه، چنین بود: «بیعت حضرت علی (ع) به خاطر حفظ مصالح مسلمین با خلفای ثلاثه از نظر تاریخی محتوم است... آیا ما می‌توانیم به اصطلاح کاتولیک‌تر از پاپ باشیم و برخلاف راه علی (ع) مصالح مسلمانان را در نظر نگیریم و دامنه اختلافات غیر علمی - مذهبی و فرقه‌ای را دامن بزنیم؟ شکی نیست که ما هوادار بحث علمی - در سطح عالی آن - هستیم، ولی کینه‌جویی و تحریک عواطف برادران مسلمان چه فایده‌ای دارد و چه

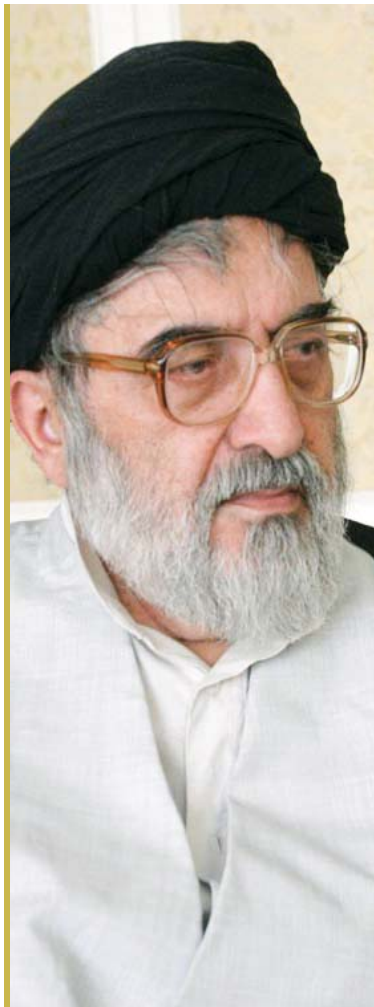
صورتی از نظربینش مذهبی می‌تواند داشته باشد؟ ما عملاً دیدیم که تأسیس دارالتقریب بین المذاهب الاسلامیه در قاهره و تأیید مرحوم آیات بروجردی، کاشف‌الغطاء و علمای شیعی دیگر، نتایج درخشانی از قبیل صدور فتوای شیخ محمود شلتوت رئیس دانشگاه اسلامی الازهر درباره جواز تعبد به مذهب شیعه را داشت، آیا بهتر نیست که همان راه ادامه یابد و مباحثات علمی در سطح عالی هم، هم‌چنان برقرار باشد و به گروه‌های سنی یا شیعه مغرض و مفسد، اجازه فعالیت داده نشود تا دشمنان اسلام از این اختلافات سوء استفاده نکنند؟

جواب: اتحاد یا تقریب اسلامی به طوری که منجر به فراموشی معارف دینی و متروک شدن دستورات مذهبی نباشد و مزایای دینی در برداشته باشد، تردیدی در رجحان آن از نظر عقل و منطق نیست.

متأسفانه نیرویی که مسلمانان صدر اول با پیروی از تعلیمات قرآن به دست آورده و در پرتو آن، در کمتر از یک قرن، فرمانروایی قسمت اعظم معموره را به دست آوردند، بر اثر اختلاف کلمه و رها ساختن فکر اجتماعی، به کلی منحل شد و ثروت واقعی و موجودیت حقیقی‌شان به تاراج رفت.

البته عوامل جدایی، تا می‌توانستند این دو طایفه بزرگ اسلامی را از هم جدا نمودند، ولی باید همواره متذکر این حقیقت بود که اختلاف دو طایفه در فروع است و در اصول دین با هم اختلافی ندارند و حتی در فروع ضرورت دین مانند نماز، روزه، حج، جهاد و غیر آن‌ها هم متفق‌اند و همگی قرآن و کعبه را یکی می‌دانند.

روی همین اصل هم بود که شیعیان صدر اول، هرگز از صف اکثریت کنار نرفته و در پیشرفت امور عامه اسلامی، با عموم مسلمین هرگونه تشریک مساعی و بذل نصح را می‌نمودند و هم اکنون نیز بر عموم مسلمین لازم است که اتفاق خود را در اصول



حکایت ۱۴

چشمه های حکمت

علامه رحمته الله علیه می فرمودند:
«در اوایل تحصیلم، حدیث: «من اخلص الله اربعین صباحاً، فجر الله ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه؛ هر کس چهل روز خود را برای خداوند خالص کند خداوند چشمه های حکمت را از دلش بر زبان وی جاری و روان می کند.» را خواندم و تصمیم گرفتم بدان عمل کنم.
پس از آن چله، هرگاه اندیشه و تصور گناهی به ذهنم می آمد ناخودآگاه و بی فاصله از ذهنم می رفت.»

ماهنامه یاس / شماره ۲۶

بلاد مختلف، یا با علامه طباطبایی مکاتبه داشتند و یا برای دیدار ایشان به قم می آمدند که در بعضی از این ملاقات ها این جانب هم حضور داشتم. از جمله این شخصیت ها یک گروه پنج نفره از دانشمندان علوم انسانی - فلسفی آلمان بودند که در قم، پس از بازدید از دارالتبلیغ اسلامی، به دیدار علامه طباطبایی شتافتند که بنده هم همراه آن ها بودم.

شخصیت های دیگری مانند: پرفسور هانری کرین، دکتر کتر گراک، استاد علال الفارسی، دکتر عبد اللطیف السعدانی، دکتر احمد الکیالی هم چنین در قم خدمت علامه رسیدند و از محضر پرفیض ایشان بهره مند شدند.

چاپ و نشر تفسیر «المیزان» در لبنان و توزیع گسترده آن در بلاد عربی و اسلامی، تأثیر ویژه ای در معرفی افکار و اندیشه های علامه در محافل علمی و حوزوی داشت. ترجمه بعضی از آثار ایشان، توسط هانری کرین به زبان فرانسه و دکتر نصر و ویلیام چیتیک به انگلیسی و بعضی از روشن اندیشان در ترکیه و پاکستان به زبان ترکی وارد و در روشنگری و شناساندن اندیشه های شیعی، توأم با احترام به مذاهب اسلامی، نقش تأثیرگذاری در بلاد عربی اسلامی داشته است.

استاد دکتر ابراهیم دینانی، از شاگردان معروف علامه می گفت: «من در کشورهایی که رفته ام، حتی در مالزی و بوسنی دیده ام که شناختن تشیع در آن کشورها عمدتاً از روی آثار ترجمه شده هانری کرین است.»
در مصر و ترکیه و الجزائر هم بنده شاهد نشر گسترده آثار علامه طباطبایی و ترجمه های هانری کرین بودم که بعضی از آن ها به علت استقبال محافل علمی و روشن اندیشان، چندین بار تجدید چاپ شده بود.
در مورد نقد آثار علامه توسط اندیشمندان خارجی من بررسی مطلوبی ندارم، ولی درباره نقدها و هجمه های داخلی، می توانم به طور اجمال و فهرست وار به مواردی اشاره کنم.

آیین مقدس اسلام در نظر گرفته و از این همه فشار و ناراحتی که در طول این مدت از بیگانگان و عوامل خارجی کشیده اند، به خود آمده و تفرقه عملی را کنار گذاشته و در یک صف قرار گیرند و قبل از آن که دیگران این مسئله را به عنوان یک حقیقت تاریخی کشف و در کتب خود درج کنند، خود مسلمانان این حقیقت را عملاً تثبیت نمایند.

خوشبختانه دنیای اسلام کم کم به این حقیقت پی می برد و تأیید فکر تقریب بین مذاهب اسلامی، از طرف مراجع شیعه، برای همین منظور بود و شیخ بزرگوار الازهر نیز این حقیقت را با کمال صراحت لهجه بیان نموده و اتفاق کامل دینی شیعه و سنی را به همه جهانیان اعلام نمود. شیعه باید سپاس گزار این مرد بزرگوار بوده و از عمل بی آلایش وی تقدیر نماید.

و چنان که در سؤال اشاره شده است، این امر، منافاتی با بحث علمی تاریخی در مسایل عقیدتی ندارد و باید هم مناقشه علمی شیعه و سنی در سطح عالی، همواره ادامه یابد تا تاریکی ها روشن و حقایق برای عموم کشف گردد و این امر ربطی به تعصب ورزی و حمله و نشر اکاذیب ندارد....

ما از خداوند می خواهیم که افراد مغرض و مفسد را هدایت و اصلاح فرماید و مسلمانان را توفیق دهد که با اتحاد عملی خود مجد و عظمت گذشته را بازیابند. انه سمیع مجیب.
محمد حسین طباطبایی رحمته الله علیه - قم - ج ۲ / ۱۳۹۶ هـ.
این پرسش این جانب و پاسخ مکتوب و شفاف علامه درباره تقریب بود که بهترین خاطره من از ایشان درباره تقریب است.

■ حضرت عالی سال های متمادی با اندیشمندان داخلی و خارجی ارتباط نزدیک داشته اید، آیا نسبت به اندیشه های علامه نقدهایی صورت گرفته است یا خیر و این نقدها را چگونه ارزیابی می کنید؟

■ شخصیت ها و دانشمندان بسیاری از



در بعضی موارد اساتیدی در بحث‌های علمی، فلسفی خود، نقدهایی بر بعضی از آراء و اندیشه‌های علامه طباطبایی ابراز داشته‌اند که چون صبغه علمی داشت، علامه در پاره‌ای موارد، به‌طور مکتوب به آن‌ها پاسخ داده است.

از جمله این موارد بحث مرحوم آیه‌الله دکتر مهدی حائری یزدی در مسئله «امکان عام» و «موجبه سالبه المحمول» بود که علامه طباطبایی به‌طور مکتوب به آن پاسخ دادند. شادروان دکتر یدالله سبحانی در مسئله «خلقت انسان نخستین» دیدگاه علامه را در این امر، مورد نقد قرار داده بود. آیه‌الله ناصر مکارم شیرازی در مسئله «وحی یا شعور مرموز» نظراتی را در نقد دیدگاه علامه ابراز داشته‌اند.

علاوه بر این‌ها، افرادی چون جناب دکتر یحیی یثربی- شاگرد سابق علامه در قم- و جناب شیخ مرتضی رضوی و مدیر محترم فصلنامه وزین «سمات»- چاپ قم- مطالبی را به‌عنوان «نقد» مطرح ساخته‌اند که قابل بررسی و پاسخ‌گویی است.

جناب آقای مردوخ یکی از علماء محترم کردستان هم، در نامه‌ای و سپس مقاله‌ای در روزنامه کیهان، به بهانه بررسی مسئله زن از دیدگاه علامه، به موضوع ازدواج موقت پرداخته و به ایشان تاخته است که

خوشبختانه مرحوم علامه خود به‌طور مکتوب به آن پاسخ داده است. البته ما همه موارد مطرح شده‌ای را که جنبه نقد علمی داشت و علامه به پاسخ آن‌ها پرداخته‌اند، به تناسب موضوع، در مجلدات آثار ایشان نقل کرده‌ایم.

در مورد خاصی هم یکی از تلامذه ایشان-غفرالله له- با نقدی غیرمنطقی، همراه با حربه «تکفیر» به میدان آمد و به بهانه بررسی بخش‌هایی از مطالب تفسیر «المیزان»، به تاخت و تاز پرداخت! و رساله‌ای تحت عنوان: «حول المیزان» منتشر ساخت که با استنکار محافل حوزوی روبه‌رو گردید. این جانب که در صدد پاسخ‌گویی به اباطیل او بودم، پس از اطلاع مرحوم علامه و نهی ایشان، از آن صرف‌نظر کردم. مؤلف آن کتاب متأسفانه، مدتی پس از نشر این کتاب، در عنفوان جوانی درگذشت که امیدواریم رحمت واسعه حق تعالی شامل حال او گردد.

علاوه بر انتقادهای مذکور، اخیراً بعضی از کسانی که بی‌تردید از فلسفه بی‌اطلاع بودند، مدعی شدند که «حکمت متعالیه صدرایی

هزار و یک اشکال در آن هست و اگر مرحوم طباطبایی و مطهری می‌دانستند موضوع فلسفه ماده اولیه (!) است، هیچ‌گاه بحث فلسفه روحی را مطرح نمی‌کردند... و اگر کسی بگوید انقلاب ما صدرایی بوده، این توطئه خطرناکی است، و خائن است کسی که بخواهد جا بیندازد که انقلاب ما صدرایی بوده است!» این فرد، و با این ادبیات و در این سطح از معلومات، این اباطیل را در به اصطلاح

نقد علامه طباطبایی در فروردین ماه ۱۳۹۱ در سخنرانی خود در دانشگاه اصفهان بیان داشته است که به نظر ارزش پاسخ‌گویی ندارد.

حوزه‌های علمیه نسبت به پاسداشت اندیشه‌های متعالی علامه طباطبایی چه وظایفی دارند؟

علاوه بر چاپ و نشر آثار علامه طباطبایی، یکی از وظایف حوزه‌های علمیه در پاسداشت اندیشه‌های ایشان، شرح و تفسیر آن آثار است. هر چند شرح و تفسیر بعضی از آثار علامه طباطبایی مانند بدایة الحکمة و نهایة الحکمة، توسط بعضی از تلامذہ ایشان و یا اساتید حوزه علمیه قم، خود یک گام ارزشمندی در این راستا است که خوشبختانه انجام شده، ولی متأسفانه هنوز این امر شامل همه آثار علامه نشده است، که امیدواریم اساتید محترم و آگاهان به مباحث مطرح شده توسط علامه، به این موضوع بپردازند.

با وجود این به نظر بنده مهم آن است که هیئتی از فضلاء محترم حوزه با تهیه و تنظیم «درس‌نامه»‌ای با استفاده و استناد به آثار علامه، اقدام کنند که محصول آن، به‌طور سیستماتیک و طبیعی در نشر اندیشه‌های علامه در میان طلاب و در سطح وسیع‌تر تأثیرگذار خواهد بود.

نوع مکتوبات علامه در چه موضوعاتی قابل تفکیک است؟

مکتوبات علامه در واقع شامل اغلب مسائل فکری علمی است و می‌توان آن‌ها را هم‌آهنگ با مسایلی دانست که ایشان در آثار خود به آن‌ها پرداخته‌اند.

تفکیک دقیق موضوعات، شاید چندان آسان نباشد، اما در کل می‌توان گفت که این مکتوبات در زمینه‌های تفسیر، حدیث، فلسفه، عرفان، تاریخ، کلام و مسایل عقیدتی مطرح شده‌اند که بررسی این، البته همت کسانی را می‌طلبد که برای تنظیم و تهیه «درس‌نامه» از آثار علامه، کوشا خواهند بود. ارزش علمی و معرفتی

علامه طباطبایی رحمته علاوه بر

تفسیر عظیم «المیزان»

و کتاب‌های متعدد و آثار پربرها

به‌طور اخص کتاب‌های ارزشمند

«شیعه در اسلام»، «شیعه»

-مذاکرات با پرفسور هانری کربن-

و «رسالت تشیع در دنیای امروز» را

از خود به یادگار می‌گذرد

تا اهل خرد و منطق با مطالعه آن‌ها

به خوبی درک کنند که تشیع

بیانگر هویت واقعی مفاهیم

و ارزش‌های اسلامی است

و حتی علمای اهل تسنن هم با درک

و اجتهاد خود به این هدف برسند.



انسان خداپاور واقعی را در نظر می‌آورد. برای نمونه، تذکارش برای برگزاری بزرگداشت چهارصدمین سال ولادت صدرالمتألهین توسط دانشگاه تهران، روح معنوی او و علاقه‌اش به تکریم مفاخر و بزرگان را نشان می‌دهد و چنین است قضایای دیگر، آن‌چه از خامه او بر کاغذهای نامه‌ها، جریان یافته است...

امیدوارم که این توضیحات برای بیان مطلب، در مورد آخرین مجلد آثار ایشان، مکتوبات، کافی باشد که به تناسب نقل چندین نامه سیر و سلوکی ایشان در اول آن، نام کتاب را «سیر و سلوک سبز» انتخاب کردیم که ظاهراً با توجه به محتوای کل کتاب، انتخاب صحیحی باشد. والله العالم

کنم تا چگونگی امر روشن‌تر گردد: «... آن‌چه در این کتاب وجود دارد، به حسب ظاهر، جزو آثار علمی و مرسوم علامه فقید نیست و به‌عنوان کتاب تألیفی او محسوب نمی‌شود، ولی حقیقت آن است که این مطالب و سطور مندرج در نامه‌ها و مکتوبات علامه طباطبایی به اشخاص مختلف و به مناسبت‌های مختلف، حاوی حقایق و نکات بی‌مانندی است که اگر گفته شود در هیچ جای دیگر از آثار علامه نمی‌توان نظیر و نمونه‌ای برایش یافت، اغراق نیست.

در کل و در واقع، این کتاب با محتویات متنوع و متعدد خود، حاوی تصویری از حکیمی بزرگ، نویسنده‌ای سترگ، فیلسوفی دقیق‌النظر و مفسری شاخص است که شاید در آثار دیگر، چنین تصویری قابل مشاهده و دریافت نباشد. آن‌جا که لطف و صمیمیتش را با اشخاص و افراد مختلف، چه آن‌ها که شناخته شده بودند و چه کسانی که ناشناخته‌اند، به وضوح می‌بینیم. آن‌جا که کرامت و بزرگواری او را با خاص و عام می‌خوانیم، آن‌جا که حس مسئولیت و احساس تکلیفش را در پاسخ‌گویی به هر نامه رسیده ملاحظه می‌کنیم و آن‌جا که پاسخ‌گویی شفافش را به رأی‌العین می‌بینیم، در پاسخ به هر پرسشی که از دور و نزدیک می‌رسید.

با تأمل در ابعاد و زوایای گونه‌گون این کتاب و به‌طور خاص، اسناد و نامه‌ها، می‌توانیم کمّ و کیف اخلاق این عارف و فیلسوف بزرگ را در تعامل با انسان‌ها و در مواجهه با بررسی و ارزیابی قضایا، به نظاره بنشینیم و ببینیم که چگونه سلوک می‌کرد، چگونه رفتار می‌کرد، چگونه تواضع می‌کرد و چگونه چیزی و کسی را از قلم نمی‌انداخت. سفارش و توصیه به افراد و کسانی که می‌توانستند کارگشایی کنند، از طرف علامه‌ای جامع‌الاطراف، حس انسانی یک

این نامه‌ها و مکتوبات را می‌توان در سطح بالایی ارزیابی نمود و این نیز نیازمند بررسی و تحقیق پژوهشگران حوزوی است.

حجم این مکتوبات چقدر است و آیا همه این اسناد جمع‌آوری و منتشر شده‌اند یا در دست اقدام دارید؟

حجم این مکتوبات که در آخرین مجلد از آثار علامه طباطبایی که تحت عنوان کلی «سیر و سلوک سبز» منتشر شده، شامل ده‌ها نامه، سند، شعر، تقریظ و اجازات است که محصول تلاش و کوشش مستمری است که در جمع‌آوری و تنظیم آن‌ها به عمل آمده است؛ یعنی تلاش و کوشش بنده در این زمینه سالیانی دراز طول کشید و علاوه بر نامه‌ها، اسناد، اجازات، تقریظ‌ها و اشعاری که توسط خود علامه طباطبایی در اختیار حقیر قرار گرفته بود، برای به‌دست آوردن این اسناد بدون مبالغه بیش از دویست و پنجاه بار با شخصیت‌ها و نهادهای علمی در داخل و خارج از کشور، چه حضوری و چه تلفنی و یا به‌طور مکتوب تماس گرفته‌ام که محصول این تلاش، در آخرین جلد از مجموعه آثار ایشان در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفته است، البته فقط این مجلد شامل نامه‌ها و نوشته‌های ایشان نیست، بلکه در مجموعه‌های قبلی - مانند جلد اول و دوم «بررسی‌های اسلامی» - باز ده‌ها مورد مطالب ابتکاری و مقالات ایشان را گردآورده‌ام که به نظرم در نوع خود بی‌نظیر است. ممکن است این اقدام حقیر کامل نباشد و به همین دلیل اگر کسانی نامه یا مکتوبی از علامه داشته باشند و نسخه‌ای از آن را برای تکمیل آثار علامه، برای ما بفرستند بی‌نهایت سپاس‌گزار خواهیم بود و در چاپ‌های بعدی کتاب از آن‌ها بهره‌مند خواهیم شد.

... برای تکمیل پاسخ به آخرین سؤال، ترجیح می‌دهم که سطرهایی از آن‌چه را که در مقدمه آخرین کتاب علامه آورده‌ام، نقل



مجموعه اشعار نویافته از علامه طباطبایی

گفت‌وگو با استاد محمدرضا رمزی اوحدی

متولد سال ۱۳۴۵ در شهر اصفهان می‌باشند. از شاگردان حضرات آیات شیخ احمد مجتهدی تهرانی، حاج شیخ محمد شاه آبادی و آیه‌الله العظمی جواد آملی و... هستند. در کارنامه پرافتخار ایشان بیش از ۸۵ جلد کتاب در زمینه‌های معارفی و تربیتی، ۸۰ مقاله و ۱۵۰ برنامه تلویزیونی و ۲۵۰ مورد برنامه رادیویی وجود دارد.



ناقله و مستحبی هستند. من تعجب کردم که این پیرمرد از عبادت خسته نمی‌شود؟ تا این‌که نماز صبح را خواندند در حالی که من هنوز خودم را به ایشان نشان نداده بودم. بعد از طلوع آفتاب مرحوم قاضی تعقیبات نماز صبح را انجام دادند و سپس از مسجد خارج شدند و آمدند بر روی میزهایی که در بیرون مسجد سهله قرار دارد، نشستند. ایشان آن‌جا مشغول چای خوردن شدند و در این لحظه من خودم را به ایشان نزدیک کردم، دیدم شروع کردند به خواندن شعر هاتف اصفهانی و دست خودشان را هم تکان می‌دادند که «یکی هست و نیست غیر او/ وحده لا اله الا هو». این شعر، حال آقای قاضی را منتقل کرده بود و حال روحی ایشان جا آمده بود.

■ آیا این مجموعه به تایید خانواده علامه هم رسیده است؟

■ مدت سه سال از شروع این کار گذشت و بنده احساس کردم باید با فرزند علامه ارتباط برقرار کنم، چرا که تعدادی از شاگردان از ارتباط بنده با خانواده علامه سؤال می‌کردند اما بنده پاسخی نداشتیم و می‌گفتم شخصاً اقدام به جمع‌آوری اشعار علامه کرده‌ام. برخی از شاگردان علامه می‌گفتند: اگر پسر علامه اجازه بدهد حاضر به مساعدت هستیم. لذا به منزل مرحوم علامه رفتم و پسر ایشان آقای مهندس عبدالباقی در همان منزل سکونت داشتند و ایشان هم شخصیتی بسیار مؤدب داشتند و با بنده با مهربانی خاصی برخورد کردند و هر جایی که بنده احتیاج به حمایت و تماس و تأیید ایشان داشتم، از بنده حمایت می‌کردند و همیشه به بنده می‌گفتند اشعار و مطالبی جدیدی را که از مرحوم علامه به دست آورده‌اید را به بنده بدهید تا ببینم. این ارتباط ادامه داشت تا این‌که پسر علامه هم فوت کردند. باز هم در برخی از مراحل احساس کردم که باید با برخی از بستگان و خانواده علامه ارتباط داشته باشم، لذا با آقای قدوسی تماس گرفتم و ایشان هم خیلی خوشحال شدند و با تلاش‌های زیاد، این مجموعه کامل شد.

■ علت نامگذاری این مجموعه به گلشن شیدایی چیست؟
■ وقتی اشعار علامه را گردآوری کردم، سعی کردم این مجموعه

■ چرا به سراغ جمع‌آوری و انتشار اشعار علامه طباطبایی رحمته‌الله رفته‌اید؟

■ چند سال قبل به جهت علاقه شخصی که به شعر دارم، شروع به تصحیح اشعار علامه طباطبایی کردم. چرا که اشعار ایشان ناشی از یک تفکر ناب اسلامی و قرآنی است که در قالب شعر آمده است. البته بنده می‌دانستم که علامه دوست نداشتند اشعارشان منتشر شود، بنابراین بر سر مزار ایشان حاضر شدم و از ایشان کسب اجازه کردم و در یک مقطع هشت ساله تقریباً به شهرهایی که شاگردان علامه در آن ساکن بودند، مانند زنجان، کرج، تهران، قم و مشهد سفر کردم و بسیاری از شاگردان علامه را در این شهرها ملاقات کردم. در نتیجه کتاب بنده در سال ۱۳۹۱ به چاپ رسید.

■ در مسیر جمع‌آوری اشعار، آیا شاگردان علامه خاطراتی هم از ایشان نقل کرده‌اند؟

■ بله در این سفرها غیر از اشعار علامه، خاطرات بسیاری از ایشان گردآوری کردم که در صورت انتشار، کتاب مفصلی خواهد شد. خاطره‌ای از آیه‌الله انصاری شیرازی رحمته‌الله در تأثیر شعر عرض می‌کنم. یک وقتی ایشان گفتند: که علامه طباطبایی رحمته‌الله خودشان برای من تعریف کردند که شب جمعه‌ای در مسجد سهله در نجف اشرف، بنده از دور مراقب آیه‌الله سیدعلی آقای قاضی رحمته‌الله بودم که ایشان چه می‌کنند و چه حرکات و سکناتی دارند، دیدم آقای قاضی در تمام مقامات مسجد شریف سهله مشغول نماز و عبادت و قرائت قرآن و تهجد و نمازهای



نامی داشته باشد که قرینه کتاب عرفانی گلشن راز شیخ محمود شبستری باشد بنابراین نام آن را گلشن شیدایی قرار دادم. تمام سرفصل های کتاب را هم با همین قافیه تنظیم کردم مانند شاهد شهود.

این کتاب چه ویژگی هایی نسبت به سایر چاپ های قبلی دارد؟

این مجموعه چند ویژگی دارد یکی از ویژگی های این مجموعه این است که مقدمه آن را با آثار خود علامه شروع کرده ام. علامه به کتاب المراقبات میرزا جواد آقای تبریزی مقدمه ای و الهی نامه ای نوشته اند که از آن الهی نامه وام گرفته ام و کتاب را با آن شروع کردم. یکی دیگر از ویژگی های این کتاب این است که برخی از اشعار علامه که تا به حال به چاپ نرسیده است در آن آمده است، به عنوان مثال یکی از غزل های ترکی علامه را آورده ام که تا به حال به چاپ نرسیده است، نکته دیگر این که در مراجعه به برخی از شاگردان علامه، از آن ها خواستم اگر نکته دیگری غیر از اشعار علامه دارند به من ارائه بدهند. مثلاً برخی از شاگردان، در محضر علامه اشعار ایشان را نوشته بودند و از ایشان خواسته بودند تا تفسیر آن ابیات را هم بفرمایند بنابراین تفسیر برخی از اشعار علامه توسط خود علامه در این کتاب آمده است. هم چنین تاریخ برخی از اشعار علامه که قبلاً به چاپ رسیده بود اشتباه بود که آن ها را اصلاح کردم. و نیز مقابله دقیقی بین اشعار چاپ شده علامه انجام شده، چرا که برخی از ابیات علامه جایجا و یا حذف شده اند که همه را اصلاح کرده ام مثلاً در کتاب ادبیات سال سوم دبیرستان یکی از غزلیات علامه را آورده اند که سه تا از ابیات آن را حذف کرده اند و جابه جا هم چاپ کرده اند. غرض ما این بود که محدوده این اشعار حفظ شود و ابیات آن کم و زیاد یا جایجا نشود که برای انجام این مهم سعی کردیم کارمان مستند باشد و حتی بعضاً دستخط علامه را هم پیدا



فلان کتاب ابیات این شعر جایجا شده است و علامه جایی در میان دست خط شعر، نام خود را هم نوشته است.

آیا بعد از انتشار کتاب، به اشعار جدیدی از علامه دست یافته اید؟

بله شعری است که علامه در مورد گل بنفشه و فصل بهار سروده اند که ان شاء الله در چاپ بعدی این مجموعه اضافه خواهد شد، در حدود هفتاد سال قبل روزی دختر علامه از مکتب خانه به منزل می آیند و دنبال اشعار سعدی و حافظ می گشتند و به علامه عرض می کنند که معلم به ما گفته است از دیوان اشعار شعرا، شعری برای بهار پیدا کنید، مرحوم علامه فی البداهه این شعر را برای ایشان می گویند و ایشان هم می نویسند و به دخترشان می گویند اگر معلم پرسید این شعر برای کیست؟ بگو از پدرم است.

من بنفش بهارم، زینت جویبارم
چهره نغز دارم، نازنینم، نگارم
من نگارین بنفشم، در چمن می درخشم
بزم را عطر بخشم، دیده را نور بارم
هر نگارم که ببیند، در کنارم نشیند
زودم از شاخ چیند، چیند از شاخسارم
گاهی از مهر خندد، تا مرا سینه بندد
گاه چون تاج شاهی، بر سرش جای دارم
بلبلم راز گوید، سنبلم مهر جوید
تا گل و سبزه روید، پرورد روزگارم
در دیستان که پویم، دانش و فخر جویم
پاکدل، نیک خویم، مهر فرهنگ دارم

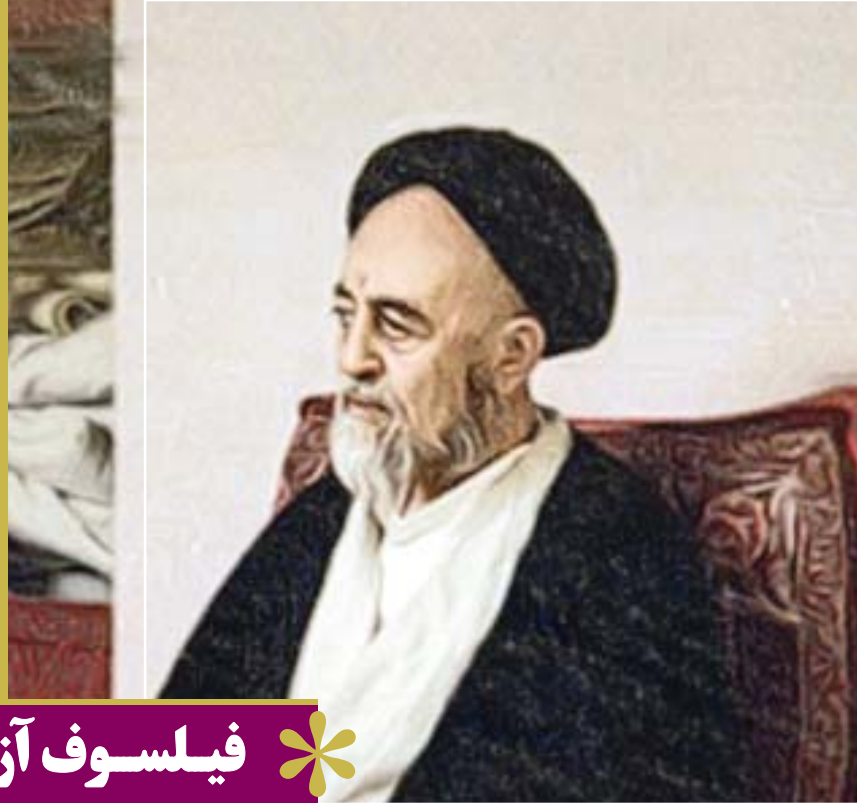
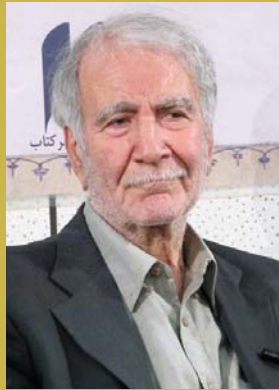
این اشعار به زبانی غیر از فارسی هم ترجمه شده است؟

مدتی بعد از این که کتاب را به پیشنهاد آقای قدوسی رونمایی کردیم ناشر کتاب با من تماس گرفت و گفتند خانمی پیشنهاد داده اند که کتاب را برای فرزندشان در آمریکا بفرستیم تا ترجمه و چاپ شود پسر ایشان کتاب را در اینترنت دیده و چون به علامه طباطبایی رحمته الله علیه علاقه مند است دیوان علامه را ترجمه و چاپ کرد.

کردیم که سند کار ما باشد که غیر از این هر چه باشد رد شود، الان دست خط علامه را چاپ کرده ام و در مورد اشعاری که دست خط علامه موجود نیست با جناب آقای قدوسی یا پسر علامه هماهنگ کرده ام که در این شعر مطلبی جابه جا نشده باشد که پسر علامه برای من می نوشتند که این بیت اساساً در اشعار علامه وجود ندارد. چنان چه اغلاطی در اشعار وجود داشت حذف شد. بخش دیگر کتاب را هم به اشعار شاعران معاصر علامه طباطبایی رحمته الله علیه اختصاص دادم بنابراین اشعار شعرای معاصر علامه طباطبایی رحمته الله علیه را به که وزن اشعار ایشان شعر سروده اند را در انتهای کتاب آوردم. مانند شعر مرحوم شهریار و شعر علامه حسن زاده آملی و شعر آقای علی معلم و چند شاعر دیگر.

علامه یک متن عاشورایی هم دارند که در کتاب های دیگر اشتباه چاپ شده و بنده دست خط مرحوم علامه را مستند خودم قرار دادم و آن را به صورت صحیح در کتاب آوردم. بنده در پاورقی هم توضیح داده ام که در





فیلسوف آزاداندیش

گفت‌و‌گو با دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی

استاد غلامحسین ابراهیمی دینانی متولد پنجم دی ماه ۱۳۱۳ در شهر درچه، روستای دینان از توابع خمینی شهر اصفهان و چهره ماندگار فلسفه و استاد بازنشسته دانشگاه تهران می‌باشد. او با برنامه معرفت که هر هفته از شبکه چهار سیما پخش می‌شود و همین‌طور با سخنرانی‌ها و کتاب‌هایش برای عموم و به ویژه اهالی فرهنگ، هنر، علم و اندیشه و حکمت و فلسفه چهره‌ای شاخص و نام‌آشنا محسوب می‌شود و از جمله شخصیت‌های فلسفی معاصر است که شاخصه‌های یک فیلسوف مسلمان را دارد و بدین‌گونه از بسیاری از فیلسوفان معاصر ممتازتر می‌شود. برخورداری از ذهن نقاد و آزاداندیش، بیان جذاب، شیوا و رسا و قلمی روان و گیرا، او را به چهره‌ای محبوب در میان آن‌ها که به فلسفه عشق می‌ورزند، بدل ساخته است. وی آثار فراوانی در حوزه فلسفه و تاریخ فلسفه تألیف و سال‌ها تدریس منابع مهم فلسفی در حوزه و دانشگاه را در کارنامه خود ثبت کرده است. استاد دینانی پس از گذراندن دوره سطح و مقدمات فلسفه در سال ۱۳۳۳ وارد حوزه علمیه قم شد و ضمن تحصیل خارج فقه و اصول نزد مراجع بزرگ، نزد علامه طباطبایی نیز به فراگیری فلسفه پرداخت. وی فلسفه را در اصفهان نزد حکیم ضیاء پور شروع کرد و در قم در سطح عالی با علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه ادامه داد و از شاگردان خاص ایشان گردید.

حکایت ۱۵

اثر ذکر «یا الله»

شخصی نقل می‌کند:
گرفتار وسواس شدیدی شدم؛ به طوری که توانایی تکبیر الاحرام گفتن نماز را نداشتم. روزی در منزل استاد بزرگوار، علامه رحمته‌الله‌علیه خدمتشان مشرف شدم و ناراحتی خود را به عرض آن‌ها عرض کردم. مرحوم علامه فرمودند: «هرگاه می‌خواهی نماز بخوانی یک یا الله بگو، سپس نماز را شروع کن.» به منزل رفتم؛ هنگام نماز فرا رسید و آماده به جا آوردن این واجب شدم. در آن حال دیدم اثری از آن بیماری وسواس که مانع از به جا آوردن نماز بود در من نیست و نیازی [هم] به گفتن یا الله پیدا نکردم. فهمیدم همان یا الله آقا طباطبایی باعث شفایم شده است.

مرزبان وحی و خرد/ ۹۶

انسانی جامع‌الاطراف

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه انسانی عالم، فقیه، اصولی، ادیب و فیلسوف فرهیخته و متقی بود و شاگردان زیادی پرورش داد؛ البته ایشان اجازه ندادند، آثار فقهیشان چاپ شود و ما دست‌نوشته‌های ایشان را در فقه و اصول می‌دیدیم و ما اصرار می‌کردیم که اجازه بدهید، روی این‌ها کار کرده و آماده چاپ بکنیم و ایشان یک جمله‌ای مکرر در جواب می‌فرمودند که خیلی برای من جالب است و هنوز در ذهنم باقی است؛ می‌فرمودند: «که من به الکفایه هست.» تو گویی که چون حالا در فقه و اصول، کتاب‌های زیادی نوشته می‌شود، اگر کتاب‌های ما هم چاپ نشود، زیاد مهم نیست. این حرف و

نحوه آشنایی با علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه

مسئله آشنایی من با حضرت علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه، آشنایی یک شاگرد است با یک استاد. من در زمانی که طلبه حوزه بودم و ایشان هم استاد معروف حوزه، از روی حس کنجکاوی ایشان را کشف کردم و به جلسات روزانه درس ایشان راه یافتیم؛ ولی به تدریج که ما به هم نزدیک‌تر شدیم و بیشتر در درس‌ها شرکت کردم؛ ایشان درس‌های شبانه‌ای هم داشتند که تعداد شرکت‌کنندگان در آن جلسات، از عدد انگشتان دست تجاوز نمی‌کرد و پنهانی هم بود؛ البته هر کسی هم به آن جلسات راه نداشت. بعداً خود ایشان اشارتی فرمودند که من در آن جلسات شرکت کنم.



هم چنین زندگی و رفتار ایشان نشان می داد که به روح زمانه آگاهی داشتند و زمان را خوب می شناختند و می دانستند که حالا چه چیزی بیشتر لازم است.

■ فیلسوف آزاداندیش

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه ادبیات عرب را خوب می دانستند و با این که زبان مادری ایشان ترکی بود؛ اما شعر فارسی را به زیبایی می سرود. آن چه لازم است عرض کنم، این است که ایشان یک فیلسوف آزاداندیش، حر و به معنای واقعی کلمه فیلسوف بود.

فیلسوف بودن به معنای این نبود که ایشان اسفار، شفا و فلسفه اسلامی را بلد باشند که بلد بودند و خوب هم درس می دادند؛ اما این مسایل برای فیلسوف بودن کافی نیست. این ها دانستن مطالب فلسفی است؛ اما ایشان توان اندیشیدن داشتند و می توانستند خودش را از هر چیزی رها کنند. کسی که این گونه باشد، فیلسوف است؛ چه علامه طباطبایی باشد و چه هر شخص دیگری و کسی فیلسوف است که بتواند از آن چه به او تلقین شده و از پیش فرض ها و معلومات ارائه شده، لحظه ای فاصله بگیرد؛ البته نه بدون مبنا؛ بلکه روی مبانی ای که بدیهی و قطعی است و اجتناب از آن ممکن نیست و بر اساس آن مبانی، اندیشه کند که این توانایی در علامه طباطبایی رحمته الله علیه وجود داشت و با این که ایشان اصالتاً تبریزی بود و در نجف و قم درس خوانده بود و هر سه این شهرها سنتی هستند؛ اما در مقام اندیشه، از هر اندیشمند آزاد غربی آزادتر می اندیشیدند و فیلسوف یعنی همین که بتواند خودش را از هر قید و بندی رها کند و فکر کند. ایشان به هیچ کس بدهکار نبود و نوکر کسی هم نبودند و هیچ وقت نقل قول هم نمی کرد.

الآن افراد تا حرفی می زنند، فوراً نقل قول می کنند و حدیثی یا آیه ای یا یک بیت شعر سعدی را می خوانند؛ ولی ایشان مردی آزاده بودند و من نظیر ایشان را در حوزه و

حتی در میان فیلسوفان غربی کمتر دیده ام، فیلسوفان غربی هر کدام تحت تأثیر جریانی هستند و به آن نحله فکر می کنند؛ حالا چه متدین باشند یا بی دین که هر دو نوع نیز در بین فیلسوفان غربی وجود دارد؛ اما علامه طباطبایی رحمته الله علیه زمانی که سخن می گفتند، تو گویی که آزاد محض است و در حال از نو اندیشیدن است و این چیزی بود که من در این مرد بزرگ یافتم.

این سخن بنده اغراق نیست و با این که ایشان استاد بنده بوده و به نوعی نسبت به ایشان تعصب دارم؛ اما این تعصب من از باب استاد و شاگردی نیست؛ بلکه به حقیقت دریافتم که او مردی آزاداندیش است و من از او چیزهای زیادی آموختم و سعی کردم، بتوانم مانند ایشان آزاداندیش باشم.

بنده به دانشگاه های داخلی و اروپایی زیاد رفته ام؛ اما فیلسوف آزاداندیش مانند ایشان ندیده ام. عظمت علامه طباطبایی رحمته الله علیه در آزادی اندیشه ایشان است؛ البته محتاط هم بودند و متشرعانه می نوشتند، تفسیرشان یک تفسیر اسلامی است. چندین برابر آن مطالبی را که بیان کردند، در سینه داشتند و نگفتند.

من به ایشان نزدیک بودم و ایشان به بنده لطف داشتند؛ گاهی سؤالاتی از ایشان می پرسیدم که قدری عجیب بود که جواب نمی دادند. از ایشان خواهش می کردم که پاسخ بدهند؛ مکتبی می کردند و می گفتند آقا بگذار این عبا و عمامه برای من باقی بماند. باید روی این یک جمله فکر کنیم. چرا که این یک جمله در حد یک کتاب مطلب دارد.

■ شخصیتی بی مثال

ایشان بهترین تفسیر را نوشتند؛ هم چنین بدایه و نهایه ایشان خیلی خوب است و اصول فلسفه ایشان در عصر خودش که مربوط به شصت سال قبل است، بسیار پیشرفته بود. هر کسی بسته به ذوق خودش از ایشان سخن می گوید، مقدسین از تقدس ایشان و اهل ادب از ادبیات ایشان و... می گویند.

بنده به نوع تفکر ایشان علاقه دارم. شاید بسیاری از افراد هم نپسندند؛ اما این که علامه طباطبایی رحمته الله علیه چطور به این پایه رسیدند که تا این اندازه آزاداندیش باشند برای بنده روشن نیست! اگر ایشان در دانشگاه سوربن فرانسه درس خوانده بودند یا این که پنجاه سال در کمبریج انگلستان تدریس کرده بودند، عجیب نبود؛ اما ایشان در مدرسه طالبیه تبریز درس خوانده بودند و بعد هم در نجف و قم و این برای بنده شگفت انگیز است.

■ علامه و هانری کربن

آقای هانری کربن که به تحقیق یکی از فلاسفه بزرگ عصر ما بود و شاید از نظر احاطه و آشنایی به مکتب های گوناگون فلسفی و تعداد استادهایی که دیده بود، کم نظیر بود؛ اما ضمن احاطه عجیبی که به فلسفه غرب و تاریخ فلسفه غرب داشت، انسانی بود معنوی و از طریق ماسینیون که یکی از استادان او بوده است، با آثار سهروردی آشنا شده و مجذوب او می شود؛ به خصوص با «عالم مثال» سهروردی.

هم چنین هانری کربن، کتابی هم تحت عنوان ارض ملکوت دارد؛ یعنی زمین

از گفتن «نمی دانم» ابایی نداشتند!

جلسه درسی ایشان به نحوی بود که شاگردان شهامت اشکال کردن بر مباحث او را داشتند و اگر شاگردی به درس ایشان انتقادی داشت، با ملاطفت سخن او را گوش می داد و با کمال احترام او را متقاعد می کرد. علامه از این که با صراحت بگوید: «نمی دانم» ابایی نداشت. مکرراً اتفاق می افتاد که می گفت: باید این موضوع را ببینم و یا این که لازم است در خصوص آن فکر کنم، بعد جواب دهم. برای آن که ذهن شاگرد را به تحرک و پویایی وادار در جلسات خود می فرمود؛ به من استاد نگویند. ما این جا جمع شده ایم و می خواهیم حقایق اسلام را بررسی کنیم و با هم کار می کنیم. من از آقایان خیلی استفاده می کنم. تحمیل عقیده و تحکم فکر در برخورد با شاگردان نداشت. در مسائل طرح شده نظر خود را می گفت و بعد خطاب به حاضرین می فرمود: این موضوعی است که به ذهن ما رسیده است، خودتان بررسی کنید، ببینید تا چه اندازه صحت دارد و مورد قبول است.





حول مسایل معنوی بود و مسایلی که امروز می‌تواند در جهان منشأ اثر باشد و بشر به آن نیازمند است و خوب وی از مسیحیت چیزهایی را می‌گفت و مرحوم علامه طباطبایی هم از اسلام.

■ خاطره‌ای از جلسات کربن و علامه

کربن هم مجذوب تشیع و هم مجذوب ایران باستان بود... و تنها طلبه‌ای که در جلسات تهران حاضر بود، بنده بودم که جوان‌ترین فرد حاضر بودم. فارسی را خوب می‌دانست؛ اما خوب صحبت نمی‌کرد. خیلی هم غریب مآب بود، یک شب یک سؤال خصوصی از ایشان کردم که خلاف ادب بود؛ اما من جسور بودم. سؤال کردم آقای موسیو کربن! شما که این قدر از لزوم مرشد در اندیشه‌ها صحبت می‌کنید، مرشد شما چه کسی است؟ این سؤال خصوصی است و نباید پرسید؛ ولی من جسورانه پرسیدم و علامه طباطبایی رحمته‌الله هم گوششان تیز شد. آقای کربن لبخندی زد و گفت: من اویسی هستم. این جا بود که علامه طباطبایی رحمته‌الله لبخند زدند. اویسی هاتنها فرقه‌ای هستند که به مرشد اعتقادی ندارند و استدلالشان هم این است که اویس قرن پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را ندید؛ ولی به مقامات بالایی رسید. هانری کربن مرد زیرکی بود. بعد پرسیدم شما اویسی هم که باشید، باید ذکری داشته باشید. حالا من ذکر خفی شما را نمی‌پرسم؛ ولی آیا می‌توانم بپرسم ذکر جلی شما چیست؟ باز هم آقای کربن لبخند رندانه‌ای زد و قیافه جدی به خودش گرفت و گفت: جوان! من از شب تا به صبح قال الباقرو قال الصادق علیه‌السلام می‌خوانم و همان آن ذکر جلی من است. علامه هم لبخند خوشحالی بر لبشان ظاهر شد و معلوم شد که در باطن خوشحال هستند.

علامه طباطبایی رحمته‌الله کربن را دوست داشت و او نیز علامه را عاشقانه دوست داشت. من در جلسات این را می‌دیدم. یادم می‌آید که هانری کربن یک شب علامه طباطبایی رحمته‌الله را به منزل خودش دعوت کرد. این یک دعوت خصوصی بود و شخص دیگری در آن حضور نداشت. مرحوم علامه به منزل کربن رفت. کربن فرزند نداشت و خانمش هم اهل عرفان و حکمت بود و همراه با او روی آثار عرفانی کار می‌کرد. کربن معمولاً شب‌ها کار می‌کرد و تا صبح بیدار می‌ماند. خانمش نیز او را همراهی می‌کرد. در میهمانی آن شب، نمی‌دانم چه گذشت؛ ولی تا سالیان بعد، علامه طباطبایی رحمته‌الله چندین بار از آن میهمانی سخن به میان آوردند و تحت تأثیر آن جلسه بودند. هم چنین بارها از بزرگواری خانم کربن تعریف می‌کردند.

■ جلسات شب‌های پنج‌شنبه و جمعه

افراد حاضر در جلسات شبانه علامه طباطبایی، آیه‌الله‌العظمی جوادى آملی، آیه‌الله حسن‌زاده آملی، آقا سیدعباس ابوترابی، اویسی قزوینی، صائنی زنجانی، آقا شیخ عباس نجف‌آبادی و بنده از جمله افراد این جلسات بودیم؛ البته آقای آقا سید محمد خامنه‌ای و آقای

ملکوت. این زمینی که ما در آن زندگی می‌کنیم، زمین طبیعی و جغرافیایی است؛ در حالی که یک زمین ملکوتی هم هست که آن جا هم زمین و سرزمین است و سرزمین ملکوت نام دارد که برگرفته از ایده سهروردی به همین عنوان است که هانری کربن را بسیار تحت تأثیر قرار داد؛ به طوری که مجذوب آن شد و خیلی از آثار سهروردی را مطالعه و چاپ کرد و بعد کم‌کم با سایر فلاسفه و عرفای اسلامی آشنا شد؛ به خصوص سید حیدر آملی و صدر المتألهین و تا آخر عمرش مجذوب این جریان فکری بود و از همین راه به عالم تشیع وارد شد. او معتقد است که تشیع تنها آیینی است که زنده است و برای روزگار ما حرف دارد... وی به ایران آمد و سال‌هایی از عمرش را در ایران زندگی کرد و به همین مناسبت کم‌کم با مرحوم علامه ارتباط پیدا کرد و با هم تبادل فکری داشتند و من هم خوشبختانه در آن جلسات شرکت داشتم.

■ همراهی علامه تا جلسات مذاکره

آقای هانری کربن تابستان به ایران می‌آمد و برای ملاقات با او بنده همراه با علامه طباطبایی رحمته‌الله از قم به تهران می‌رفتیم؛ گاهی می‌گویند، کربن فراماسونر بوده و چرا علامه با ایشان ملاقات می‌کرده‌اند. زمانی یکی از بزرگان که از اکابر است و فوت شده‌اند، به ما رسیدند و گفتند: آقای طباطبایی اشتباه می‌کنند که با کربن ملاقات می‌کنند و این جریان مربوط به یکسال قبل از پیروزی انقلاب بود. به من گفتند: به علامه بگو الآن صلاح نیست، با آقای کربن ملاقات کند. گفتم: من نمی‌گویم. گفت: باید بگویی من نیز هم می‌ترسیدم که استادم ناراحت شود و هم این‌که خودم آن جلسات را دوست داشتم، بالاخره به بنده فشار آوردند و بنده هم این مطلب را خدمت علامه گفتم. تا این را گفتم صورت علامه طباطبایی رحمته‌الله سرخ شد و فکری کردند و گفتند: عجب! عجب! تنها جلسه‌ای که من می‌توانم بدانم، در دنیا چه می‌گذرد این جلسه است. این را هم نمی‌توانند ببینند و این، عین جمله ایشان است.

آقای کربن زبان جهان بود. حالا فراماسون بود که باشد. فلسفه غرب در مشت او بود؛ حرف که می‌زد، زبان مغرب زمین بود و علامه طباطبایی رحمته‌الله می‌خواستند بدانند، در دنیا چه خبر است! تازه فهمیدم که چرا این پیرمرد در این هوای گرم سه ساعت در اتوبوس تا میدان شوش تهران می‌آیند و با تاکسی به خیابان بهار می‌روند. ایشان کنجکاو بودند؛ چرا که در سن پیری هم طالب فهمیدن بودند.

■ مسایل مطرح در جلسات علامه و کربن

مباحث مهم همه حول محور معنویت بود و این که جهان نیازمند آن معنویت است. خوب هر دو نفر هم انسان معنوی بودند؛ البته کربن مسیحی بود و ظاهراً هم نیامد که تغییر دین بدهد؛ ولی شاید از هر شیعه‌ای شیعه‌تر بود؛ اما اظهار نکرد. مباحث آن جلسات بیشتر



سال شمار زندگی علامه طباطبایی

سال شمار زندگی علامه

- فی الحجه ۱۳۲۱ق/ ۱۲۸۱ش | تولد در تبریز
- ۱۲۸۶ش | درگذشت مادر
- ۱۲۹۰ش | درگذشت پدر
- ۱۲۹۷ش | شروع به تحصیل علوم دینی در تبریز
- ۱۳۴۴ق/ ۱۳۰۴ش | هجرت به نجف
- ۱۳۴۸ق/ ۱۳۰۸ش | تألیف رساله «الحقائق والاعتباریات»
- ۱۳۵۰ق | تألیف «سنن النبی»
- محرم ۱۳۶۱ق | تألیف رساله «توحید ذاتی»
- صفر ۱۳۶۱ق | تألیف «رسالة الوسائط»
- صفر ۱۳۶۲ق | تألیف رساله «رسالة الولاية»
- ۱۳۶۵ق/ ۱۳۲۵ش | هجرت به قم
- ۱۳۶۶ق | درگذشت استاد ایشان مرحوم قاضی
- جمادی الآخره ۱۳۶۷ق | پایان تألیف کتاب «حاشیه کفایه / ج ۱»
- رجب ۱۳۶۸ق | پایان تألیف کتاب «حاشیه کفایه / ج ۲»
- رجب ۱۳۹۰ق | پایان تألیف کتاب «بدایة الحکمه»
- ۲۳ رمضان ۱۳۹۲ق | پایان تألیف کتاب «المیزان»
- محرم ۱۳۹۵ق | پایان تألیف کتاب «نهاية الحکمه»
- ۱۳۳۰ش | تشکیل جلسات نقد کتاب در قم
- ۱۳۳۴ش | چاپ جلد اول «المیزان»
- ۱۸ محرم ۱۴۰۲ق/ ۲۴ آبان ۱۳۶۰ش | عروج ملکوتی. ^(۱)

تاریخ نقاط عطف زندگی علامه

- تولد: ۲۷ فروردین ۱۲۸۱-۲۹ ذوالحجة الحرام «۱» ۱۳۲۱ق
- محل ولادت: تبریز- روستای شادآباد
- رحلت مادر: ۵ سالگی
- شروع به تحصیل علم: ۶ سالگی
- رحلت پدر: ۹ سالگی علامه
- ازدواج: ۲۰/۵ سالگی
- هجرت به نجف اشرف: ۱۳۲۳ق
- آغاز سلوک: ۲۷ سالگی
- بازگشت به تبریز: ۵۱۳۱۴. ش- ۱۳۵۳ق
- مدت استفاده جدی از آیه الله قاضی: ۱۸ سال
- هجرت به قم: ۵۱۳۲۴. ش- ۱۳۶۵ق
- ارتحال: ۲۲ آبان ۱۳۶۰- ۱۸ محرم الحرام ۱۴۰۲
- مدفن: قم- حرم حضرت فاطمه معصومه علیها السلام
- تولد آیه الله قاضی (استاد علامه): ۱۳ ذوالحجة الحرام ۱۲۸۲ ^(۲)
- ارتحال آیه الله قاضی: ۶ ربیع الاول ۱۳۶۶
- مدفن مرحوم قاضی: نجف، ولدی السلام، نزدیک مقام حجت علیه السلام

پی نوشت ها

۱. مرزبان وحی و خرد، ص ۱۱.
۲. اسوه عارفان، ص ۱۵ به نقل از فرزند قاضی، تولد ایشان را همین می داند اما در مهر تابان، ص ۲۵ به نقل از نقباء البشر ۱۲۸۵. ه. ق ثبت شده است.

منبع: زمهر افروخته، ص: ۱۶۶

دکتر احمد احمدی نیز در این جلسات شرکت می کردند و... این جلسات در طول مدت عمر ایشان از آغاز ادامه داشت؛ ولی ما در دوره اول آن نبودیم؛ دوره اول استاد مطهری رحمته و امثال او بودند. تا وقتی که بنده در قم بودم، توفیق شرکت در این جلسات را داشتم، آیه الله انصاری شیرازی رحمته هم یکی از اصحاب جلسات شبانه بود. بنده مطالب آن جلسات را برای خودم یادداشت می کردم و شاید قسمت شد، روزی به چاپ رسید، مطالب آن جلسات «درر و غرر» بود. حرف های خیلی خوبی بود، جلسه هم کاملاً آزاد بود و افراد حاضر در جلسه همگی نخبه بودند.

علامه طباطبایی و تعلیقات بر بحار الانوار

من اهل اصفهان هستم و آن سال ها طلبه ای به اصفهان آمده بود. از او سؤال کردم چه شده که به اصفهان آمده ای؟ حالا که وقت از نجف آمدن نیست؟ گفت: آمده ام، سر علامه طباطبایی رحمته را ببرم؛ زیرا او به علامه مجلسی رحمته توهین کرده است. گفتم در کجا توهین کرده است؟ گفت: در بحار و من جلد ششم بحار را آوردم که ببینم حاشیه ایشان چیست؟ مرحوم مجلسی رحمته روایاتی درباره عقل نقل می کند، و این ها را تفسیر می کند و در آن جا به فلاسفه می تازد و علامه طباطبایی رحمته در ذیل می بحث علامه مجلسی رحمته نصیحت می کنند و می فرمایند: خوب است که انسان در کاری که نمی داند، اظهار نظر نکند و بعد می گویند: فاعتر من حال المؤلف. که مؤلف بحار فلسفه نمی دانسته و این سخنان را گفته است. بعد از این جریانات، علامه رحمته گفتند: من دیگر نمی نویسم و این خسروانی برای عالم بشریت شد که اگر علامه ادامه آن تعلیقه را نوشته بودند، مطالب زیادی داشتند. ایشان تا جلد ششم چاپ جدید بحار را نوشتند و بقیه را ننوشتند. ^(۱)

پی نوشت

۱. آیه الله حسینی طهرانی از شاگردان علامه طباطبایی رحمته، گفته بود: «علامه تا جلد ششم تعلیقه بر بحار را نگاشتند؛ اما در یکی دو تعلیقه صریحاً نظر علامه مجلسی را رد کردند. این امر برای طبقه ای که تا این اندازه حاضر نبودند، نظرات علامه مجلسی مورد ایراد واقع شود، خوشایند نشد و متصدی و مباشر طبع، بنا به الزامات خارجیه، از ایشان تقاضا کرد که در بعضی مواضع، قدری کوتاه تر بنویسند و از بعضی ایرادات صرف نظر کنند. علامه حاضر نشدند و فرمودند: در مکتب شیعه ارزش جعفرین محمد صادق علیهما السلام از علامه مجلسی بیشتر است و زمانی که امر دایر شود، به جهت بیانات و شروح علامه مجلسی رحمته و ایراد عقلی و علمی بر حضرات معصومین علیهم السلام، ما حاضر نیستیم آن حضرات را به مجلسی بفروشیم. و من از آن چه به نظر خود در موضع مقرر لازم می دانم بنویسم، یک کلمه کم نخواهم کرد». (مهر تابان، آیه الله محمد حسینی طهرانی، ص ۳۵) و پس از این بود که نگارش تعلیقه بر بحار متوقف شد.

■ آشنایی با علامه طباطبایی رحمته الله علیه

سخن گفتن در رابطه با سیره اخلاقی و تربیتی مرحوم علامه طباطبایی بسیار سخت است و هر کسی توان ورود در این مسئله را ندارد، بالاخص کسی مانند حقیر که فاقد بضاعت علمی و عملی هستم. خداوند متعال در برهه‌ای این توفیق را به بنده دادند تا با چهره نورانی علامه آشنا شوم و توفیق زیارت ایشان را داشتم و گاهی در مجالس پرسش و پاسخ ایشان حاضر می‌شدم و به اندازه ظرفیت خودم از ایشان بهره‌های روحی و معنوی می‌بردم.

برای پی بردن به سیره اخلاقی و تربیتی شخصیتی مانند علامه طباطبایی رحمته الله علیه، در ابتدا نیاز است که شخص ارتباط تنگاتنگی با چنین شخصیتی داشته باشد و در جلسه درس و زندگی ظاهری و در سفر و حضر همراه او باشد. بنده به مقدار محدودی که ایشان را زیارت می‌کردم و به اندازه درک ضعیف خودم می‌توانم برداشتی از این شخصیت شریف ارائه بدهم.

■ مجسمه تواضع

مرحوم علامه طباطبایی مجسمه تواضع و توجه به خدای متعال بودند و این توجه به خدای متعال، تواضع خاصی را به همراه دارد. تواضعی که در روایات برای ما آمده است، حیطة وسیعی دارد. در مرحله اول ایمان انسان مؤمن اقتضا می‌کند که در برابر ذات اقدس الهی حالت فروتنی و کوچک دیدن و در نهایت ندیدن خود داشته باشد. ما این حقیقت را در وجود مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه درک می‌کردیم. ایشان نسبت به دیگران هم این چنین بودند. در برخی از مجالس که از ایشان سؤالی پرسیده می‌شد، نگاه نمی‌کردند که سؤال‌کننده یک کودک است یا یک شخص فاضلی است یا یکی از علمای زمان است، البته ایشان به اندازه ظرفیت افراد پاسخ می‌دادند اما این طور نبود که از پاسخ به سؤال ابا داشته باشند. این همان شرح صدر ایشان بود که یکی از خصلت‌های انبیا است که اگر این مسئله را تحلیل کنیم به ویژگی حقیقت‌یابی و حقیقت‌جویی ایشان برمی‌گردد و خصلت طالب حقیقت بودن ایشان و رسیدن و رساندن به حقیقت ایشان را نشان می‌دهد.

این چند خصلتی که عرض کردم در وجود علامه بارز و مشهود بود.

■ نظم در زندگی روزمره

یکی از ویژگی‌های علامه، نظم ایشان در زندگی روزمره بود. در

جلسات، چنانچه مانع بیرونی ایجاد نمی‌شد، ایشان سر وقت حاضر می‌شدند و تقریباً سر وقت هم جلسه را ختم می‌کردند که نشان می‌داد ایشان ارزش وقت و عمر را می‌دانستند. به‌عنوان مثال در جلسات پرسش و پاسخ که بین ساعت هشت تا ده بود که قرار بود ایشان اضافه بفرمایند، چنانچه قدری جلسه طول می‌کشید می‌فرمودند: اگر سؤالی نیست بنده مرخص بشوم؛ یعنی ایشان ارزش وقت و عمر را به‌طور کامل می‌شناختند. در پرتو همین ارزش دادن به عمر و وقت بود که این همه برکات از وجود شریف ایشان صادر شد.

■ جایگاه علامه در تبیین دینی و عرصه‌های علمی

این‌که ایشان چه جایگاهی در حوزه‌های دینی و علمی دارد باید بحث شود که به نظر حقیر، جایگاه ایشان جایگاه بنیانگذاری است و ایشان سعی داشتند، در پرتو قرآن و سنت شکل دقیق و منسجمی به معارف دینی و قرآنی بدهند که این مطلب از روح بلند علمی ایشان سرچشمه می‌گرفت و می‌خواستند در مسایل، به‌طور زیربنایی وارد بشوند و مسایل اصلی و فرعی را خلط نکنند.

مجموعه این مسایل به تواضع خاص ایشان در برابر حق تعالی برمی‌گردد که با جایگاه بلند فلسفی، به معارف قرآن و سنت، اصالت خاصی داده بودند و در برابر این معارف خضوع خاصی داشتند که از تواضع روحی ایشان سرچشمه می‌گیرد. در قرآن کریم که وارد می‌شوند اصالت را به معارف قرآن می‌دهند و سایر موضوعات را به‌عنوان پرتوی از قرآن مطرح می‌کنند، مانند نظریات علوم جدید یا مسایل ادبی که مطرح می‌شود، ادبیات قرآن را اصل قرار می‌دادند، در مسایل معانی و بیان، معانی و بیان قرآن را اصل می‌دانستند که سایر مسایل از قرآن سرچشمه می‌گیرد و همین‌طور سایر مسایل، در مسایل روایی نیز این چنین بودند.

■ علم اخلاق و رویکرد علامه به بحث اخلاق

در همین راستا، مسایل اخلاقی که از جهت علمی مطرح می‌شود، بایستی دارای نظامی باشد. در علوم اسلامی هم عالمان بسیاری بعد از ائمه اطهار علیهم‌السلام آمده‌اند و هر کدام با روشی در مسایل علمی اخلاقی وارد شده‌اند که به آن‌ها اشاره می‌شود.

الف - اخلاق روایی:

برخی از آن‌ها فقط به احادیث اخلاقی بسنده کرده‌اند

ب- اخلاق روایی قرآنی: برخی دیگر مانند مرحوم علامه مجلسی در

اخلاق توحیدی

سیره اخلاقی و تربیتی مرحوم علامه طباطبایی

گفت‌وگو با حجة الاسلام والمسلمین محمد باقر تهرانی

بحارالانوار، در کنار احادیث، به آیات هم تکیه کرده‌اند
ج: اخلاق تحلیلی: برخی دیگر علاوه بر این مسایل، وارد تحلیل مسایل اخلاقی
هم شده‌اند. کتاب شریف بحارالانوار این مزیت را دارد؛ اما برخی از کتب روایی
اخلاقی ما مانند تحف العقول که از کتب مهم روایی اخلاقی است فقط به نقل
روایات بسنده کرده‌اند. برخی دیگر از کتب اخلاقی روایی مانند کتاب خصال
شیخ صدوق، عنوان بندی هم کرده‌اند که برخی روایات اصول کافی هم این‌گونه
است.

د: اخلاق فلسفی: یک روش دیگر در مسایل اخلاقی تحلیل قوای
وجودی انسان و فضایل و رذایل اخلاقی اوست که به آن اخلاق فلسفی
گفته می‌شود که مبنای مسایل اخلاقی آن‌ها، دیدگاه فلسفه به قوای
وجودی انسان است، نه این‌که این مسایل در فلسفه بحث شود،
چنان‌چه برخی اشتباه تلقی می‌کنند و البته قسمی از مباحث
فلسفی قدیم، مسایل اخلاقی بود و درباره فضایل و رذایل
بحث می‌کردند اما محور آن‌ها صفات غضبیه و شهویه و قوه
وهمیه و عقلیه انسان بود، مانند طهارة الاعراق ابن مسکویه و
اخلاق ناصری مرحوم خواجه که محورشان این روش علمی
اخلاقی بوده است. مرحوم نراقی هم در جامع السعادات با
همین مبنا کار کردند ضمن این‌که از روایات هم استفاده
کردند.

ه: سبک اخلاقی غزالی: روش دیگر مباحث اخلاقی،
مسایل را در حیطه منجیات و مهلکات مطرح می‌کنند
که ابتدا غزالی در احیاء العلوم این‌گونه وارد می‌شود و
بعد از او مرحوم فیض تلاش می‌کند از روایات اهل بیت
استفاده کند و احیاء العلوم را تهذیب کرده است.

و: اخلاق توحیدی: اما مرحوم علامه طباطبایی
به دلیل سعه دیدشان نسبت به معارف دین، با دید
عمیق‌تری به مسایل اخلاقی و تربیتی نگاه کرده‌اند
که اصطلاحاً به آن اخلاق توحیدی یا خدا محوری
می‌گویند که در این روش صفات حمیده انسان در
پرتو توحید و ایمان به خدای متعال شکل بگیرد
و ایشان این روش را در المیزان مطرح می‌کنند و
استدلال هم می‌کنند. البته منافاتی ندارد که بحث
این‌گونه مطرح شود که مسایل اخلاقی از جهت





حکایت ۱۷

هرگز اشکال و اشتباه درس را پیش استاد نبرده‌ام

علامه طباطبایی: در اوایل تحصیل که به صرف و نحو اشتغال داشتم، علاقه زیادی به ادامه تحصیل نداشتم و از این روی هرچه می‌خواندم، نمی‌فهمیدم و چهار سال به همین نحو گذرانیدم. پس از آن یک بار «عنایت خدایی» دامن‌گیرم شده و در خود یک نوع شیفتگی و بی‌تابی نسبت به تحصیل کمال حس نمودم. به طوری که تا پایان تحصیل که تقریباً هیجده سال طول کشید، هرگز نسبت به تعلیم و تفکر احساس خستگی و دل‌سردی نکردم و زشت و زیبای جهان را فراموش کردم. بساط معاشرت با غیر اهل علم را به کلی برچیدم و در خورد و خواب و لوازم دیگر زندگی به حداقل ضروری قناعت نموده، باقی را به مطالعه می‌پرداختم. بسیار می‌شد (به ویژه در بهار و تابستان) که شب را تا طلوع به مطالعه می‌گذراندم و همیشه درس فردا را پیش مطالعه می‌کردم. اگر اشکالی پیش می‌آمد، هر طور می‌شد، حل می‌نمودم. و در کلاس درس، از آن چه استاد می‌گفت، قبلاً روشن بودم. هرگز اشکال و اشتباه درس را پیش استاد نبرده‌ام.

شمیم یاس / شماره ۲۰

کاربردی و تحریک افراد به یک آثار دیگری هم توجه کند و ما در روایات همه این مسایل را داریم، اما این که اصالتاً محور تعالیم قرآن و اهل بیت در مباحث اخلاقی چیست، علامه می‌فرمایند، این محور اصالتاً توحید است و روش تربیتی ایشان بر همین اساس بود. چرا که عمده‌تاً روش طرح مسایل اخلاقی ایشان، مسئله‌ای است و ایشان در مسایل تربیتی به جنبه کاربردی آن توجه دارند که ما در عمل با چه نظامی وارد بشویم که نتیجه آن اتصاف به اوصاف الهی است؛ یعنی نتیجه این روش تربیتی اتصاف به اوصاف الهی خواهد بود. نظر شریف علامه در مسایل تربیتی این بود که ما به طور مستقیم به مسایل اخلاقی توجه نمی‌کنیم بلکه در چهارچوب شرع مقدس به مسایل عملی توجه می‌کنیم و چنان چه به این چهارچوب به طور صحیح توجه شود، صفات رذیله دور و صفات حمیده ورود خواهد شد که به این روش اصطلاحاً تربیت توحیدی گفته می‌شود که بر محور عبودیت می‌چرخد و شاخصه‌هایی دارد که باید در جای خودش به صورت تخصصی وارد آن شد.

پس اگر گفته می‌شود روش اخلاقی و تربیتی مرحوم علامه طباطبایی چیست؟ باید مسئله را در دو حیطه عملی و علمی ایشان جست‌وجو کرد و سیره عملی و علمی ایشان با همدیگر مرتبط است، اما به نظر می‌رسد باید در مقام تبیین این دو را از هم تفکیک کرد که مزیت این تفکیک این است که اگر کسی واقعاً در جهت سیره عملی نباشد، نمی‌تواند سیره علمی را به طور کامل درک کند. سیره علمی، مانند مباحث علمی معلوماتی را به انسان می‌دهد که ما طبق این مبانی، این روش اخلاقی را اعلام می‌کنیم و با استدلال از آن طرفداری می‌کنیم که در ساحت مباحث علمی این مسئله باید وجود داشته باشد، اما در ساحت تربیت عملی، روش خاص تری لازم داریم که از آن

روش خاص تر اصطلاحاً به سیر و سلوک یاد می‌کنیم؛ و مرحوم علامه طباطبایی هر دو روش را به طور جامع داشتند و در هر دو روش صاحب مینا و در قله بودند.

اگرچه ایشان در سیره عملی به اساتید خود تکیه می‌کند و مطالب را از آن‌ها گرفته بود، اما مزیت ایشان بر هم‌ردیفانش این است که توانسته است با تسلطی که بر کتاب و سنت دارد، سیره عملی را به صورت علمی مطرح کنند تا اگر کسی در این سیره عملی تشکیک کرد، به سراغ معارف علمی برود و چنان چه اهل این مسایل باشد، تشکیکات و تردیدهایش برطرف خواهد شد؛ و در این جهت «رساله الولایه» را نوشتند.

لذا سیره تربیتی مرحوم علامه همان تربیت توحیدی است که از آن به تربیت عرفانی تعبیر می‌شود که محصول آن معرفت الله است و این معرفت الله از طریق معرفت النفس و با معرفت النفس ظهور می‌کند و از این جهت، چنان چه کسی در وادی این سیره عرفان عملی ایشان نباشد، این مباحث را فقط به صورت تئوری فرا می‌گیرد، اما حقیقت آن را درک نخواهد کرد، پس نتیجه این بحث و پاسخ از این سؤال این است که ما در جای خودش باید هم به سیره علمی اخلاقی تربیتی مرحوم علامه طباطبایی بپردازیم و هم به سیره اخلاقی و عملی ایشان که ایشان در هر دو جهت در قله قرار داشتند.

وجه تمایز روش عرفانی علامه طباطبایی از دیگر بزرگان

یگانه تمایز روش عرفانی علامه طباطبایی از ملاصدرا و ابن عربی و دیگر بزرگان این است که ایشان بر دو منبع اصلی قرآن و سنت تکیه دارند البته برای رسیدن به معارف قرآن و سنت، مسایل یقینی و قطعی عقلی و دقت‌های عقلی لازم است و باید با این چهارچوب حرکت کرد. بسیاری از افراد به قرآن و سنت تکیه می‌کنند اما محصول آن‌ها



دیدگاه‌های عرفانی نیست، باید با دقتی که خود قرآن و سنت به ما نشان داده‌اند وارد موضوع شد که مرحوم علامه طباطبایی این‌گونه بودند. روش تفسیری ایشان، روش تفسیر قرآن به قرآن بود، روش برخورد ایشان با روایات، اصل قرار دادن معارف قرآن و همان‌طور که در خود روایات آمده است، برگرداندن روایات به آیات و تفسیر روایت به روایت بود، این‌ها مسایل مهمی است که مقدمات محکم عقلی را لازم دارد تا انسان وارد این مسیر بشود. با چنین تبیین اجمالی، روش عرفانی مرحوم علامه طباطبایی، رسیدن به توحید خالص است. این رسیدن به توحید خالص مبتنی بر این دیدگاه است که قرآن و سنت ما را به توحید خالص دعوت می‌کنند، یعنی از جهت نظری، قرآن و سنت ما را در تمام شئون به توحید خالص توجه می‌دهند. توحید خالص به این معناست که ما یک حقیقت بالذات مطلق داریم که خدای متعال است و بقیه موجودات تماماً آیه و وجه او هستند که در تمام شئون هم در ذات و هم در اوصاف و هم در افعال آیه‌اند و با چنین دیدگاهی انسان هم یکی از آیات پروردگار متعال است، اما جنبه آیت بودن انسان نسبت به خداوند متعال، برتر از جنبه آیت بودن سایر موجودات است و این آیت بودن هم به لحاظ ظهور حق تعالی است که «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»، (حدید/۳) و سیر تربیتی، با توجه به این مبانی نظری قرآن و سنت شکل می‌گیرد.

شخص در سیر عملی به نقطه‌ای می‌رسد که ابتدائاً به آن اعتقاد دارد، سیر عملی رسیدن است و در مباحث نظری اعتقاد داشتن است، اعتقاد داشتن اصل است، اما رسیدن نیست، دعوت دین رسیدن است که البته آن مقدمات هم باید باشند، ممکن است روش‌های مختلف به یک نتیجه منجر شوند، مثلاً بن عربی هم با اصطلاحات خاص خودش از توحید خالص بحث می‌کند،

ملاصدرا هم ضمن بحث‌های فلسفی‌اش در نهایت به توحید خالص می‌رسد و به آن معتقد است، اما مرحوم علامه در مباحث قرآنی و دیگر مباحث، فقط از اصطلاحات قرآن و سنت استفاده می‌کند و با وجود این‌که بر اصطلاحات قوم مسلط است، اما از آن‌ها بهره نمی‌گیرد و فقط از اصطلاحات قرآن و سنت استفاده می‌کند، در بحث فلسفی ایشان بحث فلسفی می‌کند و چنان‌چه به‌طور محدود راجع به عرفان نظری بحث می‌کردند از همان اصطلاحات استفاده می‌کردند اما در بحث تبیین نظریه اسلام در مسئله تربیت عرفانی و هدف از خلقت در بحث‌های نظری و از دیدگاه توحیدی، از همان اصطلاحات قرآنی استفاده می‌کنند و به وحدت مطلقه حق متعال توجه می‌دهند که در سوره مبارکه توحید این مدل را پیاده کرده‌اند، ایشان هم در سوره مبارکه توحید و هم در آیاتی که توجه به وحدانیت مطلقه خدای متعال می‌دهند این مسایل را به‌صورت پراکنده در تفسیر بیان کرده‌اند، این که عرض کردم به‌صورت پراکنده به این دلیل است که ایشان نمی‌خواهد دیدگاه علمی خاصی را بیان کند، در این آیه مقتضای این آیه را و در آیات دیگر مقتضای همان آیات را بیان می‌کنند و در کتاب‌های علمی سیر منظمی دارند، قرآن کریم هم همین‌طور است، نه می‌توانیم بگوییم کتاب عرفانی است که علم عرفان است و نه می‌توانیم بگوییم کتاب اخلاقی است که علم اخلاق است. اصل کار آن تربیت است و عرفان و مسایل اخلاقی و احکام را برای انسان بیان می‌کند و مرحوم علامه هم در روش تفسیری خودشان بر اساس روش قرآن وارد می‌شوند. بنابراین ایشان در کتاب‌هایی که تدوین کرده‌اند بر همین اساس وارد شده‌اند.

■ **چرایی نگارش «رساله الولایه» و «لب الباب» توسط علامه طباطبایی رحمته الله علیه**
ایشان در کتاب رساله الولایه که به قلم

خودشان است، اساس کارشان بیان کردن مبانی علمی قرآنی و سنتی معرفت النفس است و اجمالاً کیفیت معرفت نفس و راه رسیدن به معرفت نفس را بیان می‌کنند. این‌که عرض کردم اجمالاً یعنی مطالب این کتاب برای کسی که می‌خواهد بر اساس این روش تربیتی عمل و حرکت کند کفایت نمی‌کند، رساله لب اللباب ایشان محصول جلسات خاص اخلاقی و عرفانی ایشان است و ایشان برای افرادی که می‌خواستند تحت تربیت ایشان باشند و در آن جلسات شرکت داشتند، دورنمای سیر و تحولاتی که برای شخص سالک در مسیر سیرش رخ می‌دهد را هم از جهت حالات و هم از جهت اعمال و رفتار بیان فرمودند، اعمال و رفتار باز دورنماست و حالات هم به همین صورت است، شخص باید به‌صورت جزئی تحت تربیت عملی قرار بگیرد، یعنی اگر کسی مطالب لب اللباب را با مطالعه متوجه بشود، بدون سیر عملی برای او کافی نخواهد بود، هم چنین این سیر عملی باید تحت تربیت استادی باشد که خودش این راه را پیموده و سیر کرده است و چهارچوب این دورساله‌ای که از ایشان در

حکایت ۱۸

مقام علمی

شهید مطهری: ایشان چند تا نظریه در فلسفه دارند؛ نظریاتی در سطح جهان که شاید پنجاه یا شصت سال دیگر ارزش این‌ها روشن بشود... البته ایشان تنها در ایران شناخته شده نیستند بلکه در دنیای اسلام و حتی در اروپا و آمریکا هم مستشرقینی که با معارف اسلامی آشنا هستند ایشان را به‌عنوان یک متفکر بزرگ می‌شناسند. آیه‌الله سید محمد حسین حسینی تهرانی:

در زمان رژیم ستم شاهی آمریکاییان تلاش داشتند تا برای تدریس فلسفه شرق ایشان را به یکی از دانشگاه‌های ایالات متحده آمریکا ببرند. دولت آمریکا برای عملی کردن این برنامه به محمدرضا شاه معدوم متوسل شد. وی می‌خواست از حضرت آیه‌الله بروجردی رحمته الله علیه خواست که این موضوع را به اطلاع علامه برسانند. اما ایشان نپذیرفتند.

ماهانامه گلبرگ



این جهت باقی مانده، به این صورت است. لذا می بینیم که رساله لب اللباب خطی بوده و در اختیار عموم قرار نداشته است و تنها بین کسانی که در این سیر قرار داشته اند رد و بدل می شده است، چراکه برای دیگران فایده کلی ندارد، مانند کلیات کاربردی یک علم است که فقط اهل آن علم، آن کلیات را متوجه می شوند، رساله سید بحر العلوم هم همین طور است و مرحوم علامه این رساله را در

جلساتشان توضیح می دادند و لب اللباب در واقع توضیح رساله سید بحر العلوم است و این ها کتاب های خطی بوده اند و به نظر می رسد که صلاح نبوده که به این صورت چاپ شوند تا جایگاه خاصشان حفظ شود. هم چنین مرحوم علامه طباطبایی یک بحث نظری در دیدگاه توحیدی دارند و در این رابطه دو کتاب با دو روش مختلف تدوین کرده اند.

الف: روش تحلیلی عقلانی: که در آن روش به آیات و روایات هم تمسک می شود که رسائل هفت گانه توحیدی ایشان این گونه است که ابتدا با روش تحلیل عقلانی وارد بحث می شوند.

ب: روش قرآنی صرف: دومین روش ایشان هم روش قرآنی صرف است که تفسیر میزان این چنین است که دیدگاه های عمیق توحیدی قرآن در آن به صورت پراکنده تبیین شده اند. هم در بحث وحدانیت مطلقه خداوند متعال و هم در بحث ظهور اسماء و صفات از ذات اقدس الهی که یکی از بحث های عرفان نظری است که ایشان در ذیل آیه «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ سَيُجْزَوْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (اعراف/۱۸۰) بحث بسیار شریفی

از منظر قرآن و روایات دارند و هم بحث از انسان کامل کرده اند که در عرفان نظری آمده است با این تفاوت که در این جا از خود آیات استفاده کرده اند به این صورت که انسان کامل همان انبیاء و اولیاء، با آن خصلت هایی که قرآن کریم برای آن ها بیان می کند هستند و در رأس ایشان نبی اکرم ﷺ قرار دارند و در یک جا ایشان این مطلب را بیان می کنند که اولین فاتح باب ولایت امیرالمؤمنین است که مقصود ایشان همان ولایت کلیه الهیه است که انسان

کامل آن ولایت کلیه الهیه را دارد. به هر حال این روش بحث علمی ایشان در این باب است. هم چنین ایشان جدای از رساله الولایة و لب اللباب، از جهت مبنایی بحث دیگری در تربیت عرفانی دارند. ایشان در آیه ۱۰۵ سوره مبارکه مائده «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» بحث معرفه النفس را به صورت مفصل بیان می کنند که در این جا لحن بحثشان با کتاب رساله الولایة متفاوت است و شبهاتی که در این رابطه مطرح می شود، در میزان مطرح و رد شده است و مسئله معرفت نفس را از این آیه شریفه و روایاتی که می توانند در ذیل این آیه باشند مانند کلمات قصار امیرالمؤمنین در باب معرفه النفس را بیان می کنند هم چنین ایشان در آیات دیگری از جمله آیات ۱۸ و ۱۹ سوره مبارکه حشر این مسئله را بیان می کنند.

■ جایگاه مسایل عرفان نظری در سیر عملی علامه

تا آن جا که بنده از ایشان و شاگردان خاص ایشان که از ابتدای ورود علامه به قم با ایشان ارتباط داشتند سراغ دارم، ایشان از جهت علمی اجمالاً به عرفان نظری معتقد بودند، این که عرض می کنم اجمالاً معنایش این است که این طور نیست که هر آن چه که دیگران در کتاب های شان بیان کرده باشند مورد پذیرش علامه قرار گرفته باشد، اما این طور نبوده است که ایشان از مسایل عرفان نظری آگاهی نداشته باشند و آن ها را درس نگفته باشند، ایشان از عرفان نظری آگاهی داشتند و آن را به طور محدود درس گفته اند، اما این که آیا ایشان از مطالب عرفان نظری در روش تربیتی استفاده کرده باشند و یا این که عرفان نظری را

برای سیر عملی شرط بدانند این طور نیست که شخص برای سیر عملی باید حتماً عرفان نظری را بخواند و بداند. این مطلب راجع به سیره علامه طباطبایی است و ممکن است کسی به این نظر بنده اشکال هم بکند، اما شواهدی هست که در هیچ یک از روش های تربیتی ایشان بحث از اصطلاحات رایج عرفان نظری نیست، حتی در مورد عرفان عملی مانند منازل السائرین و امثال آن که شاخصه کتاب های درسی عرفان عملی هستند هم همین طور است، اگر چه

اگرچه ایشان در سیره عملی

به اساتید خود تکیه می کند

و مطالب را از آن ها گرفته بود

اما مزیت ایشان برهمه ردیفانش این است

که توانسته است با تسلطی که

بر کتاب و سنت دارد، سیره عملی را

به صورت علمی مطرح کند

تا اگر کسی در این سیره عملی

تشکیک کرد، به سراغ

معارف علمی برود و چنان چه

اهل این مسایل باشد

تشکیکات و تردیدهایش

برطرف خواهد شد؛ و در این جهت

«رساله الولایة» را نوشتند.

لذا سیره تربیتی مرحوم علامه

همان تربیت توحیدی است

که از آن به تربیت عرفانی تعبیر می شود

که محصول آن معرفت الله است

و این معرفت الله

از طریق معرفت النفس

و با معرفت النفس ظهور می کند.



درک مباحث آن نیاز به یک دیدگاه تخصصی داریم.

نتیجه بحث

نتیجه این که مرحوم علامه طباطبایی در روش تربیتی خودشان، همان روش اساتیدشان را دارند و به اصطلاحاتی که عرفان نظری و عرفان عملی رایج وجود دارد تکیه نمی‌کردند اگر چه گاهی در نتیجه برخی از مطالب و مراحل که در عرفان عملی مانند منازل السائرین و نظایر آن آمده است با این آقایان یکی بشود، این که اگر شخص بخواهد در سیر عملی قرار بگیرد منازل السائرین مرحوم خواجه و فصوص الحکم را بخواند تا وارد سیر شود را ایشان معتقد نبوده است، اما لازم می‌دانستند شخص برای سیر عملی باید اعتقادات لازم را داشته باشد و وارد مسیر آگاهی به معارف دین بشود. چرا که تا کسی این آگاهی را نداشته باشد، نمی‌تواند به آن‌ها عمل کند، اما مکتب تربیتی ایشان این قالب خاص را داشته است.

خاطراتی درباره علامه طباطبایی رحمته الله علیه

مرحوم علامه طباطبایی یکپارچه تواضع و فروتنی بودند و با آن درجه علمی، گاهی در پاسخ سؤالی می‌فرمودند ما نمی‌فهمیم یا ما نمی‌دانیم و ابایی از بیان این سخن نداشتند، حالا یا محل پاسخ را مناسب نمی‌دانستند یا این که واقعاً نمی‌دانستند و این نکته را در مجالس پرسش و پاسخ ایشان دیدیم. نکته دیگر در مورد مرحوم علامه، خضوع عملی ایشان در برابر اهل بیت علیهم السلام است. ایشان در برابر اهل بیت علیهم السلام برای خودش شخصیتی قائل نبود، قبل از انقلاب اسلامی در مشهد مقدس، بعد از نماز مرحوم آیه الله العظمی میلانی در محضر علامه بودیم، ایشان مدتی صبر می‌کردند تا از دحام جمعیت کاهش پیدا



ایشان اطلاع از این اصطلاحات داشتند، اما اساس مباحثشان را بر دو منبع اصیل قرآن و سنت قرار دادند.

در این بین کتاب دیگری هم از ایشان به نام «کتاب توحید علمی و عینی در مکاتب حکمی و عرفانی» یا محاکمات وجود دارد که حاوی نامه‌هایی است که پاسخی است به پرسش سائلی که در مورد شعری از عطار نیشابوری با این مضمون:

دائماً او پادشاه مطلق است
در کمال عز خود مستغرق است
او به سر ناید ز خود آن جا که اوست
کی رسد عقل وجود آن جا که اوست؟

از مرحوم آخوند خراسانی سؤال کرده بود که این شخص پاسخ مرحوم آخوند را نزد مرحوم شیخ محمد حسین اصفهانی معروف به کمپانی که در فقه و اصول، استاد مرحوم علامه بودند می‌برد. مرحوم کمپانی از شخصیت‌های برجسته در فلسفه بودند که از شاگردان مکتب مرحوم میرزا جواد آقا تبریزی بودند. پاسخ‌های مرحوم کمپانی بر اساس اصطلاحات فلسفی بود.

مرحوم آسید احمد کربلایی پاسخ مرحوم آسید محمد حسین اصفهانی را می‌بینند و با دیدگاه عرفانی پاسخ می‌دهند و مقداری از اصطلاحات عرفان نظری در پاسخ مرحوم آسید احمد کربلایی وجود دارد و معلوم می‌شود که ایشان بر عرفان نظری هم تسلط داشته‌اند، مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه در محاکمات بین این دو پاسخ جمع کرده‌اند تا نظرات این دو بزرگوار را تطلیف و به هم نزدیک کنند، در این تلفیقی که مرحوم علامه در محاکمات انجام داده‌اند، بیشتر از اصطلاحات فلسفی استفاده کرده‌اند تا اصطلاحات عرفان نظری و سعی کرده‌اند

با تحلیل‌های لطیف و عمیق، بیانات مرحوم آسید احمد کربلایی را تبیین کنند و این دو پاسخ را به هم نزدیک کنند، البته مرحوم علامه تمام پاسخ‌ها را جمع نکرده‌اند، اما محصول این پاسخ‌ها و محاکمات مرحوم علامه هم حاوی دیدگاه عرفان نظری و بینشی است که ما چه دیدگاه توحیدی باید داشته باشیم و هم این که به نوعی محصول سیر عملی را بیان می‌کند که سالک در سیر عملی به چه مرحله می‌رسد که حاوی مطالب بسیار ارزنده‌ای است که برای

کند تا به حرم مشرف بشوند و چند دقیقه‌ای هم سؤال و جوابی می‌شد، شخصی آمد و گفت من از راه دور آمده‌ام و می‌خواهم دست شما را ببوسم، ایشان فرمودند، همین کف حیاط را ببوس که از کله من بهتر است، این عین تعبیر ایشان است، یعنی ایشان در محضر امام معصوم برای خودشان ارزشی قائل نبودند. زمانی که ایشان به حرم مشرف می‌شدند، به ایشان گفته می‌شد که شلوغ است و مقداری صبر کنید، ایشان می‌فرمود خیر، من هم مانند بقیه مردم؛



و برای خودش تشخصی قائل نبود که مثلاً کوجه باز کنند و خلوت کنند و امثال این کارها را انجام بدهند، بلکه خودشان را در محضر امام، داخل جمعیت می‌دیدند و ایشان از درب کفشداری تا داخل حرم را می‌بوسید و این مطلب را بنده از نزدیک مشاهده کرده‌ام، ایشان در مصائب اهل بیت چشم‌گریانی داشتند، این مطلب مهمی است که شخصی در قله عقلانیت و مسایل فلسفی و مباحث علمی قرار دارد، اما در نهایت رقت قلب و صفای باطن است، در مجلسی دیدم ایشان عبايشان را کنار زدند که دستمال از جیبشان بردارند، دیدم اشک از صورتشان جاری است، ایشان معروف بود که در ایام محرم، کارهای علمی را در تاسوعا و عاشورا تعطیل می‌کردند و فقط در مجالس اهل بیت شرکت می‌کردند و در مجالس قدیمی که اخلاص بیشتری داشتند شرکت می‌کردند، این مطلب از ایشان معروف است که در مجلس روضه منزل مرحوم برقی در گذرخان شرکت می‌کردند و در اتاقی می‌نشستند و می‌گفتند این سیاهی‌های این اتاق برای ما شهادت می‌دهند، یعنی ایشان تا این اندازه نسبت به

حکایت ۱۹

همت عالی

نجمة السادات طباطبایی
همسر شهید بزرگوار قدوسی:
یکی از خصوصیات آن مفسر عالی قدر همتی عالی و پشتکاری زاید‌الوصف ایشان بود. پدر بزرگوارم می‌گفت: وقتی در نجف بودم یک معلم ریاضی داشتم که فقط ساعت یک بعد از ظهر وقت تدریس داشت. من یک بعد از ظهر از این سوی شهر به آن طرف شهر می‌رفتم. وقتی به مکان مورد نظر و جلسه استاد می‌رسیدم به دلیل گرمای زیاد و پیمودن راه طولانی آن قدر لباس‌هایم خیس عرق بود که همان‌طور بالباس داخل آب حوض می‌رفتم و در می‌آدم و بعد تنها یک ساعت نزد آن استاد ریاضی درس می‌خواندم.

شمیم یاس / شماره ۲۰

ارتباط خالصانه با اهل بیت علیهم‌السلام و مخصوصاً امام حسین علیه‌السلام معتقد بودند، در عین این‌که باید تلاش علمی و دقت نظر داشتند. هر کس که به جایی رسید از خلوص در برابر قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام بوده است، ایشان در مباحث فلسفی، بحث فلسفی داشت، در مباحث روایی، بحث روایی داشت، مشخصه مرحوم علامه جامعیت ایشان در ورود به مباحث بود، وقتی بحث تفسیری می‌کردند، فقط بحث تفسیری را مطرح می‌کردند و در مورد بحث روایی و فلسفی هم همین‌طور بود، البته همه این‌ها هم منطبق هستند، کما این‌که ایشان در تفسیر میزان این کار را کرده است، اما باید روش را شناخت، برخی گمان می‌کردند تفسیر ایشان تسلطی در روایات نداشتند، در صورتی که ایشان دو مرتبه بحار را از منابع بحار و نه فقط از خود بحار دیده‌اند، آن هم در زمانی که اثری از این معجم‌ها نبود، یک روایت را ایشان از چند جا آدرس می‌دهد که تسلط ایشان را می‌رساند، این در اثر اخلاص بالای ایشان است که خودشان را در بست در اختیار خداوند و معارف دین قرار داده‌اند و خداوند هم دریچه‌های معرفت را به قلب ایشان باز کرد و راه‌ها را گشود. ایشان در آن زمان یک تنه تفسیری را که هنوز نظیری برایش نیامده، نوشته‌اند و این از کرامات الهی است که خدای متعال نصیب ایشان کرده است، ایشان در بحث‌های فلسفی بدایه و نهاییه را نوشته‌اند، ایشان در بحث تفسیر روایی، شروع به توضیح روایات معلق بحار الانوار کردند و شرط کردند که من به این شرط می‌نویسم که چیزی را حذف نکنید و تا هفت جلد را نوشتند و زمانی که به شرطشان عمل نشد، ایشان هم دیگر ادامه ندادند و چاپ‌های قدیم این مطالب حاوی حواشی ایشان به برخی از روایات معضل است، هم‌چنین برخی از روایات مشکل اصول کافی که در چاپ مرحوم آقای علی‌اکبر غفاری آمده است که در بحث قضا

و قدر و مشیت، بیاناتی دارند. به هر حال پاکی و طهارت خاص ایشان باعث شد تا در فشارهای گوناگون مادی دست از تلاش برندارند و ایشان در تقویت معارف حوزه‌ها به صورت بنیادی وارد شد که المیزان منبعی برای معارف گوناگون است که به نظر حقیر، اگر بخواهیم علوم انسانی را بر اساس اسلام بنویسیم، باید با دقت به المیزان رجوع کنیم. در مسایل اجتماعی، در مسایل تاریخی و مخصوصاً در مسایل روان‌شناسی اسلامی و به طور کلی مباحث علوم انسانی منبع ما می‌تواند تفسیر میزان با دیدگاه تحلیلی علامه طباطبایی باشد و البته شاگردان مبرز ایشان مانند آیه‌الله جوادی آملی و آیه‌الله مصباح یزدی به طور خاص مسیر ایشان را ادامه دادند و توفیقات فلسفی و تفسیری دارند، البته ایشان شاگردانی مانند آیه‌الله حسن زاده و آیه‌الله ابراهیم امینی و سایر بزرگان دارند که این‌گونه وارد نشده‌اند.

اگر انسان بخواهد یک دیدگاه جامعی به دین داشته باشد، باید از زبان کسانی که چنین اعتقادی را به دین دارند و سخنشان تکیه‌گاه است و بر مبانی قرآن و سنت تکیه دارند حرکت کنند تا آسیب نپذیریم که شاخصه علامه طباطبایی و حضرت امام رضوان‌الله‌علیهما است، اما در صحنه عمل امام موفق شدند تا این جامعیت را پیاده کنند و مرحوم علامه در بحث علمی اثبات کردند که دین برای پیاده شدن است و پیاده شدن دین حکومت لازم دارد و حکومت هم حاکم الهی و معصوم می‌خواهد و در زمان غیبت حاکم معصوم، باید حاکم فقیه باشد. این را مرحوم علامه طباطبایی در آیه آخر سوره آل عمران اثبات کردند و در برخی از مقالات فارسی ایشان که در بررسی‌های اسلامی نوشته‌اند، حاکم اسلامی را هم به طور خاص ذکر کرده‌اند. ما باید این‌ها را مبنای دیدگاه صحیح علمی و تربیتی خودمان قرار بدهیم.



علامه طباطبایی و

بهترین شیوه‌های تربیتی کودکان



حکایت ۲۰

گریه علامه در سوگ همسر

آیه الله ابراهیم امینی: در روزهایی که علامه طباطبایی در سوگ همسرشان محزون و متأثر بود و اشک فراوانی می ریخت سبب این همه آشفتگی و ناراحتی را جویا شدم، علامه پاسخ داد: «مرگ حق است، همه باید بمیریم من برای مرگ همسرم گریه نمی کنم گریه من از صفا و کدبانوگری و محبت های خانم بود. من زندگی پرفراز و نشیبی داشتم. در نجف با سختی هایی مواجه می شدم، من از حوایج زندگی و چگونگی اداره آن بی اطلاع بودم، اداره زندگی به عهده خانم بود. در طول مدت زندگی ما، هیچ گاه نشد که خانم کاری بکند که من حداقل در دلم بگویم کاش این کار را نمی کرد یا کاری را ترک کند که من بگویم کاش این عمل را انجام داده بود. در تمام دوران زندگی هیچ گاه به من نگفت چرا فلان عمل را انجام دادی؟ یا چرا ترک کردی؟ ...

من این همه محبت و صفا را

چگونه می توانم فراموش کنم.»

سیری در سیره علمی و عملی علامه طباطبایی رحمته الله علیه

نیاور، آن ها اکنون باید آرامش داشته باشند و هنوز موقع کار کردنشان فرانسیده است. وقتی غذایی طبخ می کردیم که اشکال داشت، پدرم اصلاً به روی خودش نمی آورد و خیلی هم تعریف می کرد، مادرم می گفت به این ترتیب این دخترها در کدام خانه می توانند زندگی کنند؟ و پدرم می گفتند این ها امانت خدا هستند هرچه آدم به این ها احترام بگذارد خدا و پیغمبر خوشحال می شوند. تربیت ما منحصراً در هنگام کودکی صورت نگرفت من پس از ازدواج هم همیشه از رهنمودهای پدرم بهره مند می شدم مثلاً اوایل ازدواج هر وقت به خانه پدرم می رفتم عوض این که بپرسند وضعت چطور است؟ فقط سفارش می کردند که مبادا کاری کنی که موجبات ناراحتی مادر شوهرت را فراهم کنی که خدا از تو نمی گذرد.

علاقه ایشان به فرزندان زیاد بود، در سال هایی که ما در تهران اقامت داشتیم، من هفته ای دو سه بار به ایشان سر می زدم ولی مشخص نبود که چه وقت هایی می روم منتهی هر وقت می رفتم، خانمشان (همسر دوم علامه) می گفتند: که پدرت سه، چهار ساعت است که این جا قدم می زنی و منتظر توست، وقتی می پرسیدم: از کجا می دانستید که من می آیم؟ پدرم جواب مشخصی نمی دادند و بالاخره هم نفهمیدم چطور می دانستند که من چه وقت به آن جا می روم. پدرم می گفت: اگر زن اهمیت نداشت خدا نسل دوازده امام را از نسل حضرت زهرا علیها السلام قرار نمی داد. واقعاً اگر زن خوب باشد می تواند عالم را گلستان کند و اگر بد باشد عالم را جهنم می نماید.^(۱)

پی نوشت

۱. مجله زن روز، شماره ۸۹۲

مرحوم علامه طباطبایی رحمته الله علیه برای بچه ها خصوصاً دخترها ارزش بسیار قائل بود و دختران را نعمت های خدا و تحفه های ارزنده می دانست، مدام بچه ها را به آرامش و راستی دعوت می نمود، میل داشت آوای صوت قرآن در گوش کودکان طنین انداز شود و برای همین منظور قرآن را با صدای بلند تلاوت می نمود.

فرزند علامه طباطبایی رحمته الله علیه می گوید: در فرصت های مناسب از روایات مطالبی آموزنده نقل می کرد و بر این باور بود که این برنامه برای بچه ها مفید است، با کودکان بسیار مهربان و خوش رفتار بود و گاه می شد که وقت زیادی را صرف بازی و سرگرم کردن آنان می نمود، در عین حال از حد خود تجاوز نمی نمود که بچه ها لوس بار آیند، از سر و صدای فراوان فرزندان و نوه ها و نیز پرحرفی ها و سوالات مکرر آنان به هیچ عنوان ناراحت و خسته نمی شد، در خانه هم توصیه می کرد مبادا در مقابل کودکان عکس العمل بدی نشان دهید و به آنان چیزی بگویید، بچه باید آزاد باشد، در عین حال به ادب و تربیت نوابوگان توجه داشت و رفتار پدر و مادر را در تربیت آنان مؤثر می دانست و عقیده داشت که حرف پدر و مادر نباید در مورد بچه یا در هر موردی که بچه ها شاهدند دوگانه باشد و می گفت این حالت دوگانگی شخصیت بچه ها را ناجور بار می آورد.

در رفتارشان با دخترها احترام و محبت افزون تری مشاهده می شد و می گفت به این ها باید محبت بیشتری شود تا در زندگی آینده با نشاط باشند و بتوانند همسری خوب و مادری شایسته باشند، حتی نام دختران را با پسوند سادات صدا می کرد و اظهار می داشت حرمت دختر مخصوصاً سید باید حفظ شود.

همسرش عقیده داشت که دختر باید در خانه کار کند ولی علامه می گفت: به آن ها فشار



■ دشواری تبیین ابعاد مختلف شخصیتی علامه طباطبایی

بحث از علامه مانند بحث از خورشید است. مسایل وجود به هر مقدار که واضح تر است، تبیین آن سخت تر است، مانند این که بخواهیم وجود خورشید را بیان کنیم که به هر مقدار که وجودش واضح و روشن است، اما تبیین آن سخت است. در یک جمله می توانیم بگوییم اگر ما یک متخصص تمام عیار در دین داشته باشیم، علامه طباطبایی است، تخصص در دین از تمام تخصص های علمی عالم، مشکل تر است.

دین یک حقیقت علمی فوق العاده مشکل است، آن چه ما از دین می بینیم، یک لایه پوست پیازی و در یک عمق خاص و معین است، اما علامه طباطبایی عمق دین را فهمیده بود، در فقه، اصول، فلسفه، عرفان نظری و عملی و تفسیر مجتهد بود. وقتی می گوئید ایشان در تفسیر مجتهد بود، یعنی ایشان در تفسیر خود، با ابتکارات نویی، حقایق و مسایل فوق العاده ای را بیان کرده است. در روایت داریم که «ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِطُوهُ؛ خطبه ۱۵۸ نهج البلاغه» یعنی قرآن را استنطاق کنید و آن را به زبان در بیاورید، ایشان قرآن را استنطاق کرده و قرآن را به زبان آورده بود و در این وادی حرف های بسیار جدیدی دارند. شما هر جلد از میزان را باز کنید و هر جای آن را نگاه کنید، یک مسئله ای برای شما دارد، ایشان لفاظی نکرده، بلکه معنا در الفاظ موج می زند و الفاظ از وسعت و عمق معنوی بالایی برخوردار است، البته دیگر آثار ایشان، مانند آثار عرفانی و فلسفی ایشان نیز همین گونه است.

■ غربت علامه

علامه کتاب کوچکی بنام رساله الولایه نوشته اند که علومی که در آن ریخته است، شاید در میزان نریخته باشد. رسائل هفت گانه ایشان فوق العاده است، روش رئالیسم ایشان کار مارکسیسم را تمام کرد. ایشان رساله ای در برهان و رساله ای در خطابه دارند و رسائل مختلف دیگری نیز نوشته اند که همه بسیار متقن و دقیق است، ولی متأسفانه، حوزه ما از این هایی خبر است و درس و بحث و گفت و گویی از آن ها نیست. علامه در حوزه آن چنان غریب است که نظیر ندارد، آن چنان که باید از آثار علامه در حوزه استفاده نمی کنند. از نظر علمی، قدرت علامه بسیار فراوان است، ایشان در هر مسئله ای که وارد شده اند، خالی از ابتکار نبوده اند، این طور نیست که علامه مسایلی را از جاهای دیگر جمع کرده باشند و فرآورده ای نداشته باشند، بلکه همواره دست آوردها و حرف های جدیدی مطرح کرده اند، ایشان در جلساتی که در شب های پنجشنبه و جمعه برای عده ای از افضل که در منزلشان برقرار کرده بود و گاهی هم سیار بود و در منزل آقایان می گشت، چند چیز را درس دادند. یکی از درس های ایشان درس جلد نهم اسفار بود که راجع به معاد است و می فرمود: معاد از مشکل ترین مسایلی است که ظاهراً آشنایی با آن سهم بشر نیست و ایشان در آن جلسات بحث معاد را طرح می کردند و کسانی در این جلسات حاضر می شدند که شاید پنجاه سال از عمرشان را در فلسفه و علم و عرفان و معرفت طی کرده بودند و همه آن ها در برابر علامه مانند طفل دبستان زانومی زدند.

وقتی آقای مطهری به محضر علامه می آمد، مانند یک عبد رفتار می کردند و دوزانو می نشستند، هم چنین بزرگانی مانند آقایان محمدی گیلانی، جوادی آملی، حسن زاده آملی، مصباح یزدی و آشیخ یحیی انصاری، نیز این گونه بودند و این ها وقتی به محضر علامه می آمدند مانند یک عبد می نشستند و سراپا گوش بودند.

در یکی از مجالس، یکی از بزرگان از علامه سؤالی کرد و آقا جواب داد و وقتی این سؤال و جواب چند مرتبه تکرار شد، به ناگاه در مقام اعتراض فریاد آقای مطهری بلند شد که این جا محضر گوش دادن است و وقتی که این جا می آید، گوش کنید.



شگفتی های معنوی و علمی

علامه طباطبایی

گفت و گو با حجة الاسلام والمسلمین حسن ممدوحی
از اعضای جامعه مدرسین و خبرگان رهبری

آیة الله ممدوحی در سال های تحصیل خود علوم عقلی و حکمت را به خوبی فرا گرفت و مدت ها در درس اسفار علامه طباطبایی حضور جدی داشت.



دریای کمالات علامه پایانی ندارد، ولی
اجمالاً آن کسی که حقایق الهیه دین را که
بر قلب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، بهتر از
همه فهم کرده بود ایشان بود.

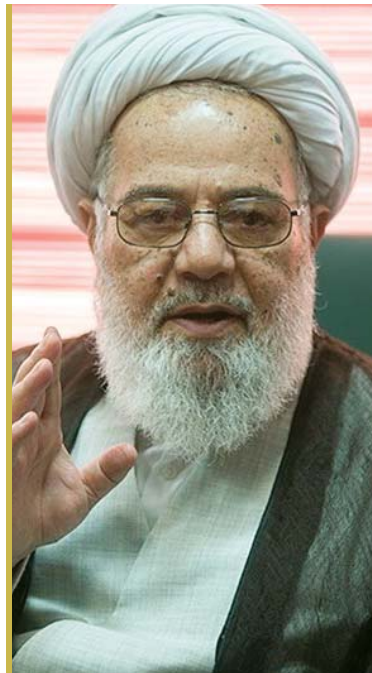
■ محدثی فوق العاده

علامه رحمته در عین حالی که یک فیلسوف
بسیار قوی بود، یک محدث فوق العاده متین
بود، ایشان یک دوره وسایل الشیعه را مباحثه
کرده بود، یک دور بحار مجلسی را دیده بود و
بحث کرده بود و حتی حاشیه زده بودند. کتب
اربعه را یک دوره مطالعه کرده بود و به تاریخ
مسلط بود و علاوه بر اینها کتاب شناسی
بسیار قوی بودند. ما چه بگوییم از کسی که
با تمام استعداد فوق العاده ای که داشت یک
عمر زحمت کشیده بود و غیر از آن، خداوند
نیز موهبت هایی به ایشان کرده بود که از حد
شمارش بیرون است. رابطه ای که ایشان با
ماورای طبیعت داشت، آگاهی که از برخی
مسائل داشت نیز در علامه قابل توجه است.

■ علامه طباطبایی رحمته و جمهوری اسلامی

علامه رحمته نسبت به جمهوری اسلامی
حق بزرگی داشتند و کلیدواژه جمهوریت در
اسلام را اولین بار در کتاب اجتهاد و تقلید
بیان کردند. ایشان در این کتاب آورده اند:
«از بین انواع حکومت هایی که در علم
حقوق بحث شده نزدیک ترین نوع حکومت
به اسلام، جمهوریت است.» و چقدر ایشان
را به خاطر این یک کلمه اذیت کردند! آن
ذهنیت هایی را که آقای بهشتی، صدر،
مطهری، مفتاح و افراد صاحب ذهن باز و
روشن داشتند که دست و بازوی حضرت
امام بودند، از شاگردی علامه کسب کرده
بودند که در حقیقت از فرآورده های علمی
این مرد بزرگ بودند.

ایشان در جلد دوم المیزان، در ذیل آیه
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَ
اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (آل عمران/ ۲۰۰) حدود
چهارده فصل بیان کرده اند که منشور نظام
حکومتی اسلام را تشکیل می دهد.



■ مرحوم فلسفی رحمته و تفسیر المیزان

یک وقت بنده قبل از انقلاب در مسجد
امام پای منبر مرحوم آقای فلسفی بودم،
آن قدر جمعیت زیاد بود که درها را بسته
بودند. آقای فلسفی منبری رفت که من از نظر
علمی، چندین برابر قبل به ایشان اعتقاد
پیدا کردم. بعد از مدتی متوجه شدم که این
منبر، شرح و بیان دو خط از المیزان است،
علامه در المیزان فرموده است که بنای
اسلام این است که قبل از آنی که بیمارستان
باز کنند و بیمار را برای معالجه به آن جا
ببرند، باید افراد را واکسینه کنند که دیگر
احتیاجی به تخت بیمارستان نباشد، یعنی
اگر به دستورات اسلام عمل بشود، دیگر
مشکلات ایجاد نمی شود. اسلام می گوید:
به نامحرم نگاه نکن، حالا شما ببینید چقدر
مفاسد در نگاه حرام وجود دارد که اختلافات
خانوادگی و ازهم گسیختگی خانواده ها با یک
نگاه پیش می آید، «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ
أَبْصَارِهِمْ»، (نور/ ۳۰)، «وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَعْضُضْنَ
مِنْ أَبْصَارِهِنَّ»، (نور/ ۳۱) که این دستورات
پیشگیرانه هستند. آیه دارد:

«أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَ حَرَّمَ الرِّبَا»، (بقره/ ۲۷۵)

به نظر می رسد تمام ورشکستگی کارخانه ها
که در کشور داریم، ناشی از معاملات ربوی
بانک هاست. یک تاجر که بخواهد سی درصد
از منافعش را به بانک بدهد، بعد هم پول کارگر
را بدهد و استهلاک کارخانه را درست کند و
خودش هم بخواهد زندگی کند دیگر چیزی
نمی ماند، مگر یک کارخانه چقدر درآمد دارد؟
در مسایل اخلاقی و همه مسایل، ملاحظه
بفرمایید اسلام به جای معالجه افرادی که
دچار مشکلات شده اند، به آن ها کد می دهد
و آن ها را واکسینه می کند. آقای فلسفی یک
ساعت راجع به این مطلب صحبت کرد و
چقدر زیبا صحبت کرد، ما نفهمیدیم این
مطلب از کجا آمده است، بعد دیدیم اینها
دو خط از المیزان است. ابتکارات ایشان
این طور بود، در المیزان مطالبی با کدهای
مختصر وجود دارد که هر کدام از آن ها یک
رساله است، ما به هر گوشه ای نگاه کنیم،
علامه را خیلی درخشان می بینیم.

■ دریای مواج علم و ادب

ایشان دریای مواج علم و ادب بود، در
معاشرت بسیار مؤدب بودند، خیلی کم
پیش می آمد که ایشان تکیه بدهد. شب
پنج شنبه ای بود که همان جلسات خصوصی
در منزل آیه الله جوادی برقرار بود. آقای
طباطبایی نشستند و اطراف ایشان
آقایان نشستند بودند، جا نبود که آیه الله
حسن زاده وارد شد، آقای حسن زاده با
این که نزدیک علامه جا نبود جلو آمد، چون
طول اتاق زیاد بود، حرکت ایشان توجهات
را جلب کرد، ایشان همین طور آمد و آمد،
با خودم گفتم کجا می رود؟ دیدم ایشان
مقابل علامه نشستند و گفت اجازه بدهید
پای شما را ببوسم. علامه گفتند: آقا نخیر!
آقای حسن زاده فرمودند: در مقابل استادی
به این بزرگی و مسایلی به این بلندی، اگر
پای شما را نبوسیم چه کنم؟ آن ها قدر علامه
را می دانستند و می فهمیدند که این مرد
کیست و هم عاشق ایشان بودند.





گزارشی از ۱۴ سال هم‌نشینی

با علامه طباطبایی

گفت‌وگو با خانم روزبه همسر علامه طباطبایی

سرکار خانم روزبه، متولد زنجان، خواهرگرامی استاد رضا روزبه رحمته‌الله در ۳۳ سالگی با مرحوم علامه طباطبایی ازدواج کردند و قریب ۱۴ سال مونس و کمک کار ایشان بودند. این گفت‌وگو گزارشی است کوتاه از ۱۴ سال هم‌نشینی با مرحوم علامه رحمته‌الله.

می‌شود. بفرمایید جریان خرید این منزل چطور بوده است که هنوز برکات علمی‌اش جریان دارد؟

■ جریان از این قرار بود که برادر علامه، آقای الهی در تبریز فوت کردند و همان شب خبر رحلت ایشان را ناگهانی به علامه می‌دهند و حاج آقا دل‌نازک بودند و طاقت

ما در همین جایی بود که الآن دارالقرآن شده است.

■ آن منزل مسکونی شما در قم بسیار پرخیر و برکت بوده که بعد از ارتحال آن مفسر کبیر قرآن، وقف امورات قرآنی شده و در آن جا هنوز هم حرف قرآن، سخن قرآن و تحقیقات قرآنی انجام

چگونه با مرحوم علامه آشنا شدید؟

■ آشنایی بنده با علامه یک نوع قسمت و سرنوشتی از طرف خدا بود، چرا که مرحوم علامه اهل تبریز بودند و بنده زنجانی هستم. اخوی بنده آقا رضا روزبه، استاد دبیرستان علوی تهران بودند که با مرحوم علامه مراوداتی داشتند. هم‌چنین شخصی بود به نام شیخ مصطفی که با پدر و مادر ما آشنا بودند و با علامه هم ارتباط داشتند. چند سالی هم بود که همسر علامه مرحوم شده بودند آقا شیخ مصطفی به علامه گفته بود که چرا تنها زندگی می‌کنید و باید ازدواج کنید و ایشان خودشون بنده را به حاج آقا پیشنهاد داده بودند و علامه هم استخاره کرده بودند و خوب آمده بود و خود آقا شیخ مصطفی از طرف ایشان به خواستگاری بنده آمدند.

از ازدواجتان بگویید. مهریه شما

چقدر بود؟

■ سال ۱۳۴۶ که ما ازدواج کردیم، دوازده هزار تومان بود که دادند و بنده به مکه رفتم. به من گفتند یک همسفر پیدا کن که همراه او به مکه بروید. من گفتم با هم برویم، ایشان گفتند من نمی‌توانم. البته ایشان یک بار حج رفته بودند.

آن زمان چند سال داشتید؟

■ آن موقع من ۳۳ سال داشتم.

از جریان خواستگاری علامه از شما

برایمان بگویید؟

■ بنده خواستگارهای متعددی داشتم اما جدیت خواستگاراها به امور دینی و مذهبی برای من و خانواده، خیلی تعیین‌کننده بود. تا این‌که جریان خواستگاری علامه مطرح شد که ایشان استخاره کرده بودند و خوب آمده بود و در خواب هم دیده بودند که مادرشان یک کله قند برای من آورده‌اند. این، شروع جریان خواستگاری علامه با بنده بود.

پس از ازدواج با علامه طباطبایی

در کجا بود؟

■ علامه خیلی ساده زندگی می‌کرد. منزل



می شود و نمی توانم بخورم. سالی سه ماه به مشهد می رفتیم، آن جا در خیابان خسروی نو یک نفر منزلی با اثاثیه به ما به قیمت سه ماهی دو هزار تومان اجاره می داد، البته این اواخر دیگر نتوانستند به مشهد بروند و بچه ها گفتند: باید بیایید دماوند.

□ حال و هوای علامه در مشهد چگونه بود؟

■ در مشهد روحیه شان خوب بود و حالشان قدری فرق می کرد، هر روز به حرم مشرف می شدند و غروب به حرم مطهر می رفتند و پشت سر آقای میلانی نماز می خواندند.

□ برنامه کاری علامه طباطبایی در منزل چگونه بود؟

■ حاج آقا بعد از نماز صبح نمی خوابیدند و مراجعاتی داشتند. از آن کارها که فارغ می شدند تا اذان ظهر مشغول تحقیق و نوشتن بودند. من هم برای ایشان صبحانه و چایی می بردم. حدود ساعت ده یک خوراکی برای ایشان می بردم که گاهی می خوردند و گاهی نمی خوردند و با وجود این که پا درد داشتند وقتی وارد اتاق ایشان می شدم پایشان را جمع می کردند و مودب بودند، با بچه ها هم همین طور بودند... آن وقت من بیرون می رفتم و می گفتم حاج آقا این ها را بخورید که می گفتند چشم می خورم، تا اذان ظهر که نمازشان را می خواندند و ناهار می خوردند و تا حدود ساعت چهار استراحت می کردند، بعد از ساعت چهار تا موقع نماز مغرب و عشا باز تحقیق می کردند و بعد از نماز هم تا حدود ساعت ده شب مشغول بودند، من برای ایشان ناراحت بودم و ایشان می گفتند من کارم این است چه کار کنم، مشغول کار تفسیر بودند و گویا دلشان آگاه بود و می خواستند قبل از رفتن از این دنیا کار تفسیر را به اتمام برسانند که تمام شد و کتاب دیگری را شروع کردند که دیگر رحلت کردند، ایشان بعد از شام دیگر کار نمی کردند، وضو می گرفتند و مشغول ذکر و صلوات می شدند و حدود ساعت دوازده شب می خوابیدند.

□ تفریحات علامه چه بود؟

■ ایشان جایی برای تفریح نمی رفتند و فقط جمعها جلسه داشتند و برای درس می رفتند. یک وقتی از دماوند آمدیم و آقای برقی که خیلی مرید حاج آقا بود، به بنده گفتند مدیون هستی اگر حاج آقا چیزی لازم داشته باشند و به ما نگویند. گفتیم از لحاظ دوا و درمان پسر ایشان هستند، از لحاظ غذا هم که چیزی نمی خورند. گفتیم می خواهیم ایشان را عصرها بیرون ببریم که یک هوایی بخورند ولی جرأت نمی کنیم، چند باری عصرها آمدند و حاج آقا را بیرون بردند و یک روز حاج آقا گفته بودند نمی آیم، خدمتکار منزل آمدند و گفتند حاج آقا بیرون نمی آید، اگر شما بیایید می آیند، بالاخره حاج آقا رفتند و زود برگشتند، گفتند فرش بدهید که داخل حیاط پهن کنند، این ها می خواهند داخل حیاط بنشینند، حیاطمان هم بزرگ بود و درخت های مختلفی مثل درخت انگور داشتیم، فرش را انداختند و بنده هم حریره بادام پخته

نداشتند. من از رحلت آقای الهی خبر نداشتم، یک کارگری در منزل داشتیم که به من گفت بیایید ببینید حاج آقا حالشان بد شده. گفتم: حاج آقا که مهمان دارند!

گفت: حسن آقا فوت کرده اند.

گفتم: حسن آقا که در تبریز هستند!

گفت: مهمانان برای آوردن خبر فوت ایشان آمده اند. وقتی قضیه را فهمیدم من هم رفتم خدمت حاج آقا و دیدم حالشان خوب نیست و آقا زاده ایشان در اتاق قدم می زد. گفتم چه خبر است، گفت عمویم فوت کرده است. همان شب بعد از شنیدن خبر، حاج آقا مختصر سکنه خفییی کرده بودند و قلبشان درد می کرد که من پیش از این ندیده بودم که قلبشان ناراحت باشد، لذا یک مقدار گل گاوزبان دم کردم و به ایشان دادم. حاج آقا بعد از این ماجرا به تبریز رفتند، در تبریز هم از ناحیه قلب احساس ناراحتی می کردند و همان جا مریض شدند و دکتر برای ایشان آوردند، دکتر گفت ایشان را سریع به تهران برسانید و کسی هم همراه او باشد، وقتی آمدیم تهران حاج آقا را یک ماه بستری کردند، ماه مبارک رمضان بود، حاج آقا آن سال حتی نتوانستند روزه بگیرند و یک ماه استراحت کردند. دکتر گفته بود باید خانهای پیدا کنید که پله نداشته باشد، آن موقع در قم خانه ها اکثراً پله دار بودند، حاج آقا در زعفرانیه تبریز زمین هایی داشتند و من به آقای قدوسی گفتم، از آن زمین ها مقداری بفروشید و خانه ای بخرید، از آن همه زمین فقط یک خانه برای حاج آقا ماند که همان منزلی بود که الآن دارالقرآن شده است. شهید قدوسی پیش ما می آمدند و اگر کاری داشتیم به ایشان می گفتیم و انجام می دادند و گرنه خود حاج آقا در قید خرید منزل و این ها نبودند و فقط از کتاب هایشان خرج خودشان را تأمین می کردند.

□ شیوه زندگی مرحوم علامه چگونه بود؟

■ زندگی مان خیلی ساده بود، بنده حدود چهارده سال و نیم با حاج آقا زندگی کردم و در این مدت ایشان اصلاً از غذا ایرادی نمی گرفتند، فقط چون از نمک پرهیز داشتند، نمک غذای ایشان جدا بود و با آب شیرین غذای ایشان را طبخ می کردیم، آن موقع آب شیرین هم به آن معنا نبود و آقا عبدالباقی پسر حاج آقا گفتند من یک دستگاه می گیرم شما با آن دستگاه آب مقطر تهیه کنید که تهیه شد و هفته ای یک بار آب مقطر تهیه می کردیم، نان ایشان هم باید بدون نمک بود، آقای معراجی که قاضی دادگاه بودند گفتند من در کاشان این نان را تهیه می کنم که آن را برای ما می آوردند که خشک بود و به آن آب می زدند و میل می کردند و اگر جایی بودند که صاحب خانه نمی دانست که حاج آقا نمک نمی خورند، نان مخصوص خودشان را با ماست می خوردند. من به ایشان عرض کردم چرا تا این حد پرهیز می کنید؟ گفتند وقتی دکتر می گوید نمک برای من ضرر دارد، حرام



را بیاورید، گفتم پرونده‌ها پیش ما نیست، ایشان گفت آن آقای پروفیسور استاد ماست و اشتباه کار نیست و من سؤال می‌کنم، دیگر نمی‌دانم چه کار کردند... حاج آقا خودشان هم راضی بودند و وقتی این دارو تمام می‌شد دوباره می‌خریدند، یک دکتری هم رفتند و حاج آقا قرص‌ها را به ایشان نشان دادند و او گفت این دارو مال ایشان نیست، گفتم خود حاج آقا راضی هستند، دیگر نمی‌دانم چه شد، خدا می‌داند.

■ نحوه عزاداری علامه و حالات ایشان در محرم و صفر چگونه بود؟

■ ایشان در ماه محرم هر روز برای روضه به منزل آقای برقی در گذر خان می‌رفتند و خیلی گریه می‌کردند، هر وقت اسم حضرت زهرا می‌آمد چشم‌های حاج آقا پر از اشک می‌شد و می‌گفتند در منزل آقای برقی، حتی دیوارها هم ذکر می‌گویند، چرا که سال‌ها در آن منزل روضه برقرار بوده است.

■ علامه رابطه معنوی خاصی با شاگردانشان داشتند. بفرمایید شهادت شهیدان بهشتی و مطهری را چگونه به ایشان اطلاع دادند؟

■ مرحوم علامه به آقای مطهری و آقای بهشتی بسیار علاقه داشتند. شهادت آقای بهشتی و آقای مفتاح را از ایشان مخفی کردیم. در جریان شهادت آقای مطهری، آقای قدوسی زنگ زدند و گفتند آرام آرام به ایشان بگویید. باغ منزل ما در دماوند، علفزار بود و حاج آقا عصرها در آن باغ قدم می‌زدند، باغبانی را دوست داشتند، اما کتاب را بیشتر دوست داشتند. یک وقتی مشغول قدم زدن در باغ بودند و من هم هوای ایشان را داشتم که یک وقت زمین نخورند، گفتند بهشتی را که ترور کردند می‌دانم، مفتاح را هم می‌دانم، این‌ها شاگردهای من را می‌کشند، اما از آقای خامنه‌ای خبر ندارم، گفتم آقای خامنه‌ای امام جمعه شده‌اند -البته نگفتم که ایشان دستش مجروح شده است-، گفتند راست

بودم، گفتم حاج آقا ناهارمیل نکرده‌اند، این را بدهید بخورند، دیدم مشهدی محمدحسین (خدمتکار منزل) سینی چایی را که برده بودند برگرداندند، گفتم چرا چایی را برگرداندید؟ گفت نمی‌دانم حاج آقا چه گفتند که این‌ها ناراحت شدند و رفتند، حاج آقا هم غذایشان را نخوردند، بعداً آقای برقی - فکر می‌کنم - در رادیو صحبت کردند و گفتند ما منزل علامه طباطبایی رفتیم، ایشان گفتند من دیگر غذای این دنیا را نمی‌خورم و منتظر دو نفر هستم، آن‌ها که بیایند من هم می‌روم این شد که ما ناراحت شدیم و چایی را هم نخوردیم، حاج آقا این‌طور خبر از فوتشان داده بودند.

■ رحلت علامه چند روز پس از این جریان اتفاق افتاد؟

■ یک هفته یا ده روز بعد، حاج آقا را به بیمارستان آیة‌الله‌العظمی گلپایگانی بردند. رئیس بیمارستان شخصی به نام آقای گلپایگانی بودند، گفتند آقای گلپایگانی گفته‌اند حاج آقا را به بیمارستان ببریم، گفتم آمبولانس نیاورید، حاج آقا آمبولانس را که می‌بینند ناراحت می‌شوند، گفتند ایشان را با ماشین خود می‌برم، شب تلفن زدیم و به بیمارستان رفتیم، دکتر تهرانی گفتند ایشان آن قدر غذا نخورده‌اند باید با شلنگ به ایشان غذا بدهیم، همین‌که شلنگ را به ایشان وصل کردند، بی‌هوش شدند و دیگر به هوش نیامدند و در همان بیمارستان فوت کردند. یک جریان هم هست که تا به حال نگفته‌ام، حاج آقا در همان بیمارستان گلپایگانی بودند و به هوش نبودند، دکتری از من سؤال کرد حاج آقا صرع داشت؟ گفتم خیر، خیال کرد من نمی‌فهمم، گفت حاج آقا غش نمی‌کرد؟ گفتم خیر ایشان غشی نبود، اعصابش ناراحت بود و در سفری که به خارج داشتند دارویی به ایشان داده بودند، گفتند این دارو برای صرع است، من گفتم آقای پروفیسور فلانی داده است، گفت پرونده‌ها



حکایت ۲۱

بنده راستین خدا

حجة الاسلام محمدباقر موسوی همدانی:
هنگام تطبیق ترجمه با متن عربی تفسیر المیزان وقتی به آیه‌های رحمت یا غضب یا توبه برمی‌خوریم ایشان دگرگون می‌شد و می‌کوشید تا من متوجه حالتش نشوم. در یکی از روزهای زمستان که زیر کرسی نشسته بودیم من تفسیر فارسی را می‌خواندم و ایشان به متن عربی نگاه می‌کردند. بحث درباره توبه، رحمت خداوند و آمرزش گناهان بود. تأثیر ایشان در آن لحظه چنان زیاد شد که نتوانست بی صدا گریه کند. سرش را پشت کرسی پنهان کرد و با صدای بلند های های گریست.

شمیم یاس / شماره ۲۰



می‌گویی؟ یک لبخندی زند و معلوم شد خوشحال شدند. ایشان با پدر آقای خامنه‌ای آشنا بودند و هر وقت به مشهد می‌رفتیم، اول پدر آقای خامنه‌ای با خانمشان می‌آمدند و بعد هم وقتی منزل آن‌ها روضه بود، من هم می‌رفتم خیلی با پدر آقای خامنه‌ای دوست بودند، پدر آقای خامنه‌ای به علامه گفته بودند بچه‌ها زندان هستند و آن‌ها را نمی‌بینم، یک مقدار پسرشان حسن آقا به ایشان رسیدگی می‌کردند، بقیه بچه‌ها زندان بودند، مادر آقای خامنه‌ای هم می‌گفتند وقتی در خیابان منتظر تاکسی هستم، دیگر راننده‌های تاکسی من را شناخته‌اند، نگه می‌دارند و من را سوار می‌کنند تا برای بچه‌ها در زندان غذا ببرم، آقای خامنه‌ای زندان بودند و حاج آقا ایشان را نمی‌دیدند، اما قبلاً ایشان را دیده بودند.

■ رابطه امام و علامه چگونه بود؟

■ راجع به رابطه امام و علامه یک چیزهایی درست کرده‌اند که انسان تعجب می‌کند. همسایه ما آیه‌الله محمد یزدی منزلی را به امام داده بودند، ایشان همسایه دیوار به دیوار ما بودند، الان هم خانمشان گاهی می‌آیند، امام خانه داشتند، اما به همسایگی مانقل مکان کردند آقای مطهری رحمته که شهید شدند، علامه به دیدن امام رفتند و امام هم به دیدن حاج آقا آمدند، خانم امام هم که روضه داشتند بنده می‌رفتم. وقتی آقای مطهری شهید شدند، حاج آقا برای مراسم ایشان به مدرسه فیضیه رفتند. می‌گفتند من که می‌رفتم امام داشتند برمی‌گشتند، با ایشان سلام و علیک کردیم و امام خندیدند و گفتند من اگر جای شما بودم شکایت می‌کردم، هر روز سر و صدا هست، نمی‌گذارند شما بخوابید. حالا مردم یک چیزهایی درباره رابطه امام و علامه می‌گویند که عجیب است. حضرت امام منزلی را به علامه پیشنهاد دادند و جریان این منزل هم از این قرار بود که یک تاجر خمس به امام داد و امام آن را به

علامه اجاره دادند. بعد از مدتی امام به علامه گفتند که این منزل را برای خودتان بردارید اما علامه چون از خمس و سهم امام استفاده نمی‌کردند، نپذیرفتند.

■ جمله‌ای که علامه زیاد تکرار می‌کرد؟

■ حاج آقا خیلی اهل توکل بودند و به همه می‌گفتند به خدا توکل داشته باشید، به جوان‌ها می‌گفتند حتی اگر کار اشتباهی کردید از خدا غافل نشوید، خدا در نظرتان باشد.

■ از استادشان مرحوم قاضی هم برای شما می‌گفتند؟

■ آقا سیدعلی قاضی که استاد حاج آقا بودند، در نجف به منزل ایشان رفت و آمد داشتند. در نجف چهار فرزند علامه در سن یکی دو سالگی از دنیا رفتند. دکتر گفته بود هوای این جا به بچه‌های شما نمی‌سازد، آقا سیدعلی قاضی یک روز که منزل حاج آقا آمده بودند، همسر علامه که از بستگان آقای قاضی بودند، وقتی آقای قاضی را بدرقه می‌کردند، آقای قاضی به ایشان گفته بودند، دختر عمو، این فرزند شما پسر است، اسم او را عبدالباقی بگذار، او می‌ماند، حاج آقا می‌گفتند ما یقین نداشتیم، اما آقای قاضی خیر داده بودند.

■ ماجرای رحلت و دفن علامه

وقتی حاج آقا وفات کردند جنازه را به سردخانه منتقل کردیم و شب هم به مسجد امام بردیم. صبح از طرف امام شخصی آمد و گفت: آیا اجازه می‌دهید قبر علامه را در حرم معین کنیم. من گفتم: اجازه با خود امام است، ایشان گفتند: امام می‌فرمایند: اجازه ورثه هم شرط است و خانواده هم موافقت کردند که در حرم حضرت معصومه دفن شوند و اما درباره محل دفن با راهنمایی آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی محلی تعیین شد که پس از شکافتن دیدیم که قبر آماده و حاضر است و این که آقای مرعشی از کجا این را می‌دانستند من نمی‌دانم.

■ خاطره‌ای از علامه

حاج آقا خیلی دل‌رحم بود. یک حیات

خلوتی داشتیم که کوچک بود و سقف نداشت برای آب برف و چاهی کنده بودند، یک بچه گربه داخل چاه افتاده بود. کارگری داشتیم که آمد و گفت خانم یک بچه گربه داخل چاه افتاده، گفتم چکار کنیم، شما به حاج آقا چیزی نگویند. مادر آن بچه گربه هم خیلی بی‌تابی می‌کرد و به حیات خلوت می‌رفت و سروصدا می‌کرد. یک روز گذشت و حاج آقا گفت این گربه چرا این قدر به حیات خلوت می‌رود؟ گفتم گربه است دیگر، می‌آید و می‌رود، حاج آقا گفتند خیر بی دلیل نیست چراکه سر و صدا می‌کند. بالاخره گفتم بچه‌اش داخل چاه افتاده است، اما کاری از دست ما بر نمی‌آید، حاج آقا گفتند: این چه حرفی است؟ مشهدی محمد علی برو یک بنا و عمه بیار تا بچه گربه را بیرون بیاورد، یک کسی را آوردند، حاج آقا گفتند درب چاه را باز کنید، و یک مقدار گوشت داخل سطلی بیاورید و سطل را با طناب داخل چاه بفرستید تا بچه گربه به هوای گوشت داخل سطل برود، همین کار را کردند و بچه گربه را بیرون آوردند و مادرش هم آمد و با ذوق بچه‌اش را برد. حاج آقا این قدر دل‌رحم بود.

■ حکایت ۲۲

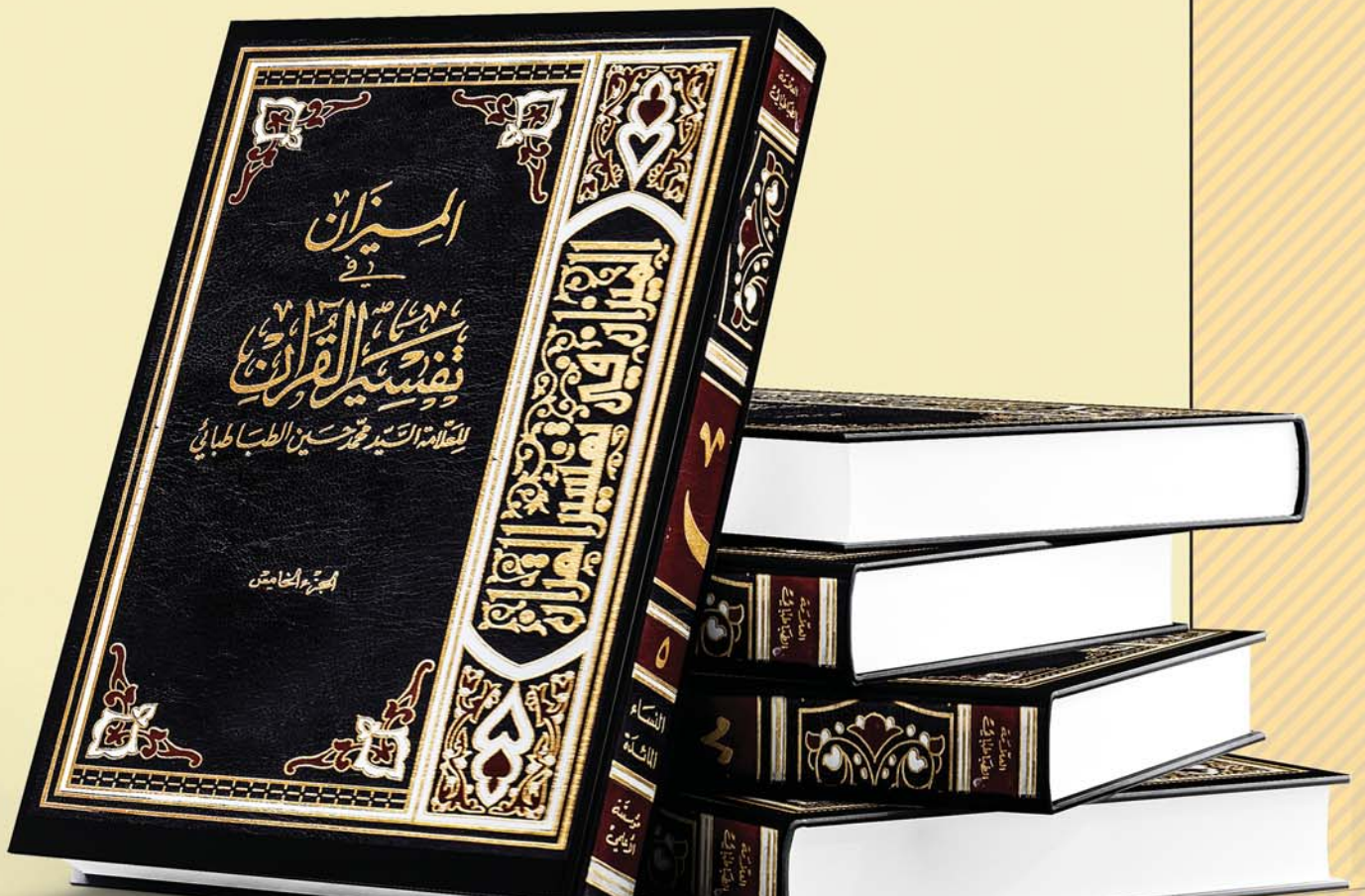
احترام به نظر دیگران

آیه‌الله العظمی مکارم شیرازی: روزی علامه طباطبایی مرا خواستند و فرمودند: دوست دارم تفسیر المیزان ترجمه شود و نظرم این است که شما این کار را بکنید. من پذیرفتم و جلد اول را در دو مجلد ترجمه کردم. خدمتشان آمدم و عرض کردم: اگر جایی اختلاف نظر داشتیم آیا اجازه می‌فرمایید در پاورقی نظر خویش را بنویسم؟ ایشان در حالی که تبسم بر لب آوردند جمله پرمعنائی فرمودند: گفتند: آقای مکارم! اگر ما از خودمان انتقاد بکنیم، بهتر از این است که دیگران از ما ایراد بگیرند. بگذارید ما خودمان بحث‌هایمان را نقد کنیم؛ نه این که بیگانگان این کار را بکنند. بعد افزودند: پیشنهادی که دارم این است که اگر شما جایی ایراد داشتید، قبلاً بیابید با من بحث کنید؛ اگر من شما را قانع کردم، تمام. گفتم: اگر قانع نشدم چی؟ فرمودند: ایرادات را در پاورقی نوشته، جواب من را هم بنویسید و قضاوت را به خوانندگان واگذار کنید.

حوزه نت

چکیده

تفسیر المیزان، تألیف علامه طباطبائی رحمته الله علیه به اعتراف بسیاری از اندیشمندان از بی نظیرترین تفاسیر عالم اسلام است. علامه در این تفسیر هر چند از روش «قرآن به قرآن» بهره می‌گیرد، اما روایات، یکی از مهم‌ترین منابع تفسیری ایشان به شمار می‌رود. علامه طباطبائی رحمته الله علیه معتقد است از جمله اموری که بر هر مفسر ضروری است، مطالعه، تحقیق و تفحص در روایات برای شناسایی روش آن‌ها در تفسیر است، که بعد از آن می‌تواند با روش به دست آمده مورد قبول قرآن و سنت، کتاب خدا را تفسیر نماید و احادیث موافق با قرآن را بپذیرد و مخالف با قرآن را کنار بگذارد. ایشان رابطه‌ای خاص را بین تفسیر و روایات ترسیم می‌نماید و برای اهل بیت علیهم السلام و روایات ایشان نقش تعلیمی قائل است به این معنا که روایات شیوه صحیح تفسیر را آموزش می‌دهند. با بررسی مباحث روایی المیزان، نمونه‌های بسیاری از بهره‌مندی علامه از روایات دیده می‌شود که می‌توان رویکرد ایشان به روایات را در این موارد برشمرد: ارتباط تفسیر آیات با روایات (تأیید تفسیر آیات با روایات و هماهنگ‌سازی محتوای روایات با مضمون آیات)، شرح و توضیح روایات به وسیله آیات، تأیید و شرح روایات با روایات دیگر و لغت، رفع تعارض بین روایات با آیات و روایات دیگر، توسعه و تعمیم معنای آیات با تکیه بر روایات، نقد روایات با معیار قرآن، عصمت انبیاء، عقل، علم و تاریخ، روایات جری و تطبیق، روایات بطنی، نقد روایات جعلی و اسرائیلیات و روایات اسباب نزول. **واژگان کلیدی:** طباطبائی، المیزان، روایات، تعارض، نقد، جری و تطبیق، اسباب نزول.



رویکرد روایی علامه طباطبائی در تفسیر المیزان

به قلم سرکار خانم مریم قوجایی خامنه

محقق و پژوهشگر مرکز پژوهش‌های اسلامی مؤسسه اسلامی معصومیه رحمته الله علیه

مروری گذرا بر مباحث روایی میزان نشانگر تعدد منابع تفسیری و روایی استفاده شده در این کتاب و گونه‌های مختلف بهره‌مندی علامه طباطبایی از روایات است. دکتر «علی‌الوسی» در کتاب خود به ۱۳۵ مورد از منابع حدیثی و روایی اشاره می‌کند.^(۱) که با قطع نمی‌توان بر این تعداد اعتماد کرد چرا که منابعی مانند: سنن دارقطنی، مناقب ابن‌المغازلی و غیبت طوسی از شمارش «الوسی» جا افتاده‌اند.^(۲) ایشان از بین تفاسیر روایی اهل سنت بیشتر به «در المنثور» سیوطی استناد می‌کند و از تفاسیر شیعی؛ مجمع البیان، تفسیر عیاشی، تفسیر قمی و کافی بیشتر روایات را نقل می‌کند. در راستای مطالعه و بررسی مباحث روایی نکته‌ای جالب به چشم می‌خورد و آن این‌که، واژگانی در بین روایات وجود دارد که نشانگر این مطلب است که علامه روایات بسیاری را در ارتباط با مطلب مذکور مطالعه نموده و به جهت رعایت اختصار از ذکر آن‌ها چشم پوشیده است و فقط با ذکر این‌که «روایات بسیار دیگری» در این زمینه وجود دارد از آن‌ها می‌گذرد.^(۳) گاهی علامه به طرق متعدد سند توجه می‌دهد و یادآور می‌شود که روایت به طرق متعددی نقل شده و سندهای متعددی برای آن وجود دارد.^(۴) در برخی مواقع علامه، برای یک روایت منابع متعددی را ذکر می‌کند و یا منابع شیعی و سنی را در کنار هم می‌آورد به خصوص در مسایل مهم اتفاق فریقین را نشان می‌دهد^(۵) و گاهی از روایات مرتبط با مطلب با عنوان «مستفیض» یاد می‌کند که طبق شمارش نگارنده در دو جزء بررسی شده ۳۰ مرتبه علامه این واژه را به کار برده است که البته این استفاضه گاهی ناظر به معنای مستفیض روایات است و گاهی ناظر به مستفیض بودن روایت از حیث سند می‌باشد.^(۶)

اگر منصفانه به حجم روایات میزان نگاهی بیفکنیم، روایات میزان برابر روایات دیگر تفاسیر روایی خواهد بود و اگر بنا به علامه بر ذکر همه آن روایات بود، باید چند برابر روایات حاضر را ذکر می‌کرد که به طور مسلم در آن صورت از شیوه تفسیری قرآن به قرآن خارج می‌شد به همین جهت علامه بر طبق مصلحت‌اندیشی خود آن‌چه را که از روایات نیاز بود، ذکر کرده است و این مسئله، نشانگر احاطه کامل علامه به روایات تفسیری مرتبط با آیات و دقت ایشان در گزینش روایات تفسیری است. در مقایسه تفاسیر روایی با مباحث روایی مطرح شده در میزان، دو رویکرد به چشم می‌خورد. در رویکرد اول که مختص به تفاسیر روایی است، مستند تفسیر صرفاً روایات است و منابع تفسیری دیگر لحاظ نمی‌شوند اما در رویکرد دوم که رویکرد علامه به روایات است، آیات قرآن بدون استناد به روایت و با بهره‌گیری از لغت، دیگر آیات قرآن، مبانی عقلی و... تفسیر می‌شوند و سپس در بحث روایی، روایات به‌عنوان مؤید نام برده می‌شود و یا منطبق بودن تفسیر با مدلول روایت تذکر داده می‌شود و گاهی اشاره‌ای به وجود این ارتباط نشده است اما

دقت کافی در بیان تفسیری و بحث روایی، ارتباط تنگاتنگی بین این دو قسمت را نشان می‌دهد که در ادامه نمونه‌هایی از این موارد را ذکر خواهیم کرد.

به بیان دیگر، علامه در مقام تفسیر، ابتدا بر اساس روش تفسیری قرآن به قرآن با استناد به آیات دیگر قرآن معنایی را استنباط کرده‌اند که همین برداشت در بحث روایی در ضمن روایات مطرح می‌شود و این هماهنگی نشانگر این است که روایات در امر تفسیر کمک شایانی به علامه کرده و حتماً الهام‌بخش او در تفسیر آیات بوده است. علامه طباطبایی در مباحث روایی، پس از ذکر روایت آن را دلیل و مستند تفسیر خود مطرح نمی‌کند و فقط (در مواردی) روایات را صرفاً به‌عنوان مؤیدی بر فهم خود از آیه می‌داند و مکرر در ذیل عبارت مربوط به روایت، با اصل قرار دادن تفسیر خود عبارت «و هذا مما یؤید ما قدمناه» را می‌آورد و گاهی منطبق بودن روایات با آیات را متذکر می‌شود.

به همین جهت در اولین قسمت شناسایی گونه‌های بهره‌مندی علامه از روایات به «تبیین هماهنگی روایات با آیات» می‌پردازیم که خود به چند قسم تقسیم می‌شود:

۱- تبیین هماهنگی روایات با آیات

۱-۱ تأیید تفسیر آیات به وسیله روایات

با مطالعه و تحقیق در تفسیر آیات و مباحث روایی میزان، مواردی از تأیید بیان تفسیری به وسیله روایات به دست آمد که تعداد آن‌ها محدود نیست. مانند:

۱-۱-۱ علامه در ذیل آیه شریفه «وَإِذْ وَاوَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (بقره/۵۱) که میقات را چهل روز می‌داند اشاره به آیه «و وَاوَعَدْنَا مُوسَىٰ ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأْتَمَمْنَاهَا بَعْشَرَ فِتْنَةٍ مِيقَاتٍ رَبِّهِ...» (اعراف/۱۴۲) می‌نماید که ظهور در این مطلب دارد، مواعده سی روز بوده و برخلاف قرار اول، ده روز دیگر اضافه شده است یعنی بین دو آیه، نوعی تعارض وجود دارد و ایشان در صدد حل این تعارض می‌باشد. علامه این‌گونه این مطلب را توضیح می‌دهد: «اگر در آیه سوره بقره از ابتدا می‌گوید: چهل شب، دو احتمال مطرح است؛ یکی این‌که این عدد از باب تغلیب بوده و دیگر این‌که ده روز دوم با قرار دادی دیگر اضافه شده است هم‌چنان‌که روایات نیز این را می‌گوید.»

سپس در بحث روایی مرتبط با این آیات روایت ذیل را نقل می‌کند: «در تفسیر عیاشی در ذیل آیه «و وَاوَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً...» از امام محمد باقر علیه السلام روایت آمده که فرمود: در علم و تقدیر خداوند چنین مقرر شده بود که موسی سی روز در میقات باشد و لکن بدایی از طرف خدا حاصل شد و ده روز بر آن اضافه کرد در نتیجه میقات اولی و دومی در مجموع ۴۰ روز شد.»

علامه ذیل روایت می‌فرماید: «این روایت، بیان قبلی ما را تأیید می‌کند که گفتیم چهل روز مجموع دو میقات است.»^(۷)



با دقت در بیان تفسیری علامه و مباحث روایی گاهی با مواردی برخورد می‌کنیم که هماهنگی بین بیان تفسیری و بحث روایی به وضوح دیده می‌شود اما تصریحی به تأیید و یا تطبیق روایات بر تفسیر آیات وجود ندارد و ما این موارد را صرفاً به جهت نشان دادن هماهنگی تفسیر ایشان با روایات و رد اتهاماتی که به تفسیر المیزان در به حاشیه کشاندن روایات وجود دارد، ذکر می‌کنیم نه این‌که علامه به چنین هماهنگی اشاره کرده باشد. جنبه تعلیمی و آموزشی بودن روایات در تفسیر آیات در بیان تفسیری علامه به وضوح آشکار است. در تفسیر برخی از آیات به چشم می‌خورد که علامه در همان جایگاه به نقل روایت می‌پردازد و به‌گونه‌ای از آن بهره می‌برد که البته این موارد به‌طور خاص و محدود در المیزان وجود دارد. (زیرا بر خلاف روش کلی المیزان است که ابتدا به بیان تفسیری می‌پردازد و در بحث روایی به‌طور مستقل از روایات بهره می‌برد) به‌طور نمونه:

۱-۲-۱ علامه در توضیح معنای سفاقت در آیه شریفه «وَمَنْ يَعْزُبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ» (بقره/۱۳۰) معتقد است که

حکایت ۲۳

در برابر قرآن

حجة الاسلام سید محمد باقر موسوی همدانی: در یکی از روزها که مشغول ترجمه المیزان بودم قرآن دستم بود و تفسیر هم روبه‌رویم. می‌خواستم کتاب دیگری را باز کنم اما چون احتمال داشت آن صفحه مورد نظر قرآن بسته شود و آن را گم کنم قرآن را پشت و رو روی زمین نهادم. علامه طباطبایی که نگاه می‌کرد فوری قرآن را برداشت و بر آن بوسه زد و به من گفت: دیگر از این کارها نکنید.

یادها و یادگاری‌ها/ ۹۹

اعراض از ملت و کیش ابراهیم حماقت نفس و ناشی از اموری است که نافع به حال نفس است از اموری که مضر به حال آن است و از این آیه معنای روایت معروف «إن العقل ما عبد به الرحمن»، «عقل چیزی است که خدای رحمان با آن عبادت می‌شود» استفاده می‌شود.^(۸)

در گستره مباحث روایی المیزان نمونه‌های بسیاری از این‌گونه ارتباط (مؤید بودن روایات برای بیان تفسیری) وجود دارد که می‌توان به آن‌ها مراجعه کرد.^(۹)

۱-۲ تطبیق روایات با مضمون آیات

در خصوص دسته‌ای دیگر از روایات علامه آن‌ها را منطبق با بیان تفسیری خود از آیات می‌داند. مانند موارد زیر:

۱-۲-۱ در بیان تفسیری آیه شریفه «إِذْ قَالَت امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بطنِي مُحْزَرًّا» (آل عمران/۳۵) درباره نذر مادر حضرت مریم و معنای محرر علامه بر این اعتقاد است که تحریر به معنای آزاد کردن از قید و زنجیر است مانند: آزاد شدن بنده و... و تحریر کتاب به معنای آزاد کردن معانی از ذهن است و تحریر مادر (ویا پدر) به معنای آزاد کردن از قید ولایت پدر و مادر و تحت ولایت خدا قرار گرفتن است که با داشتن آن ولایت او تربیت می‌کنند و در مقاصد خود به کار می‌برند پس با تحریر به وسیله نذر فرزند در ولایت خدا قرار می‌گیرد تا تنها او را بپرستد و خدمت کند که این معنا با روایات مذکور در بحث روایی منطبق است.^(۱۰)

در بحث روایی این آیات، از امام صادق علیه السلام روایت شده محرر کسی است که برای عبادت در کنیسه می‌ماند و از آن خارج نمی‌شود» و در روایتی دیگر از امام باقر یا امام صادق علیه السلام آمده است: «مادر مریم آن چه را که در شکم داشت برای خدمت در کنیسه نذر کرد» (۱۱) و (۱۲)

۲- شرح و تأیید روایات

در مباحث روایی المیزان گاهی دیده می‌شود که علامه بعد از بیان روایت به توضیح

آن می‌پردازد که این شرح و توضیح در مواردی از آیات قرآن بهره گرفته می‌شود و در حقیقت علامه، سخن اهل بیت علیهم السلام را با قرآن تفسیر می‌کند و این نشان دهنده هماهنگی و تطابق این دو ثقل است و همین جاست که سخن علامه در ذهن تداعی می‌شود که اهل بیت در مورد قرآن و تفسیر آن، همان چیزی را می‌گویند که قرآن واجد آن است.

۱-۲ شرح روایات با آیات

۱-۱-۱ علامه در تفسیر آیه «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَأَمْنَاً وَاتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَلًّى وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهراً بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ» به نقل روایتی از تفسیر قمی به نقل از امام صادق علیه السلام می‌پردازد که در ذیل آیه «أَنَّ طَهراً بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ» فرمود: یعنی مشرکین را از آن دور کن و در کافی از امام صادق علیه السلام آمده است که فرمود: «خدای عزوجل در کتابش می‌فرماید: «طَهراً بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ»، و به همین جهت جا دارد بنده خدا وقتی وارد مکه می‌شود، طاهر باشد، و عرق و کثافات را از خود بشوید و خود را پاکیزه کند.»

علامه در توضیح این دو روایت می‌فرماید: «این معنا در روایاتی دیگر نیز آمده و این‌که ائمه علیهم السلام طهارت شخص وارد به مکه را از طهارت مورد بیت) که در آیه آمده استفاده کرده‌اند، به ضمیمه آیات دیگر، مانند آیه: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَ الطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ» و مانند اینها بوده است.» (۱۳) و (۱۴)

۲-۲ شرح و تأیید روایت بالغت

۱-۲-۲ در بحث روایی و در ارتباط با آیه «وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّمُ الْمَوْتَى» (بقره/۲۶۰) علامه روایتی را در معنای «خلیل» گزارش می‌کند که حضرت رضا علیه السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی قبلاً به حضرت ابراهیم فرموده بود: من از میان بندگانم یکی را خلیل خود می‌گیرم، به طوری که اگر از من مرده زنده کردن را بخواهد اجابت خواهیم کرد،



ابراهیم علیه السلام به دلش افتاد که خود او خلیل خدا است و لذا گفت: «رَبِّ اَرْنِي كَيْفَ تُخَيِّ الْمَوْتِي» و خدای تعالی در جوابش پرسید: مگر ایمان نداری؟ بیان داشت: چرا، ولی می خواهم خاطر جمع شود که خلیل تو من هستم» علامه سپس در شرح روایت می نویسد: «روایت نامبرده بر این معنا دلالت دارد که مقام «خلیل بودن» مقامی است که مستلزم استجاب دعا است، کلمه «خلت» نیز با این معنا می سازد، چون اصل این کلمه به معنای «حاجت» است و اگر دوست را هم خلیل می نامند به این جهت است که وقتی صداقت و دوستی به حد کمال رسید، حوایج صدیق خود را بر می آورد و این معلوم است که وقتی حاجتش را بر می آورد که قدرت و کفایت بر آوردن آن را داشته باشد.»^(۱۵)

۲-۳ تأیید روایت با روایت

گاهی علامه، روایتی را در ابتدا ذکر می کند و با جست و جویی که در روایات داشته، روایت دیگری را مؤید آن قرار می دهد.

۲-۳-۱ در بحث روایی مرتبط با آیه «يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ، قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنَافِعُ لِلنَّاسِ، وَ اِثْمُهُمَا اَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا» (بقره/ ۲۱۹) و حرمت شراب، علامه چندین روایت را با این مضامین ذکر کرده است: «شراب سرمنشأ تمامی گناهان است.» و «خدای تعالی به هیچ گناهی بزرگ تر از شرب مسکر نافرمانی نشده، چون این مست است که ندانسته هم نماز واجب را ترک می کند و هم با مادر و دختر و خواهر خود زنا می کند.» روایت دیگر با این مضمون که «زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: یا ابا عبدالله چرا خدا شراب را که هیچ لذتی لذیذتر از آن نیست حرام کرد؟ فرمود: بدین جهت حرام کرد که ام الخبائث و منشأ تمامی شرور است ساعتی بر شراب خمر می گذرد که در آن ساعت عقلش از کفش رفته، نه پروردگار خود را می شناسد و نه از هیچ معصیتی پروا دارد» علامه در ذیل روایت می فرماید: «این روایات یکدیگر را تفسیر

می کنند و تجربه و حساب عقل هم مساعد آن ها است.»^(۱۶)

۳- رفع تعارض بین روایات و آیات

یکی از ویژگی های روایات تفسیری، اختلاف و تعارض آن ها در تفسیر یک آیه است به گونه ای که در ذیل یک آیه، روایات متعارضی وجود دارد که هر کدام به نحوی به تفسیر آیه می پردازد و گاهی بین مفهوم روایات مرتبط با موضوع آیه و مفهوم صریح آیات تنافی وجود دارد. رویکرد علامه طباطبایی رحمته الله علیه در خصوص این مسئله، رفع تعارض بین روایات و روایات با ظاهر آیه و جمع بین روایات متعارض است در حقیقت ایشان به صورت های مختلف سعی در توجیه این ناهماهنگی دارد. این رویکرد علامه یکی از ویژگی های خاص المیزان است که بیشتر تفاسیر فاقد آن هستند و با این که به صورت جامع به آن نپرداخته اند و هدف علامه از این رویکرد در رفع تعارض این است که تا جایی که ممکن است از کنار گذاشتن روایات جلوگیری شود. در ابتدا به چند نمونه از روایات متعارض با آیات و ذکر توضیح علامه در خصوص آن ها پرداخته و سپس روایات متعارض باهم را بیان خواهیم کرد.

۱-۳ رفع تعارض روایات با آیات

۱-۳-۱ در تفسیر آیه «وَ اِذْ قَالَ رَبِّي اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً» (بقره/ ۳۰) علامه می نویسد: «ملائکه از سخن خداوند چنین فهمیدند که خلافت انسان به خاطر مادی بودن و ترکیب قوای غضبی و شهوانی و این که زمین دار تراحم است منجر به وقوع فساد و خونریزی خواهد شد و این سخن فرشتگان «أَنْ تَجْعَلَ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ» پرسش از امری بوده که نسبت به آن جاهل بوده اند و خواسته اند اشکالی را که در مسئله خلافت یک موجود زمینی به ذهنشان رسیده حل کنند، نه این که در کار خدای تعالی اعتراض و چون و چرا کرده باشند»^(۱۷) و در بحث روایتی از امام صادق علیه السلام با این مضمون ذکر می نماید: «اگر ملائکه موجودات زمینی را قبل از ندیده بودند که

خونریزی کردند، از کجا گفتند: «أَنْ تَجْعَلَ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدَّمَاءَ» علامه بعد از ذکر روایت به توضیح آن می پردازد: «ممکن است این روایت اشاره باشد به دورانی که قبل از دوران بنی آدم در زمین گذشته، هم چنان که اخباری نیز در این باره رسیده است و این با بیان ما که در تفسیر آیه گفتیم؛ ملائکه مسئله خونریزی و فساد را از کلام خدای تعالی «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيفَةً» فهمیدند، منافات ندارد بلکه اصولاً اگر بیان ما در نظر گرفته نشود، کلام ملائکه قیاسی مذموم می شود نظیر قیاسی که ابلیس کرد (قیاس به این که در دوران قبل از بنی آدم موجوداتی چنین و چنان کردند، دلیل نمی شود بر این که موجودی دیگر نیز آن چنان باشد).»

با بیان علامه قیاس مذموم ملائکه رد می شود و سؤال ملائکه در واقع در مقام رفع جهل خواهد بود.^(۱۸)

۲-۳ رفع تعارض بین روایات

۲-۳-۱ در بحث روایی آیه «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي ... وَ لِيُكْبِرُوا اللَّهَ عَلٰى مَا هَدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (بقره/ ۱۸۵) علامه به دو روایت در مورد تکبیر نماز عید فطر اشاره می نماید که

حسرت بوسه بر ضریح امام رضا علیه السلام

حجة الاسلام والمسلمین دکتر احمد احمدی: شدت علاقه علامه به امام حسین علیه السلام در حدی بود که درس و بحث ایشان که هیچ روزی از ایام سال تعطیل نمی شد، در روز عاشورا تحقیق و پژوهش و کارهای علمی خود را کنار می نهاد. در ماه های آخر عمر، با همه کسالتی که داشت زیارت حضرت رضا علیه السلام را ترک نکرد. با آغوش باز و با آن سن بالا و بیماری باز جمعیت را می شکافت و با علاقه خود را به ضریح می رسانید و بر آن بوسه می زد. با زحمت او را جدا می کردیم. علامه می گفت: من به حال این مردم که عاشقانه ضریح را می بوسند، غبطه می خورم. هیچ به خاطر ندارم از اسم هر یک از ائمه علیهم السلام بدون ادای احترام گذشته باشند... گاهی که از محضرشان «التماس دعا» می درخواست می شد می گفتند: بروید از حضرت بگیرید. ما این جا کاره ای نیستیم.



ورد تخصیص و تقييد آيات) را ذکر خواهيم نمود.

۴-۱ روايات معمّم آيات

۴-۱-۱ در بحث روايي آيه «وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا...» (نساء/۸۶) علامه دو روايت را ذکر مي‌کند که در اولي مي‌فرمايد: «وقتي شنيديد که يکي از شما در حضورتان عطسه کرد بگويد: يرحمکم الله و او هم در پاسخ بگويد: يغر الله لکم و يرحمکم و دعای «يغر الله لکم» را اضافه کند، چون خدای تعالی فرمود: «وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا...». در کتاب مناقب آمده که کنيزي از کنيزان امام حسن عليه السلام دسته‌ای ريحان برای آن جناب آورد، حضرت در عوض به وی فرمود: تو در راه خدا آزادي، شخصي پرسيد: آيا برای يک طاقه ريحان کنيزي را آزاد مي‌کني؟ فرمود: خدای تعالی ما را ادب آموخته و فرموده: «وَ إِذَا حُيِّئْتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا...» و تحت بهتر از يک طاقه ريحان برای او، همين آزاد کردنش بود. علامه در شرح و توضيح اين دو روايت مي‌فرمايد: «اين روايات همان گونه که ملاحظه مي‌کنيد معنای تحت در آيه شريفه را عموميت مي‌دهند، به طوري که شامل هديه و تحفه نيز بشود.»^(۱۹)

۴-۲. عدم پذيرش تقييد و تخصیص آيه با روايت

موارد ديگري از اين قبيل در الميزان وجود دارد که ايشان محدود و مقيد شدن معنای آيات با روايات را نمی‌پذيرد که به چند مورد اشاره مي‌کنيم:

۴-۲-۱ در بحث روايي در ارتباط با آيه «وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ» (شورى/۳۰) علامه روايتي را از مجمع البيان از حضرت علي عليه السلام نقل مي‌کند که فرمود: «رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: بهترين آيه کتاب خدا اين آيه است. يا علي هيچ خدشه و خراشي از چوبي بر بدن وارد نمی‌آيد و هيچ ضربه‌ای به پا وارد نمی‌شود، مگر به خاطر گناه، و آن چه خدا در دنيا می‌بخشد ديگر در آخرت عقاب نمی‌کند، چون خدا بزرگ‌تر از آن است که به بخشیده خود برگردد و آن چه را هم که در دنيا عقوبتش را می‌فرستد ديگر در آخرت عقوبت نمی‌کند، چون خدا عادل‌تر از آن است که بنده‌اش را به خاطر يک گناه دوبار عقوبت کند». علامه به نقد اين روايت پرداخته و مي‌فرمايد: «از محتوای اين روايت استفاده می‌شود که آيه شريفه «وَ مَا أَصَابَكُمْ» خاص به مؤمنين است و خطاب در آن نيز به ايشان است و مفادش اين است که خدا گناهان همه ايشان را می‌آمرزد و ديگر در برزخ و قيامت عذاب نمی‌بينند، چون آيه شريفه گناهان را منحصر در دو قسم می‌کند. يکي آن‌هايي که با رساندن مصيبت مؤاخذه می‌شوند و يکي هم آن‌هايي که بخشوده می‌شوند. روايت هم مفادش اين است که بعد از مؤاخذه با مصائب، ديگر مؤاخذه‌ای نيست، و بعد از عفو هم ديگر مؤاخذه‌ای نخواهد بود و اين مطلب درست نيست زيرا از سياق آيه برمی‌آيد که به خاطر عموميتش مؤمن و کافر را شامل می‌شود.»^(۲۰)

در روايت اول، تکبير را برای نماز مغرب و عشا، صبح، ظهر و عصر و دو رکعت نماز عيد مستحب می‌داند و در روايت دوم نماز ظهر و عصر قيد نشده است و هم‌چنين در روايت دوم مراد از «ولتکبروا لله علي ما هداکم» را در آيه گفتن تکبير به صورت «الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر و لله الحمد» می‌داند. علامه در ذيل اين دو روايت چنين می‌نويسد: «ممکن است اختلاف اين دو روايت که يکي تکبير را در ظهر و عصر نيز مستحب می‌داند و ديگري نمی‌داند حمل شود بر مراتب استحباب، يعنی دومی مستحب باشد و اولی مستحب‌تر و اين که فرمود: منظور از «وَ لَتُكْمَلُوا الْعِدَّةَ» شايد منظور اين باشد که با خواندن نماز عيد، عدد روزه را تکميل کنيد و باز خود تکبيرات را بگويد، که خدا شما را هدايت کرد، و اين با معنایی که ما از ظاهر جمله، «وَ لَتُكْبِرُوا لله علي ما هداکم...» فهميديم (که هدف از روزه‌داری اظهار کبريائي خداوند است که به واسطه نزول قرآن بر بندگان و آشکار شدن ربوبيت خداوند و عبوديت بندگان صورت گرفته است) منافات ندارد، برای اين که کلام امام استفاده حکم استحبابی از مورد وجوب است»^{(۱۹) و (۲۰)}

۲-۲-۳ در تفسير آيه «هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللهُ فِي طُلُلٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْمَلَائِكَةُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ إِلَى اللهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ» (بقره/۲۱۰) علامه به وجود سه دسته روايات در مصداق واقعه مورد نظر اشاره می‌نمايد: ۱. تفسير به روز رستاخيز (قيامت) ۲. تفسير به رجعت ۳. تفسير به روز ظهور حضرت مهدي عليه السلام علامه علت وجود اين روايات در تفسير آيه را وحدت اين سه زمان به لحاظ حقيقت آن می‌داند که در هر سه مورد حجاب‌ها برطرف شده، آيات الهی در نهايت روشنی و وضوح بر وجود خداوند دلالت می‌کند. اين سه روز در اين ويژگي مشترکند جز آن که به لحاظ شدت و ضعف تفاوت می‌کنند. کمال اين مرحله در قيامت است، رجعت در مرحله پايين‌تری قرار دارد و زمان ظهور حضرت مهدي عليه السلام خفيف‌تر از دو مورد قبل است و در آخر اشاره می‌کند که در بعضی از روايات از اين سه روز به «ايام الله» تعبير شده است و خلاصه اين که اين سه روز به حسب حقيقت متحدند و به حسب مراتب مختلفند. علامه با اخذ معنای مشترک از روايات مختلف‌المعنی، تعارض ابتدایی بين آن‌ها را رفع می‌کند که اين یکی از روش‌های علامه در تحليل روايات است.

۴- توسعه معنای آيات با تکیه بر روايات

با مطالعه در روايات مطرح شده در تفسير الميزان و توضيحات علامه در ذيل آن روايات و تبیین ارتباط روايات با آيات مورد بحث، گاهی ديده می‌شود که علامه استفاده پيامبر و اهل بيت عليهم السلام از آيات را تعميم معنای داند و به عبارت ديگر علامه تعميم در معنای آيه را می‌پذيرد اما در مقابل در اغلب موارد محدود کردن معنای آيه با روايت را يعنی تقييد اطلاق آيه يا تخصیص عموميت آن را نمی‌پذيرد و به نقد اين دسته از روايات می‌پردازد. در ادامه نمونه‌هایی از هر دو مورد (قبول تعميم آيات



۵- نقد روایات

از مواردی که تا به این جا در رابطه با گونه‌های بهره‌مندی علامه طباطبایی رحمته‌الله از روایات بررسی کردیم، بیشتر جنبه ثبوتی در مورد روایات داشته‌اند و در مواردی که تعارض بین روایات و آیات و یا موارد دیگر وجود داشت علامه به رفع تعارض و تناقض می‌پرداخت. اما در مورد نقد روایات باید بگوییم که علامه با دقت نظر وسیع و دقیقی روایات را با معیارهای مختلفی در بوته نقد می‌گذارد و درباره آن‌ها داوری می‌کند و شاید بتوان گفت که نقد روایات در المیزان از مهم‌ترین و گسترده‌ترین گونه‌های بهره‌مندی علامه از روایات است که هم اهتمام علامه به استفاده از روایات را می‌رساند و هم دقت نظر ایشان در گزینش روایات را.

علامه در نقد روایات، معیارهای متفاوتی را لحاظ می‌کند که همه آن‌ها به نقد محتوا و مدلول روایت برمی‌گردد و کمتر به نقد سند روایت می‌پردازد. ما نیز در این قسمت طبق معیارهای علامه در نقد و بررسی روایات معیارها را به ترتیب معرفی کرده و به چند مورد از انتقادهای علامه از روایات در ذیل آن خواهیم پرداخت.

۵-۱. تعارض با قرآن

مخالفت و تعارض روایت با قرآن، مهم‌ترین معیار در میان معیارهای نقد متن روایات است و در کلام معصومین علیهم‌السلام با عنوان روایات «عرضه روایات بر قرآن» به جهت سنجش روایات به آن تصریح شده است. از نظر علامه نیز قرآن مهم‌ترین ملاک ارزش‌یابی و بررسی صحت حدیث است. ایشان در المیزان، روایات متعددی با مبانی قرآنی و یا سیاق آیات سنجیده است و بی‌اعتباری بسیاری از آنان را به دلیل تعارض با قرآن اعلام نموده است که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم.

۵-۱-۱ در بحث روایی در رابطه با آیه «یا أیها الذین آمنوا کتیبَ عَلَیْکُمُ الصَّیَامُ کَمَا کُتِبَ عَلَی الذَّیْنِ مِنْ قَبْلِکُمْ» (بقره/۱۸۳)، علامه به نقل روایتی می‌پردازد که در آن وجوب روزه به پیامبران گذشته تعلق گرفته نه امت‌هایشان و خداوند امت اسلام را بر دیگران برتری داده و روزه رمضان را هم بر پیامبر و هم بر امت واجب نمود. علامه به نقد این روایت می‌پردازد که به واسطه «اسماعیل بن محمد» که جزء سلسله راویان است، ضعیف است و روایت مرسل می‌باشد و ظاهر آیه موافق این دو روایت نیست زیرا از عبارت «الذین من قبلکم» در آیه خصوص پیامبران فهمیده نمی‌شود و اگر مراد خصوص پیامبران بود (چون آیه در مقام تحریض، ترغیب و مقدمه‌چینی است) تصریح به اسمشان مناسب‌تر بود. ^(۲۳)

۵-۲. تعارض با عصمت و شخصیت پیامبران

در بسیاری از روایات تفسیری که مربوط به پیامبران است، علامه به دلیل تعارض با شخصیت پیامبران و تنافی روایات با مقام عصمت آنان به نقد می‌پردازد. معیار علامه در این روایات تنها عصمت پیامبران





نیست بلکه هر چیزی که با مقام پیامبری و شئون نبوت در تعارض باشد، لحاظ می‌شود. نکته‌ای که در این مجال باید متذکر شویم این است که هر چند عنوان فوق یعنی؛ «تعارض با عصمت و شخصیت پیامبران» با عنوان گذشته یعنی؛ «تعارض با قرآن» تداخل دارد، اما نگارنده به دلیل این که حجم وسیعی از نقدهای علامه را این دست از روایات تشکیل می‌دهد و این روایات در حوزه خاصی از روایات (روایات داستانی) قرار دارند این عنوان را مستقل از عنوان قبل آوردیم و متوجه این مسئله هستیم که این دو عنوان قسیم یکدیگر نیستند.

۵-۲-۱ در ذیل آیه «وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ...» (نحل/۶۱) علامه روایتی را چنین بیان می‌نماید: «اگر خداوند مرا و عیسی بن مریم را به گناهانمان بگیرد هر آینه ما را عذاب می‌کند و ظلمی هم به ما نکرده است.» ایشان در ذیل روایت می‌نویسد: «این حدیث مخالف با کتاب خدا و سنت است که هر دو عصمت انبیاء را اثبات می‌کند و هیچ وجهی نیست که آن را حمل بر ترک اولی از گناهان بکنیم زیرا ترک اولی عذاب ندارد.»^(۲۳)

حکایت ۲۵

علامه طباطبایی و حوریه بهشتی!

استاد علامه می‌فرمودند: روزی من در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم؛ در آن بین یک حوریه بهشتی طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت؛ و برای من آورده بود؛ و خود را به من ارائه می‌نمود؛ همین که خواستم به او توجهی کنم ناگهان یاد حرف استاد افتادم؛ و لذا چشم پوشیده و توجهی نکردم؛ آن حوریه برخاست؛ و از طرف چپ من آمد؛ و آن جام را به من تعارف کرد؛ من نیز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم؛ آن حوریه رنجیده شد و رفت؛ و من تا به حال هر وقت آن منظره به یادم می‌افتد از رنجش آن حوریه متأثر می‌شوم.

مهرتابان/۳۰

بعضی از مفسرین برای توجیه روایت گفته‌اند که مقصود از گناه در روایت، ترک اولی است مانند آوسی که در ذیل این روایت ظلم را برای تمام بشر جایز دانسته و به «حسنات الابرار سیئات المقرین» استشهاد کرده و عصمت را نسبی می‌داند و عصمت مطلق را نمی‌پذیرد.^(۲۵) اما علامه این توجیه را برخلاف ظهور آیه می‌داند زیرا آیه سخن از گناهی دارد که موجب عذاب است در حالی که ترک اولی باعث عذاب نمی‌شود.

۵-۳ تعارض با عقل

عقل، معیار دیگری است که علامه در نقد روایات از آن بهره می‌گیرد. علامه در بررسی‌های روایی خود در میزان ضرورت و دلیل عقلی را در کنار آیات قرآن و سنت قرار می‌دهد و گاهی در توضیحات ایشان می‌بینیم که روایت را به خاطر تعارض با ضرورت عقلی نقد می‌کند و می‌نویسد: «این چیزی است که ضرورت عقلی آن را دفع می‌کند.»^(۲۶) و یا به دلیل تعارض مضمون روایت با برهان یا اعتبار عقلی، روایت را نقل کرده‌اند. مانند موارد زیر:

۵-۳-۱. در بحث روایی آیه «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَ بَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَ نِسَاءً» (نساء/۱) در روایتی از امام سجاد علیه السلام آمده است که پسران حضرت آدم با دخترانشان ازدواج کردند که حضرت این عمل آن‌ها را حکم خداوند می‌داند و آن را تأیید می‌کند. علامه این روایت را موافق با قرآن کریم و عقل می‌داند و در مقابل به نقد روایاتی می‌پردازد که دلالت بر ازدواج فرزندان حضرت آدم علیه السلام با افرادی از جن و حوری که به همین منظور نازل شده بودند، دارد. علامه در توضیح می‌نویسد: «این روایات با اعتبار عقلی درست در نمی‌آید زیرا خلقت جن و حوریه بهشتی مادی نیست و موجود غیر مادی نمی‌تواند صاحب فرزند شود.»^(۲۷)

۵-۳-۲ در ذیل آیه ۲۲ مائده، علامه گاهی فقط به وجود روایات اشاره می‌کند و

با توضیحی اجمالی از آن می‌گذرد و به نقد می‌پردازد. به طور مثال ایشان می‌فرماید: «در تعدادی از روایات پیرامون توصیف این جباران از عمالقه و درشت هیكل بودن و بلندی قامت آن‌ها امور عجیبی وارد شده که کسی که عقل سلیم داشته باشد نمی‌تواند آن‌ها را بپذیرد.... در آثار باستانی و بحث‌های طبیعی نیز چیزی که این روایات را تأیید کند، وجود ندارد ناگزیر روایات مذکور مأخذی جز جعل و دسیسه ندارد.»^(۲۸)

۵-۴ تعارض با علم

در روایات تفسیری به تناسب بحث در آیات آفرینش و خلقت و یا داستان‌های قرآن، آموزه‌های علمی وجود دارد که به علت قرار گرفتن در مقوله علم، می‌توان معیار «علم» را به عنوان یکی از معیارهای مهم نقد روایات تفسیری برشمرد. علامه بر این باور است که گروهی از مسلمانان بر اثر فرورفتگی و غور در علوم طبیعی و امثال آن، که اساس حس و تجربه است و نیز غور در مسایل اجتماعی، که اساس تجربه و آماجگیری است، روحیه حس‌گری پیدا کرده، یا به طرف مذهب فلاسفه مادی و حسی سابق اروپایی و یا به سمت مذهب اصالت عمل تمایل پیدا کردند و معتقد شدند که معارف دینی نمی‌تواند مخالف با علم باشد و علم می‌گوید: اصالت وجود تنها مال ماده و خواص محسوس آن است، پس در دین و معارف آن هم هر چه که از دایره مادیات بیرون است و حس ما آن را لمس نمی‌کند، مانند عرش، کرسی، لوح و قلم و امثال آن باید به یک صورت تأویل شود و اگر از وجود هر چیزی خبر دهد که علوم متعرض آن نیست، مانند وجود معاد و جزئیات آن، باید با قوانین مادی توجیه شود.

لازمه گفتار این گروه، آن است که باید طریق حس و تجربه را پیروی کرد و اشکال کار آن‌ها این است که تفسیرشان تفسیر نیست، بلکه تطبیق است، چرا که نظریه‌های مسلم علمی خود را بر قرآن تحمیل کرده‌اند



بدون این که بر مدالیل آیات دلالت داشته باشد آن ها در حقیقت نام تفسیر را بر تطبیق خود گذاشته اند. ^(۳۹) در جایی دیگر ایشان رابطه بین علم و تفسیر را این گونه تبیین می نمایند: «دوروش برای فهم حقایق قرآن از راه مباحث علمی وجود دارد: راه اول این که مفسر از بحث های علمی استفاده کند اما نتایج حاصله را بر قرآن تحمیل نکند، چون فهمیدن حقایق قرآن و تشخیص مقاصد آن، از راه مباحث علمی متفاوت است، یکی این که ما در مسئله ای که قرآن متعرض آن است، بحثی علمی و یا فلسفی را آغاز کنیم و هم چنان دنبال کنیم، تا حق مطلب بر ایمن روشن و ثابت شود، آن وقت بگوییم آیه هم همین را می گوید، این روش هر چند که مورد پسند بحث های علمی و نظری است و لکن قرآن آن را نمی پسندد. راه دوم این که برای فهم آن مسئله و تشخیص مقصود آن آیه، از نظایر آن آیه کمک گرفته، منظور از آیه مورد نظر را به دست آوریم، (آن گاه اگر بگوییم علم هم همین را می گوید عیبی ندارد) و این روشی است که می توان آن را تفسیر خواند، خود قرآن آن را می پسندد.» ^(۴۰)

در بررسی مباحث روایی المیزان، به تعداد محدودی از نقدهای علامه در انبساط با این نوع روایات برخورد کردیم که به چند مورد از آن اشاره می کنیم:

۵-۴-۱. در ذیل آیه «ق وَالْقُرْآنِ الْمَجید» (ق/۱) علامه به توضیح روایاتی می پردازد که درباره کوهی به نام «ق» سخن می گویند و مطالب شگفتی را به آن کوه نسبت می دهند علامه این روایات را به دلیل مخالفت روشنشان با یافته های علمی باطل می داند و می نویسد: «این روایات به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند و امروز بطلان آن ها یا ملحق به بدیهیات است و یا خود بدیهی است.» ^(۴۱)

۵-۵ تعارض با تاریخ

اطلاعات تاریخی، یکی از معیارهایی است که می تواند ملاک سنجش صحت و سقم

روایات قرار بگیرد. در روایات تفسیری دیده می شود که گاهی برای تفسیر و توضیح آیه ای، به نکته ای تاریخی استناد می شود و یا روایت، آیه را ناظر به دوران خاصی از زمان نزول آیات (در مکه یا مدینه) می داند. اما محدود و غیر قطعی بودن اطلاعات تاریخی، به خصوص تاریخ قبل از اسلام و اقوام پیشین مانعی است که امکان بهره گیری از آن را بسیار کم رنگ کرده است.

به رغم کم بودن منابع قطعی تاریخی، علامه در مواردی از این معیار برای نقد روایات بهره می گیرد که ما در حد توان به چند مورد اشاره می کنیم:

۵-۵-۱. در رابطه با آیه «لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الذِّینَ قَالُوا إِنَّا اللَّهُ فَغَیِّرْهُ وَنَحْنُ أَغْنِیَاءُ سَنَكْتُمُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْأَنْبِیَاءُ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِیقِ» (آل عمران/۱۸) علامه روایتی به بیان روایتی می پردازد که امام صادق علیه السلام فرمود: «بین یهودیانی که گفتند: خدا فقیر است با یهودیانی که انبیا را کشتند پانصد سال فاصله بود و با این حال خدای تعالی در این آیات پیامبرکشی را به همین یهودیان نسبت داده و این به آن جهت است که یهودیان صاحب آن سخن، به عمل زشت اجدادشان که پیغمبران را می کشتند راضی بودند.»

علامه در توضیح روایت می نویسد: «فاصله ای که در این روایت ذکر شده، با تاریخ میلادی موجود سازگار نیست.» ^(۴۲) علامه در جای دیگری در مورد عدم اطمینان به تاریخ میلادی معتقد است که: «تاریخ میلادی مسیحیت مبدأ درستی نداشته بلکه (به اعتراف خود مسیحیت) دست خوش اختلال شده است و خود مسیحیت اقرار دارد که تاریخ میلادیش با میلاد مسیح انطباق ندارد و این خود یک سکنه تاریخی است.» ^(۴۳)

علامه به نوع دیگری نیز از اطلاعات تاریخی بهره می گیرد که در خصوص زمان نزول آیات و سور می باشد که نقش اساسی در بررسی و نقد روایات اسباب نزول دارد که در بررسی دیدگاه

علامه طباطبایی درباره روایات اسباب نزول این مسئله را دنبال خواهیم کرد. اما توجه به زمان نزول در بررسی روایات تفسیری نیز کاربرد دارد مانند موارد زیر:

۵-۲-۵. «آیه ۳ مدثر» از بین روایاتی که در اسباب نزول آیات آغازین سوره مدثر ذکر شده، در رابطه با آیه «وَرَبِّكَ فَكَبِّرُ» روایتی را نقد می کند و می نویسد: «به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتیم: وقتی می خواهیم داخل در نماز شویم چه بگوییم؟ در پاسخ این سؤال خدای تعالی آیه «وَرَبِّكَ فَكَبِّرُ» را نازل کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم به ما دستور داد نماز را با تکبیر افتتاح کنیم» «در این روایت شبهه ای است، برای این که ابوهیره از کسانی است که مدت بسیاری بعد از هجرت مسلمان شد و این سوره قبل از هجرت و در اوایل بعثت نازل شده، ابوهیره و بلکه همه صحابه آن روز کجا بوده اند؟» ^(۴۴)

۵-۶ تعارض با روایات دیگر

در نقد روایات، گاهی علامه روایات دیگری را که به علت تعدد نقل و یا تعدد طرق به آن ها اطمینان و یقین دارد، معیار قرار می دهد و به نقد روایت مورد نظر می پردازد. به تعبیر دیگر

زمین صحن را ببوس که از سر من بهتر است

نویسنده مشهوری بوسیدن ضریح ائمه اطهار علیهم السلام و این قبیل احترام نهادن ها را تشنیه می کرد. وقتی سخن او را به علامه طباطبایی رحمته الله علیه در حرم رضوی علیه السلام مطرح کردند، ایشان فرمودند: «اگر منع مردم نبود، من از دم مسجد گوهرشاد تا ضریح، زمین را می بوسیدم. و روزی در صحن حرم امام رضا علیه السلام شخصی به علامه [که اصلاً اذن نمی داد کسی دست ایشان را ببوسد] عرض کرد: «از راه دور آمده ام و می خواهم دست شما را ببوسم.» علامه فرمودند:

«زمین صحن را ببوس که از سر من هم بهتر است!

به نقل از مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل بیت علیهم السلام



گاهی در ذیل آیات، روایات متفاوتی از جهت مضمون وجود دارد که علامه ملاک را در نقد آن‌ها خود روایت قرار می‌دهد، البته گاهی دلیل دیگری نیز به روایات اضافه می‌شود که باعث تقویت نقد علامه می‌شود.

علامه در استناد به روایت برای نقد روایت دیگر، هیچ‌گاه یک روایت را به تنهایی در مصاف با روایت دیگر قرار نمی‌دهد و در جست‌وجویی

که انجام گرفت در هیچ موردی علامه رجحان سندی را دلیلی برای نقد روایت مخالف نمی‌داند.

۵-۶- در آیه «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَا هُمْ عَنْ قِبَلَتِهِمْ الَّتِي كَانُوا عَلَيْهَا قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره/۱۴۲) و چند آیه بعد مربوط به داستان تغییر قبله است که در بحث روایی علامه اشاره به روایاتی می‌کند که این داستان را شرح می‌دهد. در روایتی که ایشان از مجمع البیان ذکر کرده تاریخ این واقعه هفت ماه بعد از هجرت دانسته شده اما علامه این روایت را به دلیل وجود روایات بیشتری که تاریخ تحویل قبله را در ماه رجب سال دوم از هجرت یعنی هفده ماه بعد از هجرت می‌داند، نمی‌پذیرد و قول اصح را هفده ماه بعد از هجرت می‌داند.^(۳۵)

۶- روایات بطن و جری

۱-۶ روایات جری و تطبیق

«جری» به معنای جریان داشتن، تعبیری است که ائمه در روایات خود برای بیان استمرار پیام قرآن در همه زمانها به کار برده‌اند به این معنا که قرآن هم چون ماه مهر و شب و روز در جریان است. به تعبیر دیگر «جری و تطبیق» در اصطلاح، انطباق الفاظ و آیات قرآن بر مصادیقی غیر از آن‌چه آیات در مورد

آن‌ها نازل شده است خواه آن مصادیق افراد باشند و خواه وقایع.^(۳۶) علامه طباطبایی از این تعبیر در شرح و توضیح دسته‌ای از روایات، استفاده فراوانی کرده است. به‌طور مثال:

۱-۶- علامه در توضیح «صراط مستقیم» چهار روایت را ذکر می‌کند که مراد از صراط مستقیم را «امیرالمؤمنین»، امام واجب‌الطاعة و اهل بیت علیهم‌السلام می‌داند. ایشان به روایتی استناد می‌کند که می‌فرماید: «صراط مستقیم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است.» و هم چنین روایت دیگری

که از ابن عباس روایت شده، که در ذیل آیه «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» گفته: یعنی ای بندگان خدا، بگویند: خدایا ما را به سوی محبت محمد و اهل بیتش علیهم‌السلام ارشاد فرما.» و در توضیح این روایات می‌فرماید: «این روایات از باب جری و تطبیق، یعنی تطبیق کلی بر مصداق بارز و روشن آن است، می‌خواهند بگویند مصداق بارز صراط مستقیم، محبت آن حضرات است.»^(۳۷)

۱-۶-۲ مورد دیگر روایتی در تفسیر آیه «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ» (بقره/۱۲۱) است: «اینان که قرآن را به حق تلاوتش تلاوت می‌کنند، امامان امتند» علامه در ذیل روایت می‌نویسد: «این روایت از باب جری یعنی تطبیق آیه به مصداق روشن و کامل آن است.»^(۳۸)

روایاتی که علامه آن‌ها را در شمار جری و مصداق آورده، بسیار است که ذکر موارد احصا شده از حوصله بحث خارج است، در بقیه موارد فقط به ذکر آدرس (برای ارجاع) اکتفا می‌کنیم اما باید این نکته را متذکر شویم که در موارد بسیاری، علامه جری را همراه با واژگانی مانند «مصداق، تطبیق و انطباق» به کار برده است که این همراهی بیانگر مترادف «جری» با این واژگان است به همین دلیل ما نیز مواردی را که علامه صرفاً واژه تطبیق یا مصداق را به کار برده است، تحت همین عنوان استخراج نموده‌ایم.^(۳۹)

۲-۶ روایات بطنی

دسته‌ای دیگر از روایات که علامه از آن‌ها در تفسیر خود بهره گرفته است، روایات بطنی است که به اعتقاد علامه آن‌ها ناظر به باطن قرآن هستند. بحث از باطن قرآن در ضمن مباحث مختلفی (و بیشتر در حوزه علوم قرآن) مطرح شده است. گاهی این مسئله در کنار تأویل به آن اشاره کرده‌اند و تأویل را باطن لفظ و بیان حقیقت مراد تلقی کرده‌اند.^(۴۰)

در مطالعه این دسته از روایات در میزان و گردآوری آن‌ها به شباهت بسیار این روایات با روایات جری رسیدیم که در آن موارد علامه اصطلاح جری و باطن را در کنار هم به کار می‌برد البته علامه این دو واژه را با کلمه «یا» در کنار هم قرار می‌دهد که این نشانگر وجود تمایز بین این دو است و یکی از آن دو را به صورت احتمالی برای آیه می‌پذیرد. البته می‌توان این مسئله را چنین نیز بیان کرد که جری و باطن در این دسته روایات دو اعتبار مختلف برای یک معنا باشند؛ معنا از آن جهت

علامه طباطبایی علیه‌السلام در بررسی روایات

و وجود تعارض آن‌ها با قرآن

احتیاط علمی به خرج داده و در مواردی

به جزئیات عدم تعارض

به احراز موافقت و تطبیق با قرآن نیز

مبادرت ورزیده است.

یعنی صرف عدم تعارض را

برای پذیرش کافی نمی‌داند

و یا به علت عدم مطابقت با قرآن

روایت را مردود می‌داند.

مورد دیگری که در نقد روایات

به چشم می‌خورد این است که

هرچند علامه به نقد روایت می‌پردازد

اما در مواردی به‌طور کلی آن را رد نمی‌کند

و احتمال دیگری را

در توجیه آیه مطرح می‌کند.

و یا با احتمال این که راوی

روایت را نقل به معنا نموده و در اثر

سوء فهم مضمون و معنای روایت

دگرگون شده باشد، روایت را توجیه

و آن را به‌طور کلی رد نمی‌کند.



اسباب نزول نظری هستند نه نقلی محض... و یا باید گفت همه روایات یا بعضی از آن‌ها جعل یا دس شده‌اند.^(۴۴)

با نمونه‌هایی که از بهره‌مندی علامه از روایات اسباب نزول خواهیم آورد، احتمال اول علامه تقویت می‌شود به این معنا که وقایع بر مضمون آیات تطبیق شده‌اند سپس حکم به سبب نزول بودن آن‌ها داده شده است. پس اسباب نزول‌ها، تطبیق و اجتهاد هستند. البته علامه ظاهراً

اجتهاد راویان و مفسران را مضر به تفسیر آیات نمی‌داند و در جایی می‌فرماید: «... با توجه به آن چه آمد، روشن شد که بیشتر روایات اسباب نزول، به رغم ضعفی که دارند، تطبیق حوادث تاریخی بر آیات قرآنی مناسب آن هستند که البته این هم خود اشکالی ندارد.»^(۴۵)

به عبارت دیگر با دقت در موضع علامه در مقابل این دسته روایات درمی‌یابیم که علامه روش واحدی در برخورد با روایات اسباب نزول ندارد. ایشان اگر روایت را منطبق با آیات بدانند آن را می‌پذیرد و یا این‌که آن‌ها را بدون قبول قطعی سبب نزول بودن به عنوان تطبیق و اجتهادهای راویان و مفسران می‌پذیرد و یا به دلیل متعارض بودن با آیه، به جعلی و ساختگی بودن آن‌ها، به نقد این دسته روایات می‌پردازد که در نقد روایات اسباب نزول به موافقت و انطباق با قرآن و موافقت با زمان نزول آیه توجه ویژه‌ای دارد که به دلیل رعایت حجم رساله و بررسی نقد روایات در عنوان شماره ۶ در سلسله گونه‌های بهره‌مندی علامه از روایات، به نقد روایات اسباب نزول نمی‌پردازیم.^(۴۶)

در این قسمت می‌توانیم چگونگی برخورد علامه با روایات اسباب نزول را به سه دسته تقسیم کنیم؛

الف - مواردی که علامه آن‌ها را اجتهاد و تطبیق راویان می‌داند.

۱-۷. در ذیل آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ...» (نساء/۱۱) ابتدا روایات را گزارش می‌کند: «از جابر بن عبدالله روایت شده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و ابوبکر با عده‌ای از قبیله بنی سلمه با پای پیاده به عیادت می‌آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی مرا دید که دیگر بیهوش گشته و حواسی برایم نمانده و چیزی را تشخیص نمی‌دهم، دستور داد آب آورند، وضو گرفت و آب وضویش را بر من پاشید، که در دم به هوش آمده برخاستم، عرضه داشتیم: یا رسول

که بر موارد دیگر یا مصادیق دیگر تطبیق می‌شوند، جری است و بدین لحاظ که لفظ و ظاهر آیه بر آن دلالت ندارد، باطن آیه شمرده می‌شود و یا این‌که باطن ناظر به معناست و جری ناظر به فرد مصداق خارجی. نمونه‌هایی از روایات بطنی:

۶-۲-۱ در ذیل آیات ۲۵۶ و ۲۵۷ بقره علامه اشاره به روایتی از امام صادق علیه السلام می‌کند که فرمود: مراد از «نور» آل محمد و مراد از «ظلمات»

دشمنان ایشان هستند.» علامه در توضیح روایت می‌نویسد: «این روایت می‌خواهد کلی نور و ظلمت را بر مصداق تطبیق کند و یا از باب تأویل و بیان باطن آیه است.»^(۴۷)

۶-۲-۲ آیه ۳۶ نساء

علامه در رابطه با آیه «وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا» دوروایت را مطرح می‌کند که در هر دو روایت مصداق والدین را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام دانسته‌اند. ایشان این مصادیق را باطن آیه می‌داند.^(۴۸)

۷- روایات اسباب نزول

روایات اسباب نزول، دسته‌ای از روایات تفسیری هستند که حجم قابل توجهی از روایات را در تفاسیر به خود اختصاص داده‌اند. این روایات، مانند سایر روایات باید از جهت سند و متن مورد بررسی قرار بگیرد و صحت صدور آن محرز گردد و سبب نزول آن آشکار شود.

در مباحث روایی المیزان، بخشی از روایات مطرح شده را روایات اسباب نزول تشکیل می‌دهد. علامه همه یا بیشتر روایات اسباب نزول را برداشت و استنباط راوی می‌داند که حوادث و وقایع تاریخی را با آیات مرتبط می‌سازد. علامه در این زمینه می‌فرماید: «... آن چه به عنوان اسباب نزول مطرح شده، همه یا بیشتر آن (در واقع) استنباط (راوی) است.

بدین معنا که ایشان عموماً حوادث تاریخی را گزارش می‌کنند سپس آن را با آیاتی که قابل انطباق با آن حادثه است، قرین می‌سازند و اسباب نزول آیه محسوب می‌کنند.»^(۴۹)

علامه این ادعا را با وجود تعارض روایات اسباب نزول یک آیه ثابت می‌کند به این معنا که در بسیاری از آیات قرآنی در ذیل هر آیه چندین سبب نزول متناقض همدیگر نقل شده که هرگز با هم جمع نمی‌شوند و تنها دوراه برای توجیه این تعارض‌ها وجود دارد؛ یا باید گفت این‌ها





الله در باره اموال چه دستور می‌دهی؟ (کنایه از این‌که انسان وقتی می‌خواهد بمیرد در باره اموالش چه کند)؟ در پاسخ او آیه شریفه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» نازل گردید.

ایشان تعدد سبب نزول را بی‌اشکال می‌داند و می‌فرماید: «مانع ندارد که در باره شأن نزول یک آیه به سبب‌های متعددی روایت وارد شود و همه این سبب‌ها و قصه‌ها که در روایت آمده، شأن نزول یک آیه باشد.» (۴۷)

ب. مواردی که علامه به نقد آن‌ها می‌پردازد.

۲-۷ در بحث روایی آیات «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ... * لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ أُحْصِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ...» (بقره/۲۷۰ و ۲۷۱) علامه روایتی را مطرح کرده که: «رسول خدا ﷺ در اوایل اسلام اجازه نمی‌داد که مسلمانان به غیرمسلمین صدقه دهند و مسلمانان هم کراهت داشتند از این‌که به خویشاوندان کافر خود انفاق کنند، ولی وقتی آیه «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ...» نازل شد، رسول خدا ﷺ اجازه داد که به فقرا کفار هم صدقه بدهند.» علامه جمله «هداهم» را

حکایت ۲۷

نگذارید یاد قرآن در دلتان کهنه شود

دختر علامه طباطبایی رحمته‌الله:
 زمانی که علامه از تبریز به قم آمدند من شش ساله بودم. از همان سال‌ها به یاد دارم که پدرم بسیار با قرآن مانوس بود. در واقع سخنانش، نشست و برخاستش همه و همه قرآنی بود. با قرآن بیدار می‌شد و با قرآن می‌خوابید. از اول صبح با صدای قرآن ایشان از خواب بیدار می‌شدیم. ظهر که از درس و بحث روزانه بازمی‌گشتند اول نمازشان را می‌خواندند و تا بر سر سفره ناهار آماده شویم، آهسته و از حفظ قرآن می‌خواندند. شب‌ها هم موقع خواب مقید بودند حتماً قرآن بخوانند. یکی از بستگان که در خواندن قرآن قدری غلط داشت گفت: «اگر قرآن بخوانم ممکن است غلط شود.» پدرم فرمود: قرآن، غلط خواندنش هم خوب است. نگذارید یاد قرآن در دلتان کهنه شود.»

مجله بشارت / شماره ۴

تنها در مورد هدایت مسلمانان می‌داند که شامل کفار نمی‌شود، بنابراین آیه شریفه بیگانه از مطلبی است که در روایات شأن نزول آمده است، علاوه بر این‌که در خود آیه وقتی می‌خواهد، مورد انفاق را ذکر کند جمله «فقراء الذین احصروا...» را به‌عنوان نمونه می‌آورد، که همه می‌دانیم منظور، فقرا مسلمین است، که در راه خدا دچار تنگدستی شده‌اند و با در نظر گرفتن این نمونه، آیه شریفه آن‌طور که باید با روایات‌شان نزول سازگاری ندارد.

در این موارد علامه با دقت نظر در آیات و روایات، پذیرش روایات را (به‌خاطر عدم انطباق با مفاهیم آیات) به‌عنوان سبب نزول رد می‌کند.

ج. موردی که علامه به آن اعتماد کرده و در تفسیر از آن بهره گرفته است.

۳-۷ در ذیل آیه «وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا التِّيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأَتُوا التِّيُوتَ مِنْ أَوْبَاطِهَا» (بقره/۱۸۹) علامه روایتی را نقل می‌کند که اشاره به ورود مردم جاهلیت در هنگام احرام از پشت خانه‌هایشان دارد. ایشان در بیان تفسیری این آیه می‌نویسد: «دلیلی نقلی این معنا را ثابت کرده که جماعتی از عرب جاهلیت رسمشان چنین بوده که چون برای زیارت حج از خانه بیرون می‌شدند دیگر اگر در خانه کاری می‌داشتند (مثلاً چیزی جا گذاشته بودند) از در خانه وارد نمی‌شدند، بلکه از پشت دیوار را سوراخ می‌کردند و از سوراخ داخل می‌شدند، اسلام از این معنا نهی کرد و دستور داد از در خانه‌ها درآیند، آیه شریفه مورد بحث می‌تواند با این داستان منطبق باشد و می‌توان به روایاتی که در شان نزول آیه این داستان را نقل می‌کند، اعتماد نمود.» (۴۸)

۸- روایات جعلی و اسرائیلیات

با پنج معیاری که در گفتار پنجم ذکر شد، بررسی و نقد علامه در روایات را بیان نمودیم، اما در بین روایاتی که ایشان به نقد آن‌ها پرداخته و با قطعیت حکم به مردود بودن

آن‌ها می‌کند، روایات جعلی است که در اصطلاح اسرائیلیات نامیده می‌شود. علامه با موضوعی منتقدانه با این روایات برخورد می‌کند و آن‌ها را با معیارهای مختلفی نقد و بررسی می‌نماید و جعلی بودن آن‌ها را اعلام می‌کند. علامه دلیل نقلی را به سه دسته تقسیم می‌نماید:

۱. دلیلی که باید آن را قبول کرد که آن عبارت است از کتاب خدا و سنت قطعی.

۲. دلیلی که باید آن را رد کرد و آن عبارت است از روایاتی که مخالف با کتاب یا سنت قطعی باشد.

۳. روایاتی که نه دلیلی بردش است و نه قبولش. این روایات نه از نظر عقلی دلیلی بر محال بودنش است و نه از جهت نقل یعنی در کتاب و سنت قطعی دلیلی بر منعش وجود ندارد. (۴۹)

اسرائیلیات در دسته دوم قرار می‌گیرند که با قاطعیت می‌توان حکم به بطلان آن‌ها نمود. این دسته از روایات از آفت‌های تفسیری به‌ویژه در داستان‌های مربوط به انبیاء و شخصیت‌های قرآنی است. علامه با تأکید بر نفوذ اسرائیلیات، دامنه وسیع آن را در میان روایات یادآوری می‌شود (۵۰) و اما نمونه‌هایی از برخورد نقادانه علامه با روایات جعلی و اسرائیلیات:

۱-۸ در بحث روایی در ذیل آیات «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا... لَئِنْ أَتَيْتَنَا صَالِحًا لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا آتَاهُمَا صَالِحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (اعراف/۱۹۰ و ۱۸۹) علامه با اشاره به یک دسته از روایات درباره تولد فرزندان حضرت آدم، آن‌ها را از قبیل اسرائیلیات می‌داند: «... آدم و حوا هرچه فرزند برایشان متولد می‌شد نمی‌ماند، شیطان به ایشان و یا تنها به حوا گفت: این دفعه اسم فرزندت را «عبدالحرث» نام بگذار تا برایت بماند - و حرث اسم شیطان بود در آن موقعی که در آسمان زندگی می‌کرد- و در



بعضی از این روایات دارد که گفت: اسمش را «عبد الشمس» - بنده آفتاب - بگذار و در بعضی دیگر دارد که وی حوا را تهدید کرد که اگر اسم او را «عبدالحارث» و یا «عبدالشمس» نگذارد در شکم بعدی بچه شتر و یا گوساله و یا چارپای دیگری خواهد زایید، و با او شرط کرد که اگر این اسمی را انتخاب کند بچه در شکمش انسانی تام الخلقه خواهد بود، لیکن این احادیث همه جعلی و از دسیسه‌هایی است که اسرائیلی‌ها (یهودیان) در روایات ما کرده‌اند.^(۵۱)

توجه علامه به روایات جعلی و اسرائیلیات در سراسر میزان به چشم می‌خورد و ما در این بحث به چند مورد در حد ضرورت اشاره کردیم. البته باید بگوییم که این روایات همه اسرائیلیات بر گرفته از اهل کتاب نیستند و گاهی روایات جعلی و ساختگی وجود دارد که با اغراض خاصی در طول زمان جعل و وارد تفاسیر شده‌اند که بی‌شک اگر دقت و موشکافی‌های مفسرانی هم‌چون علامه طباطبایی نباشد، صحت و سقم آن‌ها از هم شناخته نمی‌شد. مانند آیه ۴۸ نساء^(۵۲)

سخن پایانی

آن چه در این نوشتار بیان شد، ماحصل بررسی‌های نگارنده برای شناسایی گونه‌های بهره‌مندی علامه از روایات بود. به جزعناوینی که ذکر نمودیم، چیزی که بیش از پیش توجه ما را در تحقیق و بررسی در روایات به خود جلب کرد، دقت نظر بالای علامه در پذیرش یا رد روایات بود.

علامه طباطبایی در بررسی روایات و وجود تعارض آن‌ها با قرآن، احتیاط علمی به خرج داده و در مواردی به جزائبات عدم تعارض به احراز موافقت و تطبیق با قرآن نیز مبادرت ورزیده است. یعنی صرف عدم تعارض را برای پذیرش کافی نمی‌داند و یا به علت عدم مطابقت با قرآن روایت را مردود می‌داند. مانند آیه ۵۹ انعام که علامه به نقد روایتی می‌پردازد و علاوه بر ضعف سند، عدم

انطباق روایت بر آیه را اعلام می‌کند.^(۵۳) و یا در آیه ۱۳۴ اعراف «وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ» اشاره به روایتی می‌کند که مصداق «رجز» را برف می‌داند و علامه در ذیل روایت می‌گوید: این روایت چندان مطابق آیه نیست.^(۵۴)

مورد دیگری که در نقد روایات، به چشم می‌خورد این است که هرچند علامه به نقد روایت می‌پردازد اما در مواردی به‌طور کلی آن را رد نمی‌کند و احتمال دیگری را در توجیه آیه مطرح می‌کند، مانند آیه ۲۹ حج که علامه روایتی را به لحاظ تعارض با تاریخ که از تسلط جباران به آن خبر می‌دهد، نقد می‌کند احتمال دیگری را برای توجیه می‌آورد که: «ممکن است که مراد ایشان، خبر دادن از آن چه که برکعبه گذشته است باشد نه خبر از آینده.»^(۵۵)

و یا با احتمال این که راوی، روایت را نقل به معنا نموده و در اثر سوء فهم مضمون و معنای روایت دگرگون شده باشد، روایت را توجیه و آن را به‌طور کلی رد نمی‌کند مانند بحث روایی ذیل آیات ۸۳-۷۷ هود که به دو روایت در مورد حضرت لوط اشاره شده که در یک مورد عبارت «رحم الله لوطاً» وجود دارد و در دسته‌ای دیگر عبارت «یفقر الله لوطاً» که این تعبیر حکایت از این دارد که گویا آن حضرت در به جا آوردن ادب عبودیت کوتاهی کرده و مرتکب گناهی شده که نیازمند مغفرت الهی بوده است. احتمالی که آیات و روایات آن را دفع می‌کند. لذا علامه احتمال می‌دهد که این روایت در اثر سوء فهم راوی و نقل به معنا این‌گونه دگرگون شده باشد.^(۵۶) ما در این مجال در صدد بیان نمونه‌ها نیستیم و فقط هدف ما نشان دادن اهتمام علامه در حفظ روایات و احتیاط علمی ایشان در پذیرش روایات است مانند مواردی که هرچند علامه تردید در صحت روایت دارد اما باز احتمالی را برای روایت بیان می‌کند مانند این که «اگر روایت صحیح باشد در صدد بیان مصادیق

است...» و...^(۵۷)

نتیجه این‌که

مطالعه و تحقیق در مباحث روایی تفسیر میزان نشانگر گونه‌های مختلف و متفاوتی از رویکرد علامه طباطبایی است که در حد حجم مقاله و بضاعت علمی خود به آن‌ها پرداختیم و مسلم است که مطالب بسیار دیگری وجود دارد که ناگفته ماند اما آن چه که از بررسی روایات و سخنان علامه در ذیل آن‌ها برمی‌آید این است که؛ علامه در میزان با دیدی یکسان به همه روایات تفسیری نمی‌نگرد، بلکه انواع مختلفی برای روایات تفسیری قائل می‌شود که هر کدام نقشی متفاوت از دیگری در عرصه تفسیر دارد. ایشان فقط به گزارش روایات اکتفا نمی‌کند بلکه با دیدگاه و معیارهای مختلفی به ارزیابی و گاهی نقد روایت می‌پردازد و در پذیرش روایت برای تفسیر آیات قرآن حساسیت و دقتی بالا به خرج می‌دهد و با اصول و قواعد خاصی به تحلیل و نقد احادیث می‌پردازد که همه این‌ها نشان دهنده مهارت ایشان در «فقه الحدیث» است. به نظر نگارنده سعی و تلاش و دقت نظر بالای علامه در جهت استفاده از روایات (هم در جهت کمیت و هم



حکایت ۲۸

هیچ وقت دعای شخصی نکردم

آیه الله حسن زاده آملی: وقتی رساله «امامت» را نوشتم. آن را حضور علامه طباطبایی بردم و اظهار داشتم: گه‌گاهی که از درس و بحث خسته شدید، به عنوان جلسه استراحت و زنگ تفریح، این رساله ما را هم ملاحظه بفرمایید. ایشان لطف فرمودند و رساله را از اول تا به آخر خواندند. پس از مدتی فرمودند: آن را نگاه کردم و رساله حاضر است. وقتی به حضورشان رسیدم، به من اعتراض کردند که در فلان جای رساله، دعای شخصی در حق خودتان نموده‌اید. من در جایی از آن گفته بودم: «بار خدایا! مرا به فهم خطاب محمد صلی الله علیه و آله اعتلاده» و این دعا را پس از بیان حدیثی و شرح آن آورده بودم. علت انتقاد علامه این بود که چرا در کنار سفره الهی، دیگران را شرکت نداده‌ام و افزود تا آن جایی که خود را شناختم در حق خودم دعای شخصی نکرده‌ام. در اصول کافی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده که دعای شخصی نکنید و بندگان خدا را هم در کنار سفره الهی شرکت دهید. این تادیب اخلاقی در من اثر گذاشت.

شرح دفتر دل / ۲۱



در بعد کیفیت) باعث شده است که رویکرد و دیدگاه‌های ایشان درباره روایات در میزان تلاشی نو و مجموعه‌ای ارزشمند حدیثی در نقد و بررسی روایات تفسیری (شیعی و سنی) باشد. به این امید که این نوشتار توانسته باشد گویای توانمندی والای علامه طباطبایی در حوزه روایات و پاسخی به شبهه ناروای ضعف میزان در جهت بهره‌گیری از روایات و در حاشیه ماندن سخنان اهل بیت در تفسیر قرآن بوده باشد.

فهرست منابع

(ذکر این نکته ضروری است که محدود بودن منابع به جهت تمرکز تحقیق در متن میزان و مباحث روایی است که اقتضا موضوع مورد بحث است.)
قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی.
۱. آلوسی، سید محمود، روح المعانی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۵ ه.ق.
۲. آلوسی، علی، روش علامه طباطبایی در تفسیر میزان، ترجمه سید حسین میرجلیلی، شرکت چاپ و نشر بین‌المللی، تهران، ۱۳۸۱ ه.ش.
۳. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، انتشارات الرضی، بی‌جا، ۱۳۶۳ ه.ش.
۴. شاکر، محمد کاظم، روش‌های تأویل در قرآن، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۶ ه.ش.
۵. طباطبایی، سید محمد حسین، میزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۷ ه.ق.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین، قرآن در اسلام، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۶۱ ه.ش.
۷. نفیسی، شادی، علامه طباطبایی و حدیث (روش‌شناسی نقد و فهم حدیث از دیدگاه علامه طباطبایی در میزان)، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۴ ه.ش.

پی‌نوشت‌ها

۱. آلوسی، علی، روش علامه طباطبایی در میزان، ص ۱۲۴-۱۲۸.
۲. نفیسی، شادی، علامه طباطبایی و حدیث، ص ۹۶.
۳. عنوان روایات کثیره در میزان ۱/۱۵۰ ذیل آیات ۴۷ و ۴۸ بقره؛ ج ۱/۳۲۲ ذیل آیه ۱۵۸ بقره؛ ج ۲/۲۲ آیات ۱۸۲ تا ۱۸۵ بقره؛ ج ۲/۱۸۴ ذیل آیات ۲۲۲ و ۲۲۳ بقره؛ ج ۱۷/۲۸۶ ذیل آیات ۶ و ۶۱ زمر.
۴. طرق متعدد حدیث ۱/۲۸۳ ذیل آیه ۱۵۲ بقره؛ ج ۱/۱۶۵ آیه ۶۲ بقره؛ ج ۱/۸۶ ذیل آیه ۲۶ و ۲۷ بقره؛ ج ۲/۸۴ ذیل آیات ۲۰۴ تا ۲۰۷ بقره؛ ج ۲/۴۹ ذیل آیه ۱۸۹ بقره؛ ج ۲/۱۲۱ آیه ۲۱۳ بقره؛ ج ۲/۴۰۸ ذیل آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ بقره.
۵. ذکر منابع متعدد برای یک روایت؛ ج ۱/۳۶ ذیل آیات

۶ و ۷ حمد؛ ج ۲/۱۸۴ ذیل آیات ۲۲۲ و ۲۲۳ بقره؛ ج ۲/۴۱۰ ذیل آیات ۲۶۱ تا ۲۷۴ بقره؛ ج ۲/۲۱۴ ذیل آیات ۲۱۸ تا ۲۴۲ بقره. ذکر منابع شیعی و سنی در کنار هم ج ۱۹۸/۱ ذیل آیات ۱۰۲ و ۱۰۳ بقره؛ ج ۱/۲۴۲ ذیل آیه ۱۲۴ بقره؛ ج ۲/۳۱ ذیل آیه ۱۸۶ بقره؛ ج ۱۷/۱۹۸ ذیل آیه ۲۹ ص؛ ج ۱۷/۲۲۹ ذیل آیه ۸۱ تا ۸۶ ص؛ ج ۲/۱۷۶ ذیل آیه ۲۲۱ بقره؛ ج ۲/۴۲۸ ذیل آیات ۲۷۵ تا ۲۸۱ بقره.
۶. واژه مستفیض ج ۱/۱۷۵؛ و هذا المعنی مستفیض ج ۵/۵۷؛ والحديث مستفیض عن زراره، روه الکلبینی... ج ۱۸/۳۱۹؛ نزول الآیه فی قصه ولیدبن عقبه مستفیض من طرق أهل السنه والشیعه ج ۱۳/۳۷۴؛ ج ۱۷/۱۱۹؛ ج ۲/۲۲۷؛ ج ۱۹/۲۶.
۷. طباطبایی، محمد حسین، میزان ۱/۱۹۰.
۸. همان ۱/۳۰۰ (مورد مشابه آیه ۲۴۳ بقره/۲/۲۸۲).
۹. از جمله این مؤیدات موارد ذیل می‌باشد:
- سوره نور آیات ۳۵-۴۶ در ارتباط با آیه نور، علامه روایت را مؤید بیان تفسیری می‌داند.
- سوره طه آیات ۱۲۷-۱۳۵ علامه روایت مرتبط با آیه «... ومن آتاء اللیل فسبح وأطراف النهار» را تأیید گفتار تفسیری خود می‌داند.
- سوره انعام آیات ۷۷-۸۱ علامه روایاتی را درباره حضرت ابراهیم علیه السلام و رد پرستش ستاره و خورشید و ماه از طرف ایشان ذکر می‌کند و این دسته روایات را مؤید استفاده‌های تفسیری خود می‌داند و هم‌چنین احادیث مرتبط با ملکوت و ارائه ملکوت را مؤید بیان سابق تفسیری می‌داند.
- سوره نساء آیات ۸۲ و ۸۴ روایتی را در مورد «اولی الامر» مطرح شده که مؤید بیان تفسیری است.
- سوره براءت آیه ۳ تأیید نظر برگزیده از بین نظرات مفسرین به وسیله روایت.
- سوره اسراء آیات ۸۲-۱۰۰ روایات را در خصوص آیه «و یسئلونک عن الروح...» را مؤید بیان تفسیری می‌داند.
۱۰. همان ۳/۱۷۰.
۱۱. همان ۳/۱۸۳.
۱۲. همان ۱۲/۳۸. دیگر موارد از این قبیل: سوره بقره آیات ۷۴-۶۳ که علامه روایات مفصلی درباره گاو بنی اسرائیل و جزئیات ماجرا مطرح می‌کند و بعد می‌فرماید: روایات با اجمال آن چه که ما از آیات شریفه استفاده کردیم، منطبق است. آیه ۲ سوره انعام و سوره یوسف آیات ۳۴-۲۲ علامه صدر روایت را مطابق بیان تفسیری خود می‌داند.
۱۳. همان ۱/۲۸۶.
۱۴. نمونه‌های دیگر از شرح و توضیح روایات به وسیله آیات:
- حمد آیات ۶ و ۷ توضیح روایات درباره حقیقت عبودیت - بقره آیات ۳۹-۳۵ توضیح روایات دنیایی بودن بهشت حضرت آدم و شرح روایت امام رضا علیه السلام درباره خوردن میوه بهشت
- بقره آیات ۱۲۹-۱۲۵ شرح روایات در خصوص مصداق امت محمد صلی الله علیه و آله
- بقره ۱۸۲-۱۸۰ شرح روایات حق امام در اموال مردم به وسیله آیات



همسر استاد شهید آیه الله مطهری

در تمام عمرم خانمی را ندیدم که این قدر دغدغه همسرش را داشته باشد

همسر علامه طباطبایی سال ۱۳۴۴ به دیار باقی شتافت. فراق این همسر فداکار، علامه را سخت تحت تأثیر قرار داد و دربارہ او چنین گفت «من برای مرگ همسرم گریه نمی‌کنم. گریه‌ام برای صفا و کدبانوگری و محبت‌های خانم است. در طول مدت زندگی هیچ‌گاه نشد خانم کاری بکند که من حداقل در دلم بگویم کاش این کار را نمی‌کرد، یا کاری را ترک کند که بگویم کاش این عمل را انجام داده بود». خاطرات ناگفته مرحومه «قمر السادات مهدوی» همسر علامه طباطبایی را که در توفیقات ایشان نقش بسزایی داشته است از زبان همسر استاد شهید مطهری رحمته بخوانیم.

ابتدا مقداری از زندگی علامه طباطبایی و همسر بزرگوارشان بگویید.

مرحوم علامه در کودکی پدر و مادرش را از دست می‌دهد. از آن‌جا که علامه در خانواده ثروتمندی به دنیا آمده بود، برای فرزندان خانواده خدمتکار گرفته بودند تا علامه و برادرشان مرحوم سید محمد حسن الهی را بزرگ کنند. علامه وقتی به قم مشرف شدند مانند دوران نجف از نظر مالی تحت فشار بودند که این به دلیل نرسیدن عواید املاک و کتاب‌هایشان بود و برای همین، خانه کوچک و محقری گرفتند. همسر علامه خانم قمر السادات مهدوی با این‌که در خانواده متمولی بزرگ شده بود و ظاهراً دختری یکی از تجار تبریز بود بسیار زن فهیم و قانعی بود.

یادم هست همسر علامه که از بستگان ایشان هم بودند، برای من تعریف می‌کردند که ما در تبریز سالی چند من روغن حیوانی مصرف می‌کردیم. به قم که آمدیم در منزل کوچکی ساکن شدیم که امکانات زیادی هم

نداشت. حداکثر می‌توانستیم روزی پنج سیر گوشت بخیریم. من دنبه‌های گوشت را جدا می‌کردم و داخل سبزی که از سقف آشپزخانه آویزان کرده بودم، می‌انداختم. هر چند روز یکبار دنبه‌ها را آب می‌کردم و از آن به عنوان روغن استفاده می‌کردم. هیچ وقت هم به علامه نمی‌گفتم ما روغن نداریم که ایشان ناراحت شود و از کار و مطالعه باز بماند. می‌خواستم فکرش آزاد باشد. دوستی با ایشان برای من درس‌آموز بود.

از رفتارهای درس‌آموز ایشان مثال دیگری در خاطر دارید؟

گاهی سه ماه تابستان ما به درکه می‌رفتیم و یک سال مرحوم علامه و همسرشان هم آن‌جا بودند و در این سه ماه منزل ما نزدیک هم بود. خیلی از اوقات خانم به منزل ما می‌آمد و گاهی وقت‌ها هم ما به منزل آن‌ها می‌رفتیم.

یک روز که منزل ما آمده بودند، چهار تا تخم مرغ کنار گذاشته بودم که می‌خواستم با آن کوکو درست کنم. خانم به آشپزخانه آمدند و دیدند من در حال شکستن تخم مرغ هستم. گفت این همه تخم مرغ را برای چند نفر می‌خواهی درست کنی؟ گفتم برای خودمان، گفتند خانم جان دو تا تخم مرغ هم زیاد است، من برای خودم، حاج آقا و دو پسرمان سه تا تخم مرغ می‌زنم، دو تا از تخم مرغ‌ها را نگاه دار. در مدتی که من با ایشان آشنایی داشتم، همیشه به من درس زندگی می‌دادند. ایشان تمام لباس‌هایشان را خودشان می‌دوختند.

خاطره دیگری درباره همراهی و محبت همسر علامه نسبت به ایشان دارید؟

به عمرم خانمی مثل ایشان ندیدم که

اینقدر دغدغه همسرش را داشته باشد. می‌گفت: وقتی علامه در حال مطالعه است جای کمزنگ را به اتاق ایشان می‌برم و به علامه نگاه هم نمی‌کنم. جای را می‌گذارم و می‌آیم بیرون تا مبادا رشته افکارش پاره شود. روزی مهمان خانم بودم. لباس‌هایشان خیلی مندرس و کهنه شده بود و ایشان نیاز داشت که لباسی برای خودش بدوزد. زمانی که علامه بیرون می‌رفت به ایشان گفت، از درس که بر می‌گردید در راه برای من پارچه بخريد. علامه برای ایشان سه متر پارچه خرید. پارچه را که دیدم به نظرم پارچه خوبی نیامد و اساساً برای لباس مناسب نبود. به خانم گفتم که به نظر من این پارچه مناسب پیراهن نیست و حتماً خود خانم هم فهمیدند که این پارچه، برای لباس مناسب نیست. همسر علامه با لبخند و با تأکید خاصی به من گفت که «این را «حاج آقا» خریده‌اند و آن‌چه را که حاج آقا بخرند حتماً خوب است. چرا به درد پیراهن نمی‌خورد؟!» همان روز ایشان لباس ساده‌ای از آن پارچه دوختند و بر تن کردند. این قدر ایشان به علامه با محبت و فداکاری برخورد می‌کردند و به خاطر محبتی که بینشان بود زندگی خوبی داشتند.

علت فوت همسر علامه چه بود؟

بسیار سرحال بودند و بی‌نهایت نظیف و تمیز هم بودند. نزدیک عید بود که ایشان منزلشان را تمیز کرده و به منزل یکی از همسایه‌ها برای بازدید رفته بودند. گویا همان‌جا حالشان بد می‌شود و پس از مدتی فوت کردند. فکر کنم حدود ۵۸ سال داشتند و مزارشان هم در قبرستان نور رقم است.

منبع: پایگاه اطلاع‌رسانی شهید مطهری رحمته



علامه طباطبایی رحمته الله در ۱۴-۱۵ سالگی رفت و آمد زیادی به منزل آیه الله حاج سیداحمد قاضی (برادر استادشان آیه الله سیدعلی قاضی) داشت و بیشتر روزها آن جا و مشغول خدمت بود. هر هفته پس از نماز عصر روز شنبه در منزل حاج سیداحمد، مجلس مرثیه ای برای خاندان عصمت علیهم السلام برپا بود. علامه این مخمس را که تضمین غزلی از حافظ است در سالهای (۱۳۲۷-۱۳۲۸) شمسی سرودند و همراه نامه ای به برادر خود، آیه الله الهی ارسال داشتند و در پایان سروده نوشتند: «انتظار می رود این اشعار را در مجالس خودتان - مرثیه حاج سیداحمد - خصوصاً مجلس هفته آینده بخوانید».

هفته نامه افق حوزه از استاد فرزانه و فرهیخته حوزه و دانشگاه و شاعر متصلع که سالیانی نیز از محضر علامه طباطبایی رحمته الله به خوشه چینی معارف دینی مشغول بوده اند و آثار فاخری در کارنامه علمی خویش به ثبت رسانده اند درخواست شرحی کوتاه بر مخمس علامه نمودند و استاد با آغوش باز این زحمت را قبول کردند. امید آن که این شرح که یکی از اولین شروح این سروده عاشورایی علامه طباطبایی رحمته الله است مورد قبول اهل نظر قرار بگیرد.

حجة الاسلام والمسلمین علی نریمانی در کارنامه علمی خود کتاب هایی چون ترجمه و تلخیص تفسیر المیزان، شرح فصوص الحکم فارابی؛ شرحی بر فصوص الحکم ابن عربی، مراحل سیر عرفانی، راز دل نواز شرحی بر گلشن راز، تحقیق و تعلیق بر مثنوی معنوی، عشق از دیدگاه ملاصدرا، شیخ بهایی و فیض کاشانی، ظهور الحقایق و... ده ها اثر مختلف دیگر را به ثبت رسانده اند.



شرحی بر مخمس عاشورایی علامه طباطبایی



اثر حجة الاسلام والمسلمین علی نریمانی

■ مخمس

کلمه مخمس یا تخمیس که پنج تایی است، از نظر بدیع هر شعری که به قسمت‌های پنج مصرعی تقسیم شده باشد آن را مخمس گویند. بند اول مخمس، هر پنج مصراع آن به یک قافیه است و قافیه مصراع آخریندهای دیگر تابع قافیه بند اول می‌باشد. مخمس غیر از شعر مسمط است. زیرا در مخمس به‌طور معمول دو یا یک مصراع آخر آن تضمینی از یک غزل مشهور می‌باشد.^(۱) بعضی نیز گفته‌اند که: مخمس به مسمطی اطلاق می‌شود پنج مصراع داشته و آخر پنج مصراع، هم چنین دو یا یک مصراع آخر آن تیز می‌تواند تضمینی از یک غزل مشهور باشد.

از طرفی چه مخمس و چه مسمط به پنج مصرعی و شش مصرعی و هشت مصرعی تقسیم می‌شود که از همه این موارد سدس که شش مصرعی است رایج‌ترین آن‌ها می‌باشد. از جمله از مخمس‌های مشهور، مخمس مرحوم شیخ بهایی بر غزل مرحوم دهلوی است که:

تاک‌ی به تمنای وصال تو یگانه

اشکم شود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد به سر آید شب هجران تو یا نه؟

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

«جمعی به تو مشغول تو غایب ز میانه»

و یا مخمس هلالی جغتایی بر غزل سعدی:

ای گل همه وقت این گل رخسار نماند

وقتی رسد آخر که به جز خانه نماند

تاراج خزان آید و گلزار نماند

این تازگی خُسن تو بسیار نماند

«دایم گل رخسار تو بر بار نماند»

و یا مخمس مسمط میرزا محمد اصفهانی متخلص به نعیم که بدون این‌که شعر کسی را تضمین کرده باشد خود مخمسش را سروده است که:

فرجوانی گرفت طفل رضیع بهار

لب زلبن شست باز شکوفه شیرخوار

باز درختان شدند بارور و باردار

سرّ نهان هر چه داشت، کرد عیان روزگار

تو گویی امروز شد سرّ خدا آشکار

اما موضوع بحث ما در این جستار بررسی علمی، ادبی و عرفانی مخمس پر محتوای مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله صاحب تفسیر وزین المیزان است که شعر حافظ را بین سال‌های ۱۳۲۸ - ۱۳۲۷ تضمین نموده‌اند و آن را به همراه نامه‌ای به برادر عارف خود آیه‌الله الهی می‌فرستد و برای او می‌نویسد که: انتظار

می‌رود این اشعار را در مجالس خودتان بخوانید. و آن مخمس چنین است:

گفت آن شاه شهیدان که بلا شد سویم

با همین قافله ام راه فنا می‌پویم^(۲)

دست همت ز سراب دو جهان می‌شویم

شور یعقوب کنان یوسف خود می‌جویم

«که کمان شد ز غمش قامت چون شمشاد»

گفت هر چند عطش کنده بُن و بنیادم

زیر شمشیرم و در دام بلا افتادم

هدف تیرم و چون فاخته پربگشادم

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

«بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم»

من به میدان بلاروز ازل بودم طاق

کشته یارم و با هستی او بسته و ثاق

من دل رفته کجا میم و کجا دشت عراق

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

«که در این دامگه حادثه چون افتادم؟»

نوحه سینه من گرشکند سُم ستور

ور سرم سیر کند، شهر به شهر از ره دور

باک نبود که مرا نیست به جز شوق حضور

سایه طوبی و غلمان و قصور و قد حور

«به هوای سرکوی تو برفت از یادم»

تا در این بزم بتابید مه طلعت یار

می‌خورم خون دل و یار کند تیرنثار

پرده بدرید و سرگرم به دیدار نگار

نیست بر لوح دلم جزالف قامت یار

«چه کنم؟ حرف دگر یاد نداد استادم»

تشنه وصل وی ام آتش دل کارم ساخت

شربت مرگ همی خواهیم و جانم بگداخت

از چه از کوی توام دست قضا دور انداخت

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت

«یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟»

اگر چه مخمس او از ایرادهای بدیعی و کاستی‌های شعری برخوردار است؛ اما از نظر محتوا جالب است. از جمله کاستی‌ها در قافیه‌های چهار مصرع اول که با شعر تضمینی او سازگاری ندارد و یا موارد دیگری که محتوا جبران شعرش را نموده است.

اجازه دهید تا به شرح و بررسی مخمس علامه رحمته‌الله به صورت مصراع به مصراع بپردازیم.



قربت با او را عنایت فرمود که: «وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا»^(۱) و ما او را مقرب خود قرار دادیم.

به همین دلیل وقتی امام حسین به زمین کربلا رسید و نام آن سرزمین را جویا شد، و پاسخ دادند که این جا سرزمین کربلا است. به خدا پناه برد و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ» و خداوند نیز مقام محبت خودش را به او داد اگر چه تصور حضرت در

ابتدا این نبود که این همان سرزمین موعود است،^(۲) و به همین دلیل به محض آگاهی بر اسم سرزمین پناه به خداوند برد. سپس فرمودند: «ثُمَّ قَالَ: انزِلُوا هَهُنَا مَحَطًّا رَحَلِنَا وَ مَسْفَكًا دِمَائِنَا وَ هَهُنَا وَ اللَّهُ مَحْشَرُنَا وَ مَنشَرُنَا وَ بِهَذَا وَعَدَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ لَا خِلَافَ لِعُودِهِ»^(۳) این جمله یک آماده باشی به اصحابش بود که آن چه پیش تر از جانب جدم رسول الله به من وعده داده شده بود در این جا بر سر ما خواهد آمد. و او صادق الوعد بود.

کلمه «فنا» نیز به معنای نابود شدن است و در اصطلاح عارفان: به معنای غرق شدن بنده در حق است. به گونه ای که بشریت انسان در ربوبیت حق غرق گردد. کلمه بقا، به معنای ماندگاری در مقابل فنا است. عارفان خداوند را از مقوله «بقا» و بقیه موجودات را از مقوله «فنا» می دانند.

در عرفان فنا به معنای خود را ندیدن و نیافتن می باشد. به همین دلیل این مقام را فنا نامیده اند. زیرا سالک پس از سال ها رنج و زحمت و کنترل نفس در برابر گناه به مرتبه ای می رسد که غیر حق را نمی بیند، و همه خواسته های خود را در پس خواسته های خدا پنهان می بیند. و اراده اش در اراده خدا گم می گردد. البته این بدین معنا نیست که

زندگی خود را رها کرده و با هیچ کس ارتباطی نداشته باشد؛ بلکه در همه امور خویش، خدا را مد نظر می گیرد. و شاعر در شعر خود برای امام آزمایش الهی را در فنای فی الله می بیند که امیدوار است در این آزمایش فقط خدا را در نظر بگیرد.

دست همت ز سراب دو جهان می شویم
 شور یعقوب کنان یوسف خود می جویم
 دنیا سرابی بیش نیست و هر چه انسان به متاع دنیا گرایش پیدا

گفت آن شاه شهیدان که بلا شد سویم
 با همین قافله ام راه فامی پویم
 دست همت ز سراب دو جهان می شویم
 شور یعقوب کنان یوسف خود می جویم
 «که کمان شد ز غمش قامت چون شمشاد»
 کلمه «بلا» از بَلَى بر وزن عَلِمَ. بَلَى به معنای کهنه شدن است.

یکی از ویژگی های

مرحوم علامه طباطبایی رحمه الله که در تفسیر

شریف المیزان نیز بسیار محسوس است

این است که به معانی بسیار مجمل

و مبهم به مدد قریحه ذوقی

و قلب سرشار از عشقش

روح و معنا و زیبایی می بخشد.

زیرا جدایی روح انسان از عالم تجرد

و روحانی و عشق به آن عالم که

قلمرو نور خدایی است او را واداشته

تا به شکایت آن جدایی ببردازد.

او چون پروانه سوخته بال به گرد

شمع حقیقت پرواز می کند.

علامه غم جدایی حضرت از

حقیقت حق را در قالب طایر گلشن

قدسی سروده است. هر پیر و هوش گر

و یا شاعری در صدد فهم هستی

از زاویه خاص محسوسات

و معقولات است. و علامه سهم بسزایی

در گشودن دریچه دل

به عالم غیب داشته است.

شرووری که عصیانگر است هدایت می کرد. خداوند نیز دو خلعت به او داد: یکی خلعت خُلَّتْ که: «وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا»^(۴) و دیگری خلعت سلامت؛ که: «بِإِنشَاءِ كُوفِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ»^(۵) موسی گفت: «وَإِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ»^(۶) من به پروردگار خویش و شما پناه می برم اگر تصمیم به آزار و سنگسار کردن من گرفته اید. خداوند نیز دو خلعت بر او ارزانی داشت: یکی خلعت گفتمان که: «وَوَكَّلْنَا اللَّهُ مُوسَىٰ تَكْلِيمًا»^(۷) و دیگری خلعت

بَلَى الثَّوْبِ بَلَاءٌ یعنی لباس کهنه شد یک نوع کهنه شدنی. بلا معانی دیگری چونان: آزمایش، سختی، گرفتاری و بدبختی که انتظار آن را نمی کشیده ای اما بدون هیچ علتی بر انسان وارد می شود نیز آمده است. و آزمایش را از آن جهت آزمایش گویند که امتحان کننده امتحان دهنده را از کثرت آزمایش فرسوده می کند. تکلیف را از آن جهت بلا گویند که بر انسان سنگینی می نماید. پیامبران در هنگام ورود بلا همیشه به خدا پناه می بردند.

حضرت نوح وقتی مورد آزمایش حضرت احدیت قرار گرفت عرض کرد: «رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ»^(۸) پروردگارا به تو پناه می برم از چیزی که به آن آگاهی ندارم. خداوند او را پناه داد و خلعت سلامت و نعمت و برکاتش را بر او ارزانی داشت و فرمود: «قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ»^(۹) به او وحی شد که با سلامت کامل بر کوه جودی فرود آی و از برکاتی برخوردار شو.

حضرت ابراهیم به حضرتش پناه آورد و عرض کرد: «الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَ الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ»^(۱۰) من به کسی پناه می برم که مرا آفرید سپس از دست هر



آن این که تعلقات مادی و دنیایی را رها کرده و در صدد پیوستن به حقیقت بر می آید. زیرا دنیا محل گذر است و نباید تعلقات مادی و دنیوی، انسان را از معرفت به حق باز دارد.

«بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم»

مستی و عشق دام بلا و فتنه و آزمایش اند. عشق، یوسف را به زندان انداخت و مستی، موسی را با آتش محبت بناوخت و حضرت ابراهیم دل بر حلقه مستی و عشق انداخت.

وقتی ابراهیم نگاه به فرزندش کرد، زیبایی جمال اسماعیل دل او را به خود معطوف داشت، وقتی زیبایی صورت او دل پدر را مجروح ساخت، ندا رسید که: ابراهیم باید از تعلقات مادی رها شوی پس با تیغ صداقت و پاکی دل از فرزندت اسماعیل دل بکن. زیرا کسی که از محبت ما سرمست گردد به محبت دیگران دل نبندد. و ابراهیم آستین بالا زد و برای ذبح اسماعیلش عزمش را جزم کرد. زیرا حضرت ابراهیم بنده عشق و شراب محبت الهی است. و این عشق انسان را نه بنده دنیای ناسوت و نه غرق بهشت ناعوت می کند؛ بلکه فقط به معشوق حقیقی اش می اندیشد و آن «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ»^(۱۳) قرار گرفتن در جایگاه رفیع صدق و راستی و در نزد پادشاهی مقتدر می باشد.

من به میدان بلاروزازل بودم طاق کشته یارم و با هستی او بسته وثاق کلمه طاق به معنای یگانه و یکتاست.

این که فرمودند «میدان بلا» از این جهت است که همه امور دنیایی محل و میدان آزمایش است. این که انسان فرزندش را از دست می دهد، و یا زندگی او آتش می گیرد و یا دچار مریضی های صعب العلاج می شود، فقر و غنا، پیروزی و شکست همه از موارد

ابتلائات می باشد. اما امام حسین از ابتدای آفرینش تا فرجام بینش در آزمایش های الهی، یکتا و یگانه بوده است. و در این آزمایش ها نهایتش شهادت است. وقتی انسان با هستی کل پیوند خورد، نه تنها از هستی ظاهری خود می گذرد؛ بلکه بر شهادت نیز لبخند می زند.

من دل رفته کجایم و کجادشت عراق

طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق

کند به حقیقت دنیا نخواهد رسید. زیرا دنیا بسان سراب است. هر چه به طرف آن بروی از حقیقت آن دورتر می شوی. اما باید بدانیم که همه در پی حقیقت هستیم بسان حضرت یعقوب که هر گز یوسف را فراموش نکرد. پس یک انسان عارف باید همت خود را صرف حقیقت حق کند، نه در پی سراب دنیا باشد. زیرا وقتی همت خود را در به دست آوردن دنیا که سرابی بیش نیست صرف کرد، هم

سرمایه عمر خود را از دست داده و هم نه تنها به حقیقت دست نیافته؛ بلکه از حقیقت دور خواهد گشت.

«که کمان شد ز غمش قامت چون شمشاد»
انسانی که در پی حقیقت است و همه استعداد خود را برای رسیدن به حقیقت صرف می کند، اما به حقیقت نرسد، دچار سر درگمی شده و قامت استعدادش خم خواهد شد.

گفت هر چند عطش کنده بُن و بنیادم زیر شمشیرم و در دام بلا افتادم یکی از موضوعات مهم در روز عاشورا عطش و تشنگی ظاهری امام و اصحاب و اهل و بیتش بوده است. بنا به فرمایش امام صادق علیه السلام تشنگی چشمان انسان را تیره و تار می کند و در روز عاشورا تشنگی آن چنان بر امام حسین غلبه کرده بود که گویی دود جلوی چشمانش را گرفته بود. بنابراین یکی از ابتلائاتی که بر امام وارد شد تشنگی بود. البته ابتلائات گوناگونی بر حضرت وارد شد، اما یکی از مهم ترین آزمایش های او تشنگی بود، که تشنگی نتوانست او را از هدفی که دارد و آن فنای فی الله بود باز دارد.

هدف تیرم و چون فاخته پر بگشادم
فاش می گویم و از گفته خود دلشادم
فاخته پرنده ای است که در هوا پرواز

می کند. علی رغم تصویری که از صیاد دارد ولی به حرکت و پرواز خودش ادامه می دهد، اگر چه در این پرواز هدف تیر دشمنش قرار گیرد. امام حسین علی رغم آگاهی که بر دشمنش دارد و می داند که هدف تیرهای دشمن قرار می گیرد، هرگز دست از هدف خود بر نمی دارد؛ زیرا نجات مردم از دست دشمن و رسوا کردن انسانی چون یزید که بر همه چیز مردم تسلط پیدا کرده است از اهم امور می باشد. اگر چه هدف ظاهری او رسوا کردن یزید است هدفی بالاتر نیز دارد و





یکی از ویژگی‌های مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله که در تفسیر شریف المیزان نیز بسیار محسوس است، این است که به معانی بسیار مجمل و مبهم به مدد قریحه ذوقی و قلب سرشار از عشقش، روح و معنا و زیبایی می‌بخشد. زیرا جدایی روح انسان از عالم مجرد و روحانی و عشق به آن عالم که قلمرو نور خدایی است او را واداشته تا به شکایت آن جدایی پردازد. او چون پروانه سوخته بال به گرد شمع حقیقت پرواز می‌کند. علامه غم جدایی حضرت از حقیقت حق را در قالب طایر گلشن قدسی سروده است. هر پژوهش‌گر و یا شاعری در صدد فهم هستی از زاویه خاص محسوسات و معقولات است. و علامه سهم بسزایی در گشودن دریچه دل به عالم غیب داشته است. اگر چه به مثال‌های ظاهری توجه پیدا می‌کند، اما گریزگاهش به عالم غیب است. او معتقد است هم‌چنان‌که ظاهر قابل درک است، باطن نیز قابل درک خواهد بود. ولی پاکی دل و صفای باطن می‌خواهد تا پرده‌های غیبی به کناری زده شده و غیب شناخته شود. ایمان و باور هر انسان نسبت به حضرت حق، دو سمت و سو

حکایت ۲۹

وقتی که یک کمونیست الهی شد

آیه‌الله العظمی جواد آملی:
علامه می‌فرمودند:
سالی تابستان را در «درکه» (اطراف تهران) به سرمی‌بردم و در آن سال‌ها افکار کمونیستی و ماتریالیستی رایج بود. یکی از صاحب‌نظران افکار مادی برای «بحث آزاد» آمد. از صبح تا پایان روز بحث به درازا کشید نزدیک به هشت ساعت. من از راه برهان صدیقین با این صاحب‌نظر به سخن نشستم و در پایان روز یک کمونیست الهی شد.

یادها و یادگاری‌ها/ ۵۸

دارد: یکی ظاهری و دیگری باطنی.

ظاهر، به عبارتی همان سمت و سوی گفتاری و کرداری است. اما باطنش باور توحیدی است. گرچه همین باور نیز جهات و سوی دو گانه دارد: یکی باور اجمالی بوجه کلی در معرفت توحیدی است و دیگری باور تفصیلی که در این‌جا معرفت سالک از جزء جزء هستی و از روی تفصیل به دست آمده است. البته در باور تفصیلی قابلیت و استعداد سالک نیز باید در نظر گرفته شود. هر مقدار مرتبه استعداد سالکان الی الله، بالاتر باشد معرفت و باور درونی آنان بیش‌تر خواهد بود. در هر حال از آن‌جا که این باورها از راه علم و دانش به دست می‌آیند یک نوع حجاب علمی نیز بر آن‌ها حاکم است و هنوز علم به یقین نرسیده است. که در مراتب بالاتر نیز از این حجاب پرده برداشته خواهد شد. اما وقتی باور انسان به مرتبه عیان و مشاهده رسید، می‌فهمد که خداوند در همه امور او حضور دارد. این‌جا مقامی است که روح قدسی او در گلش حق به پرواز درآمده است. به همین دلیل خودش با تردید می‌پرسد که: من دل رفته کجایم؟ و کجا دشت عراق؟ من طایر گلشن قدسم و چگونه فراق از حق را برای شما شرح دهم.

«که در این دامگه حادثه چون افتادم؟»
نخست این که علامه این قرار گرفتن در آزمایش شهادت را نوعی حادثه می‌داند و چگونگی قرار گرفتن آن را در قالب خاصی که حافظ از آن یاد کرده است و ایشان شعرا و را تضمین نموده است بیان می‌نماید. گرچه گاهی انسان ناگهان به پشت پرده‌ها آگاه می‌شود و خود را در جایگاهی می‌بیند، که همه چیز برایش تازگی دارد. اما بیان آن را بر خود ضروری نمی‌داند.

نوحه سینه من گرشکنند سُم ستور
ور سرم سیر کند، شهر به شهر آزره دور
باک نبود که مرا نیست به جز شوق حضور
سایه طوبی و غلمان و قصور و قد حور

گرچه بیت دوم این قسمت مخمس از ضعف شعری برخوردار است و رعایت اصول ادبی و شعری به چشم نمی‌خورد اما از نظر معنا زیباست. این حس امام که خدا را در پیش خود حاضر می‌بیند و او را حس می‌کند، این یک باور درونی تفصیلی علی‌رغم مراتبی که دارد است. به همین دلیل این نوع باور درونی از ارزش خاصی برخوردار است. زیرا در این مرتبه از معرفت و حالت، مراتب معرفتی و حالاتی نهفته است، که در عرفان آن را مقام نخست و مقام «قرب نوافل» نامند. در این حالت زبان سالک زبان حق و گوش او گوش حق و چشمش چشم حق می‌گردد. (۱۴) زیرا او به شرف حضور نائل گردیده است.

دو گونه می‌توان این شعر را معنا کرد یکی این که بجای آن که آنان سینه مرا مورد آزار قرار دهند، سینه من سُم ستوران را می‌شکند. یعنی آنان نمی‌توانند به سینه من آسیبی برسانند بلکه این ناله‌های سینه من است که آنان را می‌آزارد. دیگری این که سُم ستوران به ناله‌های سینه من آسیب می‌رسانند. پس اگر چه سراو را بر سر نیزه کرده و شهر به شهر و دیار به دیار به مردم نشان می‌دهند او همه آن‌ها را به جان می‌خرد تا به شرف حضور در پیشگاه حق نائل گردد. زیرا حضور در پیشگاه حق او را از نشستن در سایه طوبی و رفاقت با غلمان و قد و قامت حوریان بی‌نیاز می‌سازد.

«به هوای سرکوی تو برفت از یادم»
یعنی وقتی حضور در پیشگاه حق و معبود مطرح می‌شود، همه چیز از ذهن انسان بیرون می‌رود. به قول مولانا در شعر معروفش که: عاشقی در وصف معشوقش شعرهایی نوشته بود و در حضور او می‌خواند و معشوق به او و کارش می‌خندید. زیرا در محضر معشوق سخن در وصف معشوق گفتن زیادت است. زیرا این گفتمان اندیشیدن به غیر حق است.



حکایت ۳۰

توجه و مراقبه، توجه و مراقبه، توجه و مراقبه!

آیه الله ابراهیم امینی:

علامه رحمته الله علیه در ماه های آخر عمرش اصلاً به امور دنیا

حتی به آب و غذا هم توجهی نداشت.

همیشه ذکر خدا را بر لب داشت.

در یکی از شب های آخر عمر، در خدمت او بودم.

در بستر نشسته بود و با چشم های نافذش به گوشه اتاق

نگاه می کرد، ولی یاری سخن گفتن نداشت.

خواستم سخنی از او به یادگار داشته باشم.

چندان امیدی به شنیدن پاسخ نداشتم.

عرض کردم: «برای توجه به خدا

و حضور قلب در نماز چه راهی را توصیه می کنید؟»

به من نگاه کرد. لب هایش تکان خورد

و با صدای ضعیف فرمود:

«توجه و مراقبه، توجه و مراقبه، توجه و مراقبه...»

و این جمله را چندین بار تکرار کردند.

یادنامه علامه طباطبایی/ ۱۳۳

آوردم و نخستین کس از ایمان آوردگان به تو هستم.

آن جا بود که خداوند او را انتخاب کرد و خلعت هایی به او داد و فرمود: قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَ بَكَلَامِي، فَخُذْ مَا آتَيْتُكَ... (۱۶) خداوند به موسی فرمود: من تو را به پیامبری و رسالتم برگزیدم تا پیام های مرا به مردم برسانی و به گفتمان و هم صحبتی با خود انتخابت کردم پس آن چه به تو دادم را در اختیار بگیر...

امام حسین در یک بزمی حضور پیدا کرده که خداوند در وجودش تجلی نموده و او برای وصال یار خون دل می خورد، اما یار حقیقی او را با تیرهایی مواجه می سازد تا باز از آزمایش های خود سالم بیرون بیاید. آن حضرت پرده های مادی و تعلقات و وابستگی های دنیوی را دریده و غرق نگاه یارش شده و فقط به یک چیز می اندیشد و آن رضایت یار حقیقی است که با شهادتش به دست می آید.

«چه کنم؟ حرف دگر یاد ندادم استادم»

آن چه برای امام حسین مهم بود اندیشیدن به یار و به دست آوردن رضایت اوست. و وقتی انسان با قلب پاک و صداقت روح بجز به الف قامت یارش نیندیشد، این نهایت پاکی او را می رساند، که همه هستی خود را در هستی او فنا کرده و فقط و فقط با حضور او ساکت می شود.

تشنه وصل وی ام آتش دل کارم ساخت شربت مرگ همی خواهم و جانم بگداخت از چه از کوی توام دست قضا دور انداخت کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت سالک واقعی همه هم و غم خود را صرف وصال یار می کند، تا جایی که دل او آتش گرفته و لحظه شماری می کند، تا وصل شود. زیرا او تنها چیزی که برای خود قائل بوده نعمت وجودش هست و آن را نیز با مرگ خاتمه می دهد. کوره

تا در این بزم بتابید مه طلعت یار می خورم خون دل و یار کند تیرنثار پرده بدرید و سرگرم به دیدار نگار نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار «بزم» به مجالسی که پادشاهان در آن قدرت و شوکت خود را جهت بردن لذت های مادی، اعم از خوراک، موسیقی و رقص به نمایش می گذاشتند و شاه باید شوکت و عظمت و شجاعت خود را برای رعیت و یا دیگران به اثبات می رساند. گاهی هم به ضیافتی که همراه با نوشیدن شراب به همراه موسیقی و رقص برقرار می شده بزم می گفتند. اما در این جا مراد از بزم مجلسی است که یار با همه قدرت و شوکتش ظهور پیدا می کند و همه محبانش را غرق در حیرت و حسرت می نماید. مثل بزم موسی و عده ای از بنی اسرائیلیان منتخب در کوه طور که با ظهور حضرت حق کوه از جا کنده شده و موسی به حالت غشوه بر زمین می افتند.

« وَ لَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَ كَلَّمَهُ رَبُّهُ، قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ " قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ إِلَيَّ الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي. فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا. فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: سُبحَانَكَ تَبْتُّ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ » (۱۵)

وقتی موسی با هفتاد نفر از بزرگان قومش که از جانب مردم انتخاب شده بودند در زمان خاص به میعادگاهشان رسیدند. خداوند با موسایش سخن گفت. موسی عرض کرد: خداوند خود را به من آشکارا بنما، تا تو را مشاهده کنم. خداوند در پاسخش فرمود که: مرا تا ابد نخواهی دید، لیکن در کوه بنگر، اگر کوه بجای خود بر قرار ماند، تو نیز مرا خواهی دید. پس وقتی خداوند بر کوه ظهور و تجلی پیدا کرد کوه را متلاشی ساخت، و موسی بی هوش بر زمین افتاد. سپس که بی هوش آمد گفت: خدایا تو منزله و برتر از رؤیت هستی و من به تو روی



عشق حق جانش را می‌گدازد، تا به وصال حقیقی دست پیدا کند.

شاعر به پرسشی می‌پردازد که همه سالکان طریق عرفان به آن می‌اندیشند. که آدم در بهشت کنار خداوند متعال زندگی می‌کرد، آیا دور افتادن از یار دست قضای الهی بوده است و یا اشتباه آدم موجب دوری او از یار حقیقی گردید؟ و شاعر معتقد است که دست تقدیر الهی در کار بوده است، وگرنه آدم در کنار پروردگارش زندگی می‌کرد. همان‌گونه که برای ملائکه سؤال بود که: **قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ... (۱۷)**

ملائکه گفتند آیا می‌خواهی آدم را بیافرینی تا در زمین فساد راه اندازد؟ و خونریزی کند؟ اگر هدف از آفرینش تقدیس خودت باشد همه ما تو را تقدیس خواهیم کرد. اما خداوند به آنان پاسخ می‌دهد که: **«إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»** من چیزهایی می‌دانم که شما نمی‌دانید. و وقتی خداوند آدم را آفرید و از میوه آن درخت، که نهی شده بود خورد **«وَقُلْنَا اهْبِطُوا»** و آنان از جایگاه خاص بهشتی به مکان زمینی تنزل پیدا کردند. غرض شاعر معتقد است که تقدیر انسان و حکم الهی بر آن تعلق گرفته است، تا انسان به زمین هبوط کرده و در زمین به زندگی خودش ادامه دهد. اما نکته بسیار قابل اهمیت این است که هیچ منجمی نتوانسته کوکب بخت حضرت را بشناسد. شاید اشاره به جمله خداوند در مورد رسولش داشته باشد که: **«أَنَا لَا أَعْرِفُ وَأَنْتَ لَا تُعْرِفُ»** یعنی پیامبرم هم چنان که کسی به کنه من نتواند رسید فکر هیچ اندیشمندی به حقیقت پیامبر و فرزندش حسین نخواهد رسید. و شاید مراد او از منجم به صورت خاص باشد که از بس او نزدیک به خداوند است بسان طلسمی منجمان نتوانند به هویت او دست پیدا کنند.

جای دارد که پرسش دیگری مطرح شود که: مگر طالع حسین بر چه اساس و مبنایی بوده که هرگز به حقیقت عظمت او هیچ منجمی پی نخواهد برد؟

اساس و بنیان طالع بینی توصیف افراد بر اساس جنس و ماه و روز تولد می‌باشد. در این روش فردی که قصد کاری را دارد بر اساس ماه تولدش آینده او را پیش بینی می‌کنند. حافظ گوید:

«یا رب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟»

یعنی مبنای جنس و ماه و روز تولد من چگونه بوده که طالع مرا رقم زده و طالع من چگونه بوده است. در این جا شاعر از قول امام این پرسش طالع بینی را طرح می‌کند، که هیچ منجمی از کوکب طالع او آگاهی پیدا نکرده است. این نکته باریک‌تر از موی است که عارف رومی در مورد علی **«عَلِيٌّ»** رباعی دارد که بسیار قابل تأمل است:

رومی نشد از سرّ علی کس آگاه
آگاه نشد کس از سرّ اله
یک ممکن و این همه صفات واجب
لا حَـوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ

از آن جا که حسین سرّ الله است و هیچ کس بر سرّ خدای متعال آگاهی پیدا نخواهد کرد، پس منجمان که از اسرار پشت پرده انسان‌ها پرده برمی‌دارند، هرگز به پشت پرده‌های امام حسین آگاهی پیدا نخواهند کرد. از طرفی منجم با توجه به سال تولد و ماه مطالبی را در مورد انسان می‌گوید و اما از باطن انسان‌ها بی‌خبر است.

پی‌نوشت‌ها

۱. علم بدیع، قافیه و انواع شعر، ص ۵۰، نعمت‌الله ذکایی بیضایی
۲. مرحوم علامه در متن دست‌خط خود در بالای این بیت این‌گونه هم نوشته‌اند: «من حسینم که بلا می‌رسد از هر سویم *** با جوانان خودم راه فنا می‌پویم»
۳. هود/۴۶
۴. هود/۴۸
۵. شعراء/۷۸ و ۷۹
۶. نساء/۱۲۵
۷. انبیاء/۶۹
۸. دخان/۲۰
۹. نساء/۱۶۴
۱۰. مریم/۵۲
۱۱. البته به موجب برخی روایات امام از راه موهبت الهی و نه از راه اکتساب به همه چیز واقف و از همه چیز آگاه است و هرچه را بخواهد به اذن خدا به ادنی توجهی می‌داند، برای تفصیل بیشتر به رساله علم امام و نهضت سیدالشهداء علامه طباطبایی **«رجوع شود»**.
۱۲. نور الثقلین/۲۲۱/۴؛ بحار الانوار/۱۰/۱۸۸
۱۳. قمر/۵۶
۱۴. عن ابی جعفر **«إِنَّ اللَّهَ جَلُّ جَلَالِهِ، قَالَ: «مَا يُقَرَّبُ إِلَيَّ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِي بِشَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْمَا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ، وَإِنَّهُ لَيَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوْائِلِ حَتَّىٰ أُحِبَّهُ، فَإِذَا أُحِبَّبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ، وَلِسَانَهُ الَّذِي يُنْطِقُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا، إِنْ دَعَانِي أُجِبتُهُ وَإِنْ سَأَلَنِي أُعْطِيتُهُ.»**
- از امام باقر **«نقل شده است که خداوند جل جلاله گوید: «بنده من به وسیله هیچ چیزی به من نزدیک نمی‌شود، مگر به آن چه که در نزد من دوست داشتنی و من بر او فرض کرده‌ام. این بنده من به توسط نوافل به من نزدیک می‌شود تا جایی که من او را دوست می‌دارم. وقتی دوستدار او شدم، من گوش اویم که به وسیله آن می‌شنود، و چشم اویم که به وسیله آن می‌بیند، و زبان اویم که به وسیله آن نطق می‌کند، و دست اویم که به وسیله آن قدرت الهی او را توسعه می‌بخشم، اگر مرا بخواند، جوابش را می‌دهم و اگر چیزی بخواهد به او می‌دهم.» (وسائل الشیعه/۳/۳۵ به نقل از المحاسن/۱۹۲ و بحار الانوار/۵۷/۵۵۱ و مستدرک/۳/۸۵ و فتوحات مکیه/۸/۸۲۱ و ج/۲۱/۴۲ و صحیح بخاری کتاب الرقاق/ح/۱۲۰۶)**
۱۵. اعراف/۱۴۳
۱۶. اعراف/۱۴۴
۱۷. بقره/۳۰



تنگی معیشت و دوره ۱۰ ساله خسارت!



مرحوم علامه رحمته پس از دوران پر حادثه و پر خاطره نجف اشرف و کسب علوم و دانش های فراوان و سیر مدارج معنوی، در سال ۱۳۱۴ به دلیل مشکلات مالی و تنگی معیشت، به زادگاه خود مراجعت کرد و در قریه شادآباد اقامت نمود و به مدت ده سال به کشاورزی مشغول شد و گرچه در آن سامان به تألیف کتب سودمند و ارجمندی پرداخت، ولی خود، آن دوره را خسارت عمر دانسته است.

آیه الله جواد آملی در تبیین دوران خسارت در زندگی علامه چنین می فرماید: «علامه وقتی که زندگی نامه اش را با قلم خود می نویسد می گوید: وقتی از نجف به ایران مراجعت کردم و به زادگاهم تبریز در طی ده سال ماندم، دوره ده ساله تبریز را دوران خسارت روحی می شمارد که من در نجف بهره می بردم، به قم که آمدم بهره می بردم، ولی در تبریز در اثر آن حوادث سخت تاریخی ده سال مجبور شدم بمانم و آن را دوران خسارت روح می داند، چون دوران تدریس نیست و تألیف و نشر عقاید و افکار نیست» با این که بیش از ده رساله از رساله های علمی و سنگین را در تبریز نوشت، باز می گوید شاید در آن ده سال دیگران در حوزه های علمیه بودند و به اندازه ایشان در تبریز کار نکردند، او بیش از ده رساله علمی می نویسد، ولی می گوید دوران خسارت روحی من است.

در قم است که می تواند «المیزان» تألیف کند، تفسیر کبیر را عرضه کند، در قم است که می تواند حوزه سنگین فلسفه را اداره کند و گرم کند، در قم است که می تواند شاگردان فروزانی که هریک اختر تابناکی اند پیروانند، این امکانات وسیع و بلند چون در حوزه علمیه قم «عش آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین» است ممکن

است، ولی در تبریز میسر نبود.

■ تألیفات دوران خسارت!

رساله های «اثبات ذات»، «اسماء و صفات»، «افعال»، «وسایط و علل واسطه فیض بین مبدأ و خلق»، «قوه و فعل» را (که از محکم ترین رسایل در فلسفه به شمار می رود در تبریز نوشته)، «ولایت»، «نبوت»، «انسان قبل الدنيا»، «انسان فی الدنيا»، «انسان بعد الدنيا» را در تبریز نوشته و فرموده در این رساله ها بین عقل و شرع تطبیق شد.

■ چرا دوره خسارت!؟

همه این همت های والا را در تبریز اعمال کرد، ولی مع ذلک می گوید این دوران خسارت عمر من است، دوران خسارت روح من است، زیرا دورانی است که انسان نمی تواند بگوید رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا. آن چه در نجف آموخت در تبریز پیاده کرده، چیزی در تبریز نیندوخت و نیاموخت، بازده خاصی نداشت، ره آورد تازه ای نداشت، مگر این که از کیسه مصرف می کرد، از سرمایه مصرف می کرد، بر سرمایه می افزود.

■ شادی مردم در شادآباد

مراجعت علامه به زادگاه باعث شور و شادی مردم و اقوام ایشان گردید. علامه عالم، بعد از مدتی استراحت و دید و بازدید و مانند آن و به دنبال سپری شدن فصل سرما به قصد بازدید از مزرعه و باغ و ملک موروثی عازم آبادی شادآباد گردید و املاکی که پیش از ده سال ندیده بود مورد بازدید قرار داد که البته به باغات و اراضی خسارت وارد شده و از رونق افتاده بودند که با تلاش ایشان املاک احیا گشتند.

■ خدمات عمومی و فرهنگی به مردم

حاج آقا عبد الباقی افزوده اند: پدرم از محل درآمد ملکی به روستاییانی

که نیازمند بودند، وام می داد و قبض می گرفت و چنان چه کسی بعد از دو فصل برداشت محصول قادر به پرداخت بدهی خود نبود، او را بخشیده و قبض را به خودش پس می داد و از طلب خود صرف نظر می کرد، از جمله کارهای اجتماعی آن فرزانه عالی قدر در روستای شادآباد، مراقبت از روابط اخلاقی مردم و مناسبات اجتماعی روستاییان و رشد فرهنگی و اعتقادات آنان بود، هم چنین در فصول بی کاری مردم را بسیج می کرد تا خود کوچه ها و معابر را مرمت نموده و به نظافت مسیرهای عبور و مرور بپردازند.

منبع: سیری در سیره علمی و عملی

علامه طباطبایی رحمته از نگاه فرزندان، ص ۸۰؛

مرزبان وحی و خرد، ص ۸۳



جایگاه آثار علامه طباطبایی در نظام آموزشی حوزه های علمیه

گفت وگو با معاون آموزش حوزه های علمیه



حجة الاسلام والمسلمین مهدی رستم نژاد
معاون آموزش حوزه های علمیه
در گفت وگویی با هفته نامه افق حوزه به بررسی تفصیلی
جایگاه آثار علامه طباطبایی رحمته
در متون آموزشی حوزه های علمیه
و ضرورت اهتمام به آثار ایشان پرداخت
که در ادامه تقدیم می گردد.

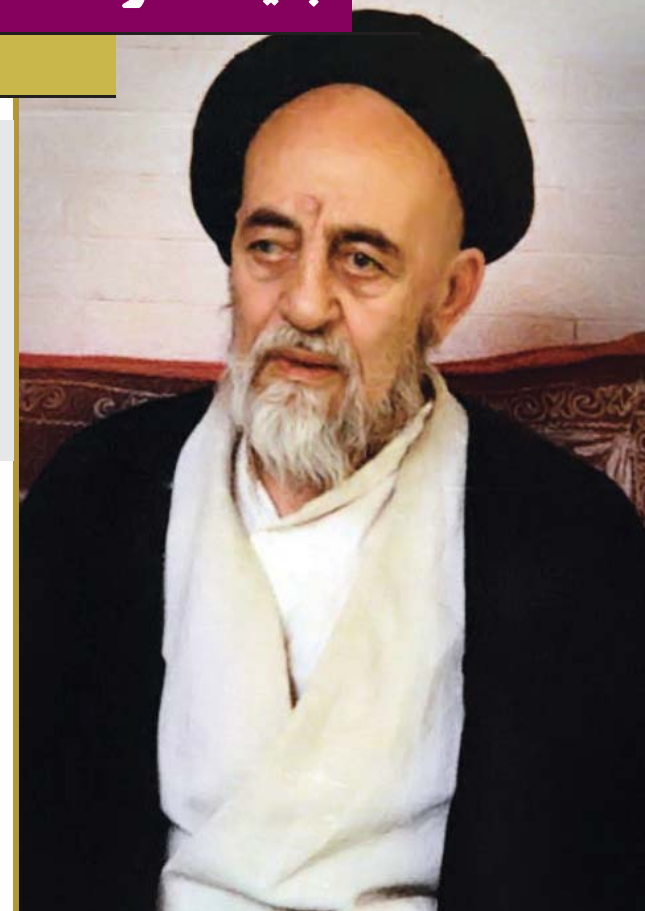
■ علم تفسیر

مبارکه که کشف به طور مستقیم از کتاب شریف المیزان آمده است و برای آن ساعات درسی هم در نظر گرفته شده است که توضیحات اساتید هم مبتنی بر کتاب المیزان است. این ها مربوط به سطح عمومی است که همه حوزویان مشغول آن هستند اما در رشته های تخصصی و به ویژه چند رشته که با بحث تفسیر مرتبط است مانند: رشته تخصصی تفسیر حوزه، سهم علامه بسیار زیاد است و تقریباً از سهم همه مفسرین بیشتر است، با این که در آن رشته، کارها تخصصی است و باید متن خوانی کنند و متون قدیم و جدید را ببینند و مباحث مختلف تفسیری که مطرح می شود، اما حضور آثار علامه پررنگ است، رشته های متناظر با این رشته هم همین طور است، مانند: رشته های علوم قرآنی.

■ علوم قرآنی

در بحث علوم قرآنی هم کتاب علوم قرآن آیه الله معرفت مطرح هست ولی باز هم حضور علامه در بحث علوم قرآنی، نقش پررنگی است به این دلیل که تقریباً تمام مباحث علوم قرآنی به نوعی مباحث تفسیری هم هستند و سابقاً علمای تفسیر که مفسر بودند و مشغول تفسیر بودند، وقتی به آیات محکم و متشابه برخورد می کردند، با توجه به این که محکم و متشابه در قرآن هم آمده است،

در خصوص علم تفسیر باید گفت که علامه، صاحب تفسیر المیزان است و قبل از آن هم تفسیر البیان، که یک تفسیر روایی است را نوشته اند. کتاب شریف المیزان، نیازی به تعریف ندارد. وقتی این کتاب عرضه شد، بسیاری از کتب دیگر را که در عرصه تفسیر تاخت و تاز می کردند از صحنه خارج کرد، آن ها تفاسیری بودند که حتی می توانستند بر تفسیر شیعه غلبه کنند و آرام آرام تفسیر شیعه را کنار بزنند در حالی که علامه، ایستاد و انحرافات آن تفاسیر را بیان کرد. به همین دلیل ایشان، در تفسیر شاگردان بزرگی را هم پرورش داد. تفاسیری که ما در نظام حوزه داریم در سطح یک خلاصه ای از تفسیر نمونه است و یک پیشنهاد بدیعی هم در کنارش وجود دارد که تذکار وحی است و در نظام جدید آموزشی آمده و به عنوان بدیل در کنار نظام جاری حوزه هم پیشنهاد شده است، دوستانی که در تذکار وحی زحمت کشیده اند، نگاه پررنگی به تفسیر المیزان داشته اند. در سطح دو و سه هم به طور مستقیم علامه حضور دارند، مثلاً در نظام آموزشی ما، در پایه نهم، جلد سیزدهم المیزان سوره مبارکه اسراء خوانده می شود، هم چنین در پایه دهم از همان جلد سیزدهم، تفسیر سوره



شاید بتوان گفت در نظام آموزشی حوزه، به طور معمول بزرگان ما در یک یا دو رشته کتاب دارند، مثلاً کتاب رسائل و مکاسب شیخ انصاری که بسیار غنی و پر بار هستند؛ زیرا ساختار اصلی حوزه بر اساس فقه و اصول پایه گذاری شده است، برخی دیگر از بزرگان فقط در اصول سهم دارند مانند: کتاب مرحوم مظفر و یا در ادبیات یا بلاغت، هر کدام از بزرگان در یک رشته حضور دارند اما کتاب های علامه در چهار رشته نظام آموزشی ما وجود دارد. آن چه که بروز و ظهور کار علامه را در نظام آموزشی خودمان شاهد هستیم، عمدتاً در چهار حوزه تفسیر، علوم قرآنی، کلام و فلسفه می باشد و بنده از هر کدام از این موارد گوشه ای را عرض می کنم.



علمی که بتوان در سطح سه و چهار در دفاعیات مطرح است تفسیر المیزان است بنابراین در تفسیر و علوم قرآن و هم چنین در رشته کلام و حتی در رشته فلسفه، شما وقتی پایان‌نامه‌ای را ملاحظه می‌کنید، شاید بتوان گفت بیشترین منابعی پاورقی‌ها از آثار علامه است.

ایشان دو کتاب کوچک دارد به نام‌های قرآن در اسلام و شیعه در اسلام. کتاب قرآن در اسلام در علوم قرآنی است، علامه در المیزان به صورت مستوفی علوم قرآن را بیان کرده‌اند اما به طور جداگانه در علوم قرآنی کتاب قرآن در اسلام را نوشته‌اند که با این‌که مختصر است، اما بسیار عمیق است و به نظر می‌رسد یک شخصی مانند شهید مطهری باید بیاید که همان طور که روش رئالیسم علامه را پاورقی زده و اصل مطلب علامه، که یک جلد کتاب کوچک است را تبدیل به پنج جلد کتاب کرده است، قرآن در اسلام علامه را حاشیه بزند و تبدیل به چند جلد کند که علامه در همین کلمات به حسب ظاهر کم و کوتاه مطالب بسیاری آورده و باید دید مبانی فکری ایشان چه بوده است که راجع به قرآن و وحی و نزول و تاریخ قرآن این همه مطالب شاخص را در یک کتاب فارسی آورده‌اند برخی خیال می‌کنند چون این کتاب فارسی است، پس ارزش علمی ندارد در حالی‌که این کتاب یک کتاب ارزشمند علمی است.

■ سخن پایانی

علامه رحمته‌الله، در زمانه ما یک پدیده بودند با این‌که ایشان در فقه و اصول چیزی کمتر از دیگران نداشتند، اما وارد فلسفه و کلام و حدیث و تفسیر می‌شوند، این‌ها مطالبی بودند که حوزه روی آن‌ها دقت نداشت. علامه تبدیل به یک جریان شدند که اگر علامه به این مباحث ورود پیدا نمی‌کردند کاملاً دستمان خالی بود و معلوم نبود که رشته تفسیری با این نشاط داشته باشیم و یا حتی در علم کلام که بتواند در برابر مطالب کمونیست‌ها مقاومت کند، علامه حوزه را از درون پر کرد، این‌ها سرمایه‌های شیعه بود که کسی بتواند همه را در خودش جمع کند و در همه عرصه‌ها با یک نگاه جامع و قوی وارد بشود و همه افراد بعد خود را سرسرفه خودش مهمان کند که این کار علامه کار بزرگی بود. استعداد ذاتی و شرافت خانوادگی، جای خودش را دارد، اما مهم، استاد است، علامه، چندین استاد دیده بود، علامه، عارف هم بود، در عرفان هم استاد دیده بود و هراستادی در او یک تأثیر عجیبی گذاشت ایشان در زمانه ما یک فرزانه شد که فرزندان بعدی هم به طفیل وجود او و در سایه این نعمت و هدیه الهی به مقامات بلندی رسیدند و هر کدام برای خودشان ستاره درخشانی شدند. علامه، چند شاگرد بیشتر نداشتند اما هر کدام از آن‌ها انسان‌های فرهیخته و بزرگی شدند.

زنده کردن نام یک عالم، در واقع زنده کردن یک علم و زنده کردن اندیشه آن عالم است، زنده کردن نام علامه در واقع زنده کردن تفسیر و کلام و اندیشه است.

این‌ها به صورت استدر اکی وارد علوم قرآنی می‌شدند و علامه هم همین کار را کردند.

■ علم کلام

در مباحث کلامی، باید گفت علامه، سهم زیادی دارند. مخصوصاً در رشته‌های کلامی که دایر هستند. رشته کلام از خداشناسی تا پیامبرشناسی و رسالت و امامت، بخش عظیمی از آیات قرآن در رابطه با مسئله علم و عصمت و اعجاز انبیاء است این‌ها بحث‌های کلامی است که علامه چون در تفسیر خودشان این بحث‌های کلامی را آورده‌اند، به همین دلیل در نظام آموزشی ما به نظریات ایشان توجه شده مخصوصاً نظرات علامه در بعد آیاتی که به حسب ظاهر به نوعی تنزیه انبیاء را زیر سؤال می‌برند، حل این مسایل و این‌که ما می‌گوییم این‌ها معصوم هستند را علامه در تفسیر خودشان حل کردند البته بسیاری از بزرگان ما راجع به این مسایل قلم فرسایی کرده‌اند اما علامه با بیان و شیوه جدید و نگاه تفسیری به این مسئله ورود پیدا کرده‌اند.

■ علم فلسفه

در بحث فلسفه هم باید گفت علامه با این‌که مفسر و متکلم و فقیه و اصولی است، اما سهم علامه در نظام آموزشی فلسفه، یک سهم جدی است. ما در سطح یک، فلسفه نداریم مگر یک اشاره کوچک، اصل فلسفه در سطح دو شروع می‌شود. اولین کتاب فلسفی که از علامه در نظام آموزشی وجود دارد، کتاب بدایة الحکمة در پایه هفتم است و کل بدایة الحکمة در دو نیمسال خوانده می‌شود و بعد در پایه نهم هم نه‌پایه خوانده می‌شود. بخش اول و بعد هم بخش دوم، بخش سوم و چهارم هم در پایه دهم خوانده می‌شود، یعنی در سه پایه نظام آموزشی سطح دو و سه، بدایه و نه‌پایه علامه خوانده می‌شود.

حضور علامه و آثار ایشان را در در نگارش مقاله و پایان‌نامه‌هایی که در مراکز تخصصی حوزه مانند تفسیر، کلام، حدیث و فلسفه نوشته می‌شود، چطور ارزیابی می‌کنید؟

کلام و تفسیر از رشته‌های قدیمی حوزه است. امروزه در حوزه و دانشگاه در رشته تفسیر نمی‌توان پایان‌نامه‌ای نوشت که نظر علامه در آن وجود نداشته باشد. اگر نظری از علامه نباشد معلوم می‌شود که فرد کار نکرده است چرا که نظریات اخیر باید حتماً مطرح شوند، شما پایان‌نامه تفسیری پیدا نمی‌کنید که ده‌ها بار آدرس المیزان را نشده باشد. بلکه در برخی پایان‌نامه‌ها، هر چند صفحه نام المیزان را می‌بینید، شاید بتوان گفت پرکاربردترین واژه در پاورقی پایان‌نامه‌های تفسیری کلمه المیزان است یعنی المیزان تا این اندازه حضور جدی و پررنگ دارد که در مقایسه با سایر منابع بعضاً اعتراض می‌کنند که چرا شما تا این اندازه به المیزان متکی هستید؟ شما باید به سایر کتب هم تکیه کنید، در علم کلام هم تقریباً همین‌گونه است، چرا که همه باید به قرآن تکیه کنند و تا نام قرآن به میان می‌آید اولین کتاب تفسیری



گزارشی کوتاه از کتاب «ثمرات حیات»



اثراية الله حاج شيخ علي سعادت پرور تهراني

به قلم فرزند ارجمند ایشان حجة الاسلام والمسلمین علی اصغر سعادت پرور

حکایت ۳۱

دست صدقه دهنده زائر دست خداوند است

یکی از ارادتمندان مرحوم علامه می‌گوید: روزی آقا طباطبایی را در مشهد دیدم که از کوچهای عبور می‌کرد و به فقیری که روی زمین نشسته بود، برخورد. پولی از جیب درآورده و در کف دست خود گذاشت و پیش آن نیازمند نشست و گفت: «بردار!» آن فقیر پول را برداشت. پس از آن علامه دست خود را بوسید و برخاست و رفت. بنده به ایشان عرض کردم: این کار شما -که فرمودید «پول را بردار» و دست خود را بوسیدید- چه دلیلی داشت؟ فرمود: «در روایت است که صدقه پیش از آن‌که در دست فقیر قرار گیرد، در دست خداوند قرار می‌گیرد. بنابراین دست صدقه دهنده دست خداوند را زیارت کرده و من این «دست زائر» را برای تبرک بوسیدم.

ناگفته‌های عارفان / ۲۰۶

قابل توجهی از این میراث شفاهی در وادی اخلاق، سیروسلوک و معارف باطنی اسلام که از محضر علامه رحمته‌الله اخذ نموده‌اند جایگاه والا و ستودنی دارد.

کتاب «ثمرات حیات» ثمره سال‌ها حیات مبارک نگارنده به‌شمار می‌رود و در قالب پرسش و پاسخ سامان یافته و مشتمل بر بیش از ۲۶۰ جلسه در موضوعات گوناگون از قبیل: توحید، عرفان، سیروسلوک، اخلاق اسلامی، اسرار ادعیه، لطایف و حقایق دلنشین از آیات، روایات و سخنان عارفان است که جان را به نیکویی صیقل می‌دهد و نور بصیرت می‌افزاید. در سالروز رحلت حضرت علامه طباطبایی رحمته‌الله و به همین مناسبت و از باب تیمم و تبرک بخش‌هایی از بیانات ایشان را در کتاب «ثمرات حیات» آمده تقدیم خوانندگان

نقش مرحوم علامه طباطبایی رحمته‌الله در دوران اخیر در نشر معارف، از راه برگزاری جلسات دروس معرفتی، سلوکی و اخلاقی و نیز شاگردان ایشان در حفظ و تقریر مطالب را نمی‌توان نادیده گرفت. مجموعه‌های ارزشمندی از قبیل مجموعه نفیس و نورانی «ثمرات حیات»، راز دل، لب اللباب، مهر تابان و مذاکرات پروفیسور کرین با علامه، حجم عظیمی از معارف اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم‌علیه‌السلام است که از چشمه جوشان و زلال قلب تابناک علامه طباطبایی رحمته‌الله بر زبان مبارکش جاری شده و توسط شاگردان ایشان به اهالی این زمان هدیه شده است.

در این میان همت، استقامت و پیگیری مجدانه و مخلصانه مرحوم استاد حجة الحق حضرت آية الله سعادت پرور رحمته‌الله در حفظ بخش



عزیز می شود:

۱. اهمیت جدیت در جهاد با نفس

استاد: (علامه طباطبایی) سالک باید متوجه باشد که در جهاد با نفس، به طور کلی، بر آن و آثارش غالب آید و اصول آن ها را از خانه دل بر کند؛ زیرا اگر ذره ای از حب مال و جاه و منیت و کبر و خودپرستی در آن باقی باشد، هرگز به کمال نخواهد رسید.

دیده شده بعضی از سالکان پس از سال ها ریاضت و مجاهده به کمالات نرسیده و در جنگ انفسی شکست خورده اند. می گویند روزی سید بحر العلوم رحمته الله علیه را خندان دیدند، سببش را پرسیدند؟ در جواب فرمود: اکنون پس از بیست سال رنج و تعب وقتی به خود نگرستم، دیدم دیگر در اعمالم ریایی نیست و توانستم ام بفتح آن (نفس) موفق گردم.

۲. ضرورت ملازمت با شرع در سلوک

... سالک از ابتدای سیرت مقام وصول، باید ملازم شرع باشد و سرسوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید و چون کسی این چنین نباشد منافق است... این که شنیده شده و به بعضی نسبت داده اند که چون شخص به کمال رسید تکلیف از او ساقط می شود، افتراء و کذب محض است، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله با این که اشرف موجودات بوده، تا آخرین لحظه حیات، تابع و ملازم احکام الهیه بوده اند.

۳. معنای عرش و سرادقات

تلمیذ: (استاد آیه الله سعادت پرور) سؤال شد از معنای عرش و سرادقات در این فراز از دعای عرفه «یا من احتجب فی سرادقات عرشه عن أن تدرکه الابصار».

استاد رحمته الله علیه: سرادقات پرده های نحوه وجودی می باشد. موجودات و عرش خود مخلوقات است. حضرت می فرماید: ای آن که در پرده سرهای مخلوقات مستور گشته ای تا چشم های ظاهر تو را نبینند.

تلمیذ: در واقع تمام مظاهر عالم وجود، دارای دو جنبه می باشند. عالم ملک و عالم ملکوت؛ به تعبیری دیگر، عالم امر و عالم خلق،

چنان که بعضی آیات شریفه به همین مطلب اشاره دارد. عالم ملک را دیده ملکی و خلقی ناظر است و عالم ملکوت و امری دیده باطنی. دعا در مقام بیان این است که دیده ظاهر را از دید ملکوت بهره ای نخواهد بود، اما دیده باطن از مشاهده ملکوت و عالم امر همواره بهره مند است، ولی توجه به توجه ندارد.

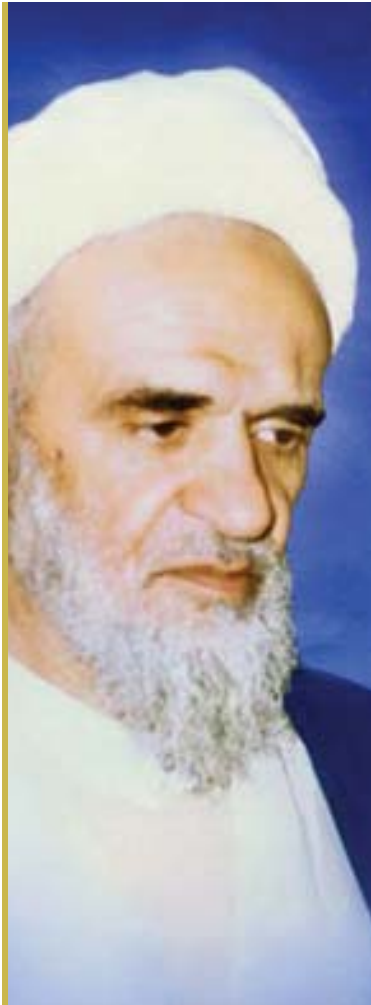
چنان که می فرماید: «یا من تجلی بکمال بهائنه فتحققت عظمته الاستواء، کیف تخفی و انت الظاهر ام کیف تغیب و انت الرقیب الحاضر إنک علی کل شیء قدير و الحمد لله وحده»

۴. خواب سنگین اهل دنیا

تلمیذ: سؤال شد از ربط میان دو آیه شریف: «ام حسبت أن اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آياتنا عجبا... و کذلک بعثناهم لیتساءلوا بینهم قال قائل منهم کم لبثتم قالوا لبتنا یوما و بعض یوم قالوا ربکم أعلم بما لبثتم» با آیه «أنا جعلنا ما علی الارض زینة لهن لنبلوهم أتیهم أحسن عمله».

استاد: باید گفت: ربط و مناسبت بین این دو آیه شریفه آن است که گمان نکنید جریان اصحاب کهف در میان آیات ما، امر عجیبی است. این امر، سنتی جاری از ما بر انسان است و تا در این دنیا زندگی می کند، به زخارف آن سرگرم است و زینت های آن وی را فریب می دهد و از خدایش غافل می سازد. جریان غافلان، عیناً چون خواب اصحاب کهف می باشد و زود است که از این خواب سنگین، پس از مرگ بیدار شوند و خداوندشان آنان را زنده کند و از ایشان بپرسد:

«قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین. قالوا لبتنا یوماً أو بعض یوم فسنل العادین. قال إن لبثتم إلا قلیلاً لو أنکم کنتم تعلمون. أفحسبتم أنما خلقناکم عبثاً و أنکم إلینا لا ترجعون» در آیه دیگر می فرماید: «و یوم یعرض الذین کفروا علی النار» سپس به رسولش می فرماید: «فاصبر کما صبر اولوالعزم من الرسل و لا تستعجل لهم کانهم یوم بیرون ما یعودون لم یلبثوا إلا ساعة من نهار بلاغ فهل یتلک إلا القوم الفاسقون».



حکایت ۳۲

ابراز طلبکاری، خدا را خوش نمی آید

فرزند علامه رحمته الله علیه: پدرم از درآمد زمین زراعی خود به روستاییانی که نیازمند بودند وام می داد و رسید می گرفت و چنان چه کسی بعد از دو فصل برداشت محصول، قادر به پرداخت بدهی خود نبود، آن را بخشیده و قبض را به خودش پس می داد و از طلب خود صرف نظر می کرد. یک بار چند قبض را از جیب خود درآورد مدتی به آن ها نگرست و ناگهان همه را پاره کرد و دور ریخت، در حالی که بیش از حد تصور برای گذراندن معاش عادی به پول احتیاج داشت من با تعجب پرسیدم: پدر چرا این کار را کردید؟ نگاهی عمیق به من کرد و گفت: پسرم اگر داشتند می آوردند و می دادند، خدا را خوش نمی آید که من بدانم آن ها دستشان خالی است و مع هذا آن ها را تحت فشار قرار دهم و ابراز طلب کاری کنم.

یادنامه مرحوم علامه سید محمد حسین طباطبایی رحمته الله علیه



پروفسور هانری کرین
استاد فلسفه دانشگاه سوربن فرانسه
وا ز برجسته‌ترین
مفسران غربی حکمت معنوی
و فلسفه اسلامی است.
کرین چون آوازه عرفان و فلسفه
مفسر کبیر قرآن
علامه طباطبایی را شنید

شيفته عظمت علمی و کمالات معنوی این سید وارسته گردید.
وی که به منظور شناخت تشیع سالی چند ماه
از پاریس به ایران می‌آمد و به پژوهش و تحقیق
در مورد شیعه‌شناسی می‌پرداخت
به‌وسیله برخی اساتید دانشگاه از محضر علامه طباطبایی
تقاضا نمود در این باره به وی کمک کند. علامه طباطبایی نیز
که از فعالیت‌های علمی و برخی فضایل انسانی این محقق
با خبر بود، درخواست وی را اجابت نمود.^(۱)
مرحوم شهید مطهری و دیگران علامه را به کرین معرفی کردند
و از آن پس ارتباط ایشان با کرین آغاز شد.
در محفلی که «حلقه اصحاب تأویل» نام داشت
دیدار منظم بین علامه طباطبایی و کرین صورت می‌گرفت.^(۲)

حلقه اصحاب تأویل

و ملاقات‌های هانری کرین با علامه طباطبایی

شرکت می‌کنند. کم‌کم دایره وسیع‌تر می‌شود؛ مثل دکتر سپهبدی،
دکتر شایگان و دیگران که هر یک تخصص خاصی داشتند؛ برای مثال
دکتر شایگان در هند تحصیل کرده بود و در زبان سانسکریت تخصص
داشت. و دکتر سپهبدی در فرانسه تحصیل کرده بود و متخصص
زیبایی‌شناسی بود و از این جهت با علامه کار می‌کرد... جلسات
به صورت دو هفته یکبار برگزار می‌شد. این روند ۸ الی ۱۰ سال ادامه
داشت؛ یعنی تا زمانی که پرفسور کورین زنده بود. البته علامه با
اساتید دیگری نیز در ارتباط بود.

ملاقات دوم

ملاقات دوم علامه طباطبایی و هانری کرین از پاییز سال
۱۳۳۸ ه.ش آغاز گردید. خود علامه در این باره می‌نویسد: «امسال
(۱۳۳۸ ه.ش) نیز که نویسنده پس از گذراندن تعطیل تابستانی، در
یکی از بیلاقات اطراف دماوند موقع مراجعت به قم، چند روزی در
تهران توقف داشتم. شب شانزده مهر ماه طبق وعده قبلی ملاقات

ملاقات اول

علامه طباطبایی در خصوص اولین ملاقات خود با کرین نوشته
است: «در پاییز سال گذشته (۱۳۳۷ ه.ش) به منظور انجام پاره‌ای
کارهای ضروری چند روزی در تهران بودم، از فرصت استفاده کردم
و دیداری از دوستان مرکزی خود تازه نمودم. روزی دانشمند معظم
جناب آقای دکتر جزایری - استاد محترم دانشگاه - مذاکره نمودند که
جناب آقای دکتر کرین فرانسوی که یکی از مستشرقین نامی فرانسه و
ایران شناس می‌باشد اظهار علاقه‌مندی می‌کردند که از شما ملاقاتی
به عمل آورند... دو سه شب بعد در محیط بسیار صمیمانه و گرمی
در منزل آقای دکتر جزایری ملاقات به عمل آمد. این ملاقات گرچه با
فرصت کم و وقتی تنگ به عمل آمد و آقای دکتر کرین عازم مراجعت
به پاریس بود ولی شالوده دوستی را ریخته و اطلاعات اجمالی از
نتایج زحمات علمی و عملی و فعالیت‌های خستگی‌ناپذیر چند ساله
معظم‌له به‌دست داد. این دیدارها هر دو هفته یک بار روزهای جمعه
در منزل آقای ذوالمجد طباطبایی قمی که وکیل دعاوی بود و در
خیابان بهار تهران زندگی می‌کرد، انجام می‌شد. در این زمان آقای
دکتر نصر هم به‌عنوان واسطه در این گفت‌وگوها شرکت می‌کند.^(۳)
کم‌کم برخی دیگر از اساتید متوجه این رابطه می‌شوند و آن‌ها هم



شعر در مدح و رثای علامه طباطبایی

جواد محدثی



روحانیان از بند «تن» رستند و رفتند
آزاد کردند از هوس، نفس و نفس را
درمانده از وصفش بیان و خامه ما
من کان هذا شانه ما واه چنه
هرگز نشد ذکر حق، از یادش فراموش
آب بقا نوشانده او را، خضر آئین
حکمت فکنده پرتوی برهر کتابش
در بند حق، اما رها از خواهش دل
بار امانت را به سرمزل کشیده
نور یقین را دیده، حیرت را شکسته
فیض خدا، انفاس پاکان گشته یارش
عمق بیانش در خور تمجید و تقدیر
گنج گهر افشان و دریای معارف
طلاب حوزه خوشه چین خرمن او
بگذشته از گلزار عطر آگین آن کوی
محصول باغ سبز آن استاد عارف
پروردگان مکتبش پاران رهبر
قانون حق بر کف، در اجرای عدالت
روشنگر تکلیف و رسواساز تحریف
حلمش مزین گشته با آرایش علم
در پاک‌بازی قصه پروانه و پر
الگوی اخلاق و کمال و صبر و ایمان
هرگز نگردید آن همه دانش حصارش
فرزانه بود از راز هستی با خبر بود
آزاد از هر بند، جز بند الاهش
گلبرگ رویش گشته عطر آگین از آن نم
اما روانش پر کشیده سوی افلاک
هرگز نزیاد همچووی، مام زمانه
دیگر نیاید مثل او، هیهات، هیهات

خوبان یکایک رخت بریستند و رفتند
دنیا قفس بود و شکستند این قفس را
مردی از این فرزندگان، «علامه» ما
جانی به حق پیوسته، «نفس مطمئنه»
مردی به بزم عارفان حق، قدح نوش
جام فنا نوشیده از سرچشمه دین
قرآن و سنت، تار و پود فکر نایش
بگرفته از یاد خدا آرامش دل
طعم محبت را به بزم دل چشیده
بر سفره مهمانی قرآن نشسته
شاگردی قرآن و عترت، افتخارش
تفسیر «المیزان» او میزان تفسیر
دانای دنیا دیده و بینای عارف
روییده صدها گل ز بذر دامن او
گاهی نسیمی می‌وزد جان بخش و خوش‌بوی
بسیاری از گل‌های زیبای معارف
در سنگر فکر و قلم، محراب و منبر
جمعی از آنان مرد میدان قضاوت
جمعی دگر در عرصه تدریس و تألیف
علمش جمال معنوی بگرفته از حلم
در پارسایی هم‌چو سلمان و ابوذر
آمیژه تفسیر و حکمت، فقه و عرفان
علامه بود اما «نمی‌دانم» شعارش
سیرو و سلوکش اسوه اهل نظر بود
دریان دل بود و نگهبان نگاهش
شب‌ها، نم چشمان گریانش چو شب‌نم
آن مرد، اینک خفته اندر بستر خاک
آوخ! که رفت از دست آن در یگانه
وارسته مردی با چنین اوصاف و حالات

دوم در محیط گرم و دوستانه به عمل آمد. در این مجلس آقای کربن مذاکره را ادامه داده و ضمناً گفتند که امسال موقعی که در اروپا بودم در ژنو کنفرانسی در موضوع امام منتظر (حضرت مهدی (عج) (علیه السلام)) طبق عقیده شیعه دادم و این مطلب برای دانشمندان اروپایی که حضور داشتند کاملاً تازگی داشت. آقای کربن سپس اضافه کرد به عقیده من مذهب تشیع تنها مذهبی است که رابطه هدایت الهی را میان خدا و خلق برای همیشه نگه داشته و به‌طور استمرار و پیوسته ولایت را زنده و پابرجا می‌دارد. رابطه ای که از اتصال عالم انسانی به عالم الوهی کشف می‌شود، به‌واسطه دعوت‌های دینی قبل از موسی (ع) و دعوت دینی موسی (ع) و محمد (ص) و بعد از حضرت محمد (ص) به‌واسطه ولایت جانشینان وی (به عقیده شیعه) زنده بود و هست و خواهد بود. به عقیده من همه ادیان حق بوده و یک حقیقت زنده را دنبال می‌کنند و همه در اثبات اصل وجود این حقیقت زنده مشترکند. آری تنها مذهب تشیع است که به زندگی این حقیقت لباس دوام و استمرار پوشانیده و معتقد است که این حقیقت میان عالم انسانی و الوهی برای همیشه باقی و پابرجاست. این نظر من است؛ آیا شما نیز نظراتان در این باب همین است؟ نویسنده گفت: آن چه از نظر اسلام می‌توان گفت آن است که نظریه اثبات صانع، نظریه حقی است که میان همه ادیان گذشته مشترک فیه است، ولی دینی که ارزش این حقیقت را داشته و می‌توان نام دین آسمانی رویش گذاشت، دینی است که در آن تنها خدای یگانه پرستش شود و رابطه نبوت را اثبات کرده و معادی قائل شود؛ و این همان ادیان چهارگانه یهودیت، نصرانیت، مجوسیت و اسلام است. آن چه از لوازم احترام و تعظیم می‌توان در حق یک دین واقعی روا داشت، اسلام در حق دین یهودیت و نصرانیت روا داشته و مقام نبوت حضرت مسیح (ع) را تقدیس و تنزیه نموده و شریعت آن‌ها را ستوده است. هم‌چنین نسبت به دین مجوس با دیده احترام نگرینسته و همه را در صراط یک آیین خدای حق می‌داند... با این سخنان مجلس دوم پایان پذیرفت. (۴)

پی‌نوشت‌ها

۱. گلی زواره، غلامرضا، جرعه‌های جانبخش، ص ۲۸۸ و ۲۸۹
۲. رک: کتاب هانری کربن آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، دکتر داریوش شایگان
۳. مهرتابان، ص ۴۵-۴۹
۴. مجموعه مذاکرات با هانری کربن، مقدمه علامه طباطبایی، ص ۲۴ و ۲۷ با اندکی تلخیص، مندرج در جرعه‌های جانبخش، ص ۲۹۴ و ۲۹۵



درباره راه مسلط شدن به قوه خیال در نماز، نکاتی گفته شد. یک تمرینی هم خارج از وقت نماز می‌شود انجام داد که بعضاً عرفا آن را توصیه می‌کنند. علامه طباطبایی در رساله‌الاولیة می‌فرماید: مکان خلوتی را انتخاب کن که هیچ مشغول‌کننده‌ای از قبیل نور و صدا و غیره در آن جا نباشد، سپس طوری بنشین که مشغول به کاری نشوی و حواست پرت نشود (طریقه این نشستن هم به‌گونه‌ای خاص است که باید با مشورت استاد صورت گیرد) و چشمانت را بسته نگاه دار، آن‌گاه صورتی را مثلاً صورت الف یا یکی از اسماء الله را در خیال خود مجسم کن که کاملاً توجهات به آن معطوف شود و هوشیار باش که هیچ صورت خیالی وارد محوطه صورت الف نشود.

در این هنگام که ابتدای کار است، در می‌یابی که صورت‌های خیالی دیگر مزاحم تو شده و ذهن تو را می‌خواهند تاریک و مشوش نمایند، صورت‌هایی که بسیاری از آن‌ها قابل تشخیص و شناسایی از یکدیگر نیست، صورت‌هایی که از افکار روزانه و شبانه و مقاصد و خواسته‌های توست، حتی این افکار چه بسا درباره این باشد که یک ساعت بعد از بیداری در فلان جا خواهی بود یا با فلان شخص ملاقات خواهی کرد یا فلان عمل را انجام خواهی داد، این در حالی است که تو در خیال خود فقط به صورت الف نظر داری و به آن توجه می‌کنی و این تشویش ذهن مدتی با تو خواهد بود و تداوم خواهد داشت.

پس اگر چند روزی به تخلیه و پاکسازی این خیالات مزاحم اقدام نمایی، بعد از مدتی مشاهده می‌کنی که آن خیالات و خواطر رو به کاهش گذاشته و هر روز کم می‌شود و خیال نیز نورانی می‌شود، تا این‌که احساس می‌کنی هر چه به دل و ذهن تو خطور می‌کند، چنان روشن است که گویا آن را با چشم حس خود مشاهده می‌کنی. آن‌گاه این خواطر به‌طور تدریجی روز به روز کمتر می‌شود تا این‌که هیچ صورتی با صورت الف باقی نمی‌ماند.

این اجمال قضیه است و کسانی که می‌خواهند بیشتر از این دنبال نکنند، باید زیر نظر استاد راه رفته و کامل یا با مشورت استاد این امور را پی بگیرند تا این روش خوب جا بیفتد و مسئله آن طور که مورد توجه است تفهیم بشود و مشکلی پیش نیاید.

■ برطرف کردن حب دنیا و نفس که مانع حضور قلب می‌شود

و اما نکته بعد در ارتباط با مسئله حب دنیا است. همین نکته‌ای را که اشاره کردیم، دل به هر چه اشتغال پیدا کرد یقیناً از موضوع دیگر منصرف می‌شود، در این مسئله هم صادق است.

این دلی که به حسب فطرت، عاشق خداست، این دلی که به حسب فطرت خداجوست، و می‌خواهد پرواز کند و به خدا برسد، اگر این دل متوجه امور دنیا شد، مشغول به امور این سویی شد، یقیناً از آن سو، باز داشته می‌شود.

اشتغال به این سو، انسان را از توجه به آن سو باز می‌دارد. بنابراین باید این مانع را، این حب دنیا را که «رأس کل خطیئه» است را از سر راه برداشت. در هر صورت، قلب و دل انسانی اگر به نوعی بخواهد به غیر حق توجه بکند، آلودگی برایش حاصل می‌شود و باید این را از سر راه برداشت و ریشه همه این آلودگی‌ها حب نفس است، «مادربت‌ها بت نفس شماست».

این بت نفس را باید از سر راه برداریم، آن‌گاه وقتی که نفس خودش را نمی‌بیند، وقتی که صدای خواسته‌های خودش به گوشش نمی‌رسد، وقتی که مظاهر نفسانی از سر راه، کنار رفت، نفس اشتغال به این سو پیدا نکرد، آن‌گاه به راحتی می‌تواند پرواز کند و آن سویی شود.

■ کار علمی و فکری برای از بین بردن حب دنیا

حالا برای از بین بردن این حب دنیا دو کار باید انجام بگیرد: یکی کار علمی و دیگری کار عملی. در کار علمی توجه به این باید باشد که هر چه محبت دنیا در قلب و دلمان بیشتر باشد، آلوده‌تر می‌شویم. دنیا دنی و پست است. انسان اگر به امر پست علاقه مند شد، این تعلق و علاقه مندی



تمرین تمرکز در کلام علامه طباطبایی

در بیان استاد فقید

حجة الاسلام والمسلمین محمد مهدی مهندسی

حکایت ۳۳

از شاه هیچ‌گونه واهمه‌ای ندارم

یک بار به ایشان (علامه طباطبایی) گفتند شاه تصمیم دارد که دکترای فلسفه به او بدهد علامه از شنیدن این سخن آشفته گردید و اعلام کرد: به هیچ عنوان از دستگاه ستم چنین چیزی را قبول نخواهد کرد افراد بسیاری آمدند و اصرار کردند که این را قبول کنید به نفعتان است رئیس آن زمان دانشکده الهیات طی گفت و گویی با علامه گفت: اگر از پذیرش این عنوان امتناع نمایید شاه عصبانی می‌شود و برایتان گرفتاری پیش می‌آید این بار نیز آن عارف وارسته با صراحتی خاص گفت: از شاه هیچ‌گونه واهمه‌ای ندارم و حاضر به قبول دکترا نیستم.

درس زندگی / ۹



می شود باید احساس حضور در پیشگاه رب العالمین را تمرین کنیم.

نمی شود از سر صبح تا ظهر، گناه، آلودگی، توجه به آلودگی ها داشته باشیم و بعد، موقع ظهر که شد بخواهیم در نماز تمرکز پیدا بکنیم! خب این نمی شود.

هر کجا که قبل از نماز هستیم، موقع نماز هم همان جا هستیم. اگر تدریس می کند، اگر تألیف دارد، اگر تحقیق دارد، اگر کار اقتصادی، سیاسی و اجرایی می کند، دائم این اعمال برای رضای خدا باشد، نسبت به این مسایل حضور را تمرین بکند. در رابطه با این بحث هایی که اشاره شد، به طور قطع و یقین اگر کسی خودش را در این برنامه قرار بدهد، یقیناً به موفقیت های چشم گیری می تواند دسترسی پیدا بکند.

■ معرفت به مبدا و معاد را بیشتر کنیم

علاوه بر این مباحثی که گفتیم، کار کردن روی معارف هم نقش بسزایی دارد. هر چه انسان، معارفش بالاتر باشد، هر چه انسان، معارفش عمیق تر، لطیف تر و دقیق تر باشد، قطعاً کمک می کند به حس گرفتنش برای حضور قلب در نماز.

■ حکایت ۳۴

اگر علامه را نداشتید، چه داشتید!

«علال الفاسی» رهبر حزب استقلال مراکش و یکی از شخصیت های ممتاز معاصر است که با تلاش های او، سلفی گری تعامل ایجابی و عالمانه با دنیای جدید را در پیش گرفت و از برخورد سلبی و ناآگاهانه که در برخی بلاد عربی وجود دارد، روی گردان شد. در سفری که ایشان به ایران داشتند پس از دیدار با علامه خطاب به جمع حاضر گفته بودند: «اگر ایشان را با منجیق از بین حوزویان و دانشمندان و علمای شما بردارند، نمی دانم در این قسمت از مسایل علمی دیگر چه چیزی برای شما باقی می ماند.»
آشنای عرفان، ص ۱۹۹

به امریست، او را پستش می کند، او را پایبندی می آورد.

باید توجه به این معنا داشته باشیم، یعنی این چیزهایی است که انسان باید دائماً به خودش تلقین بکند، تفهیم بکند تا بتواند محبت دنیا را از دلش بیرون بکند. بداند که طبق حدیث «حُبُّ الدُّنْيَا رَأْسُ كُلِّ حَاطِيئَةٍ»؛ ریشه همه خطاها، محبت ورزیدن به دنیا است. ریشه همه رذالت ها و دنائت ها دنیاگرایی است، این را باید قبول کنیم.

باید سخنان اهل بیت علیهم السلام، فرمایشات راه رفته ها و حقیقت یافته ها را، به قلب و دل تزریق بکنیم تا قلب بیدار شود و متوجه بشود که دنیا جای دل بستگی و وابستگی نیست. انسان یک نگاهی به این تعبیرات بکند؛ «قُلْ سِرْوَا فِي الْأَرْضِ فَاَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» برود بگردد و ببیند پایان کار مجرمان به کجا انجامید، دنیا داران از دنیا چه بردند؟ آن هایی که وابسته شدند، تعلق پیدا کردند به این امور دنیا، آن هایی که معتاد به این مسایل دنیا شدند و آن گاه که از این دنیا رفتند، مواد را از آنان گرفتند، اما تعلق به این مواد در قلب و دلشان ماند و الآن دارند عذابش را می کشند، این ها چه لذتی از دنیا بردند.

این ها را انسان در خلوت بنشیند و تامل کند، نه این که برای همدیگر منبر برویم و سخنرانی بکنیم و مطلب بگوییم و عمل هم نکنیم. این دومی راحت است، اما چه بسا مؤثر هم نیست برای خود ماها، برای دیگران می گوییم شاید برای دیگران مؤثر باشد، ولی برای خود ما مؤثر نباشد. وقتی که در خلوت و تنهایی نشستیم، و اینها را واقعاً به دل بگوییم، دل را نسبت به این مسایل بیدار می کنیم و بالاخره مؤثر خواهد بود، البته با تمرین، نه با یک جلسه و دو جلسه که به طور قطع این مسایل وارد حوزه دل می شود.

نکته مهم این است که آیات و روایاتی که در باب مذمت دنیا آمده را ببینید و تامل کنید. غرض این که در حوزه مسایل علمی، آگاه شدن به حقیقت دنیا و آلودگی دنیا اگر پیدا شد و به قلبش سرایت کرد، قطعاً مؤثر واقع خواهد شد.

■ کار عملی برای از بین بردن حب دنیا

در بخش عملی هم برای این که محبت دنیا از دل بیرون برود، باید ببیند بیشتر به چه علاقه دارد، با همان که علاقه دارد مبارزه عملی و اجرایی بکند.

مثلاً کسی که مال، دوست دارد انفاقش را زیاد بکند. علاوه بر واجبات، یعنی خمس و زکات و امثال این ها انفاق های مستحبی بکند. همین که این مال را دارد انفاق می کند، در واقع می خواهد علاقه اش را از دل بیرون بکند و شاید یکی از علت های توصیه به انفاقات زیاد به لحاظ این باشد که علاقه به این مسایل کنار برود. وقتی که مال، روی هم جمع شد، تمرکز پیدا کرد روی هم، بالاخره تعلقاتی پیدا می شود، اما وقتی که این ها از دست خارج شود، این باعث می شود علاقه مندی به آن هم یواش یواش کم بشود.

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»؛ یعنی از آن چیزهایی که به آن محبت و علاقه داری، اگر انفاق بکنی، آن گاه به برّو نیکی می رسی.

اگر در ارتباط با بحث قدرت، محور قدرت، دلش را برده، ریاست و این ها، خب به خلافش عمل بکند. اگر محور شهوت، دلش را برده بر خلافش عمل بکند. غرض این که این جور بر خلاف انجام دادن، قطعاً باعث می شود که محبت دنیا از دل بیرون برود.

■ تمرکز در نماز، محصول کارهای روز و شب

در پایان این بحث باید توجه به این نکته داشته باشیم که برای حضور قلب در نماز، فقط این نمی شود که آدم موقع نماز که شد، این چند دقیقه بخواهد این کارها را انجام بدهد. سخن در این است که این محبت دنیا باید از دل بیرون برود، این کاری به وقت نماز ندارد. از ابتدای صبح که



اندیشه سیاسی علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه هم‌چون اندیشه اعتقادی، فرهنگی، اقتصادی و...، همگی برخاسته از یک منشأ یعنی؛ «توحید» و وحدانیت خدای متعال و اسلام اصیل است که منظومه فکری ایشان را شکل می‌دهند. مکتب حیات بخش اسلام، به‌منزله سیستم واحد و یک کل منسجم است که اعضای آن به شکل اندام‌واره همدیگر را پوشش می‌دهند. مراد از اندیشه و منظومه فکری، مجموعه نظام‌مند و متشکل از اجزاء و عناصر مرتبط و هدفمند با محوریت هسته مرکزی در عرصه نظام بینشی، ارزشی و کنشی است (فون برتالانی، ۱۳۹۶، ۴۴). در این سطور اندک، تنها به آن بعد فکری و اندیشه‌ای علامه اشاره می‌رود که برخاسته از نگاه‌های سیاسی ایشان به انسان و جامعه است.

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه در تفسیر شریف المیزان و دیگر آثار خود، جامعه را از نگاه «هدایت‌محوری» بررسی می‌کند. انسان در این جامعه زمانی به کمالات خود دست می‌یازد که هدایت یافته و بتواند سیاست و عرفان را در خود جمع نماید. در این راستا اصل «ولایت» برای «هدایت»، امری گریزناپذیر خواهد بود. از آن‌جا که هدایت به سوی خدا برای کمال انسان گریزناپذیر است ولایت نیز یک امر فطری است که ریشه در ذات انسان دارد (علامه طباطبایی، ۱۳۴۰، ۱۶۹). این جاست که اصل نبوت و امامت نیز بر همین پایه قرار گرفته، یک امر فطری قلمداد می‌شوند و حتی اصل ولایت فقیه نیز در ذیل بحث امامت، ریشه‌ای فطری اتخاذ می‌نماید. جایگاه بحث ولایت فقیه در این اندیشه به خوبی نمایان است. امام خمینی رحمته‌الله‌علیه (امام خمینی، کتاب البیع/۲/۴۶۵)، علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه (همان)، آیه‌الله‌العظمی خامنه‌ای و برخی از اندیشمندان اسلامی بر این باور هستند که جایگاه ولایت فقیه، درست ذیل بحث امامت و زیرمجموعه اصول دین است. در برابر این اندیشه، کسانی بر این باور هستند که ولایت فقیه تنها یک فرع فقهی است و نه چیزی بیش از آن!

در اندیشه سیاسی علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه «آزادی» نیز یک امر فطری است لکن، نه به معنای لجام‌گسیختگی؛ زیرا اگر آزادی بشر را به معنای حداکثر بهره‌برداری از مادیات و لذایذ دنیوی معنا کنیم، آنگاه انسان را تا سرحد حیوانات تنزل داده‌ایم و مقامات واقعی و معنوی انسان را فرو کاسته‌ایم و با ناموس خلقت در مورد تکامل انسان مخالفت ورزیده‌ایم. مفهوم آزادی در افق دید توحیدی و با نگاه فطری، همان آزادی از قید بندگی غیر خداست. بله البته در اسلام استمتاع و بهره‌برداری از همه



اندیشه سیاسی علامه طباطبایی *

یادداشتی از حجة الاسلام والمسلمین دکتر نصرالله سخاوتی

استاد سطوح عالی حوزه علمیه قم، دانشیار جامعه المصطفی رحمته‌الله‌علیه العالمیه
و مدیر گروه اندیشه سیاسی و انقلاب اسلامی پژوهشگاه بین‌المللی جامعه المصطفی رحمته‌الله‌علیه العالمیه



نعمت‌های الهی به صورت مشروع، مانعی ندارد (ترجمه میزان، ج ۴، ص ۴۹). روشن است که نیاز انسان به جامعه و از طرفی آزادی هدایت شده انسان می‌طلبد پای هدایت‌کننده‌ای در میان باشد. این هدایت‌گر در اصل خداوند متعال است که در شرایط زمانی و مکانی مختلف هدایت خود را از طریق انبیاء و اوصیاء به بشر می‌رساند. برای تحقق این منظور، جامعه پیوسته نیازمند پیامبر، امام و یا احبار و رهبانویان و در نهایت ولی فقیه است؛ بنابراین اصل ضرورت جامعه و جامعه‌پذیری انسان، ولایت، هدایت، آزادی و امثال این واژگان سیاسی در فطرت انسان نهادینه گردیده‌اند.

از دیدگاه این استاد فقید، هرچند دین مبین اسلام دارای احکام ثابت و متغیر است و احکام متغیر آن در برخی از شرایط دست خوش تغییر و قبض و بسط قرار می‌گیرند اما، احکام ثابت آن هرگز قابل تغییر و قبض و بسط نیستند (علامه، ۱۳۴۰، ص ۱۷۰). احکام متغیر که شامل احکام حکومتی و یا احکام ثانویه هستند به احکام ثابت بازمی‌گردند در عین حال به دلیل نوسانات موجود در جامعه می‌توانند ثابت نباشند. اصل ولایت از احکام ثابت و غیر قابل تغییر و به دور از نسخ است. این مسئله سبب می‌شود تا جامعه اسلامی را در رأس حکومت‌های پیشرفته قرار دهد. «در مقررات ثابت اسلام، واضع قوانین و مقنن اصلی خداست، در حالی که مقررات ثابت در سایر روش‌ها و سیستم‌های اجتماعی، مولود افکار تعدادی از انسان‌ها، یا نظر جمعی اکثریت ملت است. هم‌چنین در مقررات قابل تغییر در روش‌ها و (سیستم‌های) غربی یا شرقی پایه اصلی اراده و خواست اکثریت افراد ملت است، به طوری که همیشه آزادی یا به عبارت دیگر شعور و اراده اقلیت (نصف منهای یک) فدای خواست و پسند اکثریت (نصف به علاوه یک) می‌باشد، چه خواسته‌هایشان حق باشد چه نباشد. ولی در مقررات قابل تغییر در جامعه اسلامی با این‌که نتیجه (منطبق با نظر) شورای مردم است (ولی) پایه اصلی آن‌ها (بر اساس) حق است، نه خواست اکثریت و (نیز) روی واقع‌بینی استوار است، نه (بر) روی امیال و عواطف (انسان‌ها و دور از حق)» (ترجمه میزان، ج ۱۹، ص ۱۴۱). در اندیشه سیاسی این حکیم متأله هرچند پذیرش و خواست اکثریت در مقبولیت مردمی و کارآمدی نظام قابل انکار نیست؛ لکن، بی‌تردید خواست اکثریت معلول نوع‌تعلیم و تربیت عمومی است؛ بنابراین محیط و تربیتی که اسلام در جامعه خود به وجود می‌آورد، دارای آن چنان شرایطی است که هرگز اکثریت آن، عقل سلیم را تابع هوا و هوس و حق و حقیقت را فدای دلخواه خود نمی‌کند. (همان)

که نیمی از کره زمین از دموکراسی روگردان و به شیوه‌های مارکسیستی پناه بردند؟» (ترجمه میزان، ج ۷، ص ۱۸۲). ایشان در یک جمله زیبا هم نظام‌های دموکراسی را به باد نقد گرفته و هم نظام‌های کمونیستی را و با یک تیر، دو نشانه را هدف قرار می‌دهد: «جالب‌تر آن‌که کمونیسم که خود را مرحله تکامل دموکراسی می‌نامد، با وجود تفاوتی که در نحوه جهان‌خواری دارند، علی‌رغم ادعای خود، بدون آن‌که جامعه‌ای مراحل قبلی را پیموده باشد، حتی در مراحل ابتدایی مدنیت، آن را زیر یوغ می‌گیرد و عقب‌مانده‌ترین کشورها، زودتر به استقبال کمونیسم می‌شتابند. اگر چنین تحولی جهش است، پس چرا قوانین فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک که در مورد جهش سخن می‌گوید با اصول خود منطبق نیست؟!» (همان)

■ نظام سیاسی در عصر غیبت

به عقیده علامه، اولاً حکم فطرت به لزوم مقام ولایت در جامعه بر اساس حفظ مصالح عالی‌ه آن جامعه مبتنی است، ثانیاً اسلام پایه پای فطرت پیش می‌رود؛ نتیجه این دو مقدمه آن است که فردی که در تقوی، تدبیر، آگاهی به احکام الهی و موضوعات از دیگران جلوتر است، برای این مقام، متعین است (ترجمه میزان، ج ۱۸، ص ۴۲). پس باید اولیای حکومت پیوسته زنده‌ترین و برجسته‌ترین افراد جامعه باشند. به نظر می‌رسد این بهترین بیان برای بحث «ولایت مطلقه فقیه» است. ایشان نسبت به دلایل عقلی بحث ولایت فقیه نیز ساکت نمانده، بر این باور است که امام معصوم علیه السلام دارای دو شخصیت حقیقی و حقوقی است. زمانی که معصوم علیه السلام دار دنیا را وداع گوید و یا بنا به دلایلی از انظار مردم غایب شود، تنها و تنها شخصیت حقیقی او از این دنیا کوچ کرده یا از دیدگان پنهان گشته است اما، شخصیت حقوقی آن بزرگوار در جامعه وجود دارد. اکنون باید دید این شخصیت حقوقی به چه کسی می‌رسد؛ به هرکس و ناکس، به هیچ‌کس یا به کسی که از همه به او نزدیک‌تر است؟ عقل سلیم به ویژه آن‌که در مکتب اسلام و تشیع تربیت گشته باشد هرگز گزینه‌های اول و دوم را بر نمی‌تابد؛ بنابراین تنها گزینه صحیح همان است که ایشان در فراز قبلی نتیجه گرفت و آن این‌که جامعه باید همواره به دنبال کسی باشد که بتواند منافع معنوی و مادی اش را به بهترین وجه تأمین نماید. (همان)

■ نتیجه‌گیری

نتیجه آن‌که منظومه فکری علامه محمد حسین طباطبایی رحمته الله علیه، یک کل به هم پیوسته و منسجم است. چنان‌چه انسان به هر بخش از این مجموعه وارد شود با بخش‌های دیگر نظامات فکری ایشان نیز بیگانه نخواهد بود. او فیلسوف، حکیم، متأله، فقیه، مفسر و اندیشمندی بود که هنوز از منزل و مأوایش بوی غار حرا به مشام می‌رسد. به قول علامه شهید مرتضی مطهری قرن‌ها باید بگذرد تا قدر و منزلت یکی از کارهای این بزرگ‌مرد یعنی تفسیر شریف‌المیزان نمایان شود.

■ نقد دموکراسی

در هر صورت نقد نظام‌های دموکراتیک معمول دنیا از نگاه سیاسی علامه طباطبایی دور نمانده می‌نویسد: «چرا جهان پس از جنگ‌های جهانی اول شاهد دو جریان وسیع در زمینه پیاده کردن دموکراسی گردید و دموکراسی هر روز سنگری را از دست داد و کار به جایی رسید



■ مقدمه

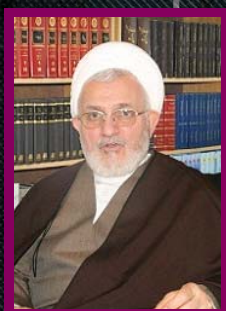
بی‌تردید علامه طباطبایی بزرگ‌ترین فیلسوف پس از ملاصدراست. بسیاری اعتقاد دارند که علامه طباطبایی شارح، پیرو ملاصدراست و در مجموعه حکمت صدرایی قرار می‌گیرد و بیرون از این مکتب نیست و در مقابل عده‌ای او را از نوصدرا بیان می‌دانند.

اما حقیقت این است که علامه طباطبایی برخلاف بسیاری از پیروان و شارحان آثار ملاصدرا، تنها یک شارح نیست. می‌توانیم موضوعات بسیاری را برشماریم که علامه دیدگاه ملاصدرا نقد می‌کند و آن را درست نمی‌داند؛ به خصوص در تعلیقه بر اسفار و بخش‌هایی از نه‌ایة‌الحکمة به آن‌ها اشاره می‌کنند. نکته دیگر آن‌که علامه در فلسفه اسلامی مباحثی را طرح کردند که در آثار ملاصدرا آن‌ها را نمی‌بینیم که بعضی از این‌ها را خود علامه تأکید می‌کند.

■ خاتم‌الحکماء

اعتقاد دارم حضرت آیه‌الله طباطبایی به‌عنوان خاتم‌الحکماء در حکمت الهی یک نوصدرا بی است و حرف‌های جدید دارد، عده‌ای امثال علامه طباطبایی و شهید مطهری را از مقلدین حکمت صدرایی می‌دانند و حال آن‌که این‌طوری نیست. مکتب همان مکتب است، ولی این‌ها نوصدرا بی هستند و حرف‌هایی نویی به این مجموعه افزوده‌اند.

در بین نوصدرا بیان بعد از علامه طباطبایی که مطلبی به این فلسفه افزوده باشد، نداریم و اگر هم مطالبی گفته شده، مسایل پراکنده‌ای است که برخی بزرگان مطرح کرده‌اند. در حقیقت بیشتر این بزرگان، شارح و مقرر همان اندیشه هستند که در لابه‌لای تقریرات و شروح خود، نظراتی هم دارند که به‌عنوان نقد و شرح بیان می‌کنند، ولی فصل جدا و جدیدی ندارند. فلذا خود آیه‌الله جوادی آملی، مصباح



نقش نظام فقاہت، حکمت و عرفان الهی در فهم کامل و جامع دین خدا

گفت‌وگو با حجة الاسلام والمسلمین استاد یحیی کبیر



به حکمت الهی نیز یاد می‌شود؛ کما این‌که جناب صدرا در ابتدای اسفار فرمودند: بریده باد آن فلسفه‌ای که خلاف وحی و شریعت باشد.

■ **ضرورت کشف روش دین‌شناسی علامه طباطبایی**

ما اصرار داریم که با روش علامه به سراغ دین برویم و در درک معارف دینی سبک و روش علامه مورد اهتمام قرار بگیرد که متأسفانه این جهت مغفول مانده است. اگر مباحث دین‌شناسی علامه را از تفسیر المیزان استخراج کنید، چندین مقاله می‌شود. مسایل دین‌شناسی و وحی‌شناسی علامه که قبل از انقلاب، توسط خود ایشان نوشته شده، در حال حاضر یکی از محوری‌ترین بحث‌های فلسفه دین در دنیا است. با این‌که حرف‌های ایشان مربوط به سال‌های ۱۳۵۱-۵۲ می‌باشد، ولی با گذشت این همه سال هنوز هم بحث‌های ایشان مباحث رایج و روز دنیاست. متأسفانه نسبت به دین‌شناسی علامه با آن شکل‌های استدلالی کم‌مهری شده و آن‌گونه که باید بر روی آن کار نشده است.

از منظر علامه، مثل دین مانند یک دایره است که محیط آن دایره، شریعت و نقل (سنت و حدیث) است و جوهره دین در این شریعت است که شامل قرآن و سنت و روایات است از آن به منقولات تعبیر می‌شود و برای شناخت این دایره، نظامی با عنوان «اجتهاد اسلام» تعریف شده است و این مسئله در آثار جناب فارابی، بوعلی، شیخ طوسی، سیدمرتضی، شیخ مفید و... قابل پیگیری است. مرحوم علامه هم در المیزان همین معنا را دنبال کرده و می‌فرماید: رجوع به اهل فن در شریعت‌شناسی فطری است و این رجوع به متخصص در نزد حضرت صادق و حضرت باقر علیهما السلام به صورت سیستم در آمده است که از آن با عنوان اجتهاد گویای پویا یاد می‌شود.

متأسفانه این روزها در سطح دانشگاه‌ها به شدت علیه اجتهاد اسلامی حرف می‌زنند و می‌گویند: پیامبر و ائمه که این‌گونه اجتهادی نداشتند و این اجتهاد ساخته علماست. بر طبق ممشای مرحوم علامه طباطبایی در پاسخ باید گفت: اولاً اجتهاد، سیستمی است که شخص حضرت رسول صلی الله علیه و آله آن را تأسیس کرده‌اند و در این زمینه خوب است به کتاب ادوار فقه دکتر محمود شهابی و تاریخ فقه جناب هاشم حسین از دانشمندان عراقی و مقدمه ابن خلدون رجوع شود، لذا نظام اجتهادی همان روش شناخت دین است که در عصر خود پیغمبر برنامه‌ریزی شده است. البته به صورت بسیط و ساده‌ای بوده است و به مرور پیشرفته و گسترده شده است کما این‌که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: «الشريعة نهر و الحقیقه بحر فالفقه حول النهر یطوفون و الحكماء فی البحر علی الدر یغوصون و العارفون علی سفن النجاة یسیرون» [جامع الاسرار سیدحیدر آملی ص

بزدی، سیدمحمد خامنه‌ای و... همین دیدگاه را دارند و معتقدند علامه طباطبایی خاتم‌الحکماء هستند.

همان‌طور که مستحضرید در حکمت متعالیه، از ملا صدرا تا علامه طباطبایی می‌توان از چند شخصیت شاخص نام برد که به نوعی از نوصدراییان هستند؛ اولین ایشان جناب ملاعلی‌مازندرانی، حکیم، فیلسوف و مدرس سده دوازدهم و سیزدهم هجری قمری و از شاگردان آقا محمد بیدآبادی بوده است که توانست با تربیت شاگردان بسیار و نگارش شرح و تحشیه بر کتاب‌های ملا صدرا، حکمت متعالیه را به جریان غالب فلسفی در ایران تبدیل کند. از ایشان با عنوان ملا صدرای دوم یاد می‌شود و جناب هانری کربن هم، همین دیدگاه را دارد و معتقد است که نسبت به شخصیت علمی و اندیشه‌های جناب حکیم ملاعلی‌نوری بسیار غفلت شده است. مرحوم سیدجلال آشتیانی، اهتمام خاصی در جمع‌آوری آثار و حواشی مرحوم حکیم ملاعلی‌نوری داشتند و سعی کردند این اثر را به سرانجامی برسانند که متأسفانه اجل به ایشان فرصت نداد و اگر این اثر منتشر می‌شد، بسیار مغتنم و ارزشمند بود.

دومین شخصیت تأثیرگذار در نشر اندیشه‌های صدرای حکیم ملاهادی سبزواری است که در عصر قاجاریه زندگی می‌کرد. او هرچند یکی از مهم‌ترین شارحان فلسفه صدرای است، اما اختلاف نظرهایی نیز با او دارد؛ از جمله در علم خدا به ذات خویش، حادث بودن عالم امر و... شخصیت سوم حکیم الهی آقا محمدرضا قمشه‌ای از حکمای اربعه تهران است که تدریس عرفانی و حکمی خاص خود را بر مبنای آثار محی‌الدین عربی و شارحانش و مکتب صدرای تشکیل داده است. وی انتقال‌دهنده مکتب عرفانی اصفهان به حوزه تهران بوده، و فتح باب عرفانیات در تهران از وی آغاز شده است، ولی متأسفانه به آثار و اندیشه‌های ایشان نیز کمتر توجه شده است. پس از حکیم قمشه‌ای، جناب مدرس زنوزی معروف به حکیم مؤسس فرزند ملا عبدالله زنوزی پرچم‌دار این جریان در تهران شد. وی در فلسفه از صدرالدین شیرازی پیروی می‌کرد، ولی در برخی مسایل فلسفی از جمله معاد جسمانی با او مخالفت کرده است. وی در این زمینه دست به ابتکاراتی زده که سبب شهرت وی به حکیم مؤسس و نیز توجه برخی متأخران در مسئله معاد جسمانی به وی شده است. بدایع‌الحکم از مهم‌ترین آثار فلسفی اوست. سایر آثار وی تحت عنوان مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقا علی مدرس طهرانی گردآوری شده است. آخرین حلقه این سلسله از حکماء، جناب علامه سیدمحمد حسین طباطبایی علیه السلام است که به قول استاد شهید مطهری، ۵۰ مسئله بر حکمت متعالیه افزوده است، لذا ایشان با عنوان خاتم حکماء متعالیه یاد می‌شود. حکمت متعالیه حکمت برتر است که از آن



۳۵۸]. شریعت، رودخانه و حقیقت دریاست پس فقیهان، دور رودخانه طواف می‌کنند و حکیمان بدنبال در دریا فرو می‌روند و عارفان بر کشتی نجات سیر می‌کنند.

این شریعت که محیط دایره دین خداست جوهره‌ای دارد که قرآن و عترت است و نظامی دارد به نام نظام اجتهاد و در این عرصه فقیهان و بزرگانی چون سیدمرتضی، شیخ مفید و شیخ طوسی تلاش‌های در خور شایانی انجام دادند. این جریان و نظام فکری در دوره‌های بعد و در زمان علامه حلی و شهید اول، بسط بیشتری یافتند، نقش علامه حلی در این مسیر بسیار پررنگ‌تر است و واقعاً در نظام اجتهادی اسلام ورود قوی داشته است. این جریان می‌رسد به عصر علامه طباطبایی و شهید مطهری که علامه در تبیین این نظام اجتهادی اسلام، نظامی را ارائه می‌دهند و علومی که علت معده و زمینه ساز اجتهاد اسلامی هستند را مطرح می‌کند. علومی مانند علم العربیه، علم المنطق، علم التاریخ، علم الحدیث و علم الفقه و... را شمارش می‌کنند که هفت علم می‌شود و دانستن آن‌ها شرط لازم فهم شریعت است، اما علومی که شرط کافی فهم شریعت‌اند (حکمت‌شناسی) و عرفان‌شناسی که البته به تعبیر خود ایشان بازگشت این شناخت، به جهان‌شناسی و انسان‌شناسی بر می‌گردد، لذا از منظر علامه طباطبایی کسی که بخواهد بر مسند فقهات و بر جایگاه امام صادق علیه السلام تکیه زند علاوه بر علوم لازم به علوم دیگری از جمله این علوم وحی‌شناسی و انسان‌شناسی نیز احتیاج دارد.

از منظر علامه علیه السلام پشت سر دایره دین، شعاعی است که آن شعاع حکمیات دین است. پس در رتبه اول و محیط دایره

منقولات دینی قرار دارد و نظام فقهات متکفل فهم آن است و پس از آن نظام حکمت الهی است که خصوصیات خاص خودش را دارد و در مرتبه سوم که مرکز این دایره قرار می‌گیرد کشفیات دین است که کار هر کسی نیست. در نگاه علامه دین الهی، دین واحد است و ادیان نداریم و نام آن دین واحد هم اسلام است «وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (آل عمران/ ۸۵) «هر کسی غیر اسلام دین دیگری برگزیند، از وی پذیرفته نخواهد شد و او در قیامت از خاسرین و زیانکاران است». علامه در میزان ذیل همین آیه بر طبق همین نظامی که عرض می‌کنم پیش می‌آید و روی این نظام سخن می‌گوید که شرایع مختلف، ظهور حقیقت دین در ضمن تاریخ انبیاء است. در حقیقت این پنج شریعت بزرگ، ظهورات و مرتبه‌های مختلف حقیقت یک دین هستند که در هر زمانی به نسبت زمان و مکان و اشخاصی آمده‌اند. قرآن می‌فرماید: «لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (بقره/ ۲۸۵) و می‌فرماید: «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» (شوری/ ۱۳)؛ همه شما باید این دین را بر پا نگه دارید، منتهی به نسبت زمان و افراد ظهور این دین متفاوت بوده است. در نتیجه دین به مثال دایره‌ای است که محیط آن شریعت و شعاع آن طریقت و مرکز آن حقیقت است و سه علم متکفل فهم این سه مرتبه هستند که به ترتیب عبارتند از فقهات، نظام حکمت و در آخر نظام عرفان الهی و به تعبیر خود علامه عرفان شیعی.

هانری کربن در مقدمه جامع الاسرار سیدحیدر آملی می‌گوید: شیعه عرفان و حکمت خودش را دارد و در شروحویی که بر حکمة الاشراق سهروردی دارد، خطاب به عالمان شیعه می‌گوید: چرا شما نمی‌نویسید و هفتصد سال به عرفان اهل سنت پرداختید؟! عرفان شیعه در تاریخ کمتر

نمود داشت و سیدحیدر آملی در این جهت پیشرو بود و علامه طباطبایی علیه السلام نیز این‌گونه بودند. استاد ما علامه حسن‌زاده آملی در درس نقل می‌کردند: شبی در محضر انور استاد علامه طباطبایی علیه السلام در قم تشریف داشته‌ایم که روز قبلش در تهران با دانشمندانی از آن جمله آقای کربن فرانسوی، جلسه مذاکره علمی داشتند. برای ما حکایت فرمود که امروز در آن جلسه تهران، مهمان بزرگوار داشتیم، این مهمان فرانسوی و مسلمان و از امامیه بوده است، از زبان مترجمش اظهار داشت که مسلمان و شیعه اثنا عشری هستیم و به سز امامیه اعتقاد دارم.

استاد طباطبایی فرمودند: من پرسیدم که آیا تبار و دودمان آقا در پاریس از طایفه امامیه‌اند؟ در جوابم گفت: خیر، من به مطالعه کتب ادیان و مذاهب، ملل و نحل و تحقیقات شخصی خودم به دین اسلام رسیده‌ام و مسلمان شدم و از اسلام به امامیه و مذهب جعفری معتقدم و حتی به سز امامیه هم معترفم.

استاد طباطبایی فرمودند: پرسیدم مرادش از سز امامیه چیست؟ در پاسخم گفت: «وجود امام زمان، مهدی موعود علیه السلام»

در تمام مذاهب عالم، اتصال با وحی قطع شده است جز مکتب تشیع، لذا باید عرفان شیعه و حکمت مشخص باشد، درست عین فقهات. شیعه در فقه خوب کار کرد، ولی متأسفانه در عرفان آن‌طور که باید نمود پیدا نکرد. ما از سبک سیدحیدر آملی غفلت کرده‌ایم، اسراری در عرفان شیعه از سیدحیدر هست که قابل توجه می‌باشد و سیدحیدر بر روی عرفان امام علی و امام سجاد اهتمام خاصی دارد. خلاصه مطلب این‌که بدون نظام فقهات راه ورود به دین‌شناسی بسته است و طریق ورود به حکمت الهی نیز همین طریق است که تبیین شد.



شعر در مدح و رثای علامه طباطبایی

محمد حسین بهجتی (شفق)



دردا کزین دیار غم آلود یار رفت
اورفت و نوررفت و صفارفت و عشق رفت
یک باغ گل نرفت، که پروردگار گل
نقش آفرین گلشن و سبزی ده چمن
صد کهکشان سرشک برخ ریخت
افتاد شمع و ریخت مدام و شکست جام
عرفان درید جامه و حکمت به خون
آزادگی نگر که علایق پرش نیست
هم پاک رست و پاک شکوفید و پاک زیست
تا حشر اگر که فلسفه نالد زغم رواست
شاید که علم، خاک بسر بر پراکند
میزان زکته منزلتش چون دهد خبر؟
بحریست پرتپش که نه او را گران پدید
اعوجبه زمان و زمین است و مثل او
آثار او حجاب تو از درک کنه اوست
طرحی نوافرید، به تفسیر رازها
اسلام را به غرب شناساند و جلوه داد
صد آسمان ستاره و صد کاروان گهر
گل بوته های معرفت و چشمه های نور
روحانیان آگه و شیران انقلاب
از وی «اصول فلسفه» سامان و نظم یافت
آن گونه ساخت «شیعه در اسلام» بار
زین خضر ره شناس و فروغ هدایتش
اندک زمانه عارف فرزانه پرورد
اهل دلی چو او همه تقوا و زهد و عشق
لیکن مباح آن همه نومید، زانکه حق
تا سایه امام خمینی است بر قرار تا
این یگانه مشعل تابنده روشن است
تا او بود مصائب سنگین، سبک بود
او زنده باد، گر گلی از ما بیاد رفت
ایران، بهوش باش که دامان پاک
تا جام حق تهی نشود، دست تربیت
یا رب مباد راه حق از رهسپر تهی

از دیده روشنایی و از دل قرار رفت
اورفت و سبزه رفت و گل و نوبهار رفت
کاورد صد هزار گلستان بیار، رفت
سرمایه طراوت و روح بهار رفت
آسمان تا آفتاب زمین افق زنگار رفت
خم جوش زد که ساقی گلگون عذار رفت
نشست منطبق گریست زار، که آموزگار رفت
هم رستگار آمد و هم رستگار رفت
هم پاک و رو سپید، سرانجام کار رفت
کاین نازدانه را پدر غمگسار رفت
کز دست او مریی خدمتگزار رفت
میزان قدر اوست زمیزان بزرگ تر
چرخ نیست دور پس که نه اش کهکشان پدید
کم پرورد زمین و کم آرد زمان پدید
نبود زبس ستاره، خود این آسمان پدید
آن رازها که نیست بر عارفان پدید
هر جا گلیست، گشته از این باغبان پدید
صد بوستان گل آمد از او در جهان پدید
از کوشش وی آمده در هر مکان پدید
گردیده زمین مریی پاکیزه جان پدید
کرد از نظر به «علم نظر» سازمان پدید
ور کائنات او چومهر شد از هر کران پدید
پیدا شد از «بدایت حکمت» «نهایتش»
کم، بحر روزگار، گهر دانه پرورد
مشکل که دور چرخ درین خانه پرورد
بس لطفها که مخفی و رندانه پرورد
دریای علم جوشد و در دانه پرورد
امواج نور او همه پروانه پرورد
کز بهر مرغ صبر، بسی دانه پرورد
کو، موج گل، دوباره به گلخانه پرورد
تو باید همواره عالم فرزانه پرورد
باید شراب عشق به پیمانانه پرورد
دریای معرفت زگرامی گهر تهی

حسرت چهل ساله نماز جماعت



از همان زمان طلبگی ما در قم که من زیاد به منزلشان می رفتم؛ هیچ گاه نشد که بگذارند ما با ایشان به جماعت نماز بخوانیم؛ و این غصه در دل ما مانده بود که ما جماعت ایشان را ادراک نکرده ایم؛ و از آن زمان تا به حال، مطلب از این قرار بوده است؛ تا در ماه شعبان امسال که به مشهد مشرف شدیم و در منزل ما وارد شدند ما اطاق ایشان را در کتابخانه قرار دادیم تا با مطالعه هر کتابی که بخواهند روبرو باشند؛ تا موقع نماز مغرب شد؛ من سجاده برای ایشان و یکی از همراهان که پرستار و مراقب ایشان بود پهن کردم؛ و از اطاق خارج شدم که خودشان به نماز مشغول شوند؛ و سپس من داخل اطاق شوم؛ و به جماعت اقامه شده اقتدا کنم؛ چون می دانستم که اگر در اطاق باشم، ایشان حاضر برای امامت نخواهند شد.

قریب یک ربع ساعت از مغرب گذشت؛ صدایی آمد؛ و آن رفیق همراه مرا صدا زد چون آمدم گفت: ایشان همین طور نشسته و منتظر شما هستند که نماز بخوانید.

عرض کردم: من اقتدا می کنم! گفتند: ما مقتدی هستیم! عرض کردم: استدعا می کنم بفرمایید نماز خودتان را بخوانید! فرمودند: ما این استدعا را داریم. عرض کردم: چهل سال است از شما تقاضا نموده ام که یک نماز با شما بخوانم تا بحال نشده است؛ قبول بفرمایید؛ با تبسم ملیحی فرمودند: یک سال هم روی آن چهل سال. و حقاً من در خود توان آن نمی دیدم که بر ایشان مقدم شده؛ و نماز بخوانم؛ و ایشان به من اقتدا کنند؛ و حال شرم و خجالت شدیدی به من رخ داده بود. بالأخره دیدم ایشان بر جای خود محکم نشسته و به هیچ وجه من الوجوه تنازل نمی کنند؛ من هم بعد از احضار ایشان صحیح نیست خلاف کنم، و به اطاق دیگر بروم؛ و فرادی نماز بخوانم. عرض کردم: من بنده و مطیع شما هستم؛ اگر امر بفرمایید اطاعت می کنم! فرمودند: امر که چه عرض کنم! اما استدعای ما این است! من برخاستم و نماز مغرب را به جای آوردم؛ و ایشان اقتدا کردند؛ و بعد از چهل سال علاوه بر آن که نتوانستیم یک نماز با ایشان اقتدا کنیم امشب نیز در چنین دامی افتادیم. خدا می داند آن وضع چهره و آن حال حیا و خجلتی که در سیمای ایشان توأم با تقاضا مشهود بود، نسیم لطیف را شرمنده می ساخت و شدت و قدرتش جماد و سنگ را ذوب می کرد.

منبع: مهردادیان / علامه محمد حسین طهرانی



ای کاش مرثیه‌خوان سیدالشهداء علیه‌السلام بودم *

بوده‌ام، با یک مرثیه‌خوانی امام حسین علیه‌السلام برابری نمی‌کند! ^(۳) و باز مرحوم علامه می‌فرمود: «یک سال عاشورا درس را تعطیل نکرده بودم که به چشم درد شدیدی گرفتار شدم! طوری که نزدیک بود کور شوم. از عظمت امام حسین علیه‌السلام ترسیدم و از آن پس تصمیم گرفتم روز عاشورا را تعطیل کنم.» ^(۴)

■ زیارت حضرت معصومه

استاد هفته‌ای یک بار ^(۵) حدائق به حرم حضرت معصومه علیه‌السلام مشرف می‌شد. پیاده می‌رفت و در بین راه اگر پوسته پرتقال یا خیار و موز می‌دید با ته عصا آن را از مسیر مردم کنار می‌زد. ^(۶) «علامه در ماه رمضان روزه خود را با بوسه بر ضریح مقدس حضرت معصومه علیه‌السلام افطار می‌کرد، ضریح مقدس را می‌بوسید سپس به خانه می‌رفت این ویژگی اوست که مرا به شدت شیفته ایشان نموده است.» ^(۷)

■ لطف امام رؤف و لذت زیارت علامه

ایام تابستان علامه غالباً به مشهد مقدس مشرف می‌شد. شب‌ها به حرم امام رضا علیه‌السلام رفته، در بالای سرمی نشست و با حال خضوع و خشوع به دعا و زیارت می‌پرداخت. ^(۸)

مرثیه‌ای که سیدی در محله گذرخان قم تشکیل می‌داد، شرکت می‌جستند. یک بار قسمتی از منزل آن سید، نوسازی شده بود و آیه‌الله طباطبایی در همان قسمت نشسته بودند. در آن هنگام می‌پرسند: «چه مدت است که در این جامجلس عزاداری برپاست؟» گفته بودند: «بیش از چهل سال.» مرحوم علامه از آن قسمت نوسازی شده، برخاستند و به قسمت قدیمی خانه رفتند و فرمودند: «این آجرهایی که چهل سال شاهد گریه بر امام حسین علیه‌السلام بودند، قداستی دارند که انسان به این‌ها هم تبرک می‌جوید.» و یک بار شخصی به محضر علامه آمده بود، اما ایشان را نمی‌شناخت و به همین سبب سخنان ناپسندی گفته بود. وقتی فهمید شخصی که روبه روی وی نشسته، علامه طباطبایی علیه‌السلام است، اظهار شرمندگی و عذرخواهی کرد و به ایشان گفت: «من گمان نمی‌کردم که شما حضرت علامه طباطبایی باشید و از ظاهرتان این‌گونه تصور کردم که یک مرثیه‌خوان (امام حسین) هستید!» علامه فرمود: «ای کاش بنده یک مرثیه‌خوان حضرت سیدالشهداء علیه‌السلام بودم! همه سال‌هایی که سرگرم درس و بحث

«فعالیت‌های شبانه‌روزی علمی، علامه طباطبایی علیه‌السلام را از توسل در عرض ادب به پیشگاه مقام رسالت و ولایت باز نمی‌داشت. ایشان موفقیت خویش را مرهون همین توسلات می‌دانست و آن‌چنان به سخنان معصومین علیه‌السلام احترام می‌گذاشت که حتی در برابر روایات مرسل و ضعیف‌السند هم به احتمال این که از بیت عصمت صادر شده است، رفتار احتیاط‌آمیزی داشت. و برعکس کوچک‌ترین سوء ادب و کژاندیشی را نسبت به این دودمان پاک و مکتب پرافتخار تشیع قابل چشم‌پوشی نمی‌دانست.» ^(۹)

مرحوم علامه نسبت به پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام علاقه بسیاری داشت و با کمال ادب و احترام از آن‌ها نام می‌برد، در مجالس روضه‌خوانی شرکت می‌کرد و برای مصایب اهل بیت شدیداً اشک می‌ریخت.» ^(۱۰) مرحوم علامه هم‌چنین مقید بود که هر سال، ایام شهادت آن بانو علیه‌السلام ده روز در خانه‌اش اقامه عزاکند و همه بستگان را دعوت نماید. در مجالس عزاداری شاه شهیدان علیهم‌السلام نیز شرکت می‌کرد و می‌فرمود: «ما برای سیاهی لشکر بودن، شرکت می‌کنیم.» آن مرحوم در مجلس



شعر در مدح و رثای علامه طباطبایی

حسن حسن زاده آملی



صبا به کوی عزیزان روضه رضوان سلام ما به حضور عزیزما برسان
حضور قدسی قدیس عیسوی مشرب که مرده زنده نمودی به حکمت و عرفان
حضور فخر امثال جناب علامه حضور صدر افاضل مفسر قرآن
حضور نور دل و دیدگان اهل ولا حضور صاحب تفسیر فرد المیزان
حضور مالک درج نهاییه الحکمه حضور سالک مجذوب اولیای زمان
پیام ما برسانش که ای فرشته خصال که ای خجسته فعال و که ای ستوده بیان
بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا تراست شادی وصل و مرا غم هجران
لقای روی توام آن زمان که شد حاصل نموده ام به حقیقت زیارت انسان
ز امهات و اصول مجالس فیضت رسیده ایم به معنی واقع احسان
سکوت تو همه فکر و کلام تو همه ذکر بیان تو همه بکر و نوشته ات برهان
به حکمت نظری صنو بوعلی سینا به حکمت عملی بوسعید و توسیان
دراست تو به معیارخواجه و صدرا قداست تو نمودار بوذر و سلمان
اشارت تو نجات و عبارت تو شفا روایت تو نصوص روایت و قرآن
عنایت تو فتوحات فیض عین حیات حکایت تو فیوضات جلوه سبحان
زعقل کل پدیری و ز نفس کل مادر سزا است مثل تو فرزند حی بن یقظان
فغان و آه که نشناختیم قدر ترا گرفت از کف ما نعمتی چنین کفران
کنون به سوگ تو بنشسته ایم در حسرت کنون زدوری تو اوفتاده در حرمان
نه من زهجترو اندر خروش و افغانم که در خروش و فغانست خطه ایران
قیامتی شده بریا به قم که وا همه گفت مگر که نوح به کشتی نشست در طوفان
مگر که یونسی اندر دهان ماهی شد مگر که نوح به کشتی نشست در طوفان
مگر که مه به محاقش رسید ناهنگام مگر که نیراعظم به ظل شده است نهران
مگر که عرش برین بر زمین فرود آمد و یا جنازه علامه شد به عرش روان
صدای ضجه مرد و زن و صغیر و کبیر ز ارتحال چنان عالم عظیم الشان
قلم شکسته و دل خسته و زبان بسته چگونه وصف ترا مثل من کند عنوان
زدرس و بحث و تعلیم و تربیت تا هست سخن فیوض الهی ترا رسد هر آن
تو جان جان حسن زاه کی روی از یاد اگر چه پیکرت از دیدگان شده پنهان

حضرت علامه می فرمودند: «همه امامان رحمته الله علیهم لطف دارند، اما لطف حضرت رضا رحمته الله علیه محسوس است.» و در نقلی دیگر، بیان می کردند: «همه امامان رحمته الله علیهم رؤف هستند، اما رأفت حضرت امام رضا رحمته الله علیه ظاهراست.» و نیز ادامه می دادند: «انسان هنگامی که وارد حرم رضوی رحمته الله علیه می شود، مشاهده می کند که از در و دیوار حرم آن امام رحمته الله علیه رأفت می بارد.» یک بار به جناب علامه عرض شد: «شنیده ایم شما هنگام تشریف به حرم امام رضا رحمته الله علیه درودیوار را می بوسید!» فرمود: «بله! اگر ملاحظه مردم نبود، سجده کنان به حرم می رفتیم!»

زمانی نویسنده مشهوری بوسیدن ضریح امامان رحمته الله علیهم و این قبیل احترام نهادن ها را تشنیع می کرد. وقتی سخن او را به مرحوم علامه در حرم رضوی رحمته الله علیه عرض کردند، ایشان فرمود: «اگر منع مردم نبود، من از دم مسجد گوهرشاد تا ضریح، زمین را می بوسیدم.»

و روزی در سخن حرم امام رضا رحمته الله علیه شخصی به علامه [که اصلا اذن نمی داد کسی دست ایشان را ببوسد] عرض کرد: «از راه دور آمده ام و می خواهم دست شما را ببوسم.» علامه فرمود: «زمین سخن را ببوس که از سر من هم بهتر است!» یک بار استاد می خواستند به روضه رضوی رحمته الله علیه مشرف شوند. به ایشان عرض شد: «آقا! حرم شلوغ است؛ وقت دیگری بروید!» فرمودند: «خوب، من هم یکی از شلوغ ها!»^(۱) و رفتند. مردم هم که ایشان را نمی شناختند تا راهی برایشان بگشایند و در نتیجه، هر چه سعی کردند دستشان را به ضریح مبارک برسانند، نشد و مردم ایشان را به عقب هل دادند. وقتی بازگشتند، اطرافیان پرسیدند: «چطور بود؟» فرمودند: «خیلی خوب بود! خیلی لذت بردم!»^(۲)

پی نوشت ها

۱. مرزبان وحی و خرد، ص ۹۷؛ یادنامه علامه طباطبایی، از مصباح یزدی، ص ۱۳۷.
 ۲. مرزبان وحی و خرد، ص ۹۵؛ یادنامه علامه طباطبایی، از آیه الله ابراهیم امینی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.
 ۳. روزنامه رسالت، ۶ محرم الحرام ۱۴۲۱، ص ۱۱.
 ۴. مرزبان وحی و خرد، ص ۹۶؛ خاطرات فقیه اخلاقی، احمدی میانجی، ص ۱۴۶.
 ۵. مرزبان وحی و خرد، ص ۲۸.
 ۶. یادنامه علامه طباطبایی، از آیه الله ابراهیم امینی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.
 ۷. مجله پیام انقلاب، ۱۳۶۳/۸/۱۹، شهید مطهری.
 ۸. یادنامه علامه طباطبایی، از آیه الله ابراهیم امینی، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.
 ۹. مجله مکتب اسلام، دی ۱۳۶۰، ص ۳۵ و ۳۶.
 ۱۰. مجله مکتب اسلام، دی ۱۳۶۰، صص ۳۵ و ۳۶.
- منبع: ز مهر افروخته، ص ۱۱۸



□ در یک جمله علامه طباطبایی را معرفی کنید؟

امثال من نمی‌توانند آن مرحوم را تعریف کنند چون به قدری مقام ایشان بالا بود که هرکسی نمی‌تواند تعریف دقیقی از ایشان داشته باشد چون گوشه گوشه زندگی ایشان داستانی است اما در یک نگاه می‌توان گفت فردی متدین و متعهد بود که لحظه‌ای وقت خود را بیهوده نمی‌گذراند و مقصود ایشان همواره خدا بود و خود را کوچک‌ترین فرد به‌شمار می‌آورد.

□ گرچه در رابطه با ایشان نوشته‌ها و اقوال فراوان است اما با این همه شما خاطره‌ای از علامه دارید که جایی نقل نشده اما در عین حال درس‌آموز باشد؟

به نظر من، اخلاص ایشان است که تعریف نشده است مثلاً هرگاه شاگردان ایشان به منزل مراجعه می‌کردند و ما پشت درب می‌رفتیم و متوجه می‌شدیم که آن‌ها هستند به پدرم می‌گفتم شاگردان شما آمدند اما پدرم به ما می‌گفت نگویید شاگردان بگویند رفقا. یعنی ایشان تا این حد متواضع بودند.

□ از مسایل مهم جامعه امروز، بحث تحکیم مبانی خانواده است؛ متأسفانه پایه‌های خانواده در زمان حاضر مورد هجوم دشمنان قرار گرفته و ما فروپاشی خانواده‌ها را شاهد هستیم؛ رفتار علامه با فرزندان و همسر در خانواده چگونه بود؟

زندگی ما خیلی دوستانه بود و هیچ‌گاه پدرم خود را جدا از اعضای خانواده نمی‌دانست و حتی در غذا خوردن، سهمی به اندازه بچه‌ها برمی‌داشت؛ هرگز به فرزندان خود دستور انجام کاری را نمی‌داد و این در تربیت و زندگی فرزندان موثر بود که هرکس به اندازه خودش باید کاری انجام دهد.

□ آن چه از زندگی علامه برمی‌آید این که ایشان فعالیت دیگری هم انجام می‌دادند و تمام وقت خود را صرف تدریس و بحث نمی‌کردند. دلیل این امر چیست؟



* وقتی المیزان را می‌خوانم احساس می‌کنم پدرم صحبت می‌کند

گفت‌وگو با دختر ارشد علامه طباطبایی، سرکار خانم نجمه سادات طباطبایی

□ مرحوم علامه در ریاضیات، فیزیک و ستاره‌شناسی هم متبحر بودند؛ چگونه این علوم را کسب کرده بود؟

پدرم در نجف اشرف استاد داشتند و از ایشان یاد گرفتند؛ مرحوم علامه می‌گفت خانه استاد نزدیک منزل ما بود؛ پیش ایشان رفتم و گفتم می‌خواهم این علوم را یاد بگیرم و آن‌ها گفتند ایشان فقط ساعت ۱۲ ظهر وقت دارد لذا پدرم تعریف می‌کرد که با لباس و عمامه وارد حوض می‌شدند و با همان لباس خیس نزد استاد می‌رفت وقتی نزد استاد می‌رسید لباسش خشک شده بود؛ وقتی هم که از خدمت استاد مرخص می‌شد در حوضی که منزل استاد بود می‌رفت تا به خانه می‌رسید. لذا ایشان به قدری مسلط بودند که هر سؤال را پاسخ می‌داد.

□ نسل امروز علامه طباطبایی را به یاد نمی‌آورد و شناختی که از ایشان دارد منحصر به تفسیر المیزان است؛ دلیل جاودانگی و اثربخشی آن را در چه می‌دانید؟

اخلاص؛ کسی که برای خدا کار کند هرگز گم نمی‌شود و این اعتقاد پدرم و همسرم بود.

تمام وقت پدرم صرف نوشتن می‌شد و درس را تعطیل کردند. مقابله تفسیر بسیار وقت گرفت؛ پدرم با آیه‌الله موسوی همدانی وقت زیادی را صرف این کار کردند. ایشان تدریس را تعطیل کردند چون معتقد بودند کسان دیگری هستند که می‌توانند تدریس کنند اما کار نوشتن تفسیر المیزان و کتاب‌های دیگر را کسی نمی‌توانست انجام دهد.

□ چطور شد که علامه به نگارش تفسیر المیزان روی آورد؟

سال‌ها بود که ایشان آرزوی نوشتن چنین تفسیری را داشتند؛ زمانی که ما کودک بودیم مرتب به ما می‌گفت دعا کنید خداوند به من توفیق تمام کردن این کار را بدهد.

□ چرا علامه طباطبایی از شهریه استفاده نمی‌کرد؟

شهید آیه‌الله قدوسی هم شهریه نمی‌گرفتند؛ چون معتقد بودند شهریه برای کسانی است که خیلی محتاج هستند؛ حتی از خمس هم استفاده نمی‌کردند چون اعتقادشان این بود که سهم امام است و خرج کردن سهم امام خیلی مشکل است.



ببینید آیا ائمه ما گم شدند؟

ویژگی خاصی در نوشته‌های ایشان و به ویژه تفسیر المیزان توجه شما را جلب کرده است؟

شیوه گفتار ایشان واقعا شیرین و قابل استفاده برای همه است؛ من وقتی تفسیر را می‌خوانم احساس می‌کنم پدرم صحبت می‌کند. متأسفانه به نظر می‌رسد تفسیر المیزان در جامعه حوزوی و دانشگاهی ما مورد توجه قرار نمی‌گیرد و به نوعی مغفول مانده است. به قول آیه‌الله شهید مطهری علامه و اثر ایشان بعد از صدسال شناخته می‌شود.

به نظر شما عامل دین‌زدگی جوانان چیست؟

افراط و تفریط و تبلیغ ناقص. ما باید بفهمیم چه چیزی می‌خواهیم بگوییم؟ آیا مدارس ما دینی هستند؟ برخی از مدیران مدارس به ویژه مدارس غیرانتفاعی خیلی به خودشان مغرور هستند؛ آیا این خانم مدیر رفتارشان را از دین گرفته است؟ فرزندان ما همین مدیران الگو قرار می‌دهند. مادر من متدین بود اما خیلی متواضع بود و هرگز مغرور نبود؛ تواضع انسان را جلب خود می‌کند. در آرزوی آنی که زندگی می‌کنیم اغلب ساکنان آن افراد بدون چادر هستند اما خیلی مؤدب و خوش زبان هستند و در مقابل یک خانواده‌ای هستند که چادری است، اما به او سلام می‌کنیم پاسخ نمی‌دهد. این رفتارها دین‌زدگی به وجود می‌آورد.

علامه در زمینه حقوق همسایگان چگونه برخورد داشتند؟

مادرم خیلی با همسایگان دوست بود و رفت و آمد داشت؛ آن زمان طلاب از شهرهای دور به قم می‌آمدند و همسرانشان غریب بودند و لذا مدام آن‌ها را نصیحت می‌کرد و برای ایشان لباس می‌دوخت و یا آشپزی به همسران طلاب یاد می‌داد و پدرم خوشحال بودند از این کار و مادر را تشویق می‌کردند. وقتی مادرم فوت کرد تشییع عجیبی داشت و همه طلاب و همسران آن‌ها در تشییع جنازه ایشان حضور داشتند.

آموزه‌های قرآنی بنابر سخنان شما در زندگی علامه موج می‌زده و این رابطه همسر با همسر نمونه و اسوه‌ای از رابطه اسلامی بوده است؛ این روش تا چه اندازه در زندگی شما مورد استفاده قرار گرفته است؟

به نظر خودم و تا جایی که می‌توانستیم پیاده کردیم و سعی کردیم زندگی ما هم منطبق با تعالیم قرآن باشد.

پیام علامه طباطبایی به نسل امروز چیست؟

اخلاص مهم‌ترین پیام علامه به جوانان در هر دوره‌ای است. هر وقت خبرنگاری نزد ایشان می‌آمد و می‌گفت پیامی به جوانان دهید، می‌گفتند خدا را حاضر و ناظر بر اعمال خود ببینید در این صورت است که هیچ‌گاه منحرف نمی‌شود. لذا اگر معتقد به این امر باشیم هرگز راه خلاف نمی‌رویم.

مسئله‌ای که امروز در جامعه وجود دارد بحث حجاب اجباری

است؛ آیا شما در منزل و در زمینه پوشش با اجبار مواجه بودید؟

در تمام عمری که از خداوند گرفتیم یکبار مادر و پدرم به ما نگفتند که جوراب نازک نپوشید یا چادرتان را پایین تریاوریید یا با مردها شوخی نکنید بلکه مادرم به نوعی رفتار می‌کرد که این‌گونه تربیت شدیم و لذا رفتار مادر روی ما اثر گذاشته است.

علامه طباطبایی به مباحث اخلاقی چه نگاهی داشتند؟

ایشان به این مباحث و مسایل خیلی مقید بودند؛ اخلاق خودشان که فوق‌العاده بود و دوست داشتند که فرزندان هم این‌گونه باشند. ایشان هرگز عصبانی نمی‌شد و یکبار ندیدیم اخم کرده باشند.

زندگی علامه طباطبایی نمونه زندگی قرآنی است، به نظرتان

اگر بخواهیم جامعه را با این افکار آشنا کرده و این نوع زندگی را

به عنوان الگو معرفی کنیم، باید چه کارهایی را صورت دهیم؟

به نظر من تبلیغ خیلی مؤثر است و لذا باید سریال‌ها و فیلم‌هایی از زندگی بزرگان ساخته شود تا مردم شیوه زندگی صحیح را یاد بگیرند. به تدریج رویکردی که در برنامه‌های تلویزیونی هست را تغییر دهیم.

اگر خاطره شیرینی از علامه دارید بیان کنید؟

مادرم بیمار بودند و ۲۴ روز در منزل بستری بود و بعد فوت کرد؛ خانمی برای آمپول زدن ایشان آمده بود؛ آقایی آن طرف ایستاده بود، پدرم کنار بستر مادرم بودند و دست و پای ایشان خیلی می‌لرزید، این آقا خیلی تعجب کردند و صحبتی را با پدرم داشتند که من تنها به این بخش از صحبت پدرم با این فرد رسیدم که گفت «۴۰ سال است من با خانم هستم الآن ایشان را از ۴۰ سال قبل بهتر می‌بینم» در حالی که مادرم خیلی ورم کرده بود. این قدر قدران بودند به نظرم پدرم تمام عاطفه بودند نه فقط با مادرم یا فرزندان بلکه حتی وقتی نامی از آیه‌الله قاضی برده می‌شد بی‌اختیار اشک می‌ریخت و معتقد بود انسان در هر حالی باید قدران نعمت‌های خداوند باشد.

خاطره‌ای از برخورد علامه با خودتان یا فرزندان دارید؟

من چون عفونت لوزه داشتم خیلی بیمار می‌شدم؛ تا تب می‌کردم مادرم می‌گفت نعلین حاج آقا را بیار و من خودم می‌رفتم می‌آوردم؛ سه بار این نعلین را به گلوی من می‌زدند به طوری که می‌گفتند برگرد و بعد گلوی من خوب می‌شد. قبل از تب، سردرد عجیبی داشتم حاج آقا وقتی وضو می‌گرفتند در همان حالی که دست ایشان خیس بود، می‌گفتند برو به حاج آقا بده بنویسد؛ می‌رفتم کنار ایشان می‌نشستم و ایشان آیه «بسم‌الله الرحمن الرحیم» را از این طرف پیشانی تا آن طرف می‌نوشتند و بعد سردردم خوب می‌شد اما عجیب این‌جا بود که انگار قرار نبود هر دفعه این‌طور باشد و برخی اوقات مادرم می‌گفت برو کفش‌ها را بیار؛ هنوز نفهمیدم چه راز و سری در این کفش‌ها بود.

گفت وگو: شفقنا



عرفان و ولایت مبتنی بر معرفت نفس



در اندیشه علامه طباطبایی

حجة الاسلام والمسلمین دکتر محمد جواد رودگر عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

مقدمه

به باور علامه طباطبایی رحمته الله علیه عرفان در نهاد و نهان وجود انسان ریشه دارد و غریزه واقع‌گرایی انسان، او را به جذب و انجذاب در برابر کمال مطلق وامی‌دارد و وجود مقیدش را به وجود مطلق متصل می‌کند؛ چنان‌که فرموده است: «زندگی عرفانی و ذوق معنوی، غریزه‌ای است که در نهاد انسان نهفته است و با پیدایش ادیان و مذاهبی که کم‌وبیش با جهان ابدیت و ماورای طبیعت سرو کاری دارند، طبعاً در میان پیروانشان کسانی پیدا خواهند شد که با بیدار شدن حس نهفته خود، دل را از تعلقات این جهان گذران پر از رنج و نومیدکننده بکنند و به هوای آسایش مطلق، روی به جهان ابدیت آورند و عملاً نیز در هر یک از ادیان و مذاهبی که نامی از خدا در میانشان هست، گروهی از شیفتگان زندگی معنوی و روش عرفانی را می‌بینیم» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸)

و در نسبت حیات معنوی و کمالات باطنی معتقد است: «روش این سیر باطنی و حیات معنوی، روی این اساس استوار است که کمالات باطنی و مقامات معنوی انسان، به یک رشته از واقعیت‌های حقیقی بیرون از طبیعت و جهان ماده وابسته است و «عالم باطن» که موطن حیات معنوی است، جهانی است بسیار اصیل‌تر و واقعیت‌دارتر و پهناتر از جهان ماده و حس» (طباطبایی، ۱۳۸۵، ص ۶۳)

همو بر این باور است که هادی و راهبر انسان به موطن حیات معنوی، هر آینه «امام» است که انسان کامل الهی است؛ چنان‌که نوشته است: «کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند، در لسان قرآن «امام» نامیده می‌شود.»

امام؛ یعنی کسی که از جانب حق سبحانه برای پیشروی صراط ولایت اعتبار شده و زمام هدایت معنوی را در دست گرفته است و انوار ولایت که به قلوب بندگان حق می‌تابد، اشعه و خطوط نوری هستند که از کانون نوری که پیش اوست و موهبت‌های معنوی متفرقه، جوی‌هایی هستند متصل به دریای بی‌کرانی که نزد وی می‌باشد. (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۹۱۵۸)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه بر اساس آموزه‌های وحیانی و تجربه‌های سلوکی، مسئله «معرفت نفس» را شاهراه نیل به حیات معنوی دانسته و معتقد است، عرفان به نفس، دست‌کم دو ره‌آورد بسیار مهم دارد:

الف) نفس با نیستی و نیازمندی ذاتی آشنا شده و به فقرشناسی و فقریابی وجودی می‌رسد

ب) معرفت حاضرانه و شاهدانه حق؛ نه معرفت غایبانه فکری و مفهومی.

آن‌گاه به نقش عرفان، عشق، معرفت و محبت به خدا و قرب و لقای الهی اشاره کرده، می‌نویسد:

«... به هر حال تنها راه، محبت و مهر است که نفس و محب را به واسطه انجذابی که به سوی محبوب پیدا می‌کند، مجذوب وی نموده و همه چیز؛ حتی خود را از لوح دل خویش محو کرده و شعور و ادراکش را تنها و تنها به محبوب اختصاص می‌دهد. از این جا روشن است که معرفت حقیقی حق سبحانه جز از راه حب صورت نمی‌گیرد...» (همان، ص ۱۶۴)

علامه طباطبایی رحمته الله علیه پس از این‌که عرفان و سیر و سلوک الی الله در قرب به کمال مطلق را فطری دانست، معرفت به نفس شهودی را دارای کارکردی بسیار عمیق و تأثیرگذار در خصوص شناخت شهودی حق سبحانه و عشق و محبت به آن معرفی کرد تا انسان سالک از راه باطن خویش به باطن عالم راه یافته و عوالم ماده، مثال و ملکوت را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته و در جوار قرب حق سبحانه جای گیرد و در «صراط ولایت» گام نهد و راهنما و راهبرش نیز «امام» یا همان انسان کامل معصوم علیه السلام باشد. ایشان معتقد است، این معنویت و عرفان قابل مقایسه با عرفان و معنویت‌های دیگر ادیان و مذاهب نیست و اساساً قیاس «مع الفارق» است؛ بنابراین، در یک مقایسه کوتاه نوشته است:

«با مقایسه متون اصلی ادیان و مذاهب که در دست داریم، آشکارا می‌بینیم که متون اصلی اسلام، بیشتر از هر آیین دیگری به وصف سعادت ابدی انسان و جهان ابدیت پرداخته است؛ بنابراین، پیدایش روش تهذیب و تصفیه در اسلام بی‌آن‌که در اصل پیدایش ارتباطی به هند یا جای دیگر داشته باشد، طبیعی خواهد بود. گذشته از آن چنان‌که تاریخ اثبات می‌کند. عده‌ای از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام مانند سلمان، کمیل، رشید، میثم و اویس تحت تعلیم و تربیت آن حضرت، از زندگی معنوی برخوردار بودند؛ در حالی‌که هنوز پای مسلمانان به هند نرسیده بود و اختلاطی با هندیان نداشتند. این‌که سلسله‌های گوناگون تصوف در اسلام اعم از راست یا دروغ مدعی اتصال به آن حضرت می‌باشند، مسلم بودن مطلب بالا را می‌رساند.» (طباطبایی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۴۸)

اسلام انسان را بر اساس فطرتش از ظاهر عالم به باطن هستی سوق می‌دهد و هماهنگ با آفرینش، زندگی معنوی را از آن همه افراد دانسته و طبقه‌گرا و جنسیت‌گرایانه عمل نمی‌کند زندگی معنوی را به همه شئون مثبت و منفی زندگی بسط داده، انسان را به قید زندگی اجتماعی و فعالیت مثبت و به سلوک راه معینی دعوت نموده است و انگیزه و اندیشه‌های عرفانی را در قالب ادبیات و زبان خاص و مفاهیم و اشارات مطرح کرده است و درک





و ذوق شهودی را چنان تبیین و تعلیم داده است که این اکسیر نایاب، در دست نامحرم قرار ننگرفته و گرفتار انحراف نشود و در عین حال، صاحبان نفوس طیبه و استعداد سلوکی را به سر منزل مقصود برساند.

اساساً عرفان و شهود عمومیت‌ناپذیر است؛ چه این‌که برخی از انسان‌ها چنین درک و استعداد و ظرفیتی را پیدا نمی‌کنند. لذا اسلام به‌اشارات و رموز، معارف سلوکی و حقایق معنوی و لایه‌های باطنی هستی را فراروی «اصحاب اسرار» قرار داده است (ر.ک: همان، ص ۵۰۴۹).

علامه در جای دیگر، نفوذ و سرایت تعلیمات معنوی اهل بیت علیهم‌السلام را که در رأس آن‌ها بیانات علمی و تربیت عملی امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام قرار گرفته، بهترین شاهد بر اصالت عرفان اسلامی و استقلال سلوک دینی شمرده که از «عبارت» عبور کرده و به «اشارت»، آموزه‌های معنوی را براساس معارف ناب تعلیم داده است و همه حقایق عرفانی از سرچشمه معارف اهل بیت علیهم‌السلام نشأت

حکایت ۳۵

تمام زمین‌ها و مکان‌ها محل عبادت است

روزی علامه علیه‌السلام به پروفیسور کربن گفتند: در دین مقدس اسلام تمام زمین‌ها و مکان‌ها بدون استثنا محل عبادت است. اگر فردی بخواهد نماز بخواند، دعا کند یا سجده نماید، در هر جا که هست می‌تواند این عمل را انجام دهد ولی در دین مسیح، چنین نیست و عبادت باید در کلیسا و در وقت معینی انجام گیرد. بنابراین اگر فردی مسیحی در اوقاتی حالی پیدا کرد - مثلاً در نیمه شب، باید چه کند - باید صبر نماید تا روز یک‌شنبه درب کلیسا را بگشایند و این به معنی قطع ارتباط بنده با خداست. کربن در پاسخ گفت: بلی این اشکال در مذهب مسیح هست والحمدلله دین اسلام در تمامی زمان‌ها، مکان‌ها و حالات رابطه خالق و مخلوق را محفوظ نگه داشته است. مهرتایان، علامه تهرانی، ص ۴۸

گرفته است (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۲۴۷، ۲۳۸). براساس نگاه و نگره علامه، عناصری چون:

عرفان به نفس، عشق به خدا و راه جذبیه مهر و محبت به خداوند، مجاهدت نفس و ریاضت مشروع، ولایت‌گرایی و امامت‌محوری، عنایت و جذبیه حق و فیض ربوبی، عناصری هستند که انسان را وارد ملکوت عالم و عالم ملکوت می‌نمایند تا زندگی معنوی و حیات طیبیه انسان، خواه مرد باشد یا زن، تأمین گردد؛ یعنی هسته مشترک سیر و سلوک معنوی لیاقت، ظرفیت، میزان مجاهدت و اخلاص در عبودیت است. (ر.ک: همان، ص ۲۶۰، ۲۶۴)

هم‌چنین می‌فرماید: «ممکن است تصور شود، دعوی ما که اسلام راه باطن را با اشارات و رموز بیان نموده است، دعوی بی‌دلیلی است و در حقیقت سنگ به تاریکی انداختن است؛ ولی تأمل کافی در بیانات و تعلیمات اسلامی و سنجیدن آن‌ها با حال شیفته و شوریده این طبقه، خلاف این تصور را به ثبوت رسانیده، مراحل کمالی را که رهروان این راه می‌پیمایند، سر بسته و به نحو کلی نشان می‌دهد. اگرچه برای درک حقیقی و تفصیلی آن‌ها راهی جز ذوق نیست.

این طبقه که با استعداد فطری خود دل‌باخته جمال و کمال نامتناهی حق می‌باشند، خدا را از راه مهر و محبت پرستش می‌کنند؛ نه از راه امید ثواب یا ترس از عقاب؛ چه این‌که پرستش خدا به امید بهشت یا ترس از دوزخ، در حقیقت، پرستش همان ثواب یا عقاب است؛ نه پرستش خدا.

بر اثر جاذبه مهر و محبت که دل‌های شیفته‌شان را فراگرفته و پس از شنیدن صداها آیه که از یاد خدا سخن می‌گویند، به هر سوی که برمی‌گردند و در هر حال که می‌باشند، به یاد خدا اشتغال دارند و درک

می‌کنند که همه موجودات، آینه‌هایی هستند که هر کدام به فراخور وجود، جمال بی‌مثال حق را نشان می‌دهند و جز این‌که آیه هستند، هیچ‌گونه وجود و استقلالی از خود ندارند؛ از این رو، با چشم مهر و دل جویا به هر چیز نگاه می‌کنند و جز تماشای جمال دوست، منظوری ندارند. (همان)

علامه طباطبایی علیه‌السلام انسانی عقل‌گرا و معتقد به عقلانیت آموزه‌های اسلامی، از جمله عرفان اسلامی بود و برای همه مقولات عرفانی، مبانی عقلی را طرح و تحلیل کرد که در رساله توحیدیه، تزییلات بر مکاتبات سیداحمد کربلایی و محمدحسین کمپانی، مواضع گوناگون المیزان و رساله الولایه و... مندرج است که در نوشتار حاضر با تکیه بر رساله الولایه، مبانی علامه را ذکر و اندکی شرح کردیم و اینک مبانی عقلی عرفان عملی از دیدگاه علامه طباطبایی علیه‌السلام را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

مبانی اول: امکان راه‌یابی به ملکوت (سیر در عوالم وجود)

به تعبیر حضرت آیه‌الله جوادی آملی سفرنامه رساله الولایه بازگویی سیر یک عارف، از «خلق» تا «حق» است. انسان از حیث تکوینی سالک کوی حق است؛ یعنی چه بخواهد و چه نخواهد، آغازش همان انجام و انجامش همان آغازش خواهد بود که آیات کریمه: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (حجر/۲۹) و «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْ قِيَاهُ» (انشقاق/۶) عهده‌دار چنین سیر وجودی از ملکوت به ملک و از ملک به ملکوت است که آیه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» (بقره/۱۵۶) تفسیر این حرکت استداره‌ای (دایره‌ای) و سیوروت وجودی انسان است.

کسانی که به بلوغ علمی و رشد عقلی نرسیده‌اند، همین عالم ماده و جهان گذران طبیعت و دنیا را وجهه همت



خویش قرار می‌دهند و مقدار دانش آن‌ها محدود به عالم اعتبار است (نجم/۲۹-۳۰)؛ اما انسان‌های به بلوغ علمی - معرفتی رسیده و رشید از حیث عقلی و روحی از عالم اعتباریات عبور کرده و ظاهر را پشت سر گذاشته، به عالم حقیقت و باطن وارد شده‌اند.

در این میان، اسلام و شریعت حقه محمدیه صلی الله علیه و آله، تفسیر عمیق انسان و قرائت دقیق تکامل او در گذر از اعتبار به حقیقت و عبور از ظاهر به باطن است.

و انسان که سالک الی الله و مسافر حریم قدس الهی است، بایسته است بر اساس معارف و حیانی و آموزه‌های اسلامی، از یک جهان بینی جامع و کامل و از یک ایدئولوژی سازنده و تعالی بخش بهره‌مند شود و آن‌گاه در پرتو احکام و حکم الهی، عوالم وجود را پس از شناختن علمی و حصولی، به شدن حضوری و شهودی درک و دریافت نماید و «قوس صعود» را در پرتو قرب فرائض و نوافل و شریعت حقه طی نماید و عوالم را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشته، استکمال یابد و از قوه به فعل درآید.

باید توجه داشت که حال هر انسانی به مقدار عبور از عوالم و سیر صعودی و درجه تکاملی‌اش تعریف می‌گردد؛ به بیان دیگر، انسان به هر اندازه که معرفت دینی و رفتار و کردار دینی‌اش از عمق، خلوص و کیفیت برخوردار باشد، توانایی عبور از عوالم ماده تا عقل را دارا خواهد شد. به همین دلیل، علامه طباطبایی رحمته الله علیه در رساله الولایه، فصل دوم، به ارزش‌گذاری و درجه‌بندی مردمان از حیث مرتبه «انقطاع الی الله» و انصراف و اعراض از نشأت ماده به معنا پرداخته و بر اساس آیات قرآن (حجر/۹۶) انسان‌ها را سه طبقه و درجه دانسته است:

الف) مقربان، ب) اصحاب یمین و ابرار، ج) اصحاب شمال. چه این‌که انسان‌ها یا در مقام علم و عمل انقطاع تام و کامل

یافته‌اند که مقربان نام نهاده شده‌اند و یا در مقام علم و عمل از حیث انقطاع الی الله متوسط‌اند که اصحاب یمین یا ابرار نامیده شده‌اند و یا ظاهرگرا و دنیا‌زده‌اند و قدرت علمی و عملی در عبور از دنیا به باطن دنیا و خروج از کثرت به وحدت و ظاهر به باطن را دارا نبوده‌اند که به اصحاب شمال یا مشتمه موسوم گشته‌اند.

بنابراین، استعداد‌های بالقوه و بالفعل انسان، میزان عقلانیت و معرفت، درجه معنویت و سیر و سلوک، رتبه علمی و عملی انسان‌ها در دین‌شناسی و دینداری یا درک و درد دینی و یا نیامدن به ساحت دین و شریعت و در سطح و ساحت طبیعت و لادینی ماندن، معیار درجه‌گذاری و ارزش‌مندی آدمیان است و این خود از حیث معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی و نسبت با هستی‌شناسی انسان و اسلام، می‌تواند معنا و قرائتی از رابطه تشریح و تکوین یا اعتبار و حقیقت باشد که دین با همه لایه‌های اعتقادی، اخلاقی و احکامی‌اش اگرچه جزء امور اعتباری است؛ اما اعتباری محض و بدون ریشه تکوینی و حقیقی نیست و بلکه تکیه بر حقایق وجود داشته و آثار وجودی بر جای خواهد گذاشت و عرفان عملی، در حقیقت طی مقامات معنوی، منازل سلوکی و پیمایش عوالم وجود در جهت نیل به توحید محض و محض توحید است که بزرگان اهل معرفت، سیر از خلق تا حق و سپس منازل و مراحل دیگر عرفانی - سلوکی و سفرهای وجودی معنوی را برای همین جهت ذکر کرده‌اند.

علامه طباطبایی رحمته الله علیه درباره راه‌یابی انسان به ملکوت که در واقع غرض اصلی رساله الولایه اوست، مطالب بسیار سازنده و توأم با براهین عقلی و نقلی دارند که در این موضع به آن‌ها خواهیم پرداخت؛ همه هستی ملک و ملکوت دارد و انسان

که نسخه منتخبه کتاب هستی و ثمره شجره طیبه وجود است، نیز دارای ملک و ملکوت است؛ پس تا انسان ملکوت شناس و ملکوتی نشود، راه به ملکوت و باطن عالم نخواهد داشت. انسان ملکوتی انسان خداگونه، خداخو، نورانی و پاک است؛ چه این‌که ملکوت عالم و عالم ملکوت نورانی، پاک و با نزهت و نزاکت است و تا این «سنخیت وجودی» تشابه و مشاکلت وجودی حاصل نشود، انسان را راهی به ملکوت نخواهد بود.

مبنای دوم: معرفت نفس شهودی

مکتب عرفانی علامه طباطبایی رحمته الله علیه دارای مبنای، مؤلفه‌ها و شاخص‌هایی است که از متن کتاب و سنت، یا آموزه‌های و حیانی اصطیاد و استخراج شده است. اگرچه مکتب عرفانی او به مکتب عرفانی نجف موسوم شده است که سر حلقه آن، حکیم الهی و عارف صمدانی آیه الله ملاحسین قلی همدانی رحمته الله علیه می‌باشد که علامه به شدت از این مکتب که بزرگانی مثل سید احمد کربلایی، حکیم محمد بهاری همدانی، میرزا علی آقا قاضی رحمته الله علیه و... را تربیت کرد،

اسماء حسنی الهی

روزی علامه رحمته الله علیه از پروفیسور کرین پرسیدند:

اگر در دین مقدس اسلام

انسان نیازمندی حالی پیدا کند، طبق همان حال

و نیاز، خدای خویش را می‌خواند؛

چون خداوند اسمای حسنیایی دارد و انسان

طبق خواست و نیاز خویش، هر یک از این اسما را

که مناسب دیده، پروردگار را بدان اسم و صفت یاد می‌کند؛

اما در دین مسیح، خدا این اسما را ندارد

و صرفاً لفظ خدا، اله و اب برای اوست.

وی خطاب به کرین گفت: اگر شما حالی پیدا کردید

و خواستید خدا را بخوانید و مناجات کنید و او را

با اسما و صفتش یاد کنید و با اسم خاصی از

او حاجت بخواهید، چه می‌کنید؟

او در پاسخ گفت:

در مناجات‌های خود، صحیفه مهدویه را می‌خوانم!

مهرتایان، علامه تهرانی، ص ۴۹





سؤال شد: چه ارتباطی بین عرفان نفس و شناسایی رب بر اساس حدیث «من عرف نفسه عرف ربه» وجود دارد؟ فرمود: «... دوازده معنا برای این روایات ذکر شده؛ اما به طوری که یادم می‌آید، هیچ‌کدام معنای دقیق روایت نیست. فقط وجهی را که از راه «فقر» توجیه شده، می‌توان معنای ظاهری روایت قرار داد و ارتباط در ما بین عرفان نفس و شناسایی رب در این راه است که نفس

موجود و معلول حق تعالی است و در مقابل حق تعالی هیچ استقلال ندارد و هرچه دارد، از آن خداست و مشاهده چنین موجودی، بی‌مشاهده حق صورت نمی‌گیرد».

علامه طباطبایی در تفسیر آیه: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» نوشته است:

اولاً، فقر مطلق و نیاز محض، منحصر در انسان و بی‌نیازی مطلق و غنای صرف، منحصر به خداست؛ ثانیاً، انسان‌ها مالک چیزی نیستند؛ جز همین فقر و نیاز و خدا مالک مطلق است. به بیان دیگر، انسان جز «نداری» چیزی ندارد و خدا غیر از «دارایی» چیزی ندارد...؛ ثالثاً، ملاک غنای خداوند از خلق و فقر خلق به خداوند این است که خدا خالق و مدبر امور ایشان است که لفظ جلاله «الله» اشاره به فقر خلق و غنای خدا دارد و آوردن آیه «اگر بخواهد شمارا از بین می‌برد و خلقی جدید می‌آورد»، اشاره به خلقت و تدبیر او دارد. کلمه «الحمید» نیز برای این است که او در فعل خودش که همان خلقت و تدبیر باشد، محمود و ستایش شده است و...».

بنابراین، فقرشناسی وجودی و فقریابی وجودی و شهود ملکوت خود، انسان را به حقیقه الحقایق و خدا رهنمون خواهد شد و ربط تکوینی را به ربط تشریحی تبدیل خواهد

کرد تا انسان علی‌الدوام با خداوند در ارتباط باشد و از ساحت او فیض وجود و کمالات وجودی را دریافت نماید؛ پس چه زیبا انسان با تفسیر معقول و مشهود، از خویشتن خویش به معرفت خدا در عالی‌ترین درجه وجودی‌اش نزدیک شده و از خود به خدا پُلی می‌زند و خود را از میان برداشته و آیینه خدانا می‌شود و در جام جاننش، جانان تجلی پیدا می‌کند و این نوع شهود ملکوت، شیرین‌ترین و دلنشین‌ترین نوع شهود است.

متأثر بود؛ ولی مبنا و گفتمان مسلط بر عرفان علامه به خصوص عرفان عملی او معرفت نفس، آن هم طریق عملی آن بوده است. پس اگر فرمود: بر شما باد نفس‌تان، مقصود این است که شما ملازمت کنید نفس خود را از آن جهت که نفس شما راه هدایت شماست؛ نه از جهت این که نفس یکی از رهبران راه هدایت است. به عبارت دیگر، اگر خدای تعالی مؤمنان را در مقام تحریک به

حفظ راه هدایت، امر می‌کند به ملازمت نفس خود، معلوم می‌شود که نفس مؤمن همان طریقی است که باید آن را سلوک نماید؛ بنابراین، نفس مؤمن طریق و خط سیری است که منتهی به پروردگار می‌شود و او را به سعادتش می‌رساند». (طباطبایی، ۱۳۸۲، ج ۶، ص ۱۸۹)

به تعبیر علامه طباطبایی: انسان با ملازمت رصدخانه بصیرت و مشاهده نیاز وجودی خود، درک خواهد کرد که نیاز وی را یک سلسله فیوضات که به فیض و رحمت بی‌نهایت حق اتصال دارد، رفع می‌نماید که به واسطه ارتباط آن‌ها با همدیگر، وجودی به نام «وجود انسانی» سر پا نگه داشته شده است. به واسطه مشاهده همین اتصال، شعور انسانی توسعه پیدا کرده و مشاهده فیوضات و رحمت عامه حق، جایگزین مشاهده جزئی نام‌برده خواهد گردید. آن هنگام است که انسان چشم بصیرت و دیده باطن خود را به سوی عظمت ذاتی حق که از هر وصف و بیانی بزرگ‌تر است، باز نموده و در مقابل کبریای نامتناهی و احاطه علی‌الاطلاق خداوندی، خود و همه چیز را گم کرده، محو و مدهوش می‌افتد و عجز خود را از احاطه علمی به حق - سبحانه -

بالیان درک می‌کند. (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۷۴)

با تحلیل معرفت‌شناختی علامه طباطبایی از «معرفت نفس» که منتهی به معرفت شهودی نفس می‌شود، معلوم می‌گردد که از حیث وجودشناختی نیز نفس، عین ربط به مبدأ وجودی خود و محض نیاز و تعلق به آن است و رقیقه‌ای از آن حقیقت محسوب می‌گردد؛ چنان‌که در جای دیگری نیز چنین رویکردی را از حیث معرفت‌شناختی و وجودشناختی مطرح فرمود؛ آن‌گاه که از وی

به تعبیر علامه طباطبایی: انسان

با ملازمت رصدخانه بصیرت و مشاهده

نیاز وجودی خود، درک خواهد کرد که

نیاز وی را یک سلسله فیوضات

که به فیض و رحمت بی‌نهایت حق

اتصال دارد، رفع می‌نماید که به واسطه

ارتباط آن‌ها با همدیگر، وجودی

به نام «وجود انسانی» سر پا نگه داشته

شده است. به واسطه مشاهده

همین اتصال، شعور انسانی

توسعه پیدا کرده و مشاهده فیوضات

و رحمت عامه حق، جایگزین مشاهده

جزئی نام‌برده خواهد گردید. آن هنگام

است که انسان چشم بصیرت و دیده

باطن خود را به سوی عظمت ذاتی حق

که از هر وصف و بیانی بزرگ‌تر است،

باز نموده و در مقابل کبریای نامتناهی و

احاطه علی‌الاطلاق خداوندی

خود و همه چیز را گم کرده، محو و مدهوش

می‌افتد و عجز خود را از احاطه علمی

به حق - سبحانه - بالعیان درک می‌کند.



بنابراین، هر «عمل صالحی» انسان را به مقام قرب و ولایت می‌رساند؛ یعنی به میزان «انجام عمل صالح» انسان به خدا نزدیک شده و تحت ولایتش درمی‌آید و انسان از ابتدا تا انتها، در اثر انجام همه اعمال مرضی خداوند و عمل طبق دستورالعمل‌های الهیه و شریعت حقه، می‌تواند قرب به خدا یافته و شمیم ولایت را با شامه جانش استشمام نماید و مرتبه ابرار و اصحاب یمین

عبور کرده و به «مقام مقربین» برسد که راه ولایت و قرب به روی همگان گشوده است؛ اگرچه این راه و عمل به باید‌ها و نباید‌های الهی و درجه قرب و ولایت انسان‌ها متفاوت است و هرچه درجه خلوص و حب انسان به خدا بیشتر باشد، درجه وصولش به ولایت نیز بیشتر خواهد بود؛ زیرا قرب، خلوص، حب، عمل صالح، ولایت و... همه و همه تشکیک‌پذیر و مراتب‌بند هستند. راه ولایت، راه منحصر به مردان یا زنان نیست؛ بلکه هرکسی که نزد خدا یا اولیای الهی است، چه مرد باشد و چه زن، توان ورود به چنین حریم قدس و حرّم کبریایی را داراست و مقام و اهمیت مقام، فرازمینی، فرازمانی، فرازبانی، فراجنسیتی و فراطبقاتی و... است و راهش، گذر از اعتبار به حقیقت، و عبور از طبیعت به ماورای طبیعت، خروج از ماده به معنا، عروج از ملک به ملکوت و هجرت از «من» تا خداست و هرکسی سهمی از ولایت الهیه شامل حال او گردد، مظهر اسم «هو الوالی» خواهد شد که به تعبیر بلند علامه جوادی آملی، معرفت و اخلاص از واجبات ولایت است که بهترین راه وصول به مقام ولایت است (جوادی آملی، ۱۳۷۵، ص ۷۹، ۷۸). معرفتی که محبت را در جام جان انسان می‌ریزد و محبت و عشق انسان را به مقام

عبودیت می‌رساند و عبودیت آدمی را وارد مرحله یقین و کشف و شهود می‌کند و یقین مقدمه توحید در همه مراتب توحید افعالی، صفاتی و ذاتی می‌گردد... و انسان خویشتن را مالک هیچ چیز نمی‌داند و رو به سوی عدم و فناپی که بقای الهی را در پی دارد، می‌کند و این حقیقت را در عرفان به نفس، آن هم عرفان شهودی درک و تجربه می‌نماید.

نتیجه آن که انسان می‌تواند در پرتو ایمان و عمل صالح که

انسان را به شهود و فهم وجودی ولایت بر خود و دیگران (بیرون از وجود خود) رسانده یا مقدمه لازم و واجب و وجودیه چنین ولایت وسیعی خواهد شد که از درون انسان به برون او راه می‌یابد و انسان «ولی الله» می‌شود و «اولیاء الله» بر خود و غیر خود باذن الله و در مرتبه وجودی خویش «ولایت» دارند. انسان ولی خدا، وارد حصن توحید شده و توحیدی‌روش، توحیدی بینش،

توحیدی‌منش و توحیدی‌گرایی است و حزن و اندوه به حریم او راه ندارد: «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (یونس/۶۲) و ولایت الهیه شامل حال او می‌شود؛ البته ولایت خدای سبحان سه نوع است:

الف) ولایت عام که با ربوبیت مطلقه خدا همراه است و همه موجودات را شامل می‌شود؛

ب) ولایت خاصی که نسبت به مؤمنان خواهد بود: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا» (اعراف/۱۹۶)؛

ج) ولایت اخص که انبیا و اولیای الهی مشرف به چنین ولایت هستند؛ چنان که خداوند از زبان رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ وَلِيَّ اللَّهِ الَّذِينَ نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ». (بقره/۲۵۷)

بنابراین، هم مؤمنان اولیای خدا هستند و هم خدای سبحان ولی مؤمنان است و ولایت خاص و اخص با توجه به مراتب «ایمانی» شامل حالشان می‌شود تا این که از نوری به نور دیگر؛ یعنی «مراتب فوری» تحت ولایت الهی برای صاحبان استعداد‌های تکاملی و قرب وجودی حاصل خواهد شد. همان‌طور که قرآن می‌فرماید: عده‌ای اعمال صالح انجام می‌دهند و صلاح در

مقام «فعل» دارند و برای آن‌ها درجه و درجاتی است؛ اما عده‌ای دیگر با رفاقت نهاده، صلاح در «مقام ذات» پیدا کرده و خود آن‌ها «درجه و میزان» شده‌اند؛ «چه این که ایمان و عمل صالح ملکه آنان گشته و از مقام صلاح عمل به صلاح ذات رسیده‌اند و جزء «الصالحین» می‌باشند که از ذات آن‌ها جز کار خیر، چیزی نشأت نمی‌گیرد و ولایت الهیه به میزان درجه وجودی آن‌ها در «عامل صالح» یا «عمل صالح» خواهد بود.





حال اگر از چنین نوع معرفت انفسی به معرفت آفاقی نیز نقبی بزند، به شهود ملکوت آفاق و بیرون از وجودش نیز نیل پیدا می‌کند و می‌تواند شاگرد مکتب علوی گردد که علی علیه السلام فرمود: «... و لقد نُظِرْتُ فِي الْمَلَكُوتِ بَادِنِ رَبِّي فَمَا غَاب عَنِّي مَا كَانَ قَبْلِي وَ لَا مَا يَأْتِي بَعْدِي...» به تعبیر علامه جوادی آملی «نظر به معنای نگاه عقلی است؛ نه نظر حسی» (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ص ۴۲).

چنان‌که علامه در رساله الولایه، سهم معرفت نفس را برای دست‌یابی به ولایت که راه وصول به کمال مطلق است، بسیار مهم و تعیین‌کننده می‌داند. از منظر ایشان کسی که خود را نشانسد، راهی به سوی کمال و توحید تام ندارد. (همتی، ۱۳۶۶، ص ۴۰) موحد اگر به فقر ذاتی خویش پی ببرد و مشاهده کند که ذات او «ربط محض» است؛ نه ذاتی که دارای ربط باشد، آن‌گاه می‌یابد که خدای سبحان «بی‌نیاز محض» است؛ نه آن‌که ذاتی دارد که دارای وصف بی‌نیازی است و این وصف، زاید بر ذات اوست. از سوی دیگر، انسان وقتی به حقیقت

حکایت ۳۷

هدیه علامه به آیه‌الله کشمیری

پس از آمدن آیه‌الله کشمیری رحمته الله علیه به ایران علامه طباطبایی به دیدن ایشان رفت و این نکته را به عنوان هدیه به ایشان بیان کرد: هرگاه به مشکلی برخوردید، به پشت بام رفته دو رکعت نماز خوانده و به امام زمان عجل الله تعالی فرجه هدیه نمایید. پس از نماز، رو به قبله تلاش کنید خود را از افکار و پراکندگی و تشتت خالی کنید. در آن هنگام هر چه به ذهنتان رسید اشاره و الهام و تلقینی است از حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه برای رفع مشکل.

میناگردل، ص ۱۲۱ و ۱۲۲

فقر خویش پی می‌برد، دست‌یابی به حقیقت حق نیز برایش میسر می‌شود؛ چون «فقر محض» به «بی‌نیاز محض» متکی است و از لحاظ معرفت‌شناختی. چه حصولی و چه حضوری. ممکن نیست، به چیزی که عین ربط و فقر محض باشد، با استدلال مفهومی یا با مشاهده حضوری بنگرد؛ ولی «مقوم» و «قیم» آن را ادراک یا مشاهده نکند؛ لذا اگر کسی خود را حقیقتاً بشناسد، یقیناً خدای خود را خواهد شناخت.

استاد علامه طباطبایی رحمته الله علیه با استمداد از این مبنا که ممکن نیست انسان، حقیقت وجودی را بدون مشاهده قیم و قیوم مشاهده کند، می‌گوید: «اگر کسی نفس خود را مشاهده کند، حتماً خدای سبحان را مشاهده خواهد کرد و این، بهترین راه برای «ولایت» و شهود جمال و جلال حق است.»

انسان تجلی خداست و خداوند او را بر صورت خویش آفریده و خلیفه و امانت‌دار خود نهاده و از موقعیت ممتازی در جهان آفرینش برخوردار کرده است که اگر انسان قدر خویش را بشناسد، می‌تواند در پرتو

علم و معرفت، خرد و عقلانیت، سلوک و معنویت و این‌همه را در سایه‌سار شجره طیبه شریعت حقیقت و هدایت تشریحی و عنایت ولایت الهیه به دست آورده و خداخو شده و آینه‌داری جمال و جلال الهی نماید. آری! عرفان به نفس اگر از طریق صیروت به سوی «نیستی و عدم» باشد؛ به این معنا که انسان سالک کوی نفس، قدم بر فرق نفس اماره و خودبینی خود گذاشته و حجاب بین خود و خدا را که همانا خود اوست، بردارد و از انانیت خارج شده و هجرت انفسی نماید و به تدریج به «موت اکبر» و فناء فی‌الله و فناء الغناء برسد، گفتمان توحیدی-عبودی بر او حاکم و مسلط خواهد شد و در همه چیز

معرفت نفسی شهودی

معرفت نفس، کلید کمال و ورود به خزائن معارف و حقایق است؛ چنان‌که علی علیه السلام فرمود: «معرفة النفس انفع المعارف». خودشناسی، کلید کمال و ریشه معرفت و سلوک به سوی خداست، به تعبیر ملاصدرا شیرازی: خودشناسی اصل همه حکمت‌ها و ریشه و اساس همه فضیلت‌هاست. علامه طباطبایی رحمته الله علیه نیز در ذیل آیه: ۱۰۵ سوره مائده، به تبیین عمیق معرفت نفس می‌پردازد که می‌توان دیدگاه ایشان را در ضمن مطالب ذیل تبیین کرد:

- ۱- «هدایت» و «ضلالت»، به دلالت التزامی از چهار عنصر حکایت دارد: ۱- «مسلك یا راه»، ۲- «مسلك الیه یا هدف»، ۳- «سالک یا رونده»، ۴- «سلوک



یا رفتن»؛ همان طوری که در تعبیر دقیق علامه آمده است. (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۱۶۲)

۲- مسلوک الیه یا غایت و نهایت این سیر و سلوک، همانا خداوند تبارک و تعالی است؛ چنان که فرمود: «إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا» (مائده/۱۰۵ و ۱۰۶). مسلک سلوک الی الله همانا نفس مؤمن است؛ بنابراین، راه هدایت که انسان را به سرمنزل مقصود می‌رساند، همان «نفس» آدمی است. (طباطبایی ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۲۶۱) با توجه به این نکات است که «وحدت سالک، مسلک و مسلوک الیه» صورت خواهد گرفت. به بیان دیگر این وحدت، وحدت عینی بوده و تغایر آن‌ها، اعتباری می‌باشد.

مبنای سوم: ولایت‌گرایی (صراط ولایت)

در ثبوت و تحقق صراط ولایت که در آن انسان، مراتب کمال باطنی خود را پیموده و در موقف قرب الهی جای می‌گیرد، تردیدی نیست؛ زیرا. چنان‌که دانسته شد. ظواهر اعمال دینی بدون یک واقعیت باطنی و زندگی معنوی تصوّر ندارد و دستگاه آفرینش که برای انسان، ظواهر دینی را تهیه نموده و وی را به سوی آن دعوت کرده است، ضرورتاً این واقعیت باطنی که نسبت به ظواهر دینی به منزله روح است، آماده خواهد شد... کسی که حامل درجات قرب و امیر قافله اهل ولایت بوده و رابطه انسانیت را با این واقعیت حفظ می‌کند، در لسان قرآن «امام» نامیده می‌شود. معنای امامت در قرآن کریم همین است و البته امامت غیر از خلافت و وصایت و حکومت و ریاست دین و دنیاست... (طباطبایی، ۱۳۸۲، ص ۱۵۸-۱۵۹)

علامه طباطبایی رحمته با توجه به چنین بینش و سیر و سلوکی می‌فرماید: «یکی از حقایق انکارناپذیر قرآن کریم آن است که اگر انسان به ساحت قدسی کبریای حق تقرب پیدا کند و در وادی پربرتک ولایت الهی،

بار یابد، دری به سوی ملکوت آسمان‌ها و زمین به روی او باز می‌گردد و می‌تواند آن‌چه بر دیگران پوشیده است، مشاهده نماید... این امور از موهبت‌های الهی است که مختص عده خاصی از بندگان خداوند است (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۵، ص ۲۷۰). علامه حسن‌زاده آملی چه زیبا ربط جامعه با عرفان را مطرح کرده است: جامعه بی‌عرفان، کالبد بی‌جان است و علم عرفان، انسان‌ساز است که حقیقت عروج نفس به معرفت حق تعالی و عرفان اصیل اسلامی را منطبق وحی و روایات صادره از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام جایز شمرده‌اند (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۳۸۷). «پس کمال حقیقی انسان آن است که از حیث ذات، وصف و فعل، به کمال نهایی برسد؛ یعنی فنای ذاتی، وصفی و فعلی در حق. سبحانه. پیدا کند که همان توحید ذاتی، اسمی و فعلی است؛ یعنی انسان بتواند این حقیقت را دریابد که در نظام هستی ذات، وصف و فعل حقیقی فقط از آن خدای سبحان است و این حقیقت را باید به‌گونه‌ای درک کند که لایق شأن خداوند متعال باشد. این برهان از موهبت‌های الهی است که فقط در همین رساله تشریح شده و از راه معرفت نفس قابل طرح و تبیین است». (طباطبایی، ۱۳۸۴، ص ۳۴)

■ نشانه‌ها و نشانی‌های ولایت

ولایت به معنای اتصال و قرب است؛ قربی که هم در امور معنوی و هم در امور مادی و جسمانی کاربرد دارد؛ البته قرب هم به دو نوع قرب حقیقی و اعتباری تقسیم‌پذیر است و قرب حقیقی مانند سایر اضافات اشراقی و حقیقی است که در آن زمام اضافه به دست مضاف الیه است؛ انسان از ظرفیتی در تحول جوهری برخوردار است که می‌تواند مظهر اسم «ولی» که از اسمای حسنی الهی است، گردد. شاید در ابتدای تلاش که در محدوده

شئون نفس خویش، مظهر این نام گردد و سپس حوزه استحفاظی و قلمرو ولایت را به بیرون از نفس خود گسترش دهد؛ یعنی از رهگذر «ولایت درون» به «ولایت بر برون» نیز دست یازد. بایسته است، «قرب الی الله» از طرف «عبد» شروع بشود؛ چه این‌که از طرف خدای سبحان «قرب حاصل» است. خدایی که به همه چیز قرب وجودی، معیت قیومیه (حدید/۴) و احاطه کلی (فصلت/۵۴) دارد، از چیزی بُعد دوری ندارد. پس انسان است که باید با حُسن فاعلی و حُسن فعلی و انجام اعمال شایسته، خود را به خدا نزدیک نماید که اگر این قرب حاصل نشود، ولایت به معنای نصرت و محبت نیز برای او حاصل و حادث نخواهد شد و قرب با تبعیت از انسان کامل (آل عمران/۳۱) به وجود آمده و محصولی چون «محبت الهی» و «نصرت الهی» را به دنبال خواهد داشت (محمد/۷) و آثار حق در او ظهور خواهد کرد که از جمله آن‌ها «ظهور حق» است و ظهور حق در انسان همه مظاهر باطل و دروغ را از بین می‌برد و انسان وجود حقانی پیدا می‌کند؛ بنابراین معرفت

خاطره‌ای تلخ از ساده‌زیستی علامه

آیة‌الله مسعودی خمینی:

روزی خدمت علامه طباطبایی رسیدم.

دیدم ایشان از شدت سرما می‌لرزیدند.

گفتم دلیل روشن نکردن بخاری چیست؟

گفتند که نفت ندارند!

من به همراه پسر بزرگم عبدالجواد با ماشین رفتیم

برای ایشان نفت آوردیم. وقتی نفت را در بخاری ریختیم

و آن را روشن کردیم، مقداری که اتاق گرم شد

علامه گریه می‌کرد و دعایی به بنده فرمود

که تا ابد خوشحال هستم. ایشان فرمود امیدواریم

خدای متعال به شما توفیق دهد و شما را همیشه

گرم نگه دارد، همان گونه که ما را گرم نگه داشتید.

علامه طباطبایی حتی پول برای خرید نفت نداشتند.

ایشان این طور زندگی کردند که توانستند

چنین تفسیری بنویسند

که خیلی‌ها نمی‌توانند مثل ایشان بنویسند.



دارای مصداق و قلمرو وسیعی است و عرفان و عشق و عبودیت و اخلاص «قرب الی الله» را با تمام وجودش تجربه نماید و آهنگ قرارگرفتن تحت ولایت الهیه نماید؛ اگرچه در تمام این مسیرها نیز تحت «ولایت خاصی» است؛ لکن قصد «ولایت اخص» نماید و به قدر سعد و جودی و مجاهدتش چنین مرتبه از ولایت الهیه را نیز تحصیل نماید: «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَهُمْ شُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (عنکبوت/۶۹).

آری عواملی چون: توبه، زهد، ورع، توکل، تسلیم، رضا، اخلاص و... که هر کدام نقش بسزایی در درک «ولایت الهیه» دارند؛ در این صراط مستقیم الهی راهبردهای عقلی ذیل نیز بسیار راهگشا خواهند بود:

۱. بازگشت به خویشتن خویش؛
۲. تبعیت از شریعت حقه محمدیه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ؛
۳. حضور و مراقبه؛
۴. خلوت‌گزینی و محاسبه نفس؛
۵. آزادی معنوی با رهایی از هرگونه تعلق و تعین؛
۶. راه‌یابی به باطن هستی و لیبیب‌شدن [عاقل شدن] و گذراز ظاهر به باطن علم وجود؛
۷. حب و اطاعت از انسان کامل معصوم عَلَيْهِ السَّلَام.

برای هر کدام از عوامل و راهبردهای یادشده آیات و احادیث فراوانی وجود دارد و آموزه‌های اسلامی و معارف دینی ما پر از چنین رهنمودهایی است و مهم، تجربه و درک وجودی آن‌ها در متن زندگی است. آری، طالبان قرب و ولای الهی که سالکان راه طریقتند، پیوسته در «جهاد با نفس» به سر می‌برند و نفوذ و سیطره نفس در همه مراحل سلوکی و تسویلی و تسویف و تزیین نفس را شناخته و آن را مهار می‌کنند و به «تزکیه نفس» ادامه می‌دهند، تا به مرحله «تضحیه نفس» برسند؛ یعنی از خود رها شده و فانی گردند؛ در این حال صفا و نورانیتی در درون خویش می‌یابند که تجلیات الهی را شامل حال خویش خواهند کرد. تجلی ذاتی آن است که سالک در آن، فانی مطلق شود و بقاء‌بالله که برحسب حال، کاملاً واصل را دست می‌دهد، آن است که بعد از فنای سالک در تجلی ذاتی، به بقای حق باقی گردد و خود را مطلق بی‌تعین جسمانی و روحانی ببیند...

پس سالک شاهد و باقی به بقای الهی، همه عالم و آدم را تحت تدبیر و ولایت الهی دیده و همه چیز را فانی در خدا می‌بیند و «ولایت» یعنی همین؛ پس اولاً، بر خود تسلط و ولایت یابیم و این مدیریت و مالکیت نفس را در همه شئون نفس و قوای آن، اعم از قوای ادراکی و تحریکی ساری و جاری سازیم و قوای یادشده را تحت مدیریت «عقل نظری» و «عقل عملی» در آوریم که «أقوی

الناس من قوی علی نفسه».
ثانیاً، در اثر عرفان و عشق و اخلاص و عبودیت، به تسلط و ولایت بر «برون» نیز نائل گردیم که هر کدام از این حقایق و کمالات وجودی اگرچه مقدمه کمالات برتر هستند، خود نشانی از ولایت الهی و عنایت ربوبی هستند و «اولیاء الله» کسانی‌اند که حق‌شناس حق‌گرا هستند و قدرت تفکیک و تمییز حق از باطل و حتی از حق‌نما را داشته و از بصیرت درون در درک و عمل برخوردارند و هیچ شبهه‌ای آن‌ها را شکار نمی‌کند...؛ چنان‌که اولیاء الله باطن‌شناسی باطن‌گرا هستند و از ظواهر گذر کرده‌اند و علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: «إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا»؛ به هر حال، اولیاء الله مظاهر الهی و متخلق به اخلاق الهی‌اند و مؤید به روح الهی و از جانب خدا هستند. آنان به «قطع»، «انقطاع» و «کمال انقطاع» راه یافته و سیرآفاق را انفسی کرده‌اند و مقام فنای فی الله و بقاء‌بالله را با تمام وجودشان تجربه و لمس کرده‌اند تا به توحید و ولایت الهی واصل شده‌اند.

کتابنامه

۱. طباطبائی، محمدحسین، میزان فی تفسیرالقرآن، بیروت، مؤسسه‌الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۷ق.
۲. طباطبائی، محمدحسین، رساله‌الولاية، مقدمه حسن حسن‌زاده آملی، قم، بخشایش، ۱۳۸۱.
۳. طباطبائی، محمدحسین: اسلام و انسان معاصر، ۱۳۸۲، قم، دفتر انتشارات اسلامی
۴. میزان فی تفسیرالقرآن؛ مؤسسه‌الاعلمی، ۱۳۹۳ق، بیروت.
۵. بررسیهای اسلامی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، ۱۳۸۷، قم، بوستان کتاب
۶. تفسیرالمیزان؛ ترجمه محمدباقر همدانی؛ قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۸۳.
۷. رساله لب‌اللباب، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، ۱۳۸۹، قم، بوستان کتاب
۸. شیعه (مجموعه مکاتبات و مراسلات علامه طباطبائی با هانری کرین)، ۱۳۸۲، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران
۹. شیعه در اسلام، انتشارات اسلامی، زمستان ۱۳۶۲ ش.
۱۰. طریق عرفان، (ترجمه رساله‌الولاية) صادق حسن‌زاده، ۱۳۸۱، قم، انتشارات بخشایش
۱۱. معنویت تشیع، با مقدمه علامه حسن‌زاده آملی، تدوین: محمد بدیعی، ۱۳۸۵، قم، انتشارات تشیع
۱۲. رخشاد، محمدحسین، در محضر علامه طباطبائی، ۱۳۸۴، قم، انتشارات نپاوندی





* نسب‌نامه و شجره‌نامه علامه طباطبایی

آیة الله علامه سید محمد حسین طباطبایی رحمته الله در سال ۱۳۲۱ قمری برابر با ۱۲۸۱ شمسی در یک خانواده روحانی در شهر تبریز چشم به جهان گشود. در سن پنج سالگی مادر و در سن نه سالگی پدر خود را از دست داد و با برادرش سید محمد حسن، تنها ماند. آنها از طرف پدر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و از طرف مادر از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام هستند.

حکایت ۳۹

یادگاری علامه طباطبایی از استادش

علامه طباطبایی:
بعد از آن که تحصیلاتم در نجف تمام شد نزد استادم رفتم، عرض کردم به ایران مراجعت می‌کنم و شاید هم برنگردم. نصیحتی بفرمایید که آن نصیحت همیشه‌گی من باشد. استاد فرمودند:
این آیه یادت نرود، قرآن می‌فرماید: «أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى» آیا بشر نمی‌داند، به این که خدا دارد او را می‌بیند. به نقل از استاد قرائتی در درس‌هایی از قرآن

اجداد

امام حسن مجتبی علیه السلام، حسن مثنی، ابراهیم غمر، اسماعیل دیباج، ابراهیم طباطبایی، ابوعبدالله احمد رئیس، ابوجعفر محمد (معروف به ابن خزاعیه)، ابوعبدالله فتوح‌الدین احمد، ابوالحسن محمد شاعر، شهاب‌الدین علی ابوهاشم طاهر، ابوالمجد اسحاق، حمزه (بزرگ عراق)، ابوهاشم علی (امیرکا)، ابوالفضل عمادالدین علی، ابوالمجد شهاب‌الدین علی، کمال‌الدین محمد، فخرالدین حسن، عمادالدین (امیر الحاج)، عبدالغفار، سراج‌الدین میر عبدالوهاب (مولد: سمرقند وفات: ۹۳۷)، علی اکبر (ملقب به میرشاه)، اسماعیل، مجدالدین، صدرالدین محمد، یوسف

(مشهور به نقیب الاشراف)، صدرالدین محمد، حاج محمدعلی (قاضی)، محمد، محمدتقی (قاضی طباطبایی)، حاج علی اصغر (مشهور به شیخ الاسلام)، محمد حسین، محمد، حضرت علامه سید محمد حسین حسنی قاضی طباطبایی تبریزی رحمته الله.

علماء اعلام

آبا و اجداد علامه طباطبایی رحمته الله همگی تا چهارده پشت از علمای اعلام بوده‌اند. نسب ششم ایشان که آقا میرزا محمدعلی قاضی است، قاضی القضاة منطقه آذربایجان بوده و از اجداد عارف بزرگ، آیة الله میرزا علی آقای قاضی نیز می‌باشد. لذا این دو مرد بزرگ از عموزادگان هم هستند. جد معروف خاندان



طباطبایی، مرحوم سراج الدین عبدالوهاب حسنی حسینی است که در سمرقند متولد و سپس به تبریز منتقل شده است و قبل از ظهور دولت صفویه شیخ الاسلام آذربایجان بوده است و در سال ۹۲۰ که نبرد خونین میان دولت ایران و دولت عثمانی درگرفت، وی به عنوان وساطت و خاموش کردن آتش جنگ، راهی دربار سلطان سلیم گردید و رسالت خود را انجام داد ولی به دستور سلطان سلیم زندانی گردید و پس از مرگ سلطان سلیم، به دستور فرزند او سلطان سلیمان، با کمال عزت و احترام از زندان آزاد گردید و چیزی نگذشت که در سال ۹۳۷ در آن جا درگذشت و در جوار قبر ابویوب انصاری به خاک سپرده شد. از آن زمان تاکنون پیوسته این خانواده به علم و تقوی و فضیلت معروف بود و در هر عصری شخصیت های علمی بزرگی از آن برخاسته است. یکی از آن شخصیت های بزرگ مرحوم میرزا محمدتقی قاضی طباطبایی است که شاگرد برجسته مرحوم استاد کل آیه الله وحید بهبهانی و آیه الله بحر العلوم است و نسب حضرت استاد به سه واسطه به شرح زیر به او می رسد: «سید محمد حسین بن محمد بن محمد حسین بن علی اصغر شیخ الاسلام بن میرزا محمدتقی قاضی طباطبایی و خود مرحوم میرزا محمدتقی به ده واسطه به جد اعلا این خانواده مرحوم میر عبدالوهاب می پیوندد» علامه طباطبایی از طرف پدر از اولاد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و از اولاد ابراهیم بن اسماعیل دیباج هستند؛ و از طرف مادر از اولاد حضرت امام حسین علیه السلام می باشند؛ و لذا در اواخر کتاب هایی را که در «شادآباد» تبریز نوشته اند در آخر کتاب به نام سید محمد حسین حسنی حسینی طباطبایی نویسنده را نام برده و خاتمه داده اند.

سلسله نسب

السید محمد حسین بن السید محمد بن

السید محمد حسین بن السید علی اصغر بن السید محمدتقی القاضی بن المیرزا محمد القاضی بن المیرزا محمد علی القاضی بن المیرزا صدرالدین محمد بن المیرزا یوسف نقیب الأشراف بن المیرزا صدرالدین محمد بن مجدالدین بن السید اسماعیل بن الأمیر علی اکبر بن الأمیر عبدالوهاب بن الأمیر عبدالغفار بن السید عمادالدین أمیر الحاج بن فخرالدین حسن بن کمال الدین محمد بن السید حسن بن شهاب الدین علی بن عمادالدین علی بن السید أحمد بن السید عماد بن أبي الحسن علی بن أبي الحسن محمد بن أبي عبدالله أحمد بن محمد الأصغر که معروف بابن خزاعیه بوده است بن أبي عبدالله أحمد بن ابراهیم الطباطباین اسماعیل الدیباج بن ابراهیم الغمر بن الحسن المثنی بن الإمام أبي محمد الحسن المجتبی بن الإمام الهمام علی بن ابی طالب علیه وعلیه السلام و چون مادر ابراهیم غمر فاطمه دختر حضرت سید الشهداء علیه السلام بوده است؛ لذا سادات طباطبایی که از ابراهیم طباطبا بوده؛ و او نوه ابراهیم غمر است همگی از طرف مادر حسینی هستند.

و مرحوم قاضی علیه السلام فرزند سید میرزا حسین قاضی، فرزند میرزا احمد قاضی، فرزند میرزا رحیم قاضی، فرزند میرزا تقی قاضی هستند؛ و این میرزا تقی که جد سوم مرحوم قاضی است همان سید محمدتقی قاضی است که جد سوم علامه طباطبایی است؛ و بنابراین سلسله نسب مرحوم قاضی نیز مشخص شد.

مرحوم قاضی در سن بیست و یک سالگی کتاب ارشاد مفید را تصحیح نموده (سنه ۱۳۰۶ هجریه قمریه) و در ۱۷ شهر ربیع المولود سنه ۱۳۰۸ به دست محمد بن حسین تبریزی نوشته شده و آماده طبع گردیده است و در آخر آن، آن مرحوم سلسله شریفه نسب خود را به همین طریقی که ما در این جا آوردیم تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده اند.

حقیر از حضرت استاد گرامی علامه طباطبایی راجع بتصحیح ارشاد مفید به قلم مرحوم قاضی و طبع مصححه ایشان و سلسله نسب آن مرحوم سؤال کردم؛ همه را تصدیق کردند؛ و اضافه کردند که مرحوم میرزا سیدتقی طباطبایی قاضی، جد سوم ما و ایشان بوده و از این جا بیعد ما اشتراک در نسب داریم.

آباء و اجداد علامه همگی تا چهارده پشت از علما اعلام بوده اند؛ و نسب ششم ایشان که آقا میرزا محمد علی قاضی است قاضی القضاة خطه آذربایجان بوده؛ و تمام آن ناحیه در تحت نفوذ علمی و فقهی و قضایی ایشان بوده است؛ و روی همین جهت به قاضی ملقب؛ و این لقب از آن زمان در اولاد و احفاد ایشان مانده است.

علامه طباطبایی در سن پنج سالگی مادرشان؛ و در سن نه سالگی پدرشان بدرود حیات می گویند؛ و از آن ها اولادی جز ایشان و برادر کوچک تر از ایشان به نام سید محمد حسن کسی دیگر باقی نمی ماند. وصی مرحوم پدر برای آن که زندگی ایشان متلاشی نگردد وضع آن ها را به

حکایت ۴۰

دگرگونی در زندگی، بعد از عروج همسر

استاد سید صدرالدین حائری شیرازی رحمته که از شاگردان نزدیک علامه است، نقل نموده است که روزی همسر استاد می گفت: هنوز هم بین من و ایشان تعارفات مرسوم وجود دارد و حضرت علامه تاکنون با تعبیر سبکی نام مرا نبرده و هرگز اسم مرا به تنهایی نمی برد. بی جهت نیست که علامه در مرگ چنین همسر فداکار مؤمن و باادبی اشک می ریزد و ناله سر می دهد و بعد از فوتش می گوید: «وقتی این بانو از دار دنیا به سرای آخرت شتافت، زندگی من دگرگون گشت».

حضرت آیه الله ابراهیم امینی گفته اند: وقتی استاد در فقد همسر می گریست، عرض کردم: ما باید درس صبر و استقامت و تحمل مصائب را از شما فرا بگیریم؛ پس چرا این گونه بی تاب می کنید؟ فرمود: او بسیار مهربان و فداکار بود و اگر همراهی های ایشان نبود من موفق به نوشتن و تدریس نمی شدم.



همان نحوه سابق سامان می‌دهد؛ و برای آن‌ها یک خادم و یک خادمه معین؛ و پیوسته در امرایشان مراقبت و نظارت می‌نماید، تا این دو کودک کم‌کم رشد و تعلیمات ابتداییه را به پایان می‌رسانند و دروس مقدماتی را نیز در تبریز به پایان می‌برند؛ و در تعلیم خط هر دو برادر مقام شیوایی را حائز می‌گردند.

حاج سید عبدالباقی طباطبایی فرزند بزرگ علامه طباطبایی

مرحوم سراج‌الدین امیر عبدالوهاب در حدود سال ۹۰۰ قمری در تبریز ساکن و شیخ الاسلام آذربایجان بوده است. ایشان در سال ۹۳۷ قمری درگذشت و در جوار مزار «ابوایوب انصاری» مدفون شد. همه فرزندان و اعقاب امیر عبدالوهاب در سطحی ممتاز از فرهنگ و علم بودند و غالباً از محترمین شهر تبریز به شمار می‌آمدند و عموماً زندگی آنان از طریق کشاورزی اداره می‌گردیده است.

مرحوم حاجی میرزا محمد آقا طباطبایی، پدر مرحوم علامه، که نسل چهاردهم مرحوم سراج‌الدین عبدالوهاب و جد طباطبایی‌های آذربایجان می‌باشد، نیز در حدود سال ۱۳۰۰ در شهر تبریز می‌زیسته است.

مرحوم حاجی میرزا محمد آقا طباطبایی (والد استاد علامه) خود عالم و روحانی و از مالکان و کشاورزان شهر تبریز بوده که با خانواده یحییوی تبریز وصلت می‌نماید و ثمره این پیوند در سال ۱۲۸۱ شمسی متولد می‌گردد که «محمدحسین» نامیده می‌شود. این فرزند در خانواده‌ای مرفه، زیر نظر پدر و مادر و مراقبت «کربلایی قلی» نوکر و «کربلایی سلطنت» خدمتکار، مدت پنج سال رشد می‌کند. در این تاریخ خداوند برادری به ایشان اعطا می‌فرماید، ولی متأسفانه در جریان تولد برادر، مادر را از دست می‌دهد. پنج سال بعد از فوت مادر در ده سالگی پدر را نیز از دست می‌دهد و ناچار سرپرستی و نظارت بر اموال و زندگی این دو برادر در منزل پدری واقع در خیابان «مسجد کبود» تبریز تحت نظر همان نوکر و خدمتکار به یکی از محترمین خانواده پدری سپرده می‌شود.

سیدهادی خسروشاهی می‌فرماید: سلسله سادات طباطبایی جملگی از خاندان «ابراهیم طباطبا» هستند که فرزند اسماعیل دیباج و او هم فرزند ابراهیم غمر فرزند حسن مثنی است. حسن مثنی فرزند بلافصل امام حسن مجتبی علیه السلام بود؛ او در کربلا همراه امام حسین علیه السلام بود و در نبرد با یزیدیان زخمی شد و با وساطت اسماء خارجه فرازی مکنی به «ابوحسان» - خالوی حسن - یزیدیان از قتل او صرف نظر کردند. اسماء او را همراه خود به کوفه برد و به مداوا و معالجه او پرداخت. سرانجام در ۳۵ سالگی

به دست ایادی عبدالملک مروان مسموم گردید و درگذشت و در بقیع مدفون شد. به نظرم برای آشنایی بیشتر با سادات طباطبایی بی‌مناسبت نیست که در این جا به توضیح بیشتری بپردازیم:

امام حسن مجتبی علیه السلام هشت پسر داشت که یکی از آن‌ها حسن مثنی و دیگری زید بود. ابراهیم، مکنی به ابواسماعیل از فرزندان حسن مثنی و نوه امام حسن بود. او از اصحاب خاص امام جعفر صادق علیه السلام بود و در نبرد سادات و علویان در قیام معروف «فخ» شرکت داشت و بعد از شکست این حرکت، او هم چنان در پی ایجاد حکومت علوی بود و در این راه به روشنگری و مبارزه پرداخت.

ابن خلکان در کتاب وفیات الاعیان می‌نویسد که «طباطبا» لقب ابراهیم بود و مؤلف مجمع البحرین همین نکته را تأیید می‌کند و همین‌طور فیروزآبادی در قاموس اللغة... و ظاهراً از همان تاریخ، اولاد ابراهیم بن حسن مثنی به سادات طباطبا معروف شدند. از مطالعه کتب انساب سادات طباطبا روشن می‌شود که سادات تمام شهرهای ایران اعم از تبریز و اصفهان و زواره و نایین و کاشان و یزد و قم و بروجرد و... جملگی از نوادگان احمد بن ابراهیم متولد اصفهان بوده‌اند.

البته بحث درباره این سلسله، نیاز به پژوهش یا تألیف جداگانه دارد و به‌طور طبیعی نمی‌توان در یک مصاحبه کوتاه به این مسئله پرداخت، اما بی‌مناسبت نیست اشاره کنم که دوست مکرم و محقق و فرهیخته، مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبایی که خود از شاخه طباطبایی‌های زواره بود، طباطبا را کلمه‌ای نبطی می‌دانست که به معنای «سیدالسادات» است و می‌نویسد: به اعتبار وجود ریشه‌های طوبی و طویبا و طوب و نظیر آن‌ها در لهجه‌های عبری و آرامی و عربی به معنای خوش و خوب اشتقاق و اتخاذ «طباطبا» از ریشه نبطی بعید به نظر نمی‌رسد. پس بهتر است که طباطبا را از طباطبای نبطی به معنای «سیدالسادات» بدانیم.

علاوه بر شهرهای ایران، در کشورهای عربی، به‌ویژه عراق هم سادات طباطبایی بسیارند که معروف‌ترین آن‌ها از علما و مراجع معروف، مرحوم آیه‌الله سید محسن حکیم طباطبایی - در عراق - است. در مورد سادات طباطبایی ایران که گفتیم: نوادگان ابراهیم طباطبا هستند، باید اشاره کنم که سید کمال‌الدین حسن یکی از معاریف نوادگان وی بود که در قرن هفتم هجری در زواره می‌زیست و اغلب علمای ایران مانند آیه‌الله حاج آقا حسین قمی طباطبایی، آیه‌الله سید حسین طباطبایی بروجردی، آیه‌الله شهید سید حسن مدرس طباطبایی، آیه‌الله سیدعلی قاضی



تفسیر المیزان مهریه عروس اندونزیایی



در دانشگاه شریف هدایت‌الله، مشهورترین دانشگاه اسلامی کشور اندونزی یک نشست علمی با حضور اساتید و دانشجویان مقطع دکتری در موضوع روش تفسیری علامه طباطبایی (ره) برگزار گردید که در بخش پایانی و پرسش و پاسخ یکی از اساتید به جای سؤال کردن اجازه خواست تا خاطره‌ای را درباره تفسیر المیزان بیان کند.

او که خود از اساتید قرآنی دانشگاه بود گفت: در جوانی به خواستگاری دختری رفته بودم که بعدها همسرم شد. بعد از صحبت‌های مقدماتی، بحث به مهریه رسید. در اندونزی، مهریه ازدواج‌ها عمدتاً سبک است و در مراسم عقد به شکل نقدی از طرف داماد، به عروس پرداخت می‌شود. او که وضع مالی خوبی نداشت به پدر خانمش پیشنهاد کرد که یک دوره تفسیر را به جای مهریه، از وی قبول کند. پدر دختر که خود از اساتید قرآنی و آشنای به تفسیر بود از این پیشنهاد تعجب کرد و گفت: اولاً توبه خواستگاری دخترم آمده‌ای، نه به خواستگاری من، ثانیاً چه کسی تفسیر را مهریه خود قرار می‌دهد و ثالثاً من اکثر تفسیر معتبر را دیده‌ام و بعید می‌دانم این تفسیری که می‌گویی حتی برای من هم جدید باشد.

پدر خانم از داماد پرسید: حال این تفسیر که می‌گویی اسمش چیست؟ وی گفت: تفسیر المیزان از آقا سید محمد حسین طباطبایی. پدر دختر که تا به حال اسم این تفسیر را نشنیده بود درباره المیزان از داماد سؤال کرد. وی جواب داد این تفسیری است که یکی از علمای ایرانی نوشته است و اخیراً یکی از دوستانم یک دوره آن را برای من هدیه آورده است. در هر حال و با قدری ناراحتی بالاخره خانواده دختر قبول کردند که تفسیر المیزان مهریه باشد.

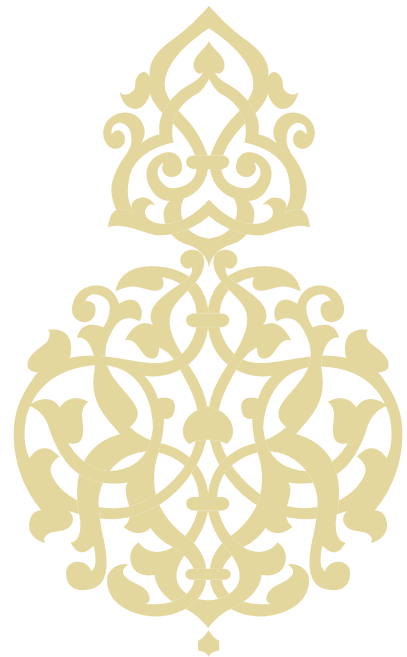
این استاد دانشگاه شریف هدایت‌الله ادامه داد که از آن تاریخ به بعد و تا وقتی که پدر خانمش در قید حیات بود، هر وقت وی را ملاقات می‌کرد، صحبت از تفسیر المیزان و نکات و لطایف تفسیری آن بوده و بارها از این‌که مهریه دخترش، این تفسیر شده از او تشکر می‌کرد. او گفت: به‌خاطر برکتی که تفسیر المیزان برای زندگی شخصی‌اش داشته است، مهریه ازدواج فرزندان و دختران خودش را هم یک دوره تفسیر المیزان قرار داده است.

به نقل از حجة الاسلام والمسلمین سید مفید حسینی کوهساری
مسئول ارتباطات و بین الملل حوزه های علمیه

طباطبایی و بالاخره آیه الله علامه سید محمد حسین طباطبایی از این سلسله جلیله هستند. یکی از نوادگان سیدکمال‌الدین، میر عبدالغفار طباطبایی است که در جریان فتنه مغول و حمله به زواره، همراه گروهی دیگر از سادات، از زواره به تبریز رفت و عارف معروف آیه الله سیدعلی قاضی طباطبایی از نوادگان وی محسوب می‌شود.

جد سوم آیه الله قاضی، میرزا محمدتقی قاضی طباطبایی است که از علمای معروف شیعه است که جد سوم مرحوم علامه طباطبایی نیز می‌باشد؛ یعنی ایشان در نسب اشتراک دارند و خود علامه در رساله مخطوط انساب آل عبدالوهاب درباره ایشان نوشته‌اند: «مقام شامخ عملی و علمی و اعتبار دولتی و ملی حضرت ایشان ماورای حد و وصف است. در اوایل عمر به عتبات مقدسه انتقال یافت و در خدمت استاد کل آیه الله وحید بهبهانی و مرحوم شیخ محمد مهدی فتونی و آیه الله بحرالعلوم تلمذ داشته و به خط آن مرحوم اجازه‌ای به تاریخ ۱۱۷۳ ق گرفته و به طوری که معلوم می‌شود در منقول و معقول جامع بوده و در حوالی ۱۱۷۵ ق به شهر تبریز مراجعت فرموده، مصدريت تام و مقبولیت عامی پیدا کرده... وفاتشان مقارن ۱۲۲۰ ق اتفاق افتاده...» علامه طباطبایی از سلالة پاک این خاندان است.

منبع: نسب‌نامه خاندان طباطبایی (اولاد امیر سراج‌الدین عبدالوهاب)





علامه سید محمد حسین طباطبایی رحمته‌الله‌علیه به عنوان مدرس بزرگ معارف اسلامی در عصر حاضر، در مقام تدریس، به تربیت شاگردانی همت گماشت که هر یک در عالم اسلام برجسته‌اند. این مختصر، به بحث و بررسی اجمالی شیوه تدریس آن دانشی مرد می‌پردازد. در مجموع می‌توان ویژگی‌های برجسته سبک تدریس علامه را چنین برشمرد:

۱. کلاس بدون تعطیلی

آیه‌الله مصباح می‌گوید: در طول ۱۲ سالی که من شاگرد علامه طباطبایی بودم حتی یک بار، و در شرایطی مانند برف و باران نیز کلاسشان را تعطیل نکردند.

۲. نشستن هم سطح شاگردان

شاگردان ایشان نقل می‌کنند که علامه هرگز در کلاس درس تکیه نمی‌دادند و هم سطح با شاگردانشان می‌نشستند.

۳. تدریس آرام و آهسته

ایشان خیلی آرام و آهسته تدریس می‌نمود، از پراکنده‌گویی اجتناب داشت، ولی در عوض کم‌گویی و گزیده‌گویی بود و بحث‌ها را با عباراتی کوتاه، اما متین و محکم و مستدل بیان می‌کرد. علامه در تدریس شیوه‌ای نرم و ملایم داشت و به هیچ یک از مطالب درسی خود پایان نمی‌داد مگر این‌که با بحث خود آن را اشباع می‌نمود.

۴. روشن نمودن اصل بحث

ایشان در آغاز تدریس، نخست موضوع درس را روشن نموده و ابعادش را تشریح می‌کرد و بعد به استدلال در خصوص آن موضوع می‌پرداخت؛ و عقیده داشت بسیاری از خطاها و اشتباهات برخی اساتید این است که موضوع بحث را به درستی روشن نمی‌کنند. ایشان بدون اینکه ذهن شاگرد را با دسته‌بندی‌های گوناگون متشتت کند، از عبارات موجز و کوتاه بهره می‌گرفت. وی هم‌چنین از مسائلی که طرح آن ممکن بود تفرقه‌ای ایجاد کند و یا احیاناً انحراف فکری پدید آورد، اجتناب می‌نمود و مباحث حساس را تنها با برخی از خواص در میان می‌گذاشت.



ده نکته از سبک تدریس علامه طباطبایی *



۵. از گفتن «نمی‌دانم» ابا نداشت

علامه از این که با صراحت بگوید «نمی‌دانم» ابایی نداشت؛ بارها اتفاق افتاد که می‌گفت «باید این موضوع را ببینم» و یا این که «لازم است در خصوص آن فکر کنم، بعد جواب دهم».

۶. معنویت محسوس در کلاس

واقعاً انسان وقتی از جلسه درس ایشان بیرون می‌آمد، اولاً احساس معنویت می‌کرد و ثانیاً به روشنی می‌دید که فیض و مطلبی در زمینه مطرح شده - چه در تفسیر و چه در فلسفه - عایدش شده است... البته هر کس باندازه استعداد خود.

۷. دادن فرصت تفکر به شاگرد

علامه برای آن که کلاس را برای شاگرد به محیطی آرام و با صمیمیت تبدیل کند تا ذهن او را به تحرک و پویایی وادارد، در جلسات خود می‌فرمود: «به من استاد نگویید، ما یک عده‌ای هستیم که این جا جمع شده‌ایم و می‌خواهیم حقایق اسلام را بررسی کنیم و من از آقایان خیلی استفاده می‌کنم.»
وی در برخورد با شاگردان هرگز تحمیل عقیده و تحکم فکر نداشت بلکه روش ایشان در پاسخ‌گویی به اشکالات و سؤالات، این بود که ایشان پاسخ و توضیح خود را مطرح می‌کرد و بعد برای آنکه به شاگرد میدان تفکر داده باشد، نظر خود را یک امر قطعی و حتمی اعلام نمی‌کرد بلکه نوعاً می‌فرمود: «این چیز است که بنظر ما می‌رسد و شما خودتان به بینید تا چه اندازه منطقی و مورد پذیرش است؟». جلسه درسی علامه طباطبایی رحمته‌الله به نحوی بود که شاگردان شهامت اشکال کردن بر او را داشتند و اگر شاگردی به درس ایشان انتقادی داشت، با مهربانی و ملاطفت سخن او را گوش می‌داد و با کمال احترام وی را متقاعد می‌نمود.

۸. استدلال توأم برهان، نه شعر و داستان

علامه در تدریس مقید بود که حریم علوم و مباحث را حفظ کرده و آن‌ها را با هم ممزوج نکند. وی عادت نداشت در درس‌های فلسفی و عرفان نظری از مثل، شعر، داستان، حتی آیات و روایات، و عبارات کشکول گونه برای خوشامد شاگرد استفاده کند، بلکه معتقد بود مطالب برهانی باید به وسیله دلیل تفهیم شوند و از این طریق باید اذهان را برای پذیرش مطلب مهیا کرد. ایشان در زمینه علوم نظری مثل فلسفه و امثال آن می‌گوید: «شایسته نیست که در اثبات چنین علومی به شعر و داستان تکیه شود».

استاد احمد عابدی درباره شیوه تدریس فلسفی علامه می‌گوید: «علامه هرگز از روایات و آیات، شعر، کلمات عرفا استفاده نمی‌کرد و تنها از برهان بهره می‌جست و معتقد بود اگر آیه قرآن را در بحث فلسفی بیاوریم دانشجو تعجباً می‌پذیرد.»

۹. احترام به بزرگان ضمن نقد آراء آنان

معظم‌له در تدریس خود، ضمن نقد و بررسی آثار و آراء بزرگان، احترام و حرمت علمی و اجتماعی آنان را حفظ می‌کرد و حتی اگر می‌خواست نظر فردی را رد کند و یا مورد انتقاد قرار دهد، از عبارات ملامت‌گونه و سرزنش‌کننده استفاده نمی‌کرد. ایشان در نقل مطالب کاملاً دقیق بود و می‌کوشید، تمامی مضامین بحث مورد نقد را بیان کرده و در پایان اشکالات آن را ارزیابی کند و احياناً با استدلال محکم و براهین اصولی آن‌ها را مردود اعلام نماید و اگر عبارت نادرست بود و نیاز به تکمیل داشت، به رفع اشکال مبادرت می‌کرد.

۱۰. پاسخ‌گویی بالبخند

علامه عادت نداشت به طور مستقیم به چشمان شاگردان خود نگاه کند و همیشه چشم‌های آبی خود را که بسیار جذاب و براق بود به آسمان - یعنی سقف مسجد یا مدرس - می‌دوخت و اگر شاگردی اشکالی و سؤالی مطرح می‌کرد، لحظه‌ای بالبخند به او نگاه می‌کرد و بعد به پاسخ می‌پرداخت.

پس از پایان درس هم استاد مدتی برای پاسخ‌گویی در محل درس می‌نشست و سپس در مسیر برگشت هم طلابی که سؤالات دیگری داشتند، همراه ایشان تا درب منزلشان می‌رفتند و پرسش‌ها و اشکالات خود را مطرح می‌کردند. در واقع علامه طباطبایی در موقع تدریس و قبل و بعد آن، همانند خود طلاب و شاگردانش بود و هیچ وقت دیده نشد که در برابر سؤال کسی - هر چند بی ربط باشد - اخم کند یا به اصطلاح وی را «خیط» نماید؛ بلکه همراه بالبخندی ملیح پاسخ مناسب را بیان می‌کرد.

استاد غلامحسین دینانی یکی از شاگردان علامه می‌گوید: «من که خودم یکی از شاگردانش بودم، هیچ وقت در هیچ سؤالی خودم را کنترل نمی‌کردم، چون می‌دانستم ایشان آنقدر بزرگوار است که هر چه دلت خواست می‌توانی بگویی. در مقابل سؤال رو ترش نمی‌کرد و به همین جهت ما احساس آزادی می‌کردیم و هر چه در دل داشتیم می‌گفتیم. ایشان هم با کمال بردباری با ما همنفسی می‌کرد و کنار می‌آمد و جواب می‌داد.» دکتر دینانی بارها تأکید می‌کند که آزاداندیش‌تر از علامه طباطبایی هرگز در عمر خود ندیده است.

منابع:

۱. مقاله رمز موفقیت علامه طباطبایی، علی باقی نصرآبادی، نگاه حوزه، اردیبهشت ۱۳۸۲ - ش ۷، ص ۱۴.
۲. خاطرات مستند سیدهادی خسروشاهی درباره سید محمد حسین علامه طباطبایی، ص ۲۶.
۳. سیدرضا طباطبایی نوه علامه طباطبایی / خبرآنلاین.
۴. علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، مجموعه مفاخر ایران زمین، جلد ۹، مرکز آموزش سازمان فرهنگی، هنری شهرداری تهران، چ اول ۱۳۸۵.
۵. معارف نهاد نمایندگی رهبری شماره ۱۰۵.



معرفی مرکز ارتباطات و بین‌الملل حوزه‌های علمیه

معاونت بین‌الملل حوزه‌های علمیه، در سال ۱۳۸۹ ه.ش در ستاد مرکزی حوزه‌های علمیه تأسیس شد و در تغییرات ساختاری سال ۱۳۹۵، این معاونت به مرکز ارتباطات و بین‌الملل تبدیل گردید.

این مرکز متولی تنظیم ارتباط و تعامل حوزه علمیه با نهادهای نظام جمهوری اسلامی، سازمان‌ها، مراکز و شخصیت‌های داخل کشور و به‌ویژه مراکز دینی و فرهنگی دیگر کشورها است تا معاونت‌ها و مراکز حوزوی بتوانند دستاوردهای علمی و دینی خویش را به جهانیان عرضه کنند.

مرکز ارتباطات، مسئولیت ایجاد توانمندی‌های لازم برای حوزویان جهت فعالیت بین‌المللی، ایجاد رویکرد بین‌المللی در فعالیت‌ها و منشورات حوزه، رصد و نیازسنجی دینی و فرهنگی، ظرفیت‌شناسی و ظرفیت‌سازی حضور حوزویان در عرصه بین‌المللی را نیز برعهده دارد. مرکز ارتباطات و امور بین‌الملل هم‌چنین با تصویب طرحی سازمان‌دهی، سیاست‌گذاری، راهبری و نظرات برتشکل‌ها و هسته‌های بین‌المللی که به فعالیت‌های آموزشی، پژوهشی، فرهنگی، تبلیغی و رسانه‌ای در عرصه بین‌الملل می‌پردازند را نیز آغاز نموده است. مرکز ارتباطات و امور بین‌الملل در راستای تحقق اهداف ابلاغی، واجد مدیریت رسانه و اطلاع‌رسانی در دو حوزه ملی و بین‌المللی شد که هم‌اکنون به زبان‌های فارسی، عربی و انگلیسی به فعالیت می‌پردازد.

مدیریت رسانه و اطلاع‌رسانی حوزه‌های علمیه دارای دو بخش کلی خبرگزاری و نشریه‌های مکتوب است. خبرگزاری حوزه که به آدرس www.hawzahnews.com به فعالیت می‌پردازد، تنها مرکز رسمی و مرجع اخبار حوزه‌های علمیه و مراجع عظام به شمار می‌آید. واحد مکتوب مدیریت رسانه با دارا بودن «افق حوزه» به عنوان نخستین و فراگیرترین نشریه حوزوی و انتشار ویژه‌نامه‌هایی چون افق خانواده، افق پارسایی، بهجت عارفان و... توانسته به طیف وسیعی از درخواست‌ها و نیازهای جامعه مخاطبان خویش پاسخ گوید. امید است تا «حکیم الهی» که با محوریت شخصیت معنوی حکیم متألّه و مفسر بزرگ قرآن کریم «علامه سیدمحمدحسین طباطبائی رحمته‌الله» سامان یافته، توانسته باشد تا نمی‌ازیم بی‌کران تعالیم اخلاقی اسلام عزیز را به جرعه‌نوشان درگاهش عرضه دارد.


■ راه‌های ارتباطی


آدرس: قم، جمکران، مرکز مدیریت حوزه‌های علمیه، طبقه ۳


تلفن: ۰۲۵-۳۷۲۵۵۸۹۰ داخلی ۱۳۰ و ۱۲۹

پایگاه اینترنتی: www.hawzah-ird.ir

www.ofoghhawzah.com 

t.me/ofogh_howzah 

[instagram.com/ofogh_howzah](https://www.instagram.com/ofogh_howzah) 

sapp.ir/ofoghhowzah 

https://twitter.com/ofogh_howzah 